



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



اربعین
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

و پاسخ به شبهات

عاشورا واقعه

علی اصغر دهنی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

واقعہ عاشورا و پاسخ به شبهات

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات	۲۴
مشخصات کتاب	۲۴
اشاره	۲۴
فهرست مطالب	۲۸
پیشگفتار	۳۲
امام حسین علیه السلام در کتب اهل سنت	۳۶
اشاره	۳۶
امام حسین علیه السلام در کتب اهل سنت	۳۸
ولادت امام حسین علیه السلام	۳۸
عبادت امام حسین علیه السلام	۳۹
حلم امام حسین علیه السلام	۴۰
فضایل امام حسین علیه السلام از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله	۴۰
گفتار صحابه درباره امام حسین علیه السلام	۴۳
امام حسین علیه السلام از دیدگاه تابعین	۴۴
امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت	۴۴
امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت	۴۴
۱ - ابن حجر عسقلانی	۴۵
۲ - زرنندی حنفی	۴۵
۳ - یافعی	۴۵
۴ - عباس محمود عقّاد	۴۵
۵ - دکتر محمد عبده یمانی	۴۶
۶ - عمر رضا کحاله	۴۶
شهادت امام حسین علیه السلام	۴۶

۴۷	امام حسین(ع) سرور جوانان بهشت
۴۷	امام حسین علیه السلام سرور جوانان بهشت
۴۷	امام حسین علیه السلام سرور جوانان بهشت
۴۷	احادیث
۴۸	راویان حدیث
۴۸	الف: از اصحاب پیامبر
۴۹	ب: از علمای عامه
۵۴	تصریح به صحت حدیث
۵۵	تحریفات
۵۵	تحریفات
۵۵	تحریف اول: استثنای عیسی و یحیی علیهما السلام
۵۷	تحریف دوم: قلب حدیث به نفع شیخین
۵۷	تحریف دوم: قلب حدیث به نفع شیخین
۵۷	۱ - روایات ترمذی
۶۱	۲ - روایت ابن ماجه
۶۴	۳ - روایت هیثمی
۶۵	۴ - روایت دولابی
۶۵	۵ - روایت عبدالله بن احمد حنبل
۶۵	۶ - روایات خطیب بغدادی
۶۸	۷ - روایت ابن حجر
۶۸	۸ - حدیث ابن النجار
۶۸	۹ - روایت ابن عساکر
۶۹	۱۰ - حدیث ابن ابی شیبہ
۶۹	۱۱ - روایات طحاوی
۷۰	۱۲ - حدیث ابن ابی حاتم
۷۰	۱۳ - حدیث طبرانی

۷۱	۱۴ - حدیث ابن قتیبہ
۷۱	نتیجہ
۷۱	مشکل متن حدیث
۷۳	ابوسفیان، جدّ یزید
۷۳	اشارہ
۷۵	ابوسفیان، جدّ یزید
۷۵	آیین ابوسفیان
۷۶	دشمنی ابوسفیان با پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ
۷۷	اسلام ابوسفیان
۷۷	فتنہ گری ابوسفیان بعد از اسلام
۷۸	انکار معاد
۷۹	لعن پیامبر صلی اللہ علیہ وآلہ
۸۰	ابوسفیان از دیدگاه حضرت علی علیہ السلام
۸۲	معاویہ پدر یزید
۸۲	معاویہ پدر یزید
۸۲	معاویہ، قبل از اسلام آوردن
۸۲	دشمنی معاویہ با اسلام!!
۸۳	معاویہ و گناہان کبیرہ
۸۳	معاویہ و گناہان کبیرہ
۸۳	۱ - معاویہ و شرب خمر
۸۴	۲ - معاویہ و ربا خواری
۸۵	۳ - معاویہ و بدعت در نماز عیدین
۸۵	۴ - معاویہ و اتمام نماز در سفر
۸۶	۵ - نماز جمعہ خواندن در روز چهارشنبه
۸۶	۶ - معاویہ و جمع بین دو خواہر
۸۷	۷ - ترک تبلیہ بہ جہت مخالفت با علی علیہ السلام

- ۸ - ترک حدّ الهی - ۸۷
- ۹ - معاویه و پوشیدن لباس حرام - ۸۸
- ۱۰ - ملحق کردن زیاد به پدرش ابوسفیان - ۸۹
- ۱۱ - معاویه و بیعت برای یزید - ۸۹
- ۱۲ - معاویه و خروج بر خلیفه مسلمین - ۹۰
- ۱۳ - جنایات معاویه بر شیعه در اواخر حکومت امام علی علیه السلام - ۹۱
- ۱۴ - جنایات معاویه در عهد امام حسن علیه السلام - ۹۳
- ۱۵ - معاویه و سبّ امام علی علیه السلام - ۹۵
- اهداف معاویه برای نابودی بنی هاشم - ۹۶
- اهداف معاویه برای نابودی بنی هاشم - ۹۶
- الف - جلوگیری از نشر فضایل اهل بیت علیهم السلام - ۹۶
- ب - ایجاد بغض و لعن و سبّ نسبت به امام علی علیه السلام - ۹۷
- نهی پیامبر صلی الله علیه وآله از سبّ امام علی علیه السلام - ۱۰۱
- حکم بغض امام علی علیه السلام - ۱۰۲
- عدم مشروعیت خلافت یزید - ۱۰۳
- عدم مشروعیت خلافت یزید - ۱۰۳
- ادله عدم مشروعیت خلافت یزید - ۱۰۴
- ادله عدم مشروعیت خلافت یزید - ۱۰۴
- ۱ - امامت حسین بن علی علیه السلام - ۱۰۴
- ۲ - عصمت امام حسین علیه السلام - ۱۰۶
- ۳ - رضایت پیامبر علیه السلام - ۱۰۶
- ۴ - امام حسین علیه السلام سید جوانان بهشت - ۱۰۷
- ۵ - قوام دین پیامبر صلی الله علیه وآله به خروج امام حسین علیه السلام - ۱۰۷
- ۶ - شروط صلح و عدم مشروعیت خلافت یزید - ۱۰۸
- ۷ - عدم مشروعیت خلافت معاویه - ۱۰۹
- ۸ - عدم بیعت برای یزید - ۱۱۰

- ۱۱۰ - مؤتدیان قیام امام حسین علیه السلام
- ۱۱۳ - یزید، عامل اصلی قتل امام حسین علیه السلام
- ۱۱۳ - یزید، عامل اصلی قتل امام حسین علیه السلام
- ۱۱۴ - دفاع ابن تیمیه از یزید
- ۱۱۴ - دفاع ابن تیمیه از یزید
- ۱۱۴ - ۱ - یزید و نصب ابن زیاد به ولایت کوفه
- ۱۱۵ - ۲ - مشاوره ابن زیاد با یزید
- ۱۱۶ - ۳ - دستور یزید به بیعت یا قتل
- ۱۱۶ - اشکال
- ۱۱۶ - پاسخ
- ۱۱۸ - ۴ - نامه دوم یزید به ولید
- ۱۱۸ - ۵ - در معرض کشتن قرار دادن
- ۱۱۹ - ۶ - خبر دادن امام حسین علیه السلام از قتل خود در مکه
- ۱۲۰ - ۷ - دستور قتل امام حسین علیه السلام هنگام حرکت به طرف عراق
- ۱۲۰ - ۸ - نامه ابن زیاد به امام حسین علیه السلام
- ۱۲۱ - ۹ - نامه ابن عباس به یزید
- ۱۲۱ - ۱۰ - افتخار یزید به قتل امام حسین علیه السلام
- ۱۲۲ - ۱۱ - عزیز شدن ابن زیاد نزد یزید بعد از کشتن امام حسین علیه السلام
- ۱۲۲ - ۱۲ - اعتراف حاضران بر مشارکت یزید
- ۱۲۳ - ۱۳ - در جریان قرار داشتن یزید
- ۱۲۳ - ۱۴ - اعتراف فرزند یزید به دخالت پدر
- ۱۲۴ - ۱۵ - توبیخ نشدن ابن زیاد
- ۱۲۴ - ۱۶ - ابقای عبیدالله بر ولایت
- ۱۲۵ - ۱۷ - ارسال جوایز برای ابن زیاد
- ۱۲۵ - ۱۸ - جلوگیری از توبیخ ابن زیاد
- ۱۲۵ - ۱۹ - ابن زیاد، ندیم یزید

۲۰ - اختیار یکی از دو راه	۱۲۶
۲۱ - تصریح امام سجاده علیه السلام	۱۲۷
۲۲ - رضایت یزید به کشتن امام حسین علیه السلام	۱۲۷
۲۳ - تناسب عمل با شخصیت یزید	۱۲۹
۲۴ - یزید از دیدگاه برخی علمای عامه	۱۳۰
پاسخ به شبهات	۱۳۱
پاسخ به شبهات	۱۳۱
۱ - وصیت معاویه به یزید	۱۳۱
۲ - تبرئه جستن یزید از قتل امام حسین علیه السلام	۱۳۱
۳ - فاصله بودن بین شام و کوفه	۱۳۲
یزید بن معاویه و قتل عام اهل مدینه	۱۳۳
یزید بن معاویه و قتل عام اهل مدینه	۱۳۳
رخداد حزه	۱۳۳
عوامل قیام مردم مدینه	۱۳۴
عوامل قیام مردم مدینه	۱۳۴
۱ - احساسات دینی	۱۳۴
۲ - واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام	۱۳۵
۳ - نابسامانی های سیاسی	۱۳۶
رویارویی آشکار	۱۳۷
اعزام نیرو به مدینه	۱۳۸
درگیری لشکر شام و قوای مدینه	۱۳۹
قتل و غارت اهل مدینه	۱۴۰
اعدام شدگان	۱۴۳
جابر در واقعه حزه	۱۴۴
برپایی شعائر دینی	۱۴۸
برپایی شعائر دینی	۱۴۸

تنوع شعائر	۱۴۸
بررسی ادله رجحان	۱۴۹
بررسی ادله رجحان	۱۴۹
الف - آیات شعائر	۱۴۹
ب - آیات مشابه	۱۵۰
مفهوم شعائر	۱۵۳
واگذاری تطبیق به عرف	۱۵۴
پاسخ به شبهات	۱۵۵
پاسخ به شبهات	۱۵۵
۱ - ضرورت جعل از جانب شارع!!	۱۵۵
۲ - لزوم تفویض شریعت	۱۵۶
۳ - لزوم تحلیل حرام و تحریم حلال!!	۱۵۶
۴ - بازی با مسلمات شریعت!!	۱۵۷
۵ - تعمیم به تمام موارد	۱۵۷
۶ - هتک حرمت مبانی اسلام و ارکان شریعت!!	۱۵۸
۷ - ضرری بودن برخی از شعائر!!	۱۵۹
۸ - به استهزا کشانده شدن شریعت!!	۱۵۹
عزاداری از دیدگاه عقل	۱۶۱
عزاداری از دیدگاه عقل	۱۶۱
۱ - عزاداری و احیای فرهنگ عاشورا	۱۶۱
برخی از شعارهای حسینی	۱۶۲
۲ - ارتباط عاطفی امت با اولیای الهی	۱۶۳
۳ - بهره برداری از جو معنوی مجالس	۱۶۳
۴ - اصلاح و ارشاد جامعه	۱۶۴
عزاداری از مظاهر حبّ و بغض	۱۶۵
عزاداری از مظاهر حبّ و بغض	۱۶۵

کسانی که محبت آن ها واجب است	۱۶۵
کسانی که محبت آن ها واجب است	۱۶۵
۱ - خداوند	۱۶۵
۲ - رسول خداصلی الله علیه وآله	۱۶۶
۳ - آل بیت پیامبرعلیهم السلام	۱۶۶
روان شناسی عزاداری	۱۷۴
روان شناسی عزاداری	۱۷۴
مراتب گریه	۱۷۴
مراتب گریه	۱۷۴
۱ - گریه ناشی از ارتباط و علاقه	۱۷۵
۲ - گریه ناشی از عقیده	۱۷۵
۳ - گریه ناشی از کمال خواهی	۱۷۵
۴ - گریه بر مظلوم	۱۷۵
مراسم عزاداری و افسردگی	۱۷۶
حکم حضور در عزای اولیای الهی	۱۸۰
برپایی عزاداری در راستای وحدت	۱۸۱
سینه زنی در سوگ امام حسین علیه السلام	۱۸۲
سینه زنی در سوگ امام حسین علیه السلام	۱۸۲
الف - روایات شیعه	۱۸۲
ب - روایات اهل سنت	۱۸۴
بررسی ادله مخالفین	۱۸۶
بررسی ادله مخالفین	۱۸۶
الف - روایات عامه	۱۸۶
ب - روایات اهل بیت علیهم السلام	۱۸۷
لباس مشکی پوشیدن	۱۹۰
لباس مشکی پوشیدن	۱۹۰

الف - روایات شیعه	۱۹۰
ب - روایات عامه	۱۹۱
مرثیه خوانی به نثر	۱۹۲
اشاره	۱۹۲
مرثیه خوانی به نثر	۱۹۴
الف - مرثیه خوانی در سوگ اولیای الهی	۱۹۴
مرثیه خوانی در سوگ اولیای الهی	۱۹۴
۱ - مرثیه رسول خداصلی الله علیه وآله	۱۹۴
۲ - مرثیه خوانی فاطمه زهراعلیها السلام	۱۹۵
۳ - مرثیه خوانی عایشه	۱۹۵
۴ - مرثیه خوانی امام حسن علیه السلام	۱۹۵
۵ - مرثیه خوانی در سوگ امام حسن علیه السلام	۱۹۶
ب - مرثیه خوانی در سوگ امام حسین علیه السلام	۱۹۶
مرثیه خوانی در سوگ امام حسین علیه السلام	۱۹۶
۱ - مرثیه خوانی پیامبرصلی الله علیه وآله قبل از ولادت امام حسین علیه السلام	۱۹۶
۲ - مرثیه خوانی پیامبرصلی الله علیه وآله در مسجد بعد از ولادت امام حسین علیه السلام	۱۹۷
۳ - مرثیه خوانی پیامبرصلی الله علیه وآله در خانه ام سلمه	۱۹۸
۴ - مرثیه خوانی پیامبرصلی الله علیه وآله در خانه عایشه	۱۹۹
۵ - مرثیه خوانی رسول خداصلی الله علیه وآله بعد از وفات	۱۹۹
۶	۲۰۰
۷ - مرثیه خوانی امام صادق علیه السلام	۲۰۰
۸ - مرثیه خوانی ام البنین	۲۰۱
۹ - مرثیه خوانی حضرت زینب علیها السلام	۲۰۱
۱۰ - مرثیه خوانی ابن عباس	۲۰۲
۱۱ - مرثیه خوانی زید بن ارقم	۲۰۳
۱۲ - مرثیه خوانی حسن بصری	۲۰۳

- مرثیه خوانی به شعر - - - - - ۲۰۴
- مرثیه خوانی به شعر - - - - - ۲۰۴
- ادله جواز و رجحان مرثیه خوانی به شعر - - - - - ۲۰۴
- ادله جواز و رجحان مرثیه خوانی به شعر - - - - - ۲۰۴
- ۱ - اصل اباحه - - - - - ۲۰۴
- ۲ - تعظیم شعائر دینی - - - - - ۲۰۵
- ۳ - مرثیه خوانی حضرت آدم علیه السلام - - - - - ۲۰۵
- ۴ - مرثیه خوانی به شعر برای پیامبر صلی الله علیه وآله - - - - - ۲۰۵
- ۵ - تقریر مرثی صحابه از ناحیه پیامبر صلی الله علیه وآله - - - - - ۲۰۹
- مرثیه خوانی به شعر در سوگ امام حسین علیه السلام - - - - - ۲۱۶
- مرثیه خوانی به شعر در سوگ امام حسین علیه السلام - - - - - ۲۱۶
- ۱ - سلیمان بن قته - - - - - ۲۱۷
- ۲ - ابو الرجج خزاعی - - - - - ۲۱۷
- ۳ - زینب دختر امیر المؤمنین علیهما السلام - - - - - ۲۱۷
- ۴ - جعفر بن عفان - - - - - ۲۱۹
- ۵ - محمد بن ادریس شافعی - - - - - ۲۱۹
- ۶ - امیر عضدالدین - - - - - ۲۲۱
- ۷ - جد سبط بن جوزی - - - - - ۲۲۱
- ۸ - رباب همسر امام حسین علیه السلام - - - - - ۲۲۱
- ۹ - عبیدالله بن حرّ جعفی - - - - - ۲۲۳
- گریستن از دیدگاه قرآن و روایات - - - - - ۲۲۵
- اشاره - - - - - ۲۲۵
- گریستن از دیدگاه قرآن و روایات - - - - - ۲۲۷
- الف - آیات قرآن - - - - - ۲۲۷
- الف - آیات قرآن - - - - - ۲۲۷
- ۱ - گریه نشانه درک حقایق - - - - - ۲۲۷

- ۲ - گریه مجازات ۲۲۷
- ۳ - اشک برای خدا، نشانه خردمندی ۲۲۸
- ۴ - اشک برای خدا، سیره انبیای الهی ۲۲۸
- ۵ - اشک ندامت، راه چاره گمراهان ۲۲۸
- ب - روایات ۲۲۸
- ب - روایات ۲۲۸
- ۱ - اشک، نشانه لطف خداوند ۲۲۹
- ۲ - اشک، اولین هدیه خدا به انسان ۲۲۹
- ۳ - اشک، عامل نورانیت دل ۲۲۹
- ۴ - نرم شدن دل به واسطه اشک ۲۲۹
- ۵ - اشک، عامل رهایی از عذاب ۲۲۹
- ۶ - اشک، و پاداش عظیم الهی ۲۳۰
- ۷ - اشک چشم معادل خون شهید ۲۳۰
- آثار گریستن ۲۳۱
- آثار گریستن ۲۳۱
- ۱ - تصفیه باطن ۲۳۱
- ۲ - اشک، سلاح خود سازی ۲۳۲
- ۴ - اشک، راهی برای رسیدن به عشق ۲۳۲
- ۵ - تأثیر گریستن در سلامتی انسان ۲۳۳
- گریه در سوگ اولیای الهی از دیدگاه عقل ۲۳۴
- گریه در سوگ اولیای الهی از دیدگاه عقل ۲۳۴
- گریه در سوگ اولیا از دیدگاه تاریخ ۲۳۷
- گریه در سوگ اولیا از دیدگاه تاریخ ۲۳۷
- ۱ - گریستن حضرت آدم علیه السلام در سوگ هابیل ۲۳۷
- ۲ - گریه یعقوب در فراق یوسف ۲۳۷
- ۳ - گریه پیامبر صلی الله علیه وآله بر حمزه ۲۳۸

- ۴ - گریه رسول خداصلی الله علیه وآله بر عترتش - ۲۳۸
- ۵ - گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر جدش عبدالمطلب - ۲۳۹
- ۶ - گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر شهدای جنگ موته - ۲۳۹
- ۷ - گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر جعفر - ۲۳۹
- ۸ - گریه پیامبرصلی الله علیه وآله در سوگ مادرش - ۲۴۰
- ۹ - گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر فاطمه بنت اسد - ۲۴۰
- ۱۰ - گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر عبدالله بن مظعون - ۲۴۰
- ۱۱ - گریه پیامبرصلی الله علیه وآله بر فرزندش ابراهیم - ۲۴۰
- ۱۲ - رخصت پیامبرصلی الله علیه وآله به گریستن - ۲۴۰
- ۱۳ - گریه حضرت علی علیه السلام در سوگ حضرت زهراعلیها السلام - ۲۴۱
- ۱۴ - گریه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سوگ عمار - ۲۴۱
- ۱۵ - گریه علی علیه السلام بر هاشم بن عتبہ - ۲۴۲
- ۱۶ - گریه علی علیه السلام بر محمّد بن ابی بکر - ۲۴۲
- ۱۷ - گریه حضرت زهراعلیها السلام در سوگ پدرش - ۲۴۲
- ۱۸ - گریه فاطمه علیها السلام بر مادرش - ۲۴۲
- ۱۹ - گریه فاطمه علیها السلام بر رقیه - ۲۴۳
- ۲۰ - گریه فاطمه علیها السلام در سوگ جعفر - ۲۴۳
- ۲۱ - گریه امام حسن علیه السلام و اهل کوفه در سوگ حضرت علی علیه السلام - ۲۴۳
- ۲۲ - گریه امام حسین علیه السلام در سوگ برادرش عباس علیه السلام - ۲۴۴
- ۲۳ - گریه امام حسین علیه السلام بر مسلم بن عقیل - ۲۴۴
- ۲۴ - گریه امام حسین علیه السلام بر طفل شیر خوارش - ۲۴۴
- ۲۵ - گریه امام حسین علیه السلام بر قیس بن مسهر - ۲۴۵
- ۲۶ - گریه امام حسین علیه السلام بر حرّ بن یزید ریاحی - ۲۴۵
- ۲۷ - گریه اهل مدینه در سوگ رسول خداصلی الله علیه وآله - ۲۴۶
- ۲۸ - گریه اهل مدینه در سوگ امام حسن علیه السلام - ۲۴۶
- ۲۹ - گریه ابوهریره بر امام حسن علیه السلام - ۲۴۶

- ۳۰ - گریه سعید بن عاص در سوگ امام حسن علیه السلام ۲۴۶
- ۳۱ - گریه محمد بن حنیفه بر امام حسن علیه السلام ۲۴۶
- ۳۲ - گریه اهل مدینه هنگام یادآوری رسول خداصلی الله علیه وآله ۲۴۷
- گریستن در سوگ امام حسین علیه السلام ۲۴۸
- گریستن در سوگ امام حسین علیه السلام ۲۴۸
- ۱ - گریه رسول خداصلی الله علیه وآله در سوگ امام حسین علیه السلام ۲۴۸
- ۲ - گریه علی علیه السلام در سوگ امام حسین علیه السلام ۲۴۹
- ۳ - گریه امام سجادعلیه السلام در سوگ امام حسین علیه السلام ۲۴۹
- ۴ - گریه امام صادق علیه السلام در سوگ امام حسین علیه السلام ۲۴۹
- ۵ - گریه ابن عباس در سوگ امام حسین علیه السلام ۲۵۰
- ۶ - گریه انس بن مالک در سوگ امام حسین علیه السلام ۲۵۰
- ۷ - گریه زید بن ارقم در سوگ امام حسین علیه السلام ۲۵۲
- ۸ - گریه ام سلمه در سوگ امام حسین علیه السلام ۲۵۲
- ۹ - گریه حسن بن ابی الحسن بصری در سوگ امام حسین علیه السلام ۲۵۲
- ۱۰ - گریه ربیع بن خُثیم در سوگ امام حسین علیه السلام ۲۵۲
- ۱۱ - گریه اهل کوفه در سوگ امام حسین علیه السلام ۲۵۲
- ۱۲ - گریه تَوَابین در سوگ امام حسین علیه السلام ۲۵۳
- بررسی ادله مخالفین ۲۵۴
- بررسی ادله مخالفین ۲۵۴
- ۱ - روایات نهی از گریستن بر میت ۲۵۴
- ۲ - نهی عمر از گریه بر میت ۲۵۵
- تورات، و نهی گریه بر اموات ۲۵۶
- تباکی در سوگ اولیای الهی ۲۵۷
- تباکی در سوگ اولیای الهی ۲۵۷
- حکم تباکی: (خود را همانند گریان وانمود کردن) ۲۵۷
- عاشورا از دیدگاه اندیشمندان ۲۶۲

عاشورا از دیدگاه اندیشمندان ۲۶۲

۱ - نویسنده انگلیسی فرایاستارک ۲۶۲

۲ - پرفسور براون ۲۶۳

۳ - چارلز دیکنز ۲۶۴

۴ - توماس ماساریک ۲۶۴

۵ - جستیس آ. راسل ۲۶۴

۶ - کاپتین، ه نیبلت ۲۶۴

۷ - گیون، مورخ انگلیسی ۲۶۵

۸ - موریس دوکبری ۲۶۵

۹ - بولس سلامه ۲۶۶

۱۰ - گابریل دانکیری ۲۶۶

۱۱ - جرج جرداق ۲۶۶

۱۲ - دکتر ژوزف ۲۶۷

۱۳ - کلودین رولو ۲۶۷

۱۴ - مهاتما گاندی ۲۶۷

۱۵ - ساور جینی ناید ۲۶۷

۱۶ - ایرونیك ۲۶۸

۱۷ - جمیلی ۲۶۸

۱۸ - ماربین، محقق آلمانی ۲۶۸

۱۹ - جرجی زیدان ۲۶۹

۲۰ - نیکلسون ۲۶۹

تحول مذهبی و عاشورا ۲۷۰

تحول مذهبی و عاشورا ۲۷۰

۱ - استاد مصری، ابو شریف، معروف به عبدالمجید ۲۷۱

۲ - استاد صائب عبدالحمید ۲۷۱

۳ - استاد ادريس حسینی مغربی ۲۷۳

- ۴ - دکتر محمد تیجانی تونسسی ۲۷۶
- ۵ - احمد حسین یعقوب اردنی ۲۷۷
- ۶ - علامه دکتر محمد حسن شحاته ۲۷۸
- فلسفه سجده بر تربت امام حسین علیه السلام ۲۸۰
- اشاره ۲۸۰
- فلسفه سجده بر تربت امام حسین علیه السلام ۲۸۲
- سجده شیعه بر هر نوع خاک ۲۸۲
- برتری برخی زمین ها از دیدگاه قرآن ۲۸۲
- برتری برخی از زمین ها از دیدگاه روایات ۲۸۳
- شرافت تربت امام حسین علیه السلام ۲۸۴
- قبر حسین علیه السلام همانند قبر رسول الله صلی الله علیه وآله ۲۸۶
- فضیلت تربت امام حسین علیه السلام ۲۸۷
- قاتلان امام حسین علیه السلام چه کسانی بوده اند؟ ۲۹۲
- قاتلان امام حسین علیه السلام چه کسانی بوده اند؟ ۲۹۲
- ابعاد تشیع ۲۹۲
- ابعاد تشیع ۲۹۲
- ۱ - تشیع سیاسی ۲۹۳
- ۲ - تشیع عقیدتی ۲۹۳
- ۳ - تشیع حتی ۲۹۴
- ۴ - تشیع دینی ۲۹۴
- شیعه واقعی کیست؟ ۲۹۵
- نوع تشیع کوفیان ۲۹۷
- تباعد بسیاری از شیعیان عقیدتی ۲۹۷
- ملحق شدن گروهی از شیعیان کوفه به امام حسین علیه السلام ۲۹۸
- شهیدان نامه رسان ۳۰۵
- شهیدان نامه رسان ۳۰۵

- ۱ - عبدالله بن یقطر حمیری برادر رضائی امام حسین علیه السلام ۳۰۵
- ۲ - قیس بن مسهر صیداوی ۳۰۶
- پیشگامان شهادت ۳۰۶
- پیشگامان شهادت ۳۰۶
- ۱ - عماره بن صلخب ازدی ۳۰۷
- ۲ - عبد الاعلی بن یزید کلبی ۳۰۷
- وجود خوارج در کوفه ۳۰۷
- وجود شامیان در لشکر عمر بن سعد ۳۰۸
- آیا امام علیه السلام از شهادت خود آگاه بود؟ ۳۱۰
- آیا امام علیه السلام از شهادت خود آگاه بود؟ ۳۱۰
- ادله علم امام به شهادت خود ۳۱۰
- بررسی آیه تهلکه ۳۱۳
- حکم عقل ۳۱۴
- اقدام امامان بر اسباب شهادت ۳۱۴
- آیا خداوند امام حسین علیه السلام را یاری نکرد؟ ۳۱۷
- آیا خداوند امام حسین علیه السلام را یاری نکرد؟ ۳۱۷
- مفهوم نصرت در فکر اسلامی ۳۱۷
- مفهوم نصرت در فکر اسلامی ۳۱۷
- الف - وسایل نصرت الهی ۳۱۷
- ب - شروط نصرت ۳۱۹
- ج - امتحان مؤمن به عدم نصرت ۳۲۰
- پاسخ دو سؤال ۳۲۱
- مثلت سعادت، امتحان، اختیار ۳۲۱
- امتحان امت در قضیه کربلا ۳۲۲
- چرا امام علیه السلام اهل بیتش را همراه خود آورد؟ ۳۲۳
- چرا امام علیه السلام اهل بیتش را همراه خود آورد؟ ۳۲۳

- ۳۲۳ پاسخ اول
- ۳۲۴ پاسخ دوم
- ۳۲۵ پاسخ سوم
- ۳۲۵ پاسخ چهارم
- ۳۲۵ پاسخ پنجم
- ۳۲۷ چرا امام علیه السلام به اصحاب خود اذن رفتن داد؟
- ۳۲۷ چرا امام علیه السلام به اصحاب خود اذن رفتن داد؟
- ۳۲۷ دو نوع اذن از جانب حضرت علیه السلام
- ۳۲۷ دو نوع اذن از جانب حضرت علیه السلام
- ۳۲۷ الف - اذن عام
- ۳۲۸ ب - اذن خاص
- ۳۲۹ حقیقت اذن و رخصت
- ۳۳۱ دلیل مخالفان
- ۳۳۲ چرا مسلم، ابن زیاد را در خانه هانی نکشت؟
- ۳۳۶ چرا حضرت ابوالفضل علیه السلام آب نیشامید؟
- ۳۳۶ چرا حضرت ابوالفضل علیه السلام آب نیشامید؟
- ۳۳۷ پاسخ
- ۳۳۹ آیا اطاعت از حاکم ستمگر واجب است؟
- ۳۳۹ آیا اطاعت از حاکم ستمگر واجب است؟
- ۳۳۹ فتاوی اهل سنت درباره وجوب اطاعت از پیشوای ستمگر
- ۳۴۰ فتاوی علمای اهل سنت در حرمت خروج بر پیشوای ستمگر
- ۳۴۱ ادله اهل سنت بر وجوب اطاعت از جائز و حرمت خروج
- ۳۴۱ ادله اهل سنت بر وجوب اطاعت از جائز و حرمت خروج
- ۳۴۱ الف - روایات
- ۳۴۲ ب - حفظ نظام امور مسلمین
- ۳۴۳ اشکال

الف - جواب روایات	۳۴۳
ب - جواب حفظ نظام	۳۴۹
چرا امام حسن علیه السلام صلح کرد ولی امام حسین علیه السلام قیام	۳۵۰
چرا امام حسن علیه السلام صلح کرد ولی امام حسین علیه السلام قیام	۳۵۰
سخنان امام علی علیه السلام در مذمت اهل کوفه	۳۵۰
لشکریان امام حسن علیه السلام!!	۳۵۳
لشکریان امام حسن علیه السلام!!	۳۵۳
۱ - خوارج	۳۵۳
۲ - متمایلین به دولت بنی امیه	۳۵۳
۳ - متعصبان	۳۵۳
۴ - بی هدف ها	۳۵۴
۵ - گروه مخلص	۳۵۴
آگاهی از موقعیت	۳۵۴
بندهای صلح نامه	۳۵۶
دو موقعیت مخالف	۳۵۷
حکم روزه عاشورا چیست؟	۳۶۰
حکم روزه عاشورا چیست؟	۳۶۰
روزه عاشورا قبل از تشریع روزه رمضان	۳۶۰
آرای فقهای امامیه	۳۶۰
آرای فقهای اهل سنت	۳۶۱
نقد کلام عسقلانی	۳۶۲
یهود و روزه عاشورا	۳۶۳
حکم روزه عاشورا	۳۶۴
روایات مانعه	۳۶۵
ترجیح روایات مانعه	۳۶۶
کراهت روزه عاشورا	۳۶۷

عاشورا، عید بنی امیه - ۳۶۸

توجیه روایات مخالف - ۳۷۰

درباره مرکز ۳۷۲

سرشناسه : رضوانی، علی اصغر

عنوان و نام پدیدآور : واقعہ عاشورا و پاسخ به شبهات تالیف علی اصغر رضوانی

مشخصات نشر : قم مسجد مقدس صاحب الزمان (جمکران 1384).

مشخصات ظاهری : 344 ص.

شابک : 16000 ریال: 964-8484-27-9 ؛ 22500 ریال (چاپ سوم)

یادداشت : چاپ دوم.

یادداشت : چاپ سوم: زمستان 1385.

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، 4 - 61ق -- سوگواری ها -- پرسش ها و پاسخ ها

موضوع : واقعہ کربلا، 61ق -- نظر اهل سنت

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : 1384 2و66/BP41/5

رده بندی دیویی : 297/9534

شماره کتابشناسی ملی : م 83-38211

ص: 1

فهرست اجمالی

پیشگفتار.....	۹
امام حسین(ع) در کتب اهل سنت.....	۱۵
امام حسین(ع) سرور جوانان بهشت.....	۲۴
ابوسفیان، جدّ یزید.....	۴۷
معاویه پدر یزید.....	۵۴
عدم مشروعیت خلافت یزید.....	۷۴
یزید، عامل اصلی قتل امام حسین(ع).....	۸۴
یزید بن معاویه و قتل عام اهل مدینه.....	۱۰۴

۱۱۹	برپایی شعائر دینی
۱۳۲	عزاداری از دیدگاه عقل
۱۳۶	عزاداری از مظاهر حبّ و بغض
۱۴۵	روان شناسی عزاداری
۱۵۱	حکم حضور در عزای اولیای الهی
۱۵۲	برپایی عزاداری در راستای وحدت
۱۵۳	سینه زنی در سوگ امام حسین (ع)
۱۶۱	لباس مشکی پوشیدن
۱۶۵	مرثیه خوانی به نثر
۱۷۵	مرثیه خوانی به شعر
۱۸۹	گریستن از دیدگاه قرآن و روایات
۱۹۳	آثار گریستن
۱۹۶	گریه در سوگ اولیای الهی از دیدگاه عقل
۱۹۹	گریه در سوگ اولیا از دیدگاه تاریخ
۲۱۰	گریستن در سوگ امام حسین (ع)
۲۱۵	بررسی ادله مخالفین
۲۱۸	تباکی در سوگ اولیای الهی



عاشورا از دیدگاه اندیشمندان ۲۲۳

تحول مذهبی و عاشورا ۲۳۱

فلسفه سجده بر تربت امام حسین (ع) ۲۴۳

قاتلان امام حسین (ع) چه کسانی بوده‌اند؟ ۲۵۳

آیا امام (ع) از شهادت خود آگاه بود؟ ۲۷۱

آیا خداوند امام حسین (ع) را یاری نکرد؟ ۲۷۸

چرا امام (ع) اهل بیتش را همراه خود آورد؟ ۲۸۴

چرا امام (ع) به اصحاب خود اذن رفتن داد؟ ۲۸۸

چرا مسلم، ابن زیاد را در خانه هانی نکشت؟ ۲۹۳

چرا حضرت ابوالفضل (ع) آب نیاشامید؟ ۲۹۷

آیا اطاعت از حاکم ستمگر واجب است؟ ۳۰۰

چرا امام حسن (ع) صلح و امام حسین (ع) قیام کرد؟ ۳۱۱

حکم روزه عاشورا چیست؟ ۳۲۱

مکتب تشیع، عوامل و سوژه های مهمی برای پیروزی در جهان دارد به همین جهت نه تنها توانسته با وجود دشمنان بسیار، خود را از گزند آنان حفظ نماید، بلکه روز به روز نیز پیشرفت کرده و توانسته جوامع دیگر اسلامی را نیز از خواب غفلت بیدار کند. یکی از این عوامل، برخورداری از عاشورا و فرهنگ آن است.

قیام حسینی و فرهنگ عاشورا جرقه خوبی برای بیداری ملت ها و انقلاب و ستیز آن ها در برابر ظالمان است، زیرا با ملاحظه شعارهای حسینی علیه السلام که با حماسه و عاطفه همراه است، مانند: «هیهات منّا الذلّة» و «مثلی لا یبایع مثله»، «إِنّی أُریدُ أنْ آمرَ بالمعروفِ وأنْهی عن المنکر» و غیره، بشر را نیروبخشیده و در برابر ظالمان به حقوق دیگران و تحریف کنندگان اسلام ناب، قیام خواهند کرد. ما نمونه آن را در انقلاب اسلامی ایران و جنگ ایران و عراق و حتی در کشورهای اسلامی و غیر اسلامی می بینیم.

در دسامبر 1984 (1365 ه.ش) در دانشکده تاریخ دانشگاه تل آویو با همکاری مؤسسه مطالعاتی شیلوه - که یک مؤسسه مطالعاتی غیر انتفاعی و مرتبط با صهیونیسم است - کنفرانسی با حضور سیصد شیعه شناس درجه یک جهان برگزار شد و در آن ظرف مدت سه روز سی مقاله ارائه گردید. به قول مارتین کرامر، یکی از شیعه شناسان جهان که دبیر این کنفرانس بود، هدف اصلی از برپایی این کنفرانس، شناخت مفاهیم محوری در تمدن شیعه اثنا عشری و بعد شناسایی انقلاب اسلامی

به سال 57 در کشور ایران بود. افراد برجسته ای در این کنفرانس شرکت داشتند، امثال: دانیل برومبرگ، ماروین زونیس، مایکل ام جی فیشر، برنارد لویس و خود مارتین کرامر و دیگر شیعه شناسان و شرق شناسان.

مقالاتی که در این کنفرانس ارائه شد صد در صد تفصیلی، تحقیقی و مبتنی بر پیچیده ترین متن تحقیق و عمیق ترین روش ها در بررسی دین و مکتب و تمدن بود. در سخنرانی مقدماتی این کنفرانس - که آقای «مارتین کرامر» ارائه کرد - هدف اصلی، شناسایی مفاهیم محوری در تمدن شیعه، به دلیل شناخت انقلاب اسلامی ذکر شد. در این کنفرانس بعد از بحث و تحلیل بسیار، دو مفهوم مهم، محور بحث و بررسی و شناسایی واقع شد. از دید این شیعه شناسان، مفهوم محوری اول: آن نگاه سرخی است که شیعیان به صحرای کربلا دارند و قدر مسلم، خون شیعه در قیام های متعدد، مستقیماً از صحرای کربلا در سال 61 هجری الهام گرفته.

در این کنفرانس مسائلی درباره امام حسین علیه السلام ذکر شد که از آن جمله مقاله ای است با عنوان «تشیع به روایت امام خمینی». نویسندگان این مقاله دو نفر به نام های «ماروین زونیس و دانیل برومبرگ» بودند. در بخشی از این مقاله آمده است: «تأکید بر شهادت در عقیده امام خمینی، نشان می دهد که شهادت نقش مهم و ویژه ای در تشیع ایفا می کند. اگر چه تفکر سنی با مفهوم شهادت بیگانه نیست، اما این مفهوم در این تفکر دارای مقام محوری نیست، زیرا اسلام سنی از یک شخصیت مذهبی، مانند امام حسین علیه السلام که در راه عقیده خود فدا شده باشد الهام نمی گیرد. اما در تشیع اثنا عشری موضوع شهادت امام حسین علیه السلام و تا حدی شهادت سایر ائمه علیهم السلام یک موضوع محوری است. امام حسین علیه السلام با قربانی کردن جان خود در راه اسلام، تکلیف نسل های بعدی شیعیان را مشخص کرده است. همه ساله در ماه محرم و در روز عاشورا؛ یعنی سالروز شهادت امام حسین علیه السلام با برگزاری مراسم پرشور و شرح وقایع جانگداز کربلا، خاطره شهادت او گرامی داشته می شود. این موضوع به آیین های تشیع مضمونی فوق العاده و احساسی می بخشد.»

در میزگرد دیگری که افرادی چون: میشل فوکو، کلا بریر، پیر بلانشه - که دو نفر از روزنامه نگاران برجسته فرانسوی بودند - حضور داشتند، درباره قیام امام

حسین علیه السلام و نقش آن در تمدن شیعی مطالبی بسیار ظریف بیان شد؛ از آن جمله کلریر گفت: «در ایران تظاهرات به معنای واقعی آن است و بهتر است از واژه «شاهد» استفاده کنیم. در ایران مردم از حسین حرف می زنند، باری، این حسین کیست؟ ...» (1).

همان گونه که گفته شد دشمنان با پی بردن به اهمیت واقعه کربلا و فرهنگ عاشورا و تأثیرات آن در شیعیان درصدد برآمده اند تا از هر راه ممکن جلوی تأثیر آن را گرفته و آثار آن را خنثی کنند. یکی از فعالیت های آنان ایجاد شبهه و تشکیک در رابطه با واقعه کربلا و امور مربوط به آن است. لذا جا دارد تا این شبهات مورد بررسی دقیق قرار گرفته، با دلایل محکم پاسخ داده شود. ویژگی طرح حاضر که بر همین اساس شکل گرفته است، بررسی مسائل مربوط به آن از دیدگاه کلامی - تاریخی است و سعی شده اصول اساسی این بحث به صورت شفاف با دلایل مختلف به ویژه دلایل قرآنی، روایی و عقلی ارائه، و قلمرو بحث طوری ترسیم شود که زمینه بسیاری از شبهات پیرامون این واقعه عظیم، از بین برود.

امید است این حرکت مورد توجه حضرت اباعبدالله حسین علیه السلام قرار گرفته و برای طالبان حق و حقیقت سودمند باشد.

از همه خوانندگان، به خصوص علما و اندیشمندان می خواهم تا کاستی ها را بر من ببخشایند و عیوب این نوشتار را متذکر شوند.

در پایان از کلیه کسانی که مرا در آماده سازی این کتاب یاری دادند، قدردانی می کنم و پاداش همه را از خداوند متعال خواستارم.

علی اصغر رضوانی

ص: 11

با مراجعه به کتب حدیثی و تراجم اهل سنت پی می بریم که امام حسین علیه السلام از احترام و تجلیل ویژه ای برخوردار است.

اینک به بخش هایی از تاریخ ایشان اشاره می کنیم:

ولادت امام حسین علیه السلام

1 - ابن عبدالبرّ می نویسد: «حسین بن علی بن ابی طالب، مادرش فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله، با کنیه اباعبداللّه. او در پنجم ماه شعبان سال چهارم یا سوم هجرت متولد شد. این نظر واقدی و طایفه ای از همراهان او است».(1)

2 - در کتاب «اخبار الدول» آمده است: «هنگامی که حسین علیه السلام متولد شد پیامبرصلی الله علیه وآله را از این قضیه مطلع ساختند. حضرت به خانه زهراعلیها السلام آمد و او را در بر گرفت و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت. جبرئیل نازل شد و دستور آورد که او را حسین علیه السلام نامند، همان گونه که درباره حسن علیه السلام چنین کرد».(2)

3 - سبط بن الجوزی می گوید: «کنیه او ابوعبداللّه، و ملقب به سید وفیّ، ولیّ، سبط و شهید کربلا است».(3)

ص:15

1-2. الإستیعاب، ج 1، ص 143.

2-3. اخبارالدول و آثار الاول، ص 107.

3-4. تذکرة الخواص، ص 232.

1 - ابن عبدربه روايت کرده که به علی بن الحسین علیه السلام گفته شد: چرا اولاد پدريت اندک است؟ حضرت فرمود: تعجب من آن است که چگونه او بچه دار شده است در حالی که در هر شبانه روز هزار رکعت نماز به جا می آورد، پس چگونه می توانست که فارغ برای زنان شود؟(1)

2 - ابن صباغ مالکی روايت کرده: هنگامی که امام حسین علیه السلام به نماز می ایستاد رنگش زرد می شد. به او گفته شد: این چه حالتی است که شما را هنگام نماز عارض می شود؟ حضرت می فرمود: شما نمی دانید که من در مقابل چه کسی می خواهم بایستم.(2)

3 - زمخشری روايت کرده که حسین بن علی علیه السلام را مشاهده کردند در حالی که مشغول طواف خانه خدا بود. آن گاه به طرف مقام اسماعیل آمد و نماز به جا آورد. سپس صورتش را بر مقام گذارده، شروع به گریه کرد و عرض نمود: بنده کوچکت به در خانه توست، خادم کوچکت به در خانه توست، سائلی به در خانه توست. این جملات را مکرر تکرار می نمود. آن گاه از آن جا بیرون آمد و گذرش به مساکینی افتاد که مشغول خوردن تکه نان هایی بودند. حضرت بر آنان سلام کرد و آنان حضرت را به طعامشان دعوت نمودند. حضرت نزد آنان نشست و فرمود: اگر این ها صدقه نبود من با شما تناول می کردم. آن گاه فرمود: برخیزید و به سوی منزل من آید. حضرت آنان را غذا و لباس داد.(3)

4 - از عبدالله بن عبید بن عمیر روايت شده که گفت: حسین بن علی علیهما السلام بیست و پنج مرتبه حج را پیاده انجام داد در حالی که اسبان نجیش به همراهش بودند.(4)

5 - ابن عبدالبر می گوید: «حسین علیه السلام مردی فاضل و دین دار بود. نماز و روزه و حج بسیار انجام می داد».(5)

ص: 16

1- 5. عقد الفرید، ج 2، ص 220.

2- 6. الفصول المهمة، ص 183.

3- 7. ربیع الابرار، ص 210.

4- 8. صفة الصفوة، ج 1، ص 321؛ اسد الغابه، ج 3، ص 20، ط مصر.

5- 9. الاستیعاب، ج 1، ص 393.

6 - طبری به سندش از ضحاک بن عبدالله مشرقی نقل کرده که گفت: «چون شب - در کربلا - بر حسین علیه السلام و اصحابش رسید تمام آن شب را به نماز و استغفار و دعا و تضرع به سر بردند ...» (1).

حلم امام حسین علیه السلام

1 - از امام علی بن الحسین علیهما السلام روایت شده که فرمود: از حسین علیه السلام شنیدم که فرمود: «اگر کسی مرا در گوش راستم دشنام دهد و در گوش دیگرم عذرخواهی کند از او قبول خواهم کرد، زیرا امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام مرا حدیث کرد که از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده که فرمود: «لا یرد الحوض من لم یقبل العذر من محقّ او مبطل»؛ (2) «وارد حوض [کوثر نمی شود کسی که عذرپذیر نباشد چه حق داشته باشد چه نه»

2 - یکی از غلامانش جنایتی انجام داد که مستحق تأدیب بود، حضرت دستور داد تا او را تنبیه کنند. غلام عرض کرد: ای مولای من! خداوند متعال فرمود: { وَ الْكَافِرِينَ الْغِیْظُ } . حضرت فرمود: او را رها کنید، من خشمم را فرو بردم. باز گفت: { وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ } . حضرت فرمود: از تو گذشتم. غلام ادامه داد: { وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ } . حضرت فرمود: تو در راه خداوند متعال آزادی. آن گاه دستور داد تا به او جایزه ای نیکو دهند. (3)

فضایل امام حسین علیه السلام از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله

1 - بخاری به سندش از نعیم نقل کرده که از ابن عمر سؤال شد: شخص مُحَرَّم مگسی را به قتل می رساند، حکمش چیست؟ در جواب گفت: اهل عراق از مگسی سؤال می کنند در حالی که فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قتل رسانده اند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن و حسین دو ریحانه من از این دنیایند». (4)

ص: 17

1-10. تاریخ طبری، ج 5، ص 421.

2-11.]. نظم درر المسطین، زرنندی، ص 209،

3-12. وسیلة المآل، حضرمی، ص 183.

4-13. صحیح بخاری، ج 5، ص 33، کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب الحسن و الحسین.

2 - حاکم نیشابوری به سندش از سلمان نقل کرده که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «الحسن و الحسین ابناي، من احبهما احبني، و من احبني احبه الله، و من احبه الله ادخله الجنة، و من ابغضهما ابغضني، و من ابغضني ابغضه الله، و من ابغضه الله ادخله النار»؛ (1) «حسن و حسین دو فرزندان من هستند، هر کس آن دو را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس مرا دوست بدارد خدا او را دوست می دارد و هر کس خدا او را دوست بدارد، او را داخل بهشت خواهد کرد. و هر کس این دو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته، و هر کس مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته و هر کس خدا او را دشمن بدارد خداوند او را داخل در جهنم خواهد نمود.»

3 - و نیز به سندش از ابن عمر نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن و الحسین سيّد شباب اهل الجنة و ابوهما خير منهما»؛ (2) «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.»

4 - ترمذی به سندش از یوسف بن ابراهیم نقل کرده که از انس بن مالک شنیدم که می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله سؤال شد: کدامیک از اهل بیت شما نزدتان محبوب تر است؟ حضرت فرمود: حسن و حسین. و همیشه به فاطمه علیه السلام می فرمود: دو فرزندم را نزد من آور. آن گاه آن دو را می بویید و به سینه می چسبانید»؛ (3)

5 - یعلی بن مره می گوید: با پیامبر صلی الله علیه وآله از منزل خارج شدیم و به میهمانی دعوت بودیم. پیامبر صلی الله علیه وآله در راه مشاهده کرد که حسین علیه السلام مشغول بازی است. حضرت با سرعت به جلوی جمعیت آمد و دو دست خود را باز کرد تا حسین علیه السلام را بگیرد، ولی او به این طرف و آن طرف می دوید، هر دو می خندیدند تا آن که حضرت او را گرفت. یکی از دو دستش را زیر چانه او و دست دیگرش را بین سر و دو گوشش قرار داد و با او معانقه کرد و او را بوسید.

ص: 18

1- 14. مستدرک حاکم، ج 3، ص 166.

2- 15. همان، ص 167.

3- 16. سنن ترمذی، ج 5، ص 323، رقم 3861.

آنگاه فرمود: «حسین منّی و أنا منه، احبّ الله من احبّه، الحسن و الحسين سبطان من الأسباط»؛⁽¹⁾ «حسین از من و من از اویم، خدا دوست بدارد هر کسی که حسین را دوست دارد. حسن و حسین دو نواده از نواذگان من هستند.»

در تفسیر جمله «حسین منی و انا منه» می‌گوییم:

جمله اول اشاره به این مطلب دارد که حسین از رسول خداست؛ زیرا اگر چه پدرش حضرت علی علیه السلام است ولی از آن جا که آن حضرت به نصّ آیه مباهله نفس رسول خداست، لذا امام حسین علیه السلام فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب می‌آید.

در مورد جمله دوم می‌گوییم: پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از تبلیغ رسالتش دیگر به عنوان یک شخص مطرح نیست بلکه یک شخصیت رسالی به حساب می‌آید. ایشان رمز و نمونه ای است که در او رسالتش به تمام ابعاد تحقق یافته است. پس حیاتش همان رسالتش و رسالتش همان حیاتش می‌باشد.

از طرف دیگر می‌دانیم که سعی هر پدری آن است که فرزندی داشته باشد تا جانشین شخصیت او بوده و حافظ رسالت او و ادامه دهنده راه او باشد. در مورد امام حسین علیه السلام از آن جا که او باقیام و شهادتش رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را زنده کرده است، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن او می‌فرماید: «من از حسینم». یعنی شخصیت رسالی من و ادامه و استمرار آن به وجود حسین علیه السلام وابستگی دارد. و لذا گفته شده: «الاسلام محمدی الحدوث و حسینی البقاء است».

6 - یزید بن ابی یزید می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله از حجره عایشه بیرون آمد و گذرش بر خانه فاطمه علیها السلام افتاد. صدای گریه حسین را شنید. فرمود: (ای فاطمه!) آیا نمی‌دانی که گریه او مرا اذیت می‌کند؟⁽²⁾

7 - حاکم نیشابوری به سندش از ابوهریره نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده کردم، در حالی که حسین بن علی را در بغل گرفته و می‌فرمود: «اللهم انّی احبّه فأحبّه»؛⁽³⁾ «بار خدایا! من او را دوست دارم، تو نیز او را دوست بدار.»

ص: 19

1- 17. المعجم الكبير، ج 22، ص 274؛ کنز العمال، ج 13، ص 662؛ تاریخ دمشق، ج 14، ص 150.

2- 18. مجمع الزوائد، ج 9، ص 201.

3- 19. مستدرک حاکم، ج 3، ص 177.

1 - انس بن مالک می گوید: «بعد از شهادت حسین بن علی علیه السلام سر او را نزد ابن زیاد آوردند. او شروع کرد به زدن با چوب به دندان های حضرت ... من در دلم گفتم: چه کار زشتی می کنی! من مشاهده کردم که رسول خداصلی الله علیه وآله همین موضعی را که چوب می زنی می بوسید».(1)

2 - زید بن ارقم می گوید: «من نزد عبیدالله بن زیاد نشسته بودم که سر حسین را به نزد او آوردند ابن زیاد چوب دستی خود را برداشت و بین لبان حضرت کوبید. به او گفتم: تو چوبت را به جایی می زنی که بارها رسول خداصلی الله علیه وآله آن جا را بوسیده است. ابن زیاد گفت: برخیز! تو پیرمردی هستی که عقلت را از دست داده ای».(2)

3 - اسماعیل بن رجاء از پدرش نقل می کند که گفت: «در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله در میان دسته ای بودم که در میان آنها ابوسعید خدری و عبدالله بن عمر نیز بود. حسین بن علی علیه السلام از کنار ما عبور کرد و سلام نمود. آنان او را جواب دادند. عبدالله بن عمر سکوت کرد تا مردم فارغ شوند. آن گاه صدای خود را بلند کرد و گفت: وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته. آن گاه رو به قوم کرد و گفت: آیا شما را خبر دهم به کسی که محبوب ترین اهل زمین نزد اهل آسمان است؟ گفتند: آری. گفت: آن شخص این مرد هاشمی است. بعد از جنگ صفین با من سخن نگفته است. اگر او از من راضی گردد برای من خوشایندتر است از اینکه شتران قرمز داشته باشم».(3)

4 - جابر بن عبدالله انصاری می گوید: «هر کس دوست دارد نظر کند به مردی از اهل بهشت، باید به حسین علیه السلام نظر کند، زیرا از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که چنین می فرمود».(4)

هیثمی نیز در «مجمع الزوائد» این حدیث را نقل کرده و در پایان می گوید: «رجال این حدیث صحیح است غیر از ربیع بن سعد که او ثقه است».(5)

ص:20

1-20. ذخائر العقبی، ص 126.

2-21. کنز العمال، ج 7، ص 110؛ اسدالغابة، ج 2، ص 21.

3-22. اسدالغابة، ج 3، ص 5.

4-23. نظم درر السمطين، زرندي، ص 208؛ البداية و النهاية، ج 8، ص 225.

5-24. مجمع الزوائد، ج 9، ص 187.

5 - عمر بن خطاب، به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «آن چه که بر سر ما روییده شده (یعنی اسلام) توسط شما خاندان بوده است».(1)

6 - عبدالله بن عباس رکاب اسب امام حسن و امام حسین علیهما السلام را گرفت. برخی او را از این کار سرزنش کردند و گفتند: سن تو از این دو بیشتر است؟! ابن عباس گفت: این دو، فرزندان رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند، آیا سعادت من نیست که رکاب این دو را به دست بگیرم؟(2)

امام حسین علیه السلام از دیدگاه تابعین

1 - معاویه به عبدالله بن جعفر گفت: تو سید و سرور بنی هاشم می باشی! او در جواب معاویه گفت: بزرگ بنی هاشم، حسن و حسین اند.(3)

2 - ولید بن عتبہ بن ابی سفیان - والی مدینہ - هنگامی که مروان بن حکم پیشنهاد کشتن امام حسین علیه السلام را داد، گفت: «به خدا سوگند ای مروان! دوست ندارم که دنیا و آنچه در آن است برای من باشد در حالی که حسین علیه السلام را کشته باشم. سبحان الله! آیا به جهت بیعت نکردن حسین، او را بکشم؟ به خدا سوگند! من یقین دارم شخصی که حسین را به قتل برساند او در روز قیامت میزان عملش سبک است».(4)

3 - ابراهیم نخعی می گوید: «اگر من در میان قاتلان حسین علیه السلام می بودم و وارد بهشت می شدم از نظر کردن بر صورت رسول خدا صلی الله علیه وآله حیا می کردم».(5)

امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

امام حسین علیه السلام از دیدگاه علمای اهل سنت

با مراجعه به کتب تاریخ و تراجم اهل سنت پی می بریم که امام حسین علیه السلام مورد مدح و ستایش آنان از جمله افراد ذیل بوده است:

ص: 21

1- 25. الاصابه، ج 1، ص 333.

2- 26. همان.

3- 27. کامل سلیمان، حسن بن علی علیهما السلام، ص 173.

4- 28. همان، ص 147.

5- 29. الاصابه، ج 1، ص 335.

1 - ابن حجر عسقلانی

«حسین بن علی بن ابی طالب، هاشمی، ابوعبدالله، مدنی، نوه رسول خداصلی الله علیه وآله و دسته گل او از دنیا، و یکی از دو بزرگوار جوانان اهل بهشت است».(1)

2 - زرنندی حنفی

«حسین، نماز و روزه و حج و عبادات بسیار انجام می داد. او مردی با سخاوت و کریم بود. بیست و پنج بار پیاده به حج مشرف شد».(2)

3 - یافعی

«دسته گل رسول خداصلی الله علیه وآله و نوه او، خلاصه نبوت، محل محاسن و مناقب و بزرگواری، ابوعبدالله حسین بن علی علیه السلام ...».(3)

3 - ابن سیرین

«آسمان بعد از شهادت یحیی بن زکریا بر کسی جز حسین علیه السلام نگریست و هنگامی که کشته شد آسمان سیاه گشت، و ستارگان در روز، روشن شدند، به حدی که سیاره جوزاء در وقت عصر دیده شد، و خاک قرمز فرو ریخت، و آسمان تا هفت شبانه روز به مانند لخته ای خون بود».(4)

4 - عباس محمود عتّاد

«شجاعت حسین علیه السلام صفتی است که از او غریب نیست؛ زیرا صفتی است که از معدنش سرچشمه گرفته است. و این فضیلتی است که از پدران خود به ارث برده و به

ص:22

1-30. تهذیب التهذیب، ج 2، ص 299.

2-31. نظم درالسمطین، ص 208.

3-32. مرآة الجنان، ج 1، ص 131.

4-33. تاریخ ابن عساکر، ج 4، ص 339.

فرزندان بعد از خود به ارث گذارده است ... و در بین بنی آدم کسی شجاع تر از او دیده نشده، آن هنگام که حسین علیه السلام در کربلا چنین اقدامی را انجام داد ... و این افتخار برای او بس است که در تاریخ این دنیا تنها او در طول صدها سال، شهید و فرزند شهید و پدر شهیدان است ...» (1).

5 - دکتر محمد عبده یمانی

«حسین علیه السلام مردی عابد و متواضع بود. همیشه او را روزه دار مشاهده می کردند. شب ها را بیدار و مشغول عبادت بود. همیشه در امور خیر از دیگران سبقت می جست و در نیکی از دیگران سرعت می گرفت ...» (2).

6 - عمر رضا کحاله

«حسین بن علی، بزرگ اهل عراق در فقه و حال و جود و بخشش بود» (3).

شهادت امام حسین علیه السلام

سیوطی نقل می کند: «... شهادت و قتل او در روز عاشورا بود. در آن روز خورشید گرفت و افق های آسمان تا شش ماه بعد از شهادتش سرخ شد. و این سرخی دائماً مشهود بود، در حالی که قبل از شهادت او یافت نمی شد و گفته شده که در آن روز هیچ سنگی در بیت المقدس جابه جا نشد جز آن که در زیر آن خون تازه وجود داشت ...» (4).

ص: 23

1- 34. ابوالشهداء، ص 195.

2- 35. علّموا اولادکم محبّة آل بیت النبی صلی الله علیه وآله، ص 133.

3- 36. اعلام النساء، ج 1، ص 28.

4- 37. تاریخ الخلفاء، ص 160، ترجمه یزید بن معاویه.

امام حسین (ع) سرور جوانان بهشت

امام حسین علیه السلام سرور جوانان بهشت

امام حسین علیه السلام سرور جوانان بهشت

یکی از فضایل امام حسن و امام حسین علیهما السلام که از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ابلاغ شده این است که این دو بزرگوار، سرور جوانان بهشت اند. فضیلتی که برای هیچ کس به جز این دو نرسیده است. اینک به بررسی این حدیث می پردازیم:

احادیث

از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وارد شده که فرمود: «حسن و حسین علیهما السلام دو سید و آقای جوانان اهل بهشت اند». شهرت این حدیث به اندازه ای است که به تواتر رسیده است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

ص: 24

- 1 - خطیب بغدادی به سندش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة، و ابوهما خیر منهما»؛⁽¹⁾ «حسن و حسین دو آقای اهل بهشتند و پدرشان از آن دو بهتر است.»
- 2 - متقی هندی به سندش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله خطاب به فاطمه علیها السلام فرمود: «ألا ترضین ان تكونی سیدة نساء اهل الجنة، و ابنیک سیدا شباب اهل الجنة»؛⁽²⁾ «آیا راضی نمی شوی که تو سرآمد زنان اهل بهشت باشی و دو فرزندت سرآمد جوانان اهل بهشت باشند!»

3 - ابن عساکر به سندش از ابن عباس نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة، من احبهما فقد احبّنی و من ابغضهما فقد ابغضنی»؛⁽³⁾ «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت اند، هر کس آن دو را دوست بدارد به طور حتم مرا دوست داشته و هر کس آن دو را دشمن بدارد به طور حتم مرا دشمن داشته است.»

راویان حدیث

الف: از اصحاب پیامبر

این حدیث شریف را بسیاری از صحابه از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده اند؛ از جمله:

1 - امام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.

2 - امام حسین بن علی علیه السلام.

3 - عبدالله بن عباس.

4 - ابوبکر بن ابی قحافه.

5 - عمر بن خطاب.

6 - عبدالله بن عمر.

7 - جابر بن عبدالله انصاری.

ص: 25

1- 38. تاریخ بغداد، ج 1، ص 140؛ المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 167.

2- 39. کنز العمال، ج 16، ص 281.

3- 40. ترجمه امام حسین علیه السلام از تاریخ دمشق، ص 45.

8 - عبدالله بن مسعود.

9 - حذیفه بن یمان.

10 - جحیم.

11 - مالک بن حویرث لیشی.

12 - قرّة بن أیاس.

13 - اسامة بن زید.

14 - انس بن مالک.

15 - ابوهریره دوسی.

16 - ابوسعید خدری.

17 - براء بن عازب.

18 - علی هلالی.

19 - ابو رمثه.

20 - بریده.

ب: از علمای عامه

این حدیث شریف را بسیاری از علمای عامه نیز در کتاب های خود نقل کرده اند؛ از جمله:

1 - خطیب بغدادی. (1)

2 - ابن عساکر. (2)

3 - طبرانی. (3)

4 - متقی هندی. (4)

5 - محبّ الدین طبری. (5)

-
- 1- 41. تاريخ بغداد، ج 1، ص 140.
 - 2- 42. تاريخ دمشق، ترجمه امام حسين عليه السلام، ص 41.
 - 3- 43. المعجم الكبير، ج 3، ص 35 و 36.
 - 4- 44. كنز العمال، ج 13، ص 97.
 - 5- 45. ذخائر العقبى، ص 129.

6 - هيثمي. (1)

7 - ابونعيم اصفهاني. (2)

8 - ابن حماد حنبلي. (3)

9 - وكيع. (4)

10 - ابن ماجه. (5)

11 - حاكم نيشابوري. (6)

12 - گنجی شافعی. (7)

13 - ترمذی. (8)

14 - احمد بن حنبل. (9)

15 - ذهبي. (10)

16 - ابن حجر. (11)

17 - بغوی. (12)

18 - ابوالقاسم سہمی. (13)

19 - نهبانی. (14)

ص: 27

1- 46. مجمع الزوائد، ج 9، ص 182.

2- 47. حلیۃ الاولیاء، ج 4، ص 139.

3- 48. شذرات الذهب، ج 1، ص 85.

4- 49. اخبار القضاة، ج 2، ص 200.

5- 50. سنن ابن ماجه، ج 1، ص 44.

6- 51. المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 167.

7- 52. کفاية الطالب، ص 341.

8- 53. سنن ترمذی، ج 5، ص 660.

9- 54. المسند، ج 5، ص 391 و 392.

10-55. تاريخ الاسلام، ج 2، ص 90؛ سير اعلام النبلاء، ج 3، ص 168.

11-56. الاصابة، ج 1، ص 256.

12-57. معجم الصحابة، ص 22.

13-58. تاريخ جرجان، ص 395.

14-59. الفتح الكبير، ج 2، ص 80.

20 - ابن حجر هيثمي. (1)

21 - سيوطي. (2)

22 - ديلمي. (3)

23 - ابن أبي شيبة. (4)

24 - نسائي. (5)

25 - ابن حبان. (6)

26 - سمعاني. (7)

27 - سيوطي. (8)

28 - مئاوي. (9)

29 - الباني. (10)

ص: 28

-
- 1- 60. الصواعق المحرقة، ص 114.
 - 2- 61. الجامع الصغير، ج 1، ص 379.
 - 3- 62. فردوس الأخبار، ج 5، ص 76.
 - 4- 63. المصنّف، ج 12، ص 96.
 - 5- 64. الخصائص، ص 36.
 - 6- 65. صحيح ابن حبان، ج 15، ص 413.
 - 7- 66. الانساب، ج 3، ص 477.
 - 8- 67. الجامع الصغير.
 - 9- 68. فيض القدير، ج 3، ص 550.
 - 10- 69. سلسلة الاحاديث الصحيحه، ج 2، ص 424.

جماعتی از علمای اهل سنت نسبت به صحت این حدیث تصریح کرده اند؛ از قبیل:

1 - حافظ گنجی شافعی: «این حدیث، حَسَن و ثابت است ...» (1)

2 - امام اهل حدیث، ابوالقاسم طبرانی در «المعجم الکبیر» در شرح حال امام حسین علیه السلام طرق این حدیث را از تعدادی صحابه نقل کرده است ... آن گاه اسامی جماعتی از آنان و طرق احادیث شان را نقل کرده و سپس می گوید: انضمام این سندها به یکدیگر دلیل بر صحت این حدیث است. (2)

3 - حاکم نیشابوری: «این حدیث با زیادی «و ابوهما خیر منهما» صحیح است ولی شیخین آن را نقل نکرده اند». (3)

او در ذیل حدیث دیگر می گوید: «این حدیثی است که از راه های زیادی قابل تصحیح است و من تعجب می کنم که چگونه این دو آن را نقل نکرده اند». (4)

4 - ذهبی: «این حدیث صحیح است». (5)

5 - ترمذی: «این حدیث حسن و غریب از این وجه است». (6)

او با سند دیگری نیز این حدیث را آورده و در ذیل آن می گوید: «این حدیث صحیح و حَسَن است». (7)

6 - البانی هم تصحیح ترمذی را قبول کرده و می گوید: «مطلب همان است که او می گوید». و نیز در حدیث حسن، ترمذی می گوید: «سند آن صحیح و رجال آن ثقة اند به نحو رجال صحیح؛ غیر از میسره ابن حبیب که ثقة است». (8)

او نیز تصحیح حاکم و ذهبی را مورد قبول قرار داده است. (9)

ص: 29

1- 70. کفایة الطالب، ص 341.

2- 71. همان، به نقل از طبرانی.

3- 72. المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 167.

4- 73. همان، ص 167.

5- 74. همان.

6- 75. سنن ترمذی، ج 5، ص 660.

7- 76. تحفة الاحوذی بشرح صحیح الترمذی، ج 10، ص 272.

8- 77. سلسلة الاحادیث الصحیحه، ج 2، ص 423-426.

9- 78. همان، ص 424.

7 - هیشمی در «مجمع الزوائد» حدیث مورد بحث را از طریق ابی سعید خدری، صحیح دانسته است. (1)

8 - مصطفی بن عدوی. (2)

9 - حوینی اثری، در تحقیق کتاب «خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام» این حدیث را تصحیح کرده است. (3)

10 - الدانی ابن منیر آل زهوی. (4)

11 - حمزه احمد الزین محقق کتاب «مسند احمد». (5)

12 - ابن حبان این حدیث را در کتاب صحیح خود آورده است. (6)

این حدیث در کثرت طرق به حدی است که سیوطی و سمعانی قائل به تواتر آن شده اند. (7)

تحریفات

تحریفات

از آنجا که این حدیث دلیلی بر حقانیت و بهشتی بودن و برتری امام حسن و امام حسین علیهما السلام بر سایر صحابه است، اهل سنت در صدد برآمده اند تا از هر طریق ممکن خود را از این وضع نجات داده و به فریاد بزرگان خود برسند تا از این دو امام عقب نیفتند. لذا دست به کار توجیه شدند به نحو حذف یا زیاده و یا تغییر یا جعل حدیثی دیگر شبیه آن برای اولیای خود. اینک به نقد هر یک از این تحریفات می پردازیم.

تحریف اول: استثنای عیسی و یحیی علیهما السلام

در حدیثی که طبرانی نقل کرده در ذیل آن، حضرت یحیی و عیسی استثنا شده اند. وی حدیث را این گونه آورده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود:

ص: 30

1- 79. مجمع الزوائد، ج 9، ص 201.

2- 80. الصحيح المسند من فضائل الصحابه، ص 257.

3- 81. تهذیب خصائص الامام علی علیه السلام، ص 99، ح 124.

4- 82. خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام، تحقیق آل زهوی، ص 107، ح 140.

5- 83. مسند احمد با تحقیق حمزه احمد الزین، ج 1، ص 101 و 195 و 204 و 259.

6- 84. صحیح ابن حبان، ج 15، ص 413؛ مؤسسة الرسالة.

7- 85. تحفة الاحوذی، ج 10، ص 186؛ فیض القدير، ج 3، ص 550؛ الانساب، ج 3، ص 477.

«والله مامن نبي الا وولد الانبياء غيري، وان ابنك سيدا شباب اهل الجنة الا ابني الخالة يحيى و عيسى»؛ (1) «به خدا سوگند! هيچ پيامبري نيست جز آن كه فرزند انبيا است به جز من. و همانا دو فرزند تو سرور جوانان اهل بهشت اند مگر دو فرزند خاله؛ يحيى و عيسى.»

پاسخ

اولاً: طبرانی این حدیث را از حضرت علی علیه السلام به پنج طریق آورده که چهار طریق آن با یک لفظ «الحسن و الحسين سيدا شباب اهل الجنة» آمده و با هم متفق است، و متن پنجم آن این استثنا را دارد، لذا احتمال تحریف به زیاده در آن داده می شود.

و نیز در روایت ابوسعید خدری در برخی از طرق آن این استثنا موجود و در برخی دیگر وجود ندارد. (2)

اگر کسی اشکال کند که این گونه زیادتی و نقصان در برخی روایات دیگر نیز وجود دارد، حال چگونه آن ها را اثبات می کنید؟

در پاسخ می گوئیم: آنها را می توان به جهت کثرت شواهد و تعدد سندها خصوصاً در روایات دیگر که به طور مستقل آمده است، تصحیح نماییم.

ثانیاً: این حدیث که در آن، حضرت يحيى و عيسى استثنا شده از طريق امام علي عليه السلام و ابوسعید خدری نقل شده است و هر دو سند آن نیز مشکل دارد:

الف - در سند حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام اسباط بن نصر وجود دارد که مورد قدح و سرزنش بسیاری از رجالین عامه است؛

ابوحاتم می گوید: از ابونعیم شنیدم که او را تضعیف می کرد.

نسایی می گوید: او قوی نیست.

ساجی او را در بین ضعیفان آورده و می گوید: او احادیثی را نقل کرده که مورد متابعت قرار نمی گیرد.

ص: 31

1- 86. المعجم الكبير، ج 3، ص 35 و 36.

2- 87. همان، ص 38.

ابن معین او را چیزی به حساب نیاورده است. (1) و ابن حجر او را کثیر الخطا معرفی کرده است. (2) از احمد بن حنبل درباره او سؤال شد، گفت: من از حدیث او درباره هیچ کس چیزی ننوشتم. (3)

ذهبی او را در جمله ضعفا آورده است. (4)

ب - در سند حدیث ابی سعید خدری، حکم بن عبدالرحمان وجود دارد که برخی از رجالین عامه او را هم تضعیف نموده اند؛

ابن معین که تصریح به ضعف او کرده است. (5)

ابن حجر او را بد حافظه معرفی کرده است. (6)

تحریف دوم: قلب حدیث به نفع شیخین

تحریف دوم: قلب حدیث به نفع شیخین

برخی این حدیث شریف را وارونه کرده و برای ابوبکر و عمر ثابت کرده اند، و از آن جا که آن دو در اسلام جوان نبودند، لذا عبارت حدیث را عوض کرده و به جای شباب (جوانان) کهول (پیران)، قرار داده اند.

اینک به نقد و بررسی هر یک از این احادیث خواهیم پرداخت:

1 - روایات ترمذی

ترمذی با سه سند این مضمون را نقل کرده است:

سند اول:

حدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حُجْرٍ، أَخْبَرَنَا وَلِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُوقَرِيُّ، عَنِ الزَّهْرِيِّ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذْ طَلَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: هَذَانِ سَيِّدَا كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيَّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، يَا عَلِيُّ لَا تَخْبِرْهُمَا.

ص: 32

1- 88. تهذيب التهذيب، ج 1، ص 212.

2- 89. تريب التهذيب، ص 53.

3- 90. العلل و معرفة الرجال، ص 248.

4- 91. المغنى فى الضعفاء، ج 1، ص 66؛ ديوان الضعفاء و المتروكين، ص 16.

- 5-92. الجرح والتعديل، ابن أبي حاتم، ج 1، ص 123؛ تهذيب التهذيب، ج 2، ص 431.
- 6-93. تقريب التهذيب، ج 1، ص 191.

این حدیث از جهاتی اشکال دارد:

اولاً: ترمذی آن را حدیثی غریب دانسته است.

ثانیاً: او می گوید: ولید بن محمد موقری در حدیث تضعیف شده است. (1)

برخی دیگر از علمای رجال اهل سنت نیز او را تضعیف کرده اند؛ از جمله:

بخاری درباره او می گوید: «در حدیثش منکرات است». (2)

ابوحاتم او را «ضعیف الحدیث» می داند.

ابن حبان می گوید: او از زهری چیزهای جعلی را نقل کرده که زهری اصلاً آن ها را حدیث نکرده است ... لذا احتجاج به احادیث او به هیچ وجه جایز نیست.

ابن المدینی می گوید: حدیثش نوشته نمی شود.

ذهبی او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده و می گوید: یحیی او را تکذیب کرده و دارقطنی او را ضعیف پنداشته است. (3)

ابن خزیمه می گوید: من به حدیث او احتجاج نمی کنم.

نسایی او را «متروک الحدیث» دانسته، می گوید: یحیی بن معین او را تکذیب کرده است.

حدیث با چنین وضعیتی را چگونه می توان به آن استدلال کرد.

ثالثاً: زهری کسی بود که از ارکان حکومت بنی مروان به حساب می آمد و همیشه در رکاب آنان بود. پس چگونه می توان به او اعتماد نمود. به همین جهت حتی خواهرش او را تقسیق نموده است. (4)

هم چنین شافعی و دارقطنی او را متصف به تدلیس کرده اند و ابن حجر او را در مرتبه سوم از مدلسین برشمرده است. (5) تدلیسی که نوعی دروغ به حساب می آید.

ص: 33

1- 94. تحفة الاحوذی، ج 10، ص 149 و 150.

2- 95. الضعفاء الکبیر، ص 166.

3- 96. دیوان الضعفاء و المتروکین، ص 332.

4- 97. تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام علی علیه السلام، ج 2، ص 65.

5- 98. طبقات المدلسین، ص 27.

رابعاً: این حدیث مطابق دیدگاه اهل سنت مشکل انقطاع سند دارد، زیرا امام زین العابدین علیه السلام در زمان حیات حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در سنی نبوده که عادتاً بتواند از آن حضرت حدیث نقل کند گر چه در مکتب ما این اشکال قابل حلّ است ولی از دیدگاه اهل سنت اشکال دارد.

خامساً: در بهشت، همه مردم جوانند و پیرمرد وجود ندارد.

سادساً: چه جهتی دارد که پیامبر صلی الله علیه وآله در این حدیث از نشر این خبر جلوگیری کرده است؟

سند دوم:

ترمذی همین مضمون را از حسن بن صباح بزار، از محمد بن کثیر، از اوزاعی، از قتاده، از انس از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است. که این سند نیز اشکالاتی دارد:

اولاً: ترمذی آن را غریب دانسته است.

ثانیاً: در سند آن محمد بن کثیر مصیصی است که عده ای از علمای عامه او را تضعیف نموده اند، از قبیل:

احمد بن حنبل می گوید: نزد پدرم نام محمد بن کثیر برده شد، او را جداً تضعیف نمود و منکر الحدیث دانست.

صالح بن احمد از پدرش نقل کرده که او نزد من ثقه نیست.

به ابن المدینی گفتند: محمد بن کثیر از اوزاعی، از قتاده، از انس این حدیث را نقل کرده است. او گفت: من قبلاً دوست داشتم که این شیخ را ببینم ولی الان دوست ندارم او را ملاقات نمایم.

ابو داود می گوید: او فهم حدیث را نداشت. ابواحمد حاکم او را نزد اهل سنت قوی نمی داند. نسایی هم او را کثیر الخطاء معرفی کرده است. (1)

ثالثاً: در سند این حدیث قتاده وجود دارد که سرکرده تدلیس کنندگان برشمرده شده است. (2)

ص: 34

1- 99. ر.ک: میزان الاعتدال، تهذیب التهذیب و لسان المیزان ترجمه محمد بن کثیر.

2- 100. نصب الراية، ج 3، ص 155؛ تحقیق الغایة، ص 309؛ طبقات المدلسین، ابن حجر، ص 16.

ترمذی همین مضمون را از یعقوب بن ابراهیم دورقی، از سفیان بن عیینه، از داود، از شعبی، از حارث، از علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است.

این سند نیز اشکالاتی دارد:

اولاً: بنا بر تصریح نسایی و دیگران، سفیان بن عیینه موصوف به تدلیس است. این حجر نیز او را در مرتبه سوم از مدلسین برشمرده است، ولی لهجه خود را تخفیف داده و می گوید: او تنها از افراد ثقه تدلیس کرده است.

ولی جواب این است که در این صورت چه ضرورتی بر تدلیس وجود دارد؟ تدلیسی که مطابق رأی برخی از علمای عامه از انواع کذب به حساب می آید. (1)

ثانیاً: در سند این حدیث نیز داود بن ابی هند است که احمد بن حنبل او را «پر اضطراب نزد علماء رجال و کسی که اختلاف زیادی درباره او شده» معرفی کرده است. (2)

ثالثاً: عجیب این است که چگونه شعبی از حارث روایت نقل می کند با اینکه او را کاذب می داند. همان گونه که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

2 - روایت ابن ماجه

ابن ماجه این حدیث را با دو سند نقل کرده است.

سند اول:

وی در سند اول از هشام بن عمار، از سفیان، از حسن بن عماره، از فراس، از شعبی، از حارث، از علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله همین مضمون را نقل کرده است. (3)

اشکالاتی که این سند دارد:

اولاً: در سند آن سفیان بن عیینه است که از مدلسین به حساب می آید. و تدلیس آن است که راوی، حدیث را به کسی نسبت دهد که از او نشنیده است.

ص: 35

1- 101. الکفایة، خطیب بغدادی، ص 355، به نقل از شعبه بن الحجاج.

2- 102. تهذیب التهذیب، ج 3، ص 205.

ثانیاً: در سند آن حسن بن عماره است که حال او در تدلیس از سفیان بدتر است. جمهور اهل سنت او را تضعیف نموده اند. از جمله: بیهقی می گوید: او متروک بوده، احتجاج به احادیثش نمی شود. (1)

دارقطنی او را تضعیف کرده است. (2) و ابن حبان او را در کتاب مجروحین ذکر کرده است. (3) یحیی بن معین هم او را بی ارزش برشمرده است.

ابن حبان از شعبه نقل کرده که گفت: ما باکی نداریم که از حسن بن عماره روایت نقل کرده یا در اسلام زناپی انجام دهد. یعنی گناه این دو برابر است.

ثالثاً: شعبی کسی است که به دستگاه خلافت بنی امیه راه یافته و استاد اولاد عبدالملک بن مروان بود و قاضی آنها در کوفه در ایام ولایت حجاج و بعد از او به حساب می آمد. (4)

نقل شده است که احنف به او گفت: بین دو نفر به رأی خدا قضاوت کن. او در جواب گفت: من به رأی پروردگارم قضاوت نمی کنم، بلکه به رأی خودم حکم می کنم. (5)

ابن ابی الحدید نقل می کند که جمیله دختر عیسی بن جراد که زنی زیبا بود با دشمن خود نزد شعبی - قاضی عبدالملک - آمدند، شعبی به نفع جمیله حکم نمود. ابن ابی الحدید سپس شعر هذیل اشجعی را نقل می کند که در آن تصریح به قضاوت ظالمانه شعبی شده است. (6)

رابعاً: شعبی روایت را از حارث نقل کرده است، در حالی که شعبی او را همیشه تکذیب می کرد.

مسلم در مقدمه صحیح خود به سند خود از شعبی نقل کرده که گفت: حدیث کرد برای ما حارث اعور همدانی و او کذاب است. (7)

ص: 36

1- 104. سلسلة الاحادیث الضعیفه، البانی، ج 3، ص 66.

2- 105. همان.

3- 106. کتاب المجروحین، ج 1، ص 224.

4- 107. وکیع، اخبار القضاة، ج 2، ص 421-426.

5- 108. همان، ص 427.

6- 109. شرح ابن ابی الحدید، ج 17، ص 66.

7- 110. صحیح مسلم با شرح نووی، ج 1، ص 97.

ابن حبان از شعبی نقل کرده که حدیث کرد برای ما حارث و من شهادت می دهم که او یکی از کذابین است. (1)

ابن حجر در شرح حال حارث می گوید: «شعبی او را در رأی خود تکذیب کرده است. او به رفض نسبت داده شده و در حدیثش ضعف وجود دارد». (2)

نووی در «خلاصه» می گوید: «در ضعف او اجماع است؛ زیرا او کذاب است». (3)

فتنی می گوید: «حارث بن عبدالله همدانی اعور از بزرگان علمای تابعین است. شعبی و ابن المدینی او را تکذیب کرده اند ...». (4)

سند دوم:

ابن ماجه در سند دوم از ابو شعيب صالح بن هيثم طائي، از عبد القدوس بن بكر بن خنيس، از مالك بن مغول، از عون بن ابي جحيفة از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه وآله همین مضمون را نقل کرده است.

در بی اعتباری این حدیث وجود عبد القدوس کفایت می کند، کسی که ابن حجر در مورد او می گوید: «محمود بن غیلان از احمد و ابن معین و خیشمه نقل کرده که آنان بر روی حدیث او خط کشیده اند». (5)

3 - روایت هشمی

همین مضمون را هشمی به سندش از ابي جحيفة نیز از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است. (6) ولی در سند آن خنيس بن بكر بن خنيس است که صالح بن جزره او را تضعیف نموده است. (7)

ص: 37

1- 111. کتاب المجروحین، ج 1، ص 216.

2- 112. تقریب التهذیب، ج 1، ص 141.

3- 113. تحقیق الغایة بترتیب الرواة المترجم لهم فی نصب الرأیة، ص 120.

4- 114. تذکرة الموضوعات، ص 248.

5- 115. تهذیب التهذیب، ج 6، ص 369.

6- 116. موارد الضمآن الی زوائد ابن حبان، ص 538.

7- 117. میزان الاعتدال، ج 1، ص 669؛ لسان المیزان، ج 2، ص 411؛ المغنی، ذہبی، ص 215.

4 - روایت دولابی

دولابی به سند دیگری از ابی جحیفه از رسول خدا صلی الله علیه وآله همین مضمون را نقل کرده که در سند این هم خنیس بن بکر بن خنیس وجود دارد که تضعیف شده است.

5 - روایت عبدالله بن احمد حنبل

عبدالله بن احمد بن حنبل به سندش از رسول خدا صلی الله علیه وآله این مضمون را نقل کرده است. (1) ولی در سند آن عبدالله بن عمریمانی است که ذهبی او را مجهول معرفی کرده است. (2)

همچنین در سند آن حسن بن زید است که والی منصور در مدینه بوده و پس از آن از یاران مهدی عباسی شده است. ابن عدی می گوید: احادیث معضل است. (3) و نیز فتنی می گوید: او ضعیف است. (4)

6 - روایات خطیب بغدادی

بغدادی این مضمون را به چهار سند نقل کرده است:

سند اول:

بغدادی به سند خود از انس بن مالک این مضمون را نقل کرده است. (5) اما در تضعیف این سند همین بس که یحیی بن عنبسه در سند آن قرار گرفته است.

ابن حبان او را در کتاب «المجروحین» ذکر کرده و می گوید: «شیخ دجال که وضع حدیث کرده و به ابن عیینه و داود بن ابی هند و ابی حنیفه و دیگر ثقات نسبت داده است، نقل روایت از او به هیچ وجه صحیح نیست». (6)

دارقطنی او را دجالی که وضع حدیث کرده معرفی می کند و ابن عدی می گوید: او منکر الحدیثی است که حالش معلوم است. (7)

ذهبی او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده است. (8)

ص: 38

1- 118. مسند احمد، ج 1، ص 80.

2- 119. المغنی، ص 355؛ دیوان الضعفاء، ص 175.

3- 120. میزان الاعتدال، ج 1، ص 492.

4- 121. قانون الموضوعات، ص 249.

- 5-122. تاريخ بغداد، ج 5، ص 307.
- 6-123. كتاب المجروحين، ج 3، ص 124.
- 7-124. ميزان الاعتدال، ج 4، ص 400.
- 8-125. ديوان الضعفاء و المتروكين، ص 339.

همچنین در این سند، حمید طویل واقع است که ذهبی می گوید: ما نمی دانیم او کیست. (1)

سند دوم:

بغدادی همین مضمون را نیز به سندش از امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است که در سند آن علاوه بر شعبی و حارث که قبلاً آن دو را تضعیف کردیم، بشار بن موسی الخفاف است که بخاری او را منکر الحدیث و ابن معین او را از دجالین و غیر ثقه و ابوزرعه او را ضعیف معرفی کرده اند. (2)

سند سوم:

بغدادی در سومین سند خود این مضمون را از ابن عباس به دو طریق نقل کرده است. (3)

اما در طریق اول، عبیدالله بن موسی است که او را شیعه آتشی معرفی کرده اند. (4) لذا هرگز احتمال داده نمی شود چنین حدیثی را نقل کرده باشد. خصوصاً آن که احمد بن حنبل، محدثین را از نقل حدیثش منع کرده است. (5)

و نیز در سند طریق اول، یونس بن ابی اسحاق وجود دارد که برخی او را تضعیف کرده اند. احمد بن حنبل او را ضعیف و مضطرب الحدیث معرفی کرده است. (6)

و در طریق دوم آن، طلحة بن عمرو است که جمع کثیری از رجالین او را تضعیف کرده اند؛ احمد بن حنبل او را لاشیء و متروک الحدیث، و ابن معین او را ضعیف و جوزجانی او را غیر مرضی در حدیث و ابوحاتم او را غیر قوی و بخاری او را بی ارزش و نسائی او را متروک الحدیث و غیر ثقه و ابن المدینی او را ضعیف بی ارزش و ابن حزم او را رکنی از ارکان دروغ و متروک الحدیث معرفی کرده اند.

ابن حبان می گوید: او از افراد ثقه روایاتی را نقل می کند که در احادیث شان وجود ندارد. (7)

ص: 39

1- 126. المغنی، ص 196.

2- 127. تهذیب التهذیب، ج 1، ص 441.

3- 128. تاریخ بغداد، ج 10، ص 192.

4- 129. میزان الاعتدال، ج 3، ص 16.

5- 130. همان.

6- 131. تهذیب التهذیب، ج 11، ص 434.

7- 132. تهذیب التهذیب، ج 5، ص 8؛ کتاب المجروحین، ج 2، ص 8؛ الاحکام، ابن حزم، ج 7، ص 101؛ المحلّی، ج 11، ص

276؛ میزان الاعتدال، ج 2، ص 340؛ تاریخ البخاری {الکبیر}، ج 4، ص 350.

و نیز این مضمون را با سندی از ابن عباس نقل کرده که در سند آن طلحة بن عمرو واقع است که شرح حال او گذشت.

بغدادی، این مضمون را در کتاب «موضح اوهام الجمع و التفریق» آورده است. (1) اما در سند آن عکرمه بن ابراهیم آمده که ابن حبان می گوید: او اخبار را قلب کرده و در غیر موردش به کار می برد، و نیز مراسیل را مرفوع می نمود و لذا احتجاج به احادیث او جایز نیست. و ابن معین و ابو داود او را بی ارزش معرفی کرده و نسائی او را تضعیف نموده است. (2)

7 - روایت ابن حجر

این مضمون را ابن حجر نیز در «لسان المیزان» (3) از ابن عمر نقل کرده است. در سند آن عبیدالله بن عمر وجود دارد. ابن حجر قول احمد را درباره او نقل کرده که ما مدتی احادیث او را آتش می زدیم. جوزجانی هم او را ضعیف الامر دانسته و تضعیفات دیگران را درباره او ذکر کرده است. (4)

8 - حدیث ابن النجار

او در ذیل تاریخ بغداد به سندش از انس این مضمون را نقل کرده است که بین افراد سند آن محمد بن کثیر وجود دارد و ما قبلاً او را تضعیف نمودیم.

9 - روایت ابن عساکر

وی این مضمون را به سندش از حسین بن علی علیهما السلام نقل کرده است که در سند آن محمد بن یونس قرشی قدیمی وجود دارد. دارقطنی او را به وضع و جعل حدیث متهم کرده است. ابن حبان می گوید: او جعل حدیث می کرد و به افراد ثقه بیش از هزار حدیث دروغ نسبت داده است. ابن عدی نیز می گوید: وی متهم به جعل حدیث است، لذا عموم مشایخ ما حدیث او را ترک کرده اند.

ص: 40

1- 133. موضح اوهام الجمع و التفریق، ج 2، ص 178، چاپ حیدرآباد.

2- 134. ر.ک: المجروحین، ابن حبان؛ میزان الاعتدال، ذهبی.

3- 135. لسان المیزان، ج 3، ص 427.

4- 136. همان.

این مضمون را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده است، که در سند آن موسی بن عبیده ربذی است. احمد بن حنبل درباره او می گوید: حدیثش نوشته نمی شود. نسائی و دیگران او را ضعیف دانسته اند ابن عدی می گوید: ضعف در روایتش آشکار است. ابن معین او را بی ارزش معرفی کرده و یحیی بن سعید می گوید: ما از حدیثش پرهیز می کنیم.

همچنین در سند آن ابی معاذ وجود دارد که احمد بن حنبل از نقل روایت او منع کرده و ابن معین او را بی ارزش و جوزجانی او را ساقط و ابو داود و دارقطنی او را متروک معرفی کرده اند. (1)

علاوه بر این خطاب «یا ابی الخطاب» که ابی معاذ از او روایت کرده، فردی مجهول و نکره است.

11 - روایات طحاوی

او نیز این حدیث را با چهار سند در کتاب «مشکل الآثار» نقل کرده است:

سند اول:

در این سند از انس بن مالک این مضمون را نقل کرده که در آن محمد بن کثیر صنعاعی وجود دارد که قبلاً ضعف و مشکل او را بیان کردیم.

سند دوم:

در سند دوم، حدیث را از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که در طریق آن ابی جناب یحیی بن ابی حبه کلبی وجود دارد که یحیی بن قطان، نقل روایت از او را حلال نمی شمرده است. فلاس او را متروک و نسائی و دارقطنی و عثمان بن ابی شیبہ او را تضعیف کرده اند. (2)

ابن حبان می گوید: او چیزی را که از ضعیفا شنیده بود، به ثقات نسبت می داد ... و لذا او را یحیی بن سعید قطان واهی شمرده و احمد بن حنبل حمله شدیدی بر او نموده است. (3) علاوه بر این شعبی نیز در سند آن واقع است که او را تضعیف نمودیم.

ص: 41

1- 137. میزان الاعتدال، ج 2، ص 196.

2- 138. میزان الاعتدال، ج 4، ص 371.

3- 139. کتاب المجروحین، ج 3، ص 111.

سند سوم:

سند سوم را نیز از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که در طریق آن شعبی از حارث وجود دارد که قبلاً آن دو را تضعیف نمودیم.

سند چهارم:

سند چهارم را از ابی سعید خدری نقل کرده است، ولی در سند آن اصبع بن فرج قرار دارد که از موالیان بنی امیه بوده است. (1) و نیز علی بن عابس قرار دارد که ابن حبان او را در کتاب المجروحین آورده و احتجاج به احادیش را باطل دانسته است. (2) مشکل دیگر وجود «کثیر النداء» در سند آن است که ذهبی او را در دیوان ضعفا و متروکین آورده است. (3)

12 - حدیث ابن ابی حاتم

او این حدیث را با سه سند نقل کرده، ولی هر سه سند را ابطال نموده است. (4)

13 - حدیث طبرانی

او نیز این مضمون را با دو سند نقل کرده است:

سند اول:

در این سند که از جحیفه از رسول خداصلی الله علیه وآله است (5)، خنیس بن بکر قرار دارد که صالح جزره او را تضعیف نموده، و بویصری هم اشکال کرده است. (6)

سند دوم:

در این سند که انس بن مالک از رسول خداصلی الله علیه وآله این مضمون را نقل کرده، محمد بن کثیر قرار دارد که قبلاً او را تضعیف نمودیم.

ص: 42

1- 140. تهذیب التهذیب، ترجمه اصبع بن فرج.

2- 141. کتاب المجروحین، ج 2، ص 104.

3- 142. دیوان الضعفاء و المتروکین، ص 256.

4- 143. علل الحدیث، ج 2، ص 382، چاپ سلفیه مصر.

5- 144. المعجم الکبیر، ج 22، ص 85 و 86.

6- 145. الزوائد، ج 8، ص 1.

این مضمون در اول کتاب وی آمده است، ولی در سند آن نوح بن ابی مریم قرار دارد که ابن حبان در شأن او گفته: که او سندها را قلب می کرده است. او از ثقات احادیثی نقل کرده که از حدیث اثبات نیست، لذا نمی توان در هیچ حالی به احادیثش احتجاج نمود. (1)

مسلم و دیگران او را متروک الحدیث، و بخاری منکر الحدیث، و حاکم و ابن الجوزی او را اهل جعل حدیث دانسته اند. (2) لذا ابن الجوزی احادیث جعلی او را در چند موضع ذکر کرده است. حاکم درباره او می گوید: همه چیز به او روزی داده شده است به جز راستگویی. (3)

نتیجه

همه این ها احادیث سند داری بود که اهل سنت درباره این مضمون نقل کرده اند. اما واضح شد که سند هیچ یک از آنها صحیح نیست. و برخی نیز این مضمون را به طور مرسل - که از اقسام حدیث ضعیف است - در کتاب های حدیثی خود آورده اند.

مشکل متن حدیث

اشکال اساسی که در متن حدیث وجود دارد این است که ابوبکر و عمر، دو سید پیران اهل بهشت معرفی شده اند در حالی که مطابق روایات، در بهشت پیری وجود ندارد، بلکه عموم مردم در سن سی سال هستند؛

1 - ابوهیره از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: اهل بهشت در حالی که بلند قامت، بدون مو بر صورت، با موهای فری و سرمه کشیده و دارای سی سال هستند وارد بهشت می شوند. جوانی آن ها تمام نشده و لباس هایشان کهنه نخواهد شد. (4)

2 - ابی سعید خدری از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: هر کسی از اهل بهشت بمیرد چه کوچک و چه بزرگ، در بهشت سی ساله وارد می شود و هرگز براین سن افزوده نمی شود. اهل دوزخ نیز همین سن را دارند. (5)

ص: 43

1- 146. کتاب المجروحین، ج 3، ص 48.

2- 147. میزان الاعتدال، ج 4، ص 279؛ الموضوعات، ابن الجوزی، ج 1، ص 41.

3- 148. تهذیب التهذیب، ج 10، ص 488.

4- 149. سنن ترمذی، ج 4، ص 683؛ سنن دارمی، ج 2، ص 335؛ مجمع الزوائد، ج 10، ص 398.

5- 150. التاج الجامع للأصول، ج 5، ص 375.

قبل از بررسی موقعیت یزید بن معاویه و اثبات جنایات او خصوصاً به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام جا دارد از شجره خبیث او ذکری به میان بیاید تا ثمره آن بهتر شناخته شود. اینک به بررسی مختصری از زندگانی جدش ابوسفیان می پردازیم.

آیین ابوسفیان

بیشتر عرب در جاهلیت بت را می پرستیدند تا توسط آن به خداوند تقرب جویند، قرآن از زبان آنان می فرماید: { مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى؛ (1) «این ها را نمی پرستیم مگر به خاطر این که ما را به خداوند نزدیک کنند.»

لکن با وجود پرستش بت ها به خالقیت خداوند معتقد بودند، خداوند متعال هم می فرماید: { وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ؛ (2) «و هر گاه از آنان بپرسی چه کسی آسمان ها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را مسخر کرده است؟ می گویند: خدا.»

ولی ابوسفیان در عصر جاهلیت، دهری و زندقی بود که به هیچ چیزی اعتقاد نداشتند.

ص: 47

1- 151. سوره زمر، آیه 3.

2- 152. سوره عنکبوت، آیه 61.

مقریزی می گوید: «ابوسفیان پناه منافقین بود. و در زمان جاهلیت، زندیق به حساب می آمد».(1)

دشمنی ابوسفیان با پیامبر صلی الله علیه وآله

ابوسفیان در رأس هرم دشمنان پیامبر صلی الله علیه وآله و اسلام قرار داشت. او با جماعتی از رجال قریش به نزد ابو طالب آمد و گفت: پسر برادر تو خدایان ما را سب می کند و بر دین ما عیب می گیرد و افکار ما را سفیهانه و پدران ما را گمراه می داند، یا جلوی حرف های او را می گیری و یا کنار می کشی تا ما خود به حساب او برسیم ... (2)

ابوسفیان از کسانی بود که در دار الندوه برای قتل پیامبر صلی الله علیه وآله نقشه کشیدند و قرار گذاشتند از هر قبیله ای جوانی را انتخاب نموده، به آنان شمشیری دهند تا به خانه پیامبر صلی الله علیه وآله حمله کرده، او را از پای در آورند. (3)

ابوسفیان در جنگ احد، چهل پیمانه طلا خرج کرد که هر پیمانه چهل و دو مثقال طلا داشت و خود نیز در آن جنگ شرکت نمود؛ جنگی که هفتاد نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله از جمله حمزة بن عبدالمطلب، به شهادت رسیدند. (4)

او کسی بود که در جنگ احد برای تحریک مشرکان به جهت جنگ با لشکر اسلام فریاد: «زنده باد هُبَل، زنده باد هُبَل» سر می داد. و بعد از آنکه مسلمانان جواب او را به «اللَّهُ اعلی و اجلّ» دادند، بار دیگر فریاد بر آورد: «ما عزّی داریم ولی شما عزّی ندارید». پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دستور داد در جواب او بگویند: «اللَّهُ مولانا و لا مولی لکم»؛ (5) «خدا مولای ما است و برای شما مولایی نیست».

ابوسفیان بعد از شهادت حمزه با سرنیزه به حنجره او می زد و می گفت: بچش ای کسی که عاق شده ای. (6) حتی بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله بر بالین قبر حمزه آمد و با

ص: 48

1- 153. کتاب النزاع و التخاصم، ص 54.

2- 154. سیره ابن هشام، ج 1، ص 283 و ج 2، ص 58.

3- 155. همان، ج 2، ص 126.

4- 156. النزاع و التخاصم، ص 52 و 53.

5- 157. سیره ابن هشام، ج 3، ص 99؛ تاریخ ابن عساکر، ج 23، ص 444، رقم 2849.

6- 158. السيرة النبوية، ج 3، ص 99.

پای خود قبر او را لگدکوب کرد و گفت: ای ابا عماره! امری را که بر سر آن با ما جنگیدی، امروز به دست جوانان ما افتاد و با آن بازی می کنند. (1)

روزی ابوسفیان دید مردم پشت سر رسول خداصلی الله علیه وآله گام بر می دارند بسیار ناراحت شد و با دلی پر از حسد ... گفت: اگر بتوانم دوباره لشکری را بر ضد این مرد جمع خواهم کرد!

حضرت مشتی بر سینه او زد و فرمود: در این هنگام خداوند تو را خوار خواهد کرد. (2)

اسلام ابوسفیان

اسلام ابوسفیان از روی اختیار و رغبت نبود بلکه از روی ترس و اضطراب بود.

هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله برای فتح مکه حرکت نمود، عباس بن عبدالمطلب را پشت سر خود قرار داد و به نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آورد. چون بر رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شد از حضرت خواست او را امان دهد. حضرت فرمود: «وای بر تو ای اباسفیان! آیا وقت آن نشده که بدانی جز الله کسی دیگر به عنوان خدا نیست؟»

او گفت: پدر و مادرم به فدای تو! چقدر کریم و جلیل شده ای! ...

باز حضرت فرمود: «ای اباسفیان! آیا وقتش نشده که بدانی من رسول خدایم؟ ابوسفیان باز جمله سابق را تکرار کرد و در آخر گفت: هنوز در نفس من این موضوع ثابت نشده است. عباس به او گفت: وای بر تو! به حق گواهی ده، قبل از آن که گردنت زده شود.

او در این هنگام بود که از روی اجبار و ترس گواهی داد و اسلام آورد. (3)

فتنه گری ابوسفیان بعد از اسلام

هنگامی که با ابوبکر بیعت شد، ابوسفیان به جهت فتنه گری گفت: همانا من آشوبی می بینم که آن را به جز خدا خاموش نخواهد کرد. ای آل عبدمناف! چگونه

ص: 49

1- 159. شرح ابن ابی الحدید، ج 16، ص 136.

2- 160. الاصابة، ج 2، ص 179.

3- 161. الاستيعاب در حاشیه الاصابة، ج 4، ص 86؛ النزاع و التخاصم، ج 3، ص 356.

ابوبکر می تواند عهده دار امور شما باشد؟ کجایند آن دو مستضعف؟ کجایند آن دو نفری که خوار شده اند، یعنی علی و عباس؟ ... آن گاه به حضرت علی علیه السلام عرض کرد: دستت را بده تا با تو بیعت کنم. به خدا سوگند! اگر بخواهی برای تو میدان را پر از سواره و پیاده خواهم کرد.

ولی حضرت از بیعت با او خودداری نمود و فرمود: «والله ما اردت بهذا الا الفتنة، وانك والله طالباً بقيت للاسلام شرّاً، لاجابة لنا في نصحك»؛ (1) «به خدا سوگند! تو از این کار جز فتنه را دنبال نمی کنی، همانا تو به خدا سوگند! مدتهاست که در طلب شر برای اسلام هستی و ما احتیاجی به نصیحت تو نداریم.»

انکار معاد

یکی از بدترین کارهایی که ابوسفیان بعد از اسلام آوردن ظاهری خود کرد، انکار معاد بود.

ابن عبدالبر نقل می کند: ابوسفیان روزی بر عثمان در ایام خلافتش وارد شد و به او گفت: بعد از تیم و عدی، خلافت به تو رسید، آن را همانند توپ بگردان و میخ های آن را در بنی امیه بکوبان، همانا این همان سلطنت و پادشاهی است، و من بهشت و دوزخی نمی شناسم. عثمان فریادی بر او زد و گفت از نزد من دور شو! خداوند تو را عذاب کند. (2)

و در تاریخ طبری چنین آمده که به عثمان گفت: ای بنی عبدمناف! همانند توپ، خلافت را به هم پاس دهید، زیرا هیچ بهشت و دوزخی نیست. (3)

مسعودی نیز، داستان را چنین نقل می کند: ابوسفیان گفت: ای بنی امیه! همانند توپ، خلافت را نزد خود داشته باشید، قسم به کسی که ابوسفیان به آن سوگند می خورد، من همیشه آرزوی آن را برای شما داشتم، و باید آن را برای فرزندان خود به ارث گذارید. (4) و این در حالی است که عثمان دویست هزار دینار از بیت المال به او داد، در همان روز صد هزار دینار نیز به مروان بن حکم عطا نمود. (5)

ص: 50

1- 162. کامل ابن اثیر، ج 2، ص 11، حوادث سال 11 هجری.

2- 163. الاستیعاب، رقم 3005.

3- 164. تاریخ طبری، ج 10، ص 58، حوادث سال 284 هجری.

4- 165. مروج الذهب، ج 2، ص 360.

5- 166. شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 199، خطبه 3.

ابن عساکر از انس نقل می کند که ابوسفیان بعد از آن که کور شده بود، روزی نزد عثمان آمد و به او گفت: آیا کسی از اغیار نزد تو است؟ گفت: خیر. آن گاه گفت: بار خدایا! این امر را همانند امر جاهلیت قرار ده ... (1)

لعن پیامبر صلی الله علیه وآله

پیامبر صلی الله علیه وآله ابوسفیان را در هفت مورد لعن کرده است که کسی نمی تواند آن را انکار کند:

1 - روزی که رسول خدا صلی الله علیه وآله از مکه به طرف طائف می رفت تا قبیله ثقیف را به دین اسلام دعوت کند ابوسفیان متعرض حضرت شد و او را سب و شتم نمود. او همچنین ضمن تکذیب و آزار پیامبر صلی الله علیه وآله، وعده انتقام داد که خدا و رسولش او را در آن هنگام مورد لعن قرار دادند.

2 - هنگامی که قافله تجارتی مکه از شام برمی گشت، مسلمانان جلوی قافله را گرفته بودند، خبر به ابوسفیان رسید و مانع از به غنیمت گرفتن قافله توسط مسلمین شد. در این هنگام بود که پیامبر صلی الله علیه وآله او را لعن و نفرین کرد و همین واقعه منجر به جنگ بدر شد.

3 - در روز جنگ بدر ابوسفیان پایین کوه قرار داشت و رسول خدا صلی الله علیه وآله بر بالای کوه بود، او مکرر فریاد می زد: زنده باد هبل، که در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله با مسلمانان ده بار او را لعنت کردند.

4 - یکی دیگر از موارد، روزی بود که با احزاب قبیله غطفان و یهود به مدینه یورش بردند، که در این هنگام نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ابوسفیان را لعن فرمود.

5 - روزی که ابوسفیان در میان جماعتی از قریش نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و ایشان را از وارد شدن به مسجد الحرام بازداشتند. آن روز حدیبیه بود که حضرت او را لعن نمود.

6 - روز شتر قرمز.

ص: 51

7 - روزی که عده ای در عقبه به کمین نشستند تا شتر رسول خداصلی الله علیه وآله را رم دهند. آنان دوازده نفر بودند که یکی از آنان ابوسفیان بود و حضرت آن ها را لعن و نفرین کرد.(1)

ابوسفیان از دیدگاه حضرت علی علیه السلام

در حدیثی امام علی علیه السلام درباره معاویه و ابوسفیان می فرماید: «معاویه طلیق ابن طلیق، حزب من هذه الاحزاب، لم یزل الله عزوجل و لرسوله و للمسلمین عدواً هو و ابوه حتی دخلا فی الاسلام کارهین»؛(2) «معاویه آزاد شده، فرزند آزاد شده، و حزبی از این احزاب است. او و پدرش همیشه دشمن خدا و رسولش و مسلمانان بودند تا این که با اکراه وارد اسلام شدند.»

در جای دیگر، حضرت در نامه ای به معاویه چنین می نویسد: «ای فرزند صخر! ای پسر ملعون ...».(3)

گویا حضرت اشاره به لعنی دارند که رسول خداصلی الله علیه وآله بر او و دو فرزندش معاویه و یزید فرستاده است. آن جا که ابوسفیان بر مرکبی سوار بود و یکی از فرزندانش از جلو و دیگری از عقب، آن را می راند. هنگامی که حضرت آنان را دید، فرمود: «اللهم العن الراكب و القائد و السائق»؛(4) «بار خدایا! سواره و کشاننده و راننده این مرکب را از رحمت دور فرما.»

حضرت علی علیه السلام در نامه ای دیگر به معاویه چنین می نویسد: «منا النبى و منکم المکذّب»؛(5) «از ما است پیامبرصلی الله علیه وآله و از شما است تکذیب کننده او.»

ابن ابی الحدید بعد از نقل این نامه می گوید: «مقصود از مکذّب، ابوسفیان بن حرب است؛ زیرا او دشمن رسول خدا و تکذیب کننده ایشان بود.»

ص:52

1-168. شرح ابن ابی الحدید، ج 6، ص 290 و 291، خطبه 83.

2-169. تاریخ طبری، ج 5، ص 8، حوادث سال 37 هجری.

3-170. شرح ابن ابی الحدید، ج 15، ص 82.

4-171. تاریخ طبری، ج 10، ص 58، حوادث سال 284 هجری.

5-172. شرح ابن ابی الحدید، ج 15، ص 196.

امام حسن مجتبی علیه السلام خطاب به معاویه فرمود: «وَأَنْتَ يَا مُعَاوِيَةَ! وَأَبَاكَ مِنَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ، تَسَرُّونَ الْكُفْرَ، وَتُظْهِرُونَ الْإِسْلَامَ وَتَسْتَمَالُونَ بِالْأَمْوَالِ»؛⁽¹⁾ «و همانا تو ای معاویه و پدرت از جمله کسانی هستید که از سهم زکات به جهت تألیف قلوب تان استفاده می شد، شما کفر را پنهان کرده، اظهار اسلام نمودید و مردم را با اموال خود جذب می کردید.»

ص: 53

1- 173. همان، ج 6، ص 288 و 289.

معاویه، قبل از اسلام آوردن

در تمام جنگ هایی که قریش بر ضدّ اسلام و مسلمین تدارک دید، ابوسفیان و پسرش معاویه در رأس مشرکین قرار داشتند. اگرچه معاویه در مکه صدای قرآن را شنید و مشاهده کرد که مسلمانان فوج فوج داخل اسلام می شوند ولی تا هنگام فتح مکه بر شرک خود باقی ماند. و بالاخره همراه پدرش نه از روی رغبت بلکه به جهت ترس اسلام آورد. در این مدت برای هر فرد منصف و عاقلی کافی بود اسلام اختیار کند، ولی معاویه مسلمان نشد. و اگر فتح مکه نبود او بر شرک خود باقی می ماند و جنگ با مسلمانان را ادامه می داد.

دشمنی معاویه با اسلام!!

بنی امیه نزدیک یک قرن به نام اسلام حکومت و خلافت داشته اند. آن ها بخش عظیمی از قدرت و همّت و سیاست خود را برای نابودی اسلام و دور کردن میراث نبوت از دسترس جامعه اسلامی به کار گرفتند.

معاویه، سر دمدار این سلسله با عزمی جزم در نظر داشت همه مظاهر اسلام را نابود سازد.

زبیر بن بکار می نویسد: «مُطَرَف فرزند مغیره بن شعبه می گوید: من و پدرم در عصر خلافت و حکومت معاویه به شام رفته بودیم. پدرم هر روز به دیدن معاویه می رفت و هنگام بازگشت با شگفت زدگی او را مدح می کرد. یک شب پس از بازگشتن، از خوردن شام خودداری کرد و اندیشناک در خود فرو رفت. من گمان کردم حادثه ناگواری در زندگی ما پیش آمده است. ساعتی بعد از او سؤال کردم چه اتفاقی افتاده است؟ او گفت: فرزندانم! من از نزد خبیث ترین و کافر ترین مردم آمده ام! گفتم: برای چه؟ گفت: امشب مجلس معاویه خالی از اغیار بود. من فرصت را غنیمت شمرده به او گفتم: ای امیر مؤمنان! توبه آرزو و آمالت رسیده ای. حال اگر در این کهلوت سنّ به عدل و داد دست زنی و با خویشاوندانت (بنی هاشم) مهربانی پیشه کنی و صله رحم نمایی، نام نیکی از خود به یادگار خواهی گذاشت. به خدا سوگند! امروز اینان چیزی که هراس تو را برانگیزاند ندارند. معاویه در پاسخ گفت: هیهات! هیهات! این اصلاً امکان ندارد ... نام این مرد هاشمی (= پیامبر اسلام) را هر روز پنج بار در سراسر جهان اسلام (بر سر مأذنه ها هنگام اذان) فریاد می زنند و به بزرگی یاد می کنند. تو فکر می کنی در این شرایط چه عملی ماندگار است و چه نام نیکی باقی خواهد ماند ای بی مادر!؟ به خدا سوگند! آرام نخواهم نشست تا این نام را دفن کنم».(1)

معاویه و گناهان کبیره

معاویه و گناهان کبیره

معاویه کسی بود که از انجام گناهان کبیره هیچ ابایی نداشت، و علناً در بین مردم و یا در بین خواص با تجرّی و جرأت تمام کارهای خلاف شرع انجام می داد؛ که به برخی از آنها اشاره می شود

1 - معاویه و شرب خمر

احمد بن حنبل از طریق عبدالله بن بریده نقل کرده که گفت: من و پدرم بر معاویه وارد شدیم. او ما را بر فرش نشاند. آن گاه برای ما طعامی آوردند و ما تناول نمودیم.

ص:55

1- 174. الاخبار الموافقات، زبیر بن بکار، ص 576 و 577؛ مروج الذهب، ج 3، ص 454؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص 176، و ج 5، ص 129.

سپس برای ما شراب آوردند. معاویه از آن آشامید. پدرم را نیز دعوت به تناول کرد، ولی پدرم گفت: از زمانی که پیامبر صلی الله علیه وآله آن را حرام کرده نیاشامیده ام. (1)

این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «شارب الخمر کعابد وثن»؛ (2) «خورنده شراب همانند عبادت کننده بت است.»

2 - معاویه و ربا خواری

عطاء بن یسار می گوید: معاویه ظرف آبی از طلا یا از ورق طلا به بیشتر از وزنش فروخت. ابو الدرداء به او گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که از این کار نهی می فرمود جز آن که از حیث وزن یکسان باشد. معاویه به او گفت: من در این کار باکی نمی بینم. ابو الدرداء گفت: چه کسی مرا از معاویه معذور می دارد؟ من او را از رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر می دهم ولی او مرا از رأی خود خبر می دهد!! دیگر در سرزمینی که معاویه باشد ساکن نخواهم شد. (3)

این در حالی است که خداوند رباخوار و ربا دهنده و دو شاهد و نویسنده آن را لعنت کرده است. (4)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همچنین فرمود: «از هفت عمل که عذاب بر آن مترتب است بپرهیزید ... عرض شد: ای رسول خدا! آن هفت عمل چیست؟ حضرت فرمود: شرک به خدا، سحر، کشتن نفسی که خدا آن را محترم شمرده جز در موارد حق، و خوردن مال یتیم و رباخواری. (5)

بخاری به سندش از ابی جحیفه نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله رباخوار و ربا دهنده هر دو را لعنت کرده است. (6)

ص: 56

1- 175. مسند احمد، ج 6، ص 476، ح 22432.

2- 176. الترغیب والترهیب، ابن المنذر، ج 3، ص 102.

3- 177. موطأ، مالک، ج 2، ص 59.

4- 178. صحیح مسلم، ج 5، ص 500.

5- 179. همان، ج 1، ص 271.

6- 180. صحیح بخاری، ج 5، ص 2219، ح 5601.

3 - معاویه و بدعت در نماز عیدین

شافعی در کتاب «الأمم» از طریق زهری نقل کرده که گفت: برای پیامبر صلی الله علیه وآله و ابی بکر و عمر و عثمان در نماز عید فطر و قربان اذان گفته نشد، تا آن که معاویه آن را در شام بیعت گذاشت، و حجاج نیز هنگامی که امیر بر مدینه شد این بدعت را دنبال کرد. ابن حجر می گوید: در این که اول کسی که اذان را در نماز عیدین بدعت گذارد چه کسی بوده است. ابن ابی شیبہ به سند صحیح از سعید بن مسیب روایت کرده که معاویه این بدعت را گذاشت. و شافعی هم از فردی ثقه، از زهری همین را نقل کرده است. (1)

این در حالی است که عدم مشروعیت اذان و اقامه در غیر نمازهای واجب از مسلمات همه مذاهب فقهی است.

جابر بن عبد الله می گوید: روز عید در نماز پیامبر صلی الله علیه وآله حاضر بودم، او قبل از خطبه ابتدا نماز نمود بدون آن که اذان یا اقامه بگوید، آن گاه در حالی که بر بلال تکیه داده بود ایستاد و مردم را به تقوای الهی امر نمود و نیز آنان را بر اطاعت خداوند وادار کرده و موعظه و تذکر داد. (2)

ابن عباس و جابر می گویند: هرگز پیامبر صلی الله علیه وآله در روز عید فطر و قربان اذان نمی گفت. (3)

4 - معاویه و اتمام نماز در سفر

طبرانی و احمد بن حنبل به سند صحیح از طریق عباد بن عبد الله بن زبیر نقل کرده اند که گفت: چون معاویه به قصد به جای آوردن حج بر ما وارد شد ما با او وارد مکه شدیم. او با ما نماز ظهر را دو رکعتی به جای آورد. آن گاه به دار الندوه رفت. عثمان نیز در آن جا نماز را تمام به جا می آورد، و وقتی که وارد مکه شد نماز ظهر و عصر و عشاء آخر را چهار رکعتی به جا آورد. بعد از خروج از منی و عرفات نمازش را به قصر خواند. و بعد از فراغ از حج و اقامه به منی نماز خود را تمام خواند تا این که از مکه خارج شد. (4)

ص: 57

1- 181. فتح الباری، ج 2، ص 452 و 353.

2- 182. صحیح بخاری، ج 1، ص 332، ح 935؛ صحیح مسلم، ج 2، ص 284، ح 4.

3- 183. صحیح بخاری، ج 1، ص 327، ح 917؛ صحیح مسلم، ج 2، ص 285، ح 5.

4- 184. مسند احمد، ج 5، ص 58، ح 16415.

مشاهده کنید که چگونه معاویه حکم خدا را به استهزاء گرفته و به دلخواه خود به هر طریقی که می خواسته عمل کرده است، با آن که می دانیم حکم نماز مسافر قصر است.

5 - نماز جمعه خواندن در روز چهارشنبه

مسعودی نقل می کند: «اطاعت اهالی دمشق نسبت به معاویه به حدی رسیده بود که معاویه هنگام حرکت به طرف صفین برای آنان نماز جمعه را در روز چهارشنبه به جای آورد». (1)

و این در حالی است که مسلم از سلمه نقل می کند که گفت: ما با پیامبر صلی الله علیه وآله در روز جمعه نماز به جا می آوردیم در حالی که دیوارها سایه ای نداشت که از آن استفاده کنیم. (2)

بخاری از انس بن مالک نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله نماز جمعه را هنگامی می خواند که خورشید مایل شده بود. (3)

6 - معاویه و جمع بین دو خواهر

ابن منذر از قاسم بن محمد نقل کرده که گفت: قبیله ای از معاویه در مورد دو خواهر از کنیزان سؤال کردند که نزد شخصی است و با آن دو وطی می کند؟ معاویه گفت: اشکالی ندارد. (4)

و این در حالی است که خداوند متعال در قرآن کریم به طور صریح از جمع بین دو خواهر در ازدواج منع کرده است: { وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ } (5) «و [نیز حرام است بر شما] جمع بین دو خواهر کنید.»

ص: 58

1- 185. مروج الذهب، ج 3، ص 42.

2- 186. صحیح مسلم، ج 2، ص 266، ح 32.

3- 187. صحیح بخاری، ج 1، ص 307، ح 862.

4- 188. در المنثور، ج 2، ص 477.

5- 189. سوره نساء، آیه 23.

7 - ترک تلبیه به جهت مخالفت با علی علیه السلام

نسائی و دیگران از طریق سعید بن جبیر نقل کرده اند که گفت: ابن عباس در عرفه به سعید گفت: چه شده که من صدای تلبیه مردم را نمی شنوم؟ سعید گفت: مردم از معاویه می ترسند. ابن عباس در این هنگام از خیمه خود خارج شد و گفت: لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، گرچه بینی معاویه به خاک مالیده می شود. بار خدایا! آنان را لعنت کن، زیرا سنت را به جهت دشمنی با علی علیه السلام ترک نمودند. (1)

ابن کثیر به طریق صحیح از ابن عباس نقل کرده که یادی از معاویه شد و این که او در عشاء عرفه «لَبَّيْكَ» می گفت. ولی همین که فهمید علی علیه السلام نیز در عشاء عرفه لبیک می گفته است آن را ترک کرد. (2)

این در حالی است که فضل می گوید: من با پیامبر صلی الله علیه و آله از عرفات کوچ کردیم، حضرت دائماً تلبیه می گفت تا آن که جمره عقبه را رمی کرد، و با هر سنگ ریزه ای تکبیر می گفت، آن گاه با آخرین سنگ ریزه تلبیه را قطع نمود.

و نیز جابر بن عبد الله و اسامه و ابن عباس نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دائماً تلبیه می گفت و آن را قطع نمی کرد تا آن که جمره عقبه را رمی می نمود. (3)

8 - ترک حدّ الهی

ماوردی و دیگران نقل کرده اند که چند نفر دزد را نزد معاویه آوردند، به جز یک نفر از میان آن ها دست همه را قطع نمود ... معاویه گفت: با تو چه کنم؟ من دست اصحاب را قطع نمودم. مادر دزد گفت: ای امیر! این را از گناهانی قرار بده که از آن ها می گذری. معاویه او را رها کرد. و این اولین حدّی بود که اجرای آن در اسلام ترک شد. (4)

این در حالی است که طبق نصّ قرآن، مرد و زن سارق باید دست هایشان قطع گردد.

ص: 59

1- 190. السنن الکبری، ج 2، ص 419، ح 3993.

2- 191. البدایة و النهایة، ج 8، ص 139، حوادث سنه 60 هجری.

3- 192. صحیح بخاری، ج 2، ص 605، ح 1602؛ سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1011، ح 3039.

4- 193. الاحکام السلطانیة، ج 2، ص 228؛ تاریخ ابن کثیر، ج 8، ص 145، حوادث سنه 60 هجری.

آنجا که خداوند در قرآن می فرماید: { السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا }؛ (1) «مرد سارق و زن سارق، دست هایشان را قطع کنید.» و کسی حق ندارد از حدود الهی گذشته، در صورت کامل بودن شرائط آن را اجرا نکند.

خداوند متعال می فرماید: { وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ }؛ (2) «و هر کس از حدود خداوند تجاوز کند به خود ظلم کرده است.»

9 - معاویه و پوشیدن لباس حرام

ابو داود از طریق خالد نقل می کند که گفت: مقدم بن معدی کرب و عمرو بن اسود و مردی از بنی اسد از اهالی قنسرین بر معاویه بن ابی سفیان وارد شدند. معاویه به مقدم گفت: می دانی که حسن بن علی وفات کرده است؟ مقدم کلمه استرجاع { إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ } را به زبان جاری ساخت. مردی (معاویه) به او گفت: آیا مرگ او را مصیبت می دانی؟ مقدم گفت: چرا آن را مصیبت ندانم در حالی که رسول خداصلی الله علیه وآله او را در دامن خود گذاشت و فرمود: «هذا مني و حسين من علي»؛ «حسن از من است و حسین از علی.»

عمر بن اسود گفت: آتشی بود که خداوند آن را خاموش کرد. مقدم گفت: اما امروز نمی گذرد تا من تو را به غضب در خواهم آورد و به تو خبری می دهم که کراحت داری. آن گاه گفت: ای معاویه! اگر من راست گفتم مرا تصدیق کن، و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب نما. معاویه گفت: خبر ده.

مقدم گفت: تو را به خدا سوگند می دهم آیا می دانی که رسول خداصلی الله علیه وآله از پوشیدن حریر منع کرده است؟ معاویه گفت: آری. او گفت: تو را به خدا سوگند! آیا می دانی که رسول خداصلی الله علیه وآله از پوشیدن پوست درندگان و سوار شدن بر آن ها نهی کرده است؟ معاویه گفت: آری.

ص: 60

1- 194. سوره مائده، آیه 38.

2- 195. سوره طلاق، آیه 1.

مقدم گفت: به خدا سوگند! من تمام این ها را در خانه تو دیدم ای معاویه! معاویه گفت: من می دانم که از دست تو نجات نمی یابم ای مقدم. (1)

10 - ملحق کردن زیاد به پدرش ابوسفیان

معاویه، زیاد را به پدر خود ابوسفیان ملحق کرد به ادعای این که او در زمان جاهلیت با سمیه که همسر عبید بوده زنا کرده و از او زیاد متولد شده است. و در این ادعا به شهادت ابی مریم استشهد نمود که تاجر شراب و دلال زنا بوده است. (2)

این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «الولد للفراش وللعاهر الحجر»؛ (3) «فرزند برای صاحب فراش است و برای زانی، ترک و منع است.»

و به سند صحیح از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود: «من ادّعی أباً فی الاسلام غیر أبیه فالجَنّة علیهِ حرام»؛ (4) «هر کس ادعای پدری در اسلام کند که پدر او نباشد بهشت بر او حرام است.»

و نیز فرمود: «لیس من رجل ادّعی بغیر ابیه و هو یعلم إلاّ کفر، و من ادّعی ما لیس له فلیس منّا»؛ (5) «هر کس ادعای غیر پدر خود کند در حالی که می داند این گونه نیست، کافر شده است و هر کس ادعای چیزی کند که برای او نیست از ما نمی باشد.»

به این مضمون روایات بسیاری در کتب معتبر اهل سنت وارد شده است.

11 - معاویه و بیعت برای یزید

از جمله کارهای خلاف شرع و عقل و عرف معاویه، بیعت گرفتن برای فرزندش یزید است. بیعتی که با مخالفت اهل حلّ و عقد روبه رو شد و به رغم مخالفت باقی مانده مهاجرین و انصار و اعیان صحابه انجام گرفت. بیعتی تحت

ص: 61

1- 196. سنن ابی داود، ج 4، ص 68، ح 4131؛ مسند احمد، ج 5، ص 118، ح 16738.

2- 197. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 220؛ العقد الفرید، ج 3، ص 2؛ تاریخ ابن عساکر، ج 5، ص 409.

3- 198. صحیح بخاری، ج 6، ص 2499، ح 6432؛ صحیح مسلم، ج 3، ص 256، ح 37.

4- 199. مسند احمد، ج 6، ص 17، ح 19883 و ح 19953؛ سنن بیهقی، ج 7، ص 403.

5- 200. صحیح بخاری، ج 3، ص 1292، ح 3317؛ صحیح مسلم، ج 1، ص 113، ح 112.

بارقه های زور شمشیر و تهدید و ترور از طرفی، و تطمیع و رشوه برای شکم پرستان و اهل شهوت از طرف دیگر.

ابن کثیر می گوید: «در سال پنجاه و شش، معاویه مردم را به بیعت با فرزندش یزید دعوت کرد تا او ولیعهد خود بعد از مرگش باشد. (1)

ابن عبدالبر و دیگران نقل کرده اند که معاویه برای اهل شام خطبه ای خواند و در ضمن خطبه خطاب به آنان گفت: ای اهل شام! سنّ من زیاد شده و مرگم نزدیک است، می خواهم عقد خلافت را برای کسی قرار دهم که برای شما ایجاد نظم و انضباط کند. همانا من یکی از شما هستم، رأی خود را بگویید.

آنان اجتماع کرده و بعد از مشورت با یکدیگر گفتند: ما به عبدالرحمن بن خالد بن ولید - که از صحابه بود - رضایت می دهیم.

این پیشنهاد بر معاویه گران تمام شد ولی در دل خود مخفی داشت تا این که روزی عبدالرحمن مریض شد. معاویه طبعی یهودی به نام ابن اثال که نزد او بود و پیش او آبرویی داشت را خواست تا نزد عبدالرحمن رود و با یک آشامیدنی مخصوص او را به قتل برساند. یهودی نیز آمد و با آن آشامیدنی که به خورد او داد شکمش پاره شد و از دنیا رفت ... (2) و این بدان جهت بود که او قصد داشت فرزندش یزید را به جانشینی خود برگزیند.

12 - معاویه و خروج بر خلیفه مسلمین

از جمله مطاعن معاویه خروج بر امام مسلمین است. امامی که قریب به اتفاق مسلمین از روی اختیار با او بیعت نمودند، غیر از آن که از جانب خداوند متعال نیز منصوب و منصوب بر خلافت بود. معاویه کسی بود که به خیال دروغین انتقام خون عثمان که مظلوم کشته شده در جامعه اسلامی آشوب ایجاد کرد و به قصد تصرف قدرت و انتقال آن از مدینه به شام، جنگ صفین را به راه انداخت.

ص: 62

1- 201. البداية و النهایة، ج 8، ص 86، حوادث سال 56 هجری.

2- 202. الاستیعاب، رقم 1402، ترجمه عبدالرحمن؛ الاغانی، ج 16، ص 209.

این در حالی است که مطابق روایات اهل سنت، پیامبر صلی الله علیه وآله مردم را شدیداً از خروج بر امام مسلمین منع کرده است.

مسلم به سندش از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «من خلع يداً من طاعة لقي الله يوم القيامة ولا حجة له، و من مات وليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية»؛ (1) «هر کس خود را از اطاعت خلیفه مسلمین بیرون کند، خدا را در روز قیامت ملاقات می کند در حالی که دلیل و حجتی ندارد. و هر کس بمیرد در حالی که بر گردن او بیعت امامی نباشد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.»

13 - جنایات معاویه بر شیعه در اواخر حکومت امام علی علیه السلام

از سال 39 هجری، معاویه هجوم همگانی و گسترده ای را بر علیه شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام آغاز نمود و با فرستادن افرادی خشن و بی دین برای سرکوب شیعیان، حیطه حکومت حضرت را مورد تاخت و تاز قرار داد:

1 - نعمان بن بشیر را با هزار نفر برای سرکوب مردم عین التمر فرستاد.

2 - سفیان بن عوف را با شش هزار نفر برای سرکوب مردم هیت و از آن جا به انبار و مداین فرستاد.

3 - عبدالله بن مسعدة بن حکمه فزاری را که از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام بود با هزار و هفتصد نفر به تیماء فرستاد.

4 - ضحاک بن قیس را با سه هزار نفر به واقعه برای غارت هر کس که در طاعت امام علی علیه السلام است فرستاد. که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز حجر بن عدی را با چهار هزار نفر برای مقابله با او فرستاد.

5 - عبدالرحمن بن قباث بن اشیم را با جماعتی به بلاد جزیره فرستاد، که امام علی علیه السلام هم کمیل را برای مقابله با او فرستاد.

6 - حرث بن نمر تنوخی را نیز به جزیره فرستاد تا با هر کس که در اطاعت امام علی علیه السلام است مقابله کند که در آن واقعه افراد زیادی کشته شدند. (2)

ص: 63

1- 203. صحیح مسلم، ج 4، ص 126، ح 58، کتاب الامارة.

2- 204. ر.ک: الاغانی، ج 15، ص 44؛ تاریخ ابن عساکر، ج 10، ص 152؛ الاستیعاب، ج 1، ص 65؛ تاریخ طبری، ج 5، ص 134؛ الکامل، ج 2، ص 425.

7 - در سال 40، بُسر بن أُرطاة را با لشکری به سوی مکه و مدینه و یمن فرستاد او هنگامی که به مدینه رسید، عبیدالله بن عباس که عامل مدینه از طرف امام علی علیه السلام بود، از آن جا فرار کرده و در کوفه به حضرت ملحق شد ولی بُسر هر دو فرزند او را به شهادت رسانید. (1)

یکی دیگر از مناطقی که سر راه «بُسر» مورد غارت قرار گرفت منطقه ای بود که گروهی از قبیله همدان و شیعیان حضرت علی علیه السلام در آن جا سکونت داشتند. بُسر با حرکتی غافلگیرانه به آن ها حمله کرد. بسیاری از مردان را کشت، و تعدادی از زنان و فرزندان آنان را به اسارت برد. و این اولین بار بود که زنان و کودکان مسلمین به اسارت برده می شدند. (2)

مسعودی در مورد بسر بن اُرطاة می گوید: «او افرادی از خزاعه و همدان و گروهی را که معروف به «الانباء» از نژاد ایرانیان مقیم یمن بودند کشت. و هر کسی را که مشاهده می کرد میل به علی دارد یا هوای او را در سر دارد، می کشت». (3)

ابن ابی الحدید می گوید: «بُسر به طرف اهل حسابان که همگی از شیعیان علی علیه السلام بودند، آمد و با آنان سخت درگیر شد و به طور فجیعی آنان را به قتل رسانید. و از آن جا به طرف صنعا آمد و در آنجا صد نفر از پیرمردان را که اصالتاً از فارس بودند کشت، تنها به جرم این که دو فرزند عبیدالله بن عباس در خانه یکی از زنان آنان مخفی شده است. بُسر در حمله هایش حدود سی هزار نفر را به قتل رساند و عده ای را نیز در آتش سوزاند». (4)

ابن ابی الحدید همچنین می نویسد: «معاویه در نامه ای به تمام کارگزارانش نوشت: به هیچ یک از شیعیان علی و اهل بیتش اجازه گواهی ندهید. و در مقابل، شیعیان عثمان را پناه داده و آنان را اکرام کنید ... و نیز در نامه ای دیگر به کارگزاران

ص: 64

1- 205. تاریخ طبری، ج 5، ص 139؛ کامل ابن اثیر، ج 2، ص 425؛ تاریخ دمشق، ج 10، ص 152؛ البداية و النهایة، ج 7، ص 356.

2- 206. العقد الفرید، ج 5، ص 11.

3- 207. مروج الذهب، ج 3، ص 22.

4- 208. شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 116-121.

خود نوشت: هر کسی که ثابت شد محبّ علی و اهل بیت اوست اسمش را از دیوان محو کرده و عطا و روزی اش را قطع نمایید. و در ضمیمه این نامه نوشت: هر کس که متّهم به ولای اهل بیت علیهم السلام است او را دستگیر کرده و خانه او را خراب کنید. بیشتر مصیبت بر اهل عراق بود خصوصاً اهل کوفه ...» (1).

14 - جنایات معاویه در عهد امام حسن علیه السلام

هنگامی که امام حسن علیه السلام مجبور به مصالحه با معاویه گردید، یکی از خطراتی که امام علیه السلام احساس می کرد، امنیت شیعیان حضرت علی علیه السلام بود. از این رو در قرارداد خود با معاویه تصریح کرد که باید به اصحاب امام علی علیه السلام امنیت داده شود. معاویه نیز آن را پذیرفت. ولی در همان روز اوّل اعلام کرد که آن تعهدات را نمی پذیرد و زیر پا می گذارد.

ابن ابی الحدید از ابی الحسن مدائنی روایت می کند: «معاویه در نامه خود به والیان چنین نوشت: من ذمه خود را از هر کسی که روایتی در فضیلت ابوتراب و اهل بیتش نقل نماید، بری کردم. بعد از این دستور خطبا در هر منطقه بر منابر شروع به لعن علی علیه السلام و تبرّی از او و اهل بیتش نمودند. اهل کوفه شدیدترین مردم در بلا و مصیبت بودند. زیرا آن هنگام در کوفه تعداد زیادی از شیعیان وجود داشتند. معاویه، «زیاد» را والی بصره و کوفه نمود. او شیعیان را خوب می شناخت، لذا بر اساس دستور معاویه هر جا که شیعیان را می یافت به قتل می رساند، و یا اینکه آنان را ترسانده، دست و پای آنان را قطع می نمود و چشمان آنان را از حدقه درآورده، به دار آویزان می کرد. همچنین عده ای را نیز از عراق تبعید نمود. لذا هیچ شیعه معروفی در عراق باقی نماند ...» (2).

ابن أعمش می نویسد: «زیاد، دائماً در پی شیعیان بود و هر کجا آنان را می یافت به قتل می رساند، به طوری که شمار زیادی را کشت. او دست و پای مردم را قطع و چشمانشان را کور می کرد. البته خود معاویه نیز جماعتی از شیعیان را به قتل رساند. (3) معاویه خود، دستور به دار آویختن گروهی از شیعیان را صادر کرد. (4) زیاد، شیعیان را در مسجد جمع می کرد، تا از علی علیه السلام اظهار بیزارى جویند. (5) او در بصره نیز در جست و جوی شیعیان بود و آنان را به قتل می رساند. (6) عده ای از صحابه و تابعین به دستور معاویه به شهادت رسیدند.

در سال 53 هجری معاویه، حجر بن عدی و اصحابش را به قتل رسانید و او اولین کسی بود که به همراه اصحابش به شیوه قتل صبر در اسلام کشته شد. (7)

عمرو بن حمق خزاعی، صحابی عظیم را که امام حسین علیه السلام او را سیدالشهدا نامید، بعد از آن که معاویه او را امان داد، به قتل رساند. (8)

ص: 65

1- 209. همان، ج 11، ص 44 و 45.

2- 210. شرح ابن ابی الحدید، ج 11، ص 44.

3- 211. الفتوح، ج 4، ص 203.

4- 212. المحبر، ص 479.

5- 213. مختصر تاریخ دمشق، ج 9، ص 88.

6-214. همان.

7-215. مروج الذهب، ج 3، ص 3؛ سير اعلام النبلاء، ج 3، ص 642.

8-216. سير اعلام النبلاء، ج 4، ص 34.

مالک اشتر، یکی از اشراف و بزرگان عرب و یکی از فرماندهان جنگ های امام علی علیه السلام بود. معاویه او را در مسیر مصر به وسیله سم، به دست یکی از غلامانش به قتل رسانید. (1)

رشید هجری، از شاگردان خواص امام علی علیه السلام بود، زیاد دستور داد که از علی علیه السلام براءت جسته و او را لعنت کند، او امتناع ورزید. از این رو دو دست و دو پا و زبان او را بریده و به دار آویخت. (2)

جویریة بن مهر عبدی را به جرم پذیرش ولایت علی علیه السلام دستگیر نموده و بعد از جدا کردن دو دست و دو پای او، بر شاخه درخت خرما به دار آویخت.

15 - معاویه و سب امام علی علیه السلام

تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله زنده بود، بنی هاشم و در رأس آنان حضرت علی علیه السلام عزّت و احترامی ولو در سطح محدود داشتند. ولی بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله

ص: 66

1- 217. شذرات الذهب، ج 1، ص 91.

2- 218. شرح ابن ابی الحدید، ج 2، ص 294.

خصومت ها و دشمنی ها بر ضد آنان به خصوص حضرت علی علیه السلام شروع شد. اوج این خصومت و دشمنی در عصر خلافت بنی امیه و در رأس آنان حکومت معاویه بن ابی سفیان بود. او نه تنها با حضرت علی علیه السلام برای تصاحب خلافت جامعه اسلامی جنگید و عنوان ظالم را حتی در نزد اهل سنت برای حضرت لقب گرفت، بلکه سب و لعن را بر ضد حضرت بر بالای مأذنه ها علنی و سنت نمود. این روش تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت که وی دستور داد این سنت برداشته شود.

اهداف معاویه برای نابودی بنی هاشم

اهداف معاویه برای نابودی بنی هاشم

معاویه با از میان برداشتن بنی هاشم دو هدف را دنبال می کرد. از یک نظر برای نابود کردن اسلام به این کار دست می زد. و از طرف دیگر به خاطر انتقام گرفتن خون پدران و بزرگان بنی امیه به این کار همّت گماشته بود. به همین جهت بود که حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین به هیچ وجه و در هیچ یک از مراحل و میدان های نبرد، به بنی هاشم اجازه ورود به میدان را نمی داد و از مبارزه تن به تن باز می داشت. (1)

معاویه علاوه بر استفاده از روش های خشونت بار قتل و کشتار و جنگ و غارت از راه های دیگر نیز برای نابودی اسلام و اهل بیت علیهم السلام استفاده می کرد. اینک به برخی از این راه ها اشاره می کنیم؛

الف - جلوگیری از نشر فضایل اهل بیت علیهم السلام

علی بن محمد عبدالله مدائنی (225 - 135) در کتاب «الاحداث» می نویسد: «معاویه پس از به دست آوردن خلافت، فرمانی به همه عمّال و کارگزاران خویش صادر کرد که هر کس چیزی در فضایل ابوتراب و خاندانش نقل کند، حرمتی برای جان و مالش نیست و خونس هدر است». (2)

ص: 67

1- 219. ر.ک: واقعه صفین، نصر بن مزاحم، ص 462 و 463.

2- 220. شرح ابن ابی الحدید، ج 3، ص 15.

شورش‌ای که بر علیه عثمان پدید آمد، شورش‌ی مردمی بود.⁽¹⁾ مردم از تمام عالم اسلام به جز شام و حمص که تحت حکومت معاویه بود به مدینه آمدند. مردمی که از ستم و اجحاف کارگزاران عثمان به ستوه آمده بودند و همین امر آنان را به شورش واداشته بود. سرانجام این شورش باعث قتل عثمان شد. پس از قتل عثمان، نعمان بن بشیر انصاری پیراهن خون آلود او را به شام برد.⁽²⁾

این پیراهن به دستور معاویه بر منبر مسجد اعظم شام آویخته شد و پیرمردانی سپید موی در کنار آن، مجلس عزا به پا کردند.⁽³⁾ عزاداری یک سال ادامه یافت. خبر این حادثه به تمام شهرهای مهم تحت حکومت معاویه رسید.⁽⁴⁾

معاویه در اولین سخنرانی بعد از این حادثه کوشید که عثمان را شهیدی مظلوم و حضرت علی علیه السلام را تنها مسئول قتل او معرفی کند.⁽⁵⁾ از این به بعد سیاست معاویه بر این منوال بود و هر روز به شکلی طرح بغض و کینه نسبت به امام علی علیه السلام ایجاد می شد.

مسأله قتل عثمان و این که حضرت علی علیه السلام مقصّر اصلی در خون عثمان است مسأله ای بود که در شام و حمص با بمبارانی از تبلیغ به مردم القا می شد. مسأله ای که خود حضرت از آن تبرّی می جست. رنگ دینی مسأله و عنوان احساس برانگیز خلیفه مظلوم! احساسات و عواطف مردم را به صورت تند و آتشین بر ضدّ کوفه و امام علی علیه السلام بر می انگيخت.

معاویه و حکومت اموی در تبلیغ بر ضدّ امام، تنها به این مقدار بسنده نکرد، بلکه کوشید تا از هر طریق ممکن در ایجاد کینه و بغض در مردم این دو استان بزرگ سود جوید.

ص: 68

1- 221. انساب الاشراف، ج 5، ص 59 و 60؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 150.

2- 222. تاریخ طبری، ج 4، ص 562.

3- 223. واقعه صفین، ص 127.

4- 224. تاریخ طبری، ج 4، ص 562.

5- 225. واقعه صفین، ص 31 و 32 و 127 و 128.

عامر پسر سعد بن ابی وقاص می گوید: «روزی معاویه پدرم را به نزد خود دعوت کرد و به او گفت: چرا ابوتراب را ناسزا نمی گویی؟! سعد گفت: تا هنگامی که من سه کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را درباره او به یاد دارم سخنی به ناسزا در موردش نخواهم گفت، چرا که اگر یکی از آن سه برای من بود برای من محبوب تر از شتران قرمز می بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از جنگ ها او را جانشین خود در مدینه قرار داد. به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای پیامبر خدا! آیا مرا جانشین خود بر زنان و کودکان قرار می دهی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا راضی نمی شوی که نزد من به منزله هارون نزد موسی باشی جز آن که پیامبری بعد از من نیست. و نیز شنیدم که در روز خیبر می فرمود: پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند. ما منتظر بودیم و سر می کشیدیم. آن گاه فرمود: علی را بگویند بیاید. او را در حالی که چشمش زخم داشت آوردند. حضرت آب دهانش را به چشمش مالید. و سپس پرچم را به دست او داد و خداوند به دست او فتح و پیروزی حاصل نمود. و نیز هنگامی که این آیه نازل شد: { فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ ... (1) } رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را دعوت نمود. آن گاه عرض کرد: بار خدایا اینان اهل من هستند». (2)

علی بن محمد مدائنی می نویسد: «معاویه پس از به دست آوردن حکومت و خلافت، یک فرمان نامه به تمام عمّال و کارگزاران خود نوشت که هر کس چیزی در مورد فضایل ابوتراب و خاندانش باز گوید من ذمه امان خویش را از او بردارم و خون و مال او هدر است. خطیبان بر هر آبادی و بر سر هر منبر، علی علیه السلام را لعن می کردند و از او برائت می جستند و از او و خاندانش بدگویی می کردند ... (3)»

یعقوبی می نویسد: «برخی از شیعیان، از جمله حجر بن عدی و عمرو بن جَمَق

ص: 69

1- 226. سوره آل عمران، آیه 61.

2- 227. صحیح مسلم، ج 7، ص 120 و 121؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 108 و 109.

3- 228. شرح ابن ابی الحدید، ج 11، ص 44.

خزاعی هر گاه می شنیدند که مغیره و امثال او از یاران معاویه، علی علیه السلام را بر منبر لعن می کنند به پا میخواستند و لعن را به خودشان باز می گرداندند» (1).

بعد از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام معاویه به جهت حج وارد مدینه شد و خواست که حضرت علی علیه السلام را بر بالای منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله لعن کند. به او گفته شد که سعد بن ابی وقاص در اینجا است و فکر می کنیم به این کار راضی نیست، کسی را به نزد او بفرست و از رأی او جویا شو. معاویه کسی را به نزد سعد فرستاد و مطلب را به او گوشزد کرد. سعد گفت: اگر چنین کنی از مسجد بیرون خواهم رفت و دیگر به آن بر نخواهم گشت. لذا تا سعد زنده بود معاویه از لعن حضرت علی علیه السلام خودداری می کرد. بعد از وفات سعد دوباره شروع به لعن حضرت نمود، و به عمال خود نامه نوشت تا او را بر منابر لعن کنند.

آنان نیز چنین کردند. ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله به معاویه نامه نوشت که شما خدا و رسولش را بر منابر تان لعن می کنید، و این به جهت آن است که علی بن ابیطالب علیه السلام و کسانی که او را دوست دارند لعن می کنید، و من شهادت می دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند.

معاویه به کلام ام سلمه هم اعتنایی نکرد. (2)

جاحظ می نویسد: «همانا معاویه همیشه در آخر خطبه های خود می گفت: بار خدایا! ابوتراب در دین تو ملحد شده و راه به سوی تورا منع نموده است، پس او را لعن کرده و عذاب دردناکی بر او قرار ده. این کلمات را نوشت و به آفاق فرستاد. این لعن بر بالای منبرها تا ایام خلافت عمر بن عبدالعزیز ادامه یافت.

برخی از بنی امیه به معاویه گفتند: ای امیرالمؤمنین! توبه آرزوی خود رسیدی، چرا دست از لعن این مرد برنمی داری؟! معاویه گفت: نه به خدا، تا اینکه کودکان بر این لعن پرورش یافته و بزرگان بر آن پیر شوند، و هرگز کسی او را به نیکی یاد نکند. (3)

ص: 70

1- 229. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 205.

2- 230. عقد الفرید، ج 4، ص 159.

3- 231. شرح ابن ابی الحدید، ج 4، ص 56 و 57، خطبه 56.

زمخشری می نویسد: «در ایام حکومت بنی امیه بر بیش از هفتاد هزار منبر به جهت سنت معاویه، لعن بر علی بن ابیطالب می فرستادند».(1)

بلاذری می نویسد: «معاویه، مغیره بن شعبه را والی کوفه قرار داد. مغیره نه سال در آنجا حکومت کرد ... و هیچ گاه از ذمّ علی علیه السلام و توهین به او کوتاهی نمی کرد».(2)

حاکم نیشابوری از عبدالله بن ظالم نقل کرده که مغیره بن شعبه در خطبه اش به علی علیه السلام توهین می نمود، و خطبایی را نیز برای این کار گمارده بود.(3)

و نیز از عبیدالله بن ابی ملیکه نقل کرده که مردی از اهل شام نزد ابن عباس سبّ علی علیه السلام را نمود، ابن عباس گفت: ای دشمن خدا! رسول خدا را اذیت نمودی، زیرا خداوند متعال فرمود: { إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا }؛(4) «همانا کسانی که خدا و رسولش را اذیت می کنند خداوند آنان را در دنیا و آخرت از رحمت خود دور کرده و برای آنان عذاب خوار کننده ای را آماده کرده است.» اگر رسول خدا زنده بود تو او را اذیت نموده بودی.(5)

عبدالرحمن بن بیلمانی می گوید: «من نزد معاویه بودم که مردی بلند شد و شروع به سبّ پیایی علی علیه السلام نمود. سعید بن زید بن عمرو بن نفیل بلند شد و گفت: ای معاویه! آیا من باید بینم که نزد تو علی علیه السلام را سبّ کنند بدون آن که تو تغییری نمایی؟! همانا از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «هو منی بمنزلة هارون من موسى»؛(6) «علی نزد من به منزله هارون نزد موسی است.»

احمد بن حنبل از عبدالله بن ظالم مازنی نقل کرده: هنگامی که معاویه از کوفه بیرون رفت، مغیره بن شعبه را عامل خود در آن جا قرار داد. او خطبایی را گماشت تا نسبت به علی علیه السلام توهین نمایند. مازنی می گوید: من کنار سعید بن زید بن عمرو بن نفیل

ص: 71

1- 232. ربيع الابرار، ج 2، ص 186.

2- 233. انساب الاشراف، ج 5، ص 252؛ تاریخ طبری، ج 5، ص 254؛ کامل ابن اثیر، ج 2، ص 488.

3- 234. مستدرک حاکم، ج 3، ص 509، ح 5898؛ سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 31.

4- 235. سوره احزاب، آیه 57.

5- 236. مستدرک حاکم، ج 3، ص 138، ح 4618.

6- 237. السنة، ابن ابی عاصم، ص 588، ح 1350.

بودم، دیدم که او غضبناک شد و دست مرا گرفت و با خود به گوشه ای برد و گفت: آیا این مرد را نمی بینی که به خود ظلم کرده و امر به لعن مردی از اهل بهشت یعنی علی علیه السلام می کند؟! (1)

ابن ابی الحدید نقل کرده که مغیره بن شعبه - والی و امیر کوفه از طرف معاویه - حجر بن عدی را امر نمود تا در میان مردم بایستد و علی علیه السلام را لعن نماید. او از این کار امتناع ورزید. مغیره او را تهدید نمود. حجر برخاست و خطاب به مردم گفت: همانا امیر شما مرا امر کرده تا علی علیه السلام را لعن کنم، شما او را لعن کنید. اهل کوفه گفتند: خدا او را لعنت کند. و مقصودشان مغیره بود. (2)

نهی پیامبر صلی الله علیه وآله از سب امام علی علیه السلام

1 - رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «لَا تَسُبُّوا عَلِيًّا؛ فَإِنَّهُ كَانَ مَمْسُوسًا فِي ذَاتِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»؛ (3) «علی علیه السلام را سب نگویید؛ زیرا او در راه خدا هیچ ملاحظه ای ندارد.»

2 - و نیز فرمود: «مَنْ سَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ سَبَّنِي، وَ مَنْ سَبَّنِي فَقَدْ سَبَّ اللَّهَ تَعَالَى»؛ (4) «هر کس علی علیه السلام را سب کند به تحقیق مرا سب کرده و هر کس مرا سب کند به طور حتم خدا را سب کرده است.»

3 - و نیز فرمود: «عَادَى اللَّهُ مَنْ عَادَى عَلِيًّا»؛ (5) «خدا دشمن بدارد هر کس که علی را دشمن دارد.»

4 - حاکم نیشابوری از ابی عبداللّه جدلی نقل کرده که گفت: من بر امّ سلمه وارد شدم، به من فرمود: آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله در میان شما سب می شود؟ من عرض کردم: پناه

ص: 72

1- 238. مسند احمد، ج 1، ص 400، ص 1644.

2- 239. شرح ابن ابی الحدید، ج 4، ص 58.

3- 240. المعجم الكبير، ج 19، ص 148؛ حلیه الاولیاء، ج 1، ص 68.

4- 241. مستدرک حاکم، ج 3، ص 131.

5- 242. کنز العمال، ج 11، ص 601، ح 32899.

بر خدا یا سبحان الله! یا مثل این کلمه. ام سلمه فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «من سبَّ علیاً فقد سبَّتی»؛ (1) «هر کس علی را سب کند به طور حتم مرا سب کرده است.»

حکم بغض امام علی علیه السلام

1 - ترمذی به سند خود از ام سلمه نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله همیشه می فرمود: «لا یحبَّ علیاً منافق و لا یغضه مؤمن»؛ (2) «علی را هیچ منافقی دوست ندارد، و او را هیچ مؤمنی دشمن ندارد.»

2 - و نیز به سندش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «لقد عهد الی النبی الامی صلی الله علیه وآله انه لا یحبَّک الا مؤمن، و لا یغضک الا منافق»؛ (3) «هر آینه پیامبر امی صلی الله علیه وآله به من عهد نمود که هرگز به جز مؤمن تو را دوست ندارد و دشمن ندارد تو را مگر منافق.»

روایت به این مضمون نیز از مسلم رسیده است. (4)

3 - ترمذی از ابی سعید نقل کرده که گفت: «انا کنا لنعرف المنافقین - نحن معشر الانصار - بیغضهم علی بن ابی طالب»؛ (5) «همانا ما گروه انصار، منافقین را به بغض علی بن ابی طالب می شناختیم.»

ص: 73

1- 243. مستدرک حاکم، ج 3، ص 130، ح 4615.

2- 244. سنن ترمذی، ج 5، ص 635، ح 3717؛ مسند احمد، ج 10، ص 176، ح 26569.

3- 245. همان، ج 5، ص 643، ح 3717؛ مسند احمد، ج 10، ص 176، ح 26569.

4- 246. صحیح مسلم، ج 1، ص 86، ح 78.

5- 247. سنن ترمذی، ج 5، ص 635، ح 3717.

برخی از اهل سنت در صدد مشروعیت بخشیدن به خلافت و حکومت یزید برآمده و اصرار بر این دارند که بیعت مردمی با او را به اثبات رسانده، آن را موجّه و مشروع جلوه دهند. و از طرفی قیام امام حسین علیه السلام را بر ضدّ یزید غیر مشروع جلوه داده و آن را قیام در مقابل اراده ملّت بدانند.

ابوبکر بن العربی می نویسد: «بیعت با یزید شرعاً منعقد شده است، زیرا یک نفر با او بیعت کرده است گرچه این یک نفر پدرش معاویه باشد». (1)

محبّ الدین خطیب می نویسد: «یزید اهل عدالت، مراقبت و مواظبت بر نماز و به دنبال کارهای خیر و پیوسته مجری و ملازم سنت بود ...». (2)

ص: 74

1- 248. العواصم من القواحم، ابوبکر بن العربی، ص 222.

2- 249. الخطوط العریضه، محبّ الدین خطیب، ص 232.

ابن العربی همچنین می گوید: «هیچ کس در جنگ با حسین وارد نشد و او را نکشت مگر به تأکید اقوال و احادیث فراوانی که از جدّش رسول خداصلی الله علیه وآله رسیده بود. می گویند: رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس خواست بین امت متّحد تفرقه بیندازد هر کس که می خواهد باشد او را با شمشیر بکشید».(1)

ابن خلدون می گوید: «حسین با شمشیر جدّش به قتل رسید».(2)

محمّد ابو الیسر عابدین - مفتی شام - می گوید: «بیعت یزید شرعی بوده، لذا هر کس بر او خروج کرد یاغی است».(3)

ابوالخیر شافعی قزوینی می گوید: «یزید امام و مجتهد بود».(4)

اینک به بحث و بررسی بیعت با یزید و مشروعیت یا عدم مشروعیت آن می پردازیم.

ادله عدم مشروعیت خلافت یزید

ادله عدم مشروعیت خلافت یزید

طرفداران بنی امیه و پیروان یزید از اهل سنت در صدد برآمده اند تا موضوع خروج امام حسین علیه السلام بر ضدّ یزید را خروج بر خلیفه ای معرّفی کنند که بیعت او کامل و خلافتش صحیح بوده است، و در نتیجه حضرت را یاغی بر امام زمانش بدانند و این که یزید با این کار در صدد دفاع از موقعیت خود بوده است. در حالی که امر بر عکس است، این امام حسین علیه السلام است که امامت و خلافت او از جانب خدا و رسول اوصلی الله علیه وآله ثابت بوده و این یزید بوده که خلافتش غاصبانه و بدون بیعت مشروع بوده است، لذا خروج امام حسین علیه السلام بر ضدّ او مشروع بلکه واجب و معقول است. اینک این مطلب را اثبات می کنیم؛

1 - امامت حسین بن علی علیه السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حدیثی صحیح و متواتر، امامان و خلفای بعد از خود را دوازده نفر معرّفی کرده است:

ص:75

1- 250. الصواصم، ص 222.

2- 251. فیض القدیر، مناوی، ج 1، ص 265 و ج 5، ص 213؛ مقدمه ابن خلدون، ص 181.

3- 252. اغالیط المورخین، ص 120.

4- 253. تراجم رجال القرنین، السادس والسابع، ص 6.

جابر بن سمره نقل می کند: از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «همیشه اسلام عزیز است تا آن که دوازده خلیفه بر آنان حاکم شود. آن گاه کلمه ای گفت که من آن را نفهمیدم. به پدرم گفتم: حضرت چه فرمود؟ گفت: فرمود: همه آنان از قریشند.» (1)

بخاری نیز به سندش از جابر بن سمره نقل کرده که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «دوازده امیر خواهند بود. آن گاه سخنی گفت که من آن را نشنیدم. پدرم گفت: پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: همه آنان از قریشند.» (2)

و با مراجعه به حدیث ثقلین پی می بریم که این دوازده نفر از اهل بیت و عترت پیامبرند. و نیز با مراجعه به حدیث غدیر پی می بریم که اوّل آنان علی بن ابیطالب علیه السلام است، زیرا این سه دسته روایت همگی در یک برهه از زمان از جانب رسول خداصلی الله علیه وآله صادر شده است. و لذا می توانند یکدیگر را تفسیر نمایند. خصوصاً آن که مطابق برخی از روایات، این دوازده نفر از جانب رسول خداصلی الله علیه وآله مشخص شده اند.

حموینی در «فرائد السمطين» به سندش از ابن عباس نقل می کند که شخصی یهودی به نام نعثل خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله شرفیاب شد و عرض کرد: ای محمد! از تو درباره اموری سؤال می کنم که در سینه ام از مدّت ها نهفته است، اگر به آن ها جواب دهی به تو ایمان خواهم آورد. حضرت به او فرمود: سؤال کن ای ابا عماره. از جمله سؤال های او این بود که مرا از وصیّ ات خبر ده که او کیست؟ زیرا هیچ پیامبری نیست جز آن که برای او وصیّ ای است، و همانا نبیّ ما موسی بن عمران به یوشع بن نون وصیّت کرد. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «همانا وصیّ من علی بن ابیطالب است و بعد از او دو سبطم حسن و حسینند و بعد از این دو، نه امام پیاپی از صلب حسین امام خواهند بود.

او عرض کرد: ای محمد! نام آنان را برای من بازگو کن.

حضرت فرمود: بعد از حسین فرزندش علی، و بعد از او فرزندش محمد، و سپس فرزندش جعفر، و بعد فرزندش موسی، آنگاه فرزندش علی، و بعد از او

ص: 76

1- 254. صحیح مسلم، ج 6، ص 3، کتاب الاماره.

2- 255. صحیح بخاری، ج 8، ص 127، باب الاستخلاف، ح 7222.

فرزندش محمد، و بعد از او فرزندش علی، و بعد از او فرزندش حسن و بعد از حسن فرزندش حجت محمد مهدی امام خواهند بود. اینانند دوازده نفر. (1)

در روایاتی دیگر نیز به اسامی این دوازده نفر اشاره شده است. (2)

و نیز در روایتی پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن و الحسين اماما امتی بعد ابیهما»؛ (3) «حسن و حسین دو امام امت من بعد از پدرشان می باشند.»

حال اگر امام حسین علیه السلام امام و خلیفه بر حق و منصوب از جانب رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده، در نتیجه خلافت یزید باطل است؛ زیرا دو حاکم در اقلیمی نگنجند.

2 - عصمت امام حسین علیه السلام

امام حسین علیه السلام از جمله افرادی است که مشمول آیه تطهیر بوده، لذا از هر گونه گناه و اشتباه و خطا و نسیان مبرا می باشد.

مسلم به سند خود از عایشه نقل می کند: پیامبر صلی الله علیه وآله صبح گاه از حجره خارج شد در حالی که پارچه ای از پشم خیاطی نشده بر دوش او بود. حسن بن علی و حسین و فاطمه و علی علیهم السلام هر کدام به ترتیب بر حضرت وارد شدند و پیامبر صلی الله علیه وآله آنان را داخل آن پارچه نمود، آن گاه این آیه را تلاوت کرد: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا }؛ (4) «خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.»

حال که امام حسین علیه السلام معصوم است پس قیام او بر حق بوده و حکومت یزید نیز بی اعتبار بوده است.

3 - رضایت پیامبر علیه السلام

طبرانی به سند خود از ربیع بن حراش از امام علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «من بر رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی که پارچه ای را گسترده بود وارد شدم. پیامبر و فاطمه و من و

ص: 77

1- 256. فرائد السمطين، ج 2، ص 132، ح 431؛ ينابيع المودة، ج 3، ص 281-282.

2- 257. همان.

3- 258. فرائد السمطين، حموي، ج 1، ص 55.

4- 259. صحيح مسلم، ج 7، ص 130.

حسن و حسین بر روی آن نشستیم. آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله کناره های آن پارچه را گرفت و بر روی همه انداخت. سپس فرمود: «اللّٰهُم اَرْض عَنْهُمْ کَمَا اَنَا رَاضٍ عَنْهُمْ»؛ (1) «بار خدایا! از اینان راضی باش همان گونه که من از آنان راضی هستم.»

این حدیث را هیشمی در «مجمع الزوائد» نقل کرده و می گوید: طبرانی آن را در «الاوسط» ذکر کرده در حالی که رجال آن، رجال صحیح است به جز عبید بن طفیل که ثقه می باشد. (2)

حال اگر پیامبر صلی الله علیه وآله از امام حسین علیه السلام راضی است و با پذیرش دعای قطعی پیامبر صلی الله علیه وآله از جانب خداوند متعال، خدا هم از او راضی است در نتیجه قیام و خروج حضرت بر علیه یزید مورد رضایت خداوند بوده و مشروعیت و بیعت یزید به زیر سؤال می رود.

4 - امام حسین علیه السلام سید جوانان بهشت

ابوسعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «الحسن و الحسين سيّدا شباب اهل الجنة»؛ (3) «حسن و حسین دو بزرگوار جوانان اهل بهشت اند.»

ترمذی این حدیث را حسن و صحیح دانسته و البانی نیز با او موافقت نموده است. (4)

اگر امام حسین علیه السلام به نصّ رسول اکرم صلی الله علیه وآله سید جوانان اهل بهشت است پس تمام کارهای او در دنیا مورد رضایت خداوند است که از آن جمله خروجش بر ضدّ یزید بن معاویه است، و در نتیجه خلافت یزید از مشروعیت برخوردار نبوده است.

5 - قوام دین پیامبر صلی الله علیه وآله به خروج امام حسین علیه السلام

ترمذی به سندش از یعلی بن مره نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «حسین منّی و أنا من حسین»؛ (5) «حسین از من است و من از حسینم.»

ص: 78

1- 260. مجمع الزوائد، ج 9، ص 169.

2- 261. همان.

3- 262. مسند احمد، ج 3، ص 3 و 62 و 64 و 82؛ سنن ترمذی، ج 5، ص 321؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 154 و 166 و 167.

4- 263. سنن ترمذی، ج 5، ص 321؛ سلسلة الاحادیث الصحیحة، ج 2، ص 423، رقم 796.

5- 264. سنن ترمذی، ج 5، ص 324.

امام حسین علیه السلام از رسول خداصلی الله علیه وآله است؛ این امری واضح و روشن است زیرا نوه دختری حضرت می باشد. اما رسول خداصلی الله علیه وآله از امام حسین علیه السلام است چه معنا دارد؟ جز آن که بگوییم: امام حسین علیه السلام با خروجی که بر ضدّ یزید داشت و شهادت خود و جوانان بنی هاشم و اصحابش دین پیامبرصلی الله علیه وآله را زنده نمود. و لذا بقای دین و آیین و شخصیت پیامبرصلی الله علیه وآله در گروی خروج امام حسین علیه السلام بود.

این حدیث را ترمذی «حسن» دانسته⁽¹⁾، و حاکم نیشابوری هم بعد از نقل آن صحیح الاسناد معرفی کرده و ذهبی نیز با او موافقت نموده است.⁽²⁾

بوصیری نیز در «مصابح الزجاجة فی زوائد ابن ماجه» سند آن را حسن و رجال آن را ثقه معرفی کرده است.⁽³⁾

هیثمی نیز بعد از نقل آن، سندش را «حسن» معرفی کرده است.⁽⁴⁾

6 - شروط صلح و عدم مشروعیت خلافت یزید

شروطی را که معاویه بن ابی سفیان در صلح نامه خود با امام حسن مجتبی علیه السلام امضا کرد، جای تأمل و دقت بسیار دارد.

معاویه در صلح نامه خود شروطی را ذکر کرد که امام حسن علیه السلام به آن شروط دیگری را اضافه نمود.⁽⁵⁾

از جمله آن شروط این بود که حضرت خلافت را به معاویه واگذار کند به شرط این که اگر برای او اتفاقی افتاد خلافت به حضرت منتقل شود و اگر او نبود به برادرش امام حسین علیه السلام برسد.⁽⁶⁾

و لذا امام حسین علیه السلام به مجرد شنیدن خبر مرگ معاویه به عبدالله بن زبیر فرمود:

ص: 79

1- 265. همان.

2- 266. مستدرک حاکم، با تلخیص ذهبی، ج 3، ص 177.

3- 267. مصباح الزجاجة، ج 1، ص 85.

4- 268. مجمع الزوائد، ج 9، ص 181.

5- 269. تاریخ طبری، ج 4، ص 124.

6- 270. عمدة الطالب، ص 67.

«من هرگز (بایزید) بیعت نمی کنم، زیرا امر خلافت بعد از برادرم حسن برای من است. و معاویه آن چه را خواست انجام داد، و نزد برادرم حسن قسم یاد کرد که خلافت را برای هیچ کس از اولاد خود بعد از مرگش قرار ندهد. و در صورتی که من زنده بودم به من بازگرداند ...» (1).

این مطلب در بسیاری از مصادر اهل سنت تصریح شده که امام حسن مجتبی علیه السلام بر معاویه شرط نمود که عهد خلافت را بر کسی بعد از مرگش قرار ندهد. (2)

با این معاهده و شرط که مورد قبول طرفین بود، تعیین خلافت یزید از طرف معاویه از هیچ گونه مشروعیت ظاهری نیز برخوردار نبود.

7 - عدم مشروعیت خلافت معاویه

اهل سنت گرچه عهد خلیفه سابق بر کسی را به عنوان خلافت و امامت، یکی از موارد اثبات خلافت می دانند ولی این در صورتی است که مشروعیت خلافت و امامت خلیفه سابق اثبات شده باشد که در مورد معاویه این چنین نبوده است زیرا؛

اولاً: معاویه کسی بود که با خروج بر امام به حقّ مسلمین؛ یعنی امام علی بن ابی طالب علیه السلام بر کشور اسلامی غلبه پیدا کرد، و لذا خلافتش از مشروعیت و وجاهت عقلایی و شرعی برخوردار نبوده است.

ثانیاً: در موارد صلح نامه حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه آمده بود که خراج دار ابجد را باید به او واگذار نماید، و این دلالت دارد بر اینکه امام حسن علیه السلام معاویه را امام و خلیفه به حقّ بر مسلمین نمی دانسته است. زیرا این منطقه با صلح فتح شده بود، نه با زور لشکر، (3) و لذا مخصوص امام مسلمین است و حضرت سهم خراج آن را برای خود که امام به حقّ است طلب می کند.

ص: 80

1- 271. الفتوح، ابن اعثم، ج 5، ص 12.

2- 272. شرح ابن ابی الحدید، ج 16، ص 22؛ الفتوح، ج 4، ص 291؛ تاریخ دمشق، ج 13، ص 265.

3- 273. فتوح البلدان، ص 380.

ثالثاً: از جمله شروطی که امام حسن علیه السلام در صلح نامه گنجانده این بود که معاویه خود را امیر مؤمنان نخواند، و این اعلانی است از طرف امام علیه السلام که برای حکومت معاویه مشروعیت قائل نیست.

8 - عدم بیعت برای یزید

برخی در صدد آنند که بیعت مردمی برای یزید را به اثبات رسانند، در حالی که با مراجعه به تاریخ و تأملی در آن پی می بریم که این چنین نبوده است؛ زیرا:

اولاً: یزید در نامه ای به والی خود در مدینه می نویسد: از جماعتی که دارای شأن و منزلت خاص هستند، امثال امام حسین علیه السلام و عبدالله بن عمر، عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر با هر طریقی که ممکن است بیعت بگیرد و در غیر این صورت آنان را به قتل رساند. (1) در حالی که بیعت اکراهی از مشروعیت برخوردار نیست.

ثانیاً: اهل عراق در نامه ای که به امام حسین علیه السلام نوشتند، اعلام داشتند که ما امام نداریم و با کسی جز تو بیعت نخواهیم کرد. (2)

ثالثاً: شبرای شافعی بعد از نقل کلام غزالی و ابن العربی در تحریم سب و لعن یزید و مبالغه آن دو در این مطلب می گوید: «کلام هر دو مردود است، زیرا این مطلب مبتنی بر صحت بیعت یزید - لعنه الله - در رتبه سابق است در حالی که نظر محققین بر خلاف چیزی است که این دو می گویند». (3)

مؤیدان قیام امام حسین علیه السلام

اکثر قریب به اتفاق اهل سنت با اکرام و تعظیم از حماسه امام حسین علیه السلام یاد می کنند.

ص: 81

1- 274. الفتوح، ج 5، ص 10 و 11؛ تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 241.

2- 275. البدایة و النهایة، ج 8، ص 151-152.

3- 276. الإتحاف بحبّ الأشراف، ص 68.

بعد از واقعه کربلا خط مخالف اهل بیت علیهم السلام یا بی طرف از مخالفت دست برداشته یا حالت بی طرفی را کنار گذاشتند و اکثر آنان به صورت های گوناگون اعلام موضع کردند.

1 - عبیدالله بن حرّ جعفی که حاضر به یاری امام نشده بود، پس از واقعه عاشورا در صف معاندان حکومت اموی قرار می گیرد و بر شهدای کربلا مرثیه سرایی می کند و مردم را به عصیان و نافرمانی علیه حکومت یزید فرا می خواند. (1)

2 - زید بن ارقم که به شیوه زاهدانه، امام را به انصراف از ادامه مسیر نصیحت می نمود، مجبور به تسلیم در برابر حقانیت آن حضرت شد. او هنگامی که اسیران و سرهای شهیدان و رفتار بی شرمانه ابن زیاد را نسبت به آنان می بیند، می گیرد و از ذلت مسلمانان پس از آن واقعه غمبار سخن می گوید: «ای مردم! ... شما بعد از این روز بردگانی بیش نیستید. شما فرزند فاطمه را کشتید و تحت امر پسر مرجانه قرار گرفتید. به خدا سوگند! او خوبان شما را خواهد کشت، و بدان از شما را به بردگی خواهد کشید. پس وای برکسی که به ذلت و عار رضایت دهد». (2)

3 - ابو العلاء معری می گوید: «قتل حسین علیه السلام و بر خلافت نشستن یزید، از زشت کرداری روزگار و مردم بوده است». (3)

4 - شیخ محمد عبده از جمله کسانی است که یاری حکومت عدل و دینی را در برابر حکومت ظلم و جور بر مسلمانان واجب می شمارد و قیام امام حسین علیه السلام را از باب خروج بر امام ظالم و طغیانگر می داند. (4)

5 - عبدالله علائی می نویسد: «امام حسین علیه السلام نه بر امام، بلکه بر فردی متجاوز که خویش را بر مردم تحمیل کرده بود - یا به تعبیری دیگر پدرش او را بر مردم تحمیل

ص: 82

1- 277. تاریخ طبری، ج 5، ص 469 و 470.

2- 278. همان، ج 6، ص 262.

3- 279. لزوم مالایزم، المعری، ص 310 و 311.

4- 280. تفسیر المنار، ج 1، ص 367.

کرده بود - خروج کرد ... شاید اگر این حرکت از سوی شخصی دیگر و در برابر حاکمی غیر یزید انجام می گرفت، دستگاه ناپاک تبلیغاتی حگام به راحتی می توانست در لوث آن و تحریف اهدافش موفق گردد، ولی حسین علیه السلام با پیشینه معروفش نزد مسلمانان و وصایای پیامبر صلی الله علیه وآله درباره اش و اخبار فراوان پیرامون قیامش یک سوی ماجرا است و یزید خبیث و خاندان بنی امیه، در سوی دیگر. این امر، نهضت امام حسین علیه السلام را مثل روز درخشان کرده است، به گونه ای که اگر مواضع مخالفین خروج امام حسین علیه السلام هم در کتاب های اهل سنت ذکر می شود به این علت است که آن را نفی و محکوم نمایند» (1).

6 - عباس محمود عقاد، تحلیل و سنجش قیام امام حسین علیه السلام را با مقیاس های کوچک و تنگ بشری، غیر منصفانه دانسته و می گوید: «خروج حسین از مکه به عراق حرکتی نیست که بتوان با مقیاس های روزمره بر آن حکم نمود، چرا که از نادرترین حرکت های تاریخی در زمینه دعوت دینی یا سیاسی به حساب می آید ... تنها اشخاصی به چنین حرکتی دست می زنند که برای آن خلق شده اند. این گونه خود را به خطر انداختن، حتی به ذهن دیگران خطور هم نمی کند ... بلکه حرکتی منحصر به فرد است که اشخاصی منحصر به فرد را می طلبد ...» (2).

او نیز مستشرقان را به باد انتقاد گرفته و در مورد عدم درک شرایطی که امام در آن قرار داشت در اعتراض به آنان می گوید: «چقدر خوب بود اگر این گروه، مسأله عقیده را در وجود حسین علیه السلام متذکر می شدند که یک امر موقتی و سازش بردار نبود. او انسانی بود که محکم ترین ایمان به احکام اسلام را دارا بود و به شدت معتقد بود که تعطیلی حدود الهی بزرگ ترین بلایی است که دامن گیر او، خانواده اش و به طور کلی امت عربی در حال و آینده خواهد شد ...» (3).

ص: 83

1- 281. الامام الحسين عليه السلام، علانلی، ص 33 و 34.

2- 282. العبقريات الاسلاميه، عقاد، ج 2، ص 222.

3- 283. همان، ج 2، ص 228.

یکی از خلفای بنی امیه که در عصر حکومت کوتاه خود جنایات بسیاری را انجام داد، یزید بن معاویه بود. او در سه سال حکومتی که داشت، در سال اول آن دستور قتل امام حسین علیه السلام فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش را صادر نمود. این عمل آن قدر شنیع بود که قیام هایی را به دنبال داشت و نیز تا به امروز اعتراضاتی حتی از بسیاری از علمای عامه را در پی داشته است. ولی متأسفانه عده ای از متعصبین عامّه و نواصب و پیروان یزید در صدد دفاع از یزید برآمده و کتاب ها در مدح و منقبت دروغین او تألیف کرده اند. اینک این موضوع را مورد بررسی قرار خواهیم داد و ثابت خواهیم کرد که شواهد و ادله تاریخی هر کدام به نوبه خود گواه بر این است که عامل اصلی کشته شدن و شهادت امام حسین علیه السلام یزید بوده است.

ابن تیمیه به جهت خصومتی که با اهل بیت علیهم السلام داشته، درصدد دفاع از جنایات یزید برآمده و با هر حيله و توجیهی قصد تبری او از کشتن امام حسین علیه السلام را دارد.

ابن تیمیه می نویسد: «یزید راضی به کشتن امام حسین علیه السلام نبود و حتی از این امر اظهار نارضایتی کرد».(1)

او همچنین حرکت دادن سر امام حسین علیه السلام به شام را مردود می داند.(2) و در جایی دیگر به اسارت رفتن اهل بیت امام حسین علیه السلام را انکار کرده است.(3)

وی در جایی دیگر می گوید: «یزید به کشتن حسین علیه السلام امر نکرد، سرها را نزد او نیاوردند، و با چوب بر دندانهای او نزد، بلکه عبیدالله بن زیاد بود که این کارها را انجام داد».(4)

ما در این مبحث درصدد اثبات این مطلب خواهیم بود که کشتن امام حسین علیه السلام توسط ابن زیاد به امر مستقیم و ارشاد یزید بن معاویه بوده است، و برای اثبات این امر شواهد و ادله ای اقامه خواهیم کرد.

1 - یزید و نصب ابن زیاد به ولایت کوفه

با بررسی تاریخ پی می بریم این یزید بود که ابن زیاد را والی کوفه کرد در حالی که قبل از آن در ایام معاویه والی بصره بود. و این به نوبه خود می رساند که یزید در این کار هدفی جز آماده شدن برای رویارویی با امام حسین علیه السلام را نداشته است و لذا تنها کسی را که برای این کار لایق می دیده عبیدالله بن زیاد بوده است.

ص: 85

1- 284. رأس الحسين عليه السلام، ص 207.

2- 285. همان، ص 206.

3- 286. منهاج السنة، ج 2، ص 226.

4- 287. سؤال فی یزید بن معاویه، ص 16.

از طرفی یزید با ابن زیاد رابطه خوبی نداشت و حتی درصدد بود که او را از ولایت بصره عزل کند، اما از آن جا که نعمان بن بشیر را برای مقابله با مسلم بن عقیل و رویارویی با امام حسین علیه السلام لایق نمی دید لذا دست به دامان ابن زیاد شد و نه تنها اعلام رضایت از او نمود بلکه ولایت کوفه را همراه با ولایت بصره به او سپرد. و لذا در نامه ای به او چنین نوشت: مسلم را دنبال کن و اگر به او دسترسی یافتی او را به قتل برسان. (1)

این در حالی است که مسلم بن عقیل به عنوان پیک و فرستاده امام حسین علیه السلام به کوفه آمده بود تا مردم را از حرکت امام علیه السلام به کوفه مطلع سازد.

2 - مشاوره ابن زیاد با یزید

از تاریخ استفاده می شود هنگامی که یزید ابن زیاد را والی کوفه کرد او را امر نمود، که در تمام کارهایی که مربوط به قضیه امام حسین علیه السلام است با او مشورت کند. لذا می توان تمام کارها و جنایات ابن زیاد از جمله کشتن امام حسین علیه السلام را به امر و مشورت یزید دانست.

طبری می نویسد: «عبیدالله بن زیاد بعد از آن که مسلم و هانی را به شهادت رسانید، سر آنان را از تن جدا کرده، به همراه نامه ای به سوی یزید فرستاد ... یزید در جواب نامه بعد از تذکر به نکاتی اشاره می کند: «به من خبر رسیده که حسین بن علی به سوی عراق حرکت کرده است. جاسوسان و افراد مسلح را بگمار و به هر گمان و تهمتی افراد را دستگیر کرده و محبوس نما، و هر خبری که اتفاق افتاد بر من گزارش کن. و السلام علیک و رحمة الله و برکاته». (2)

از این خبر استفاده می شود که نه تنها یزید امر کوفه و مقابله با امام حسین علیه السلام را به ابن زیاد تفویض نموده است، بلکه خود به شخصه در جریان امر بوده و مسئولیت را بر عهده گرفته و فرماندهی می کرده است. لذا ابن زیاد هم تمام اموری را که انجام می داد به یزید گزارش می نمود.

ص: 86

1- 288. تاریخ طبری، ج 4، ص 258؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 268؛ البدایة و النهایة، ج 8، ص 164.

2- 289. تاریخ طبری، ج 4، ص 285.

شاهد دیگر بر مشارکت یزید در کارهای ابن زیاد این است که در این نامه یزید عملکرد ابن زیاد را تمجید کرده و او را مدح و ستایش کرده است.

3 - دستور یزید به بیعت یا قتل

از تاریخ استفاده می شود که قصد یزید آن بوده که در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام او را به قتل برساند.

یعقوبی در تاریخ خود می نویسد: «یزید در نامه ای به ولید بن عقبه بن ابی سفیان عامل و والی خود در مدینه چنین نوشت: هرگاه نامه من به دستت رسید، حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را احضار کن و از آن دو برای من بیعت بگیر، و در صورتی که امتناع کردند گردن آن دو را بزن و سرهایشان را نزد من بفرست ...» (1).

از این سند استفاده می شود که یزید در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام قصد کشتن آن حضرت را در سر داشته است.

اشکال

اگر کسی بگوید: برخی از مؤرخین نامه یزید را طور دیگری نقل کرده اند. مثلاً "طبری می گوید: یزید بر ولید چنین نوشت: حسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر را برای بیعت با تمام شدت دستگیر کن و هرگز به آنان رخصت مده تا اینکه با من بیعت کنند. والسلام." (2).

در این نامه سخن از کشتن امام حسین علیه السلام و دو نفر دیگر به میان نیامده است.

پاسخ

اولاً: بین این دو نصّ تاریخی منافاتی وجود ندارد؛ زیرا در نصّ طبری منعی از کشتن امام حسین علیه السلام در صورت عدم بیعت نیامده است. نهایت امر در این نصّ تاریخی سخنی از کشتن حضرت نیست. لذا ممکن است که یزید دو نامه به ولید نوشته باشد: اولی را طبری و دومی را -که شدیدتر است- یعقوبی نقل کرده است. و با این بیان هر دو را با هم جمع می کنیم.

ص: 87

1- 290. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 241؛ الفتوح، ج 5، ص 10 و 11.

2- 291. تاریخ طبری، ج 4، ص 250.

ثانیاً: در نامه ای که طبری نقل می کند تعبیر «اخذ شدید» و با نهایت شدت دستگیر کردن به کار رفته به طوری که در آن هیچ رخصتی نباشد. و در این تعبیر سه احتمال است:

الف - اینکه مقصود از «اخذ شدید» برخورد لفظی تند و اصرار بر بیعت بدون اثر عملی است.

ب - مقصود از آن تحت فشار قرار دادن حضرت علیه السلام به جهت بیعت است تا حدی که به کشته شدن منجر نشود.

ولی هیچ یک از این دو احتمال، صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا یزید از سیره امام حسین علیه السلام آگاه بود و می دانست به هیچ نحو ممکن امام تن به بیعت با او نمی دهد.

ج - احتمال سوم که مطابق با واقع است این که مقصود از «اخذ شدید» آن است که با این تعبیر، یزید در صدد اعطای صلاحیت تام و کامل به ولید است تا مسأله امام حسین علیه السلام را به هر نحو ممکن حل نماید هر چند در صورت عدم قبول بیعت، مجبور شود که امام علیه السلام را به قتل برساند.

این احتمال را قرآینی نیز مورد تأیید قرار می دهد:

1 - این که مروان بن حکم هنگامی که به ولید امر کرد تا امام حسین علیه السلام را در صورت بیعت نکردن به قتل برساند، ولید از او عذر خواست که این پیشنهاد با امر یزید در نامه اش منافات دارد؛ بلکه تنها چنین گفت که کشتن امام حسین علیه السلام حرام است و شرعاً جایز نیست. (1)

2 - هنگامی که ولید امام حسین علیه السلام را به دارالاماره دعوت کرد، حضرت می دانست که در صورت بیعت نکردن، ولید مأمور به کشتن اوست، لذا با جمعی از جوانان بنی هاشم به دارالاماره ولید رفت. و به عبدالله بن زبیر همین پیشنهاد را اعلام نمود. (2)

ص: 88

1- 292. ر.ک: تاریخ طبری، ج 4، ص 251؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 264؛ البدایة و النهایة، ج 8، ص 157 و 158؛ الاخبار الطوال، ص 228.

2- 293. همان؛ المنتظم، ج 5، ص 323؛ الفتوح، ج 5، ص 15-18.

3 - یزید همان سالی که به خلافت رسید در ماه رمضان ولید بن عقبه را از امارت مدینه عزل نمود.⁽¹⁾ و این در حدود دو ماه بعد از رسیدن او به خلافت است، با این که تمام والیان پدرش را در پست هایشان ابقا نمود. و جهت آن این بود که می دانست ولید از عهده آن چه درباره امام حسین علیه السلام می خواهد انجام دهد بر نمی آید، و لذا همان کاری را که با عامل خود در کوفه (نعمان بن بشیر) کرد و او را از امارت آن دیار عزل نمود - چون مطابق نامه ای که برای او نوشته بود او از عهده مقابله شدید با مسلم بن عقیل بر نمی آمد، لذا او را عزل کرده و ابن زیاد را به جای او گماشت. - با ولید بن عقبه هم انجام داد. از این جا استفاده می شود که یزید از ولید مقابله با حضرت را تا سرحد کشتن او می خواسته ولی او راضی به این کار نبوده است و لذا او را از کارش عزل نمود.

4 - نامه دوم یزید به ولید

ابن اعثم نقل می کند که ولید بن عقبه در نامه ای به یزید، از اتفاقی که بین او و امام حسین علیه السلام و ابن زیبر افتاد باخبر ساخت. یزید از این واقعه غضبناک شده و در نامه ای به او چنین می نویسد: «هر گاه نامه من به دست تو رسید بیعت مجددی از اهل مدینه با تأکیدی از جانب تو بر آنان بگیر. و عبدالله بن زیبر را رها کن، زیرا تا او زنده است از دست ما نمی تواند فرار کند، ولی همراه جوابی که برای من می فرستی باید سر حسین بن علی باشد! اگر چنین کردی برای تو اسبان نجیب قرار می دهم و برای تو نزد من جایزه و بهره ای زیادتر است ...»⁽²⁾.

5 - در معرض کشتن قرار دادن

ابن عساکر می نویسد: «خبر خروج حسین علیه السلام به یزید رسید، او نامه ای به عبدالله بن زیاد که عاملش در عراق بود نوشت و به جنگ و مقابله با حسین علیه السلام امر نمود و دستور داد که اگر به امام حسین علیه السلام دسترسی پیدا کرد او را به سوی شام بفرستد»⁽³⁾.

ص: 89

1- 294. همان.

2- 295. الفتوح، ابن اعثم، مجلد 3، جزء 5، ص 18.

3- 296. تاریخ دمشق، ج 14، ص 208.

ابن اعثم می نویسد: ابن زیاد به اهل کوفه گفت: «یزید بن معاویه نامه ای را با چهار هزار دینار و دویست هزار درهم برای من فرستاده تا آن را بین شما توزیع کنم و شما را به جنگ با دشمنش حسین بن علی بفرستم، پس به دستور او گوش فرا داده و او را اطاعت کنید».(1)

سیوطی می گوید: «یزید در نامه ای به والی خود در عراق - عبیدالله بن زیاد - دستور قتال با حسین را صادر نمود».(2)

ابن اعثم می نویسد: «چون ابن زیاد امام حسین علیه السلام را به قتل رسانید، یزید برای او یک میلیون درهم جایزه فرستاد».(3)

سلم بن زیاد برادر عبیدالله بن زیاد هنگامی که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بر یزید وارد شد، یزید به او گفت: «هر آینه محبت و دوستی شما بر آل ابی سفیان واجب شد ای بنی زیاد».(4)

هنگامی که ابن زیاد به نزد یزید آمد، یزید به استقبال او رفت و بین دو چشمانش را بوسید و او را بر تخت پادشاهی اش نشاند و بر زنانش وارد کرد و به آوازه خوان دستور داد تا برایش بخواند، و به ساقی گفت: ما را از شراب سیراب کن... آن گاه یک میلیون به او و عمر بن سعد جایزه داد. و تا یک سال خراج عراق را به او واگذار نمود».(5)

6 - خبر دادن امام حسین علیه السلام از قتل خود در مکه

طبری نقل می کند که امام حسین علیه السلام رو به جمعیت کرد و فرمود: آیا می دانید که ابن زبیر چه می گوید؟ ما گفتیم: نمی دانیم، خدا ما را فدای تو گرداند. حضرت فرمود: می گوید: در این مسجد بمان، من جمعیت را به سوی تو دعوت خواهم کرد. آن گاه حضرت فرمود: «به خدا سوگند! اگر من یک وجب بیرون از مکه کشته شوم برای من

ص:90

-
- 1- 297. الفتوح، ابن اعثم، مجلد 3، ج 5، ص 89.
 - 2- 298. تاریخ الخلفاء، ص 193.
 - 3- 299. الفتوح، ابن اعثم، مجلد 3، ج 5، ص 135.
 - 4- 300. همان، ص 136.
 - 5- 301. تذکرة الخواص، ص 290؛ مروج الذهب، ج 3، ص 67.

بهتر است از آنکه یک وجب داخل آن به قتل برسم. و به خدا سوگند! اگر به غارها هم پناه ببرم آنان مرا از داخل آن بیرون کشیده تا در مورد من به مقصد خود نائل شوند ...» (1).

از این نصّ تاریخی استفاده می شود که امام حسین علیه السلام از نیت شوم دولت بنی امیه که در رأس آن یزید بن معاویه قرار داشت، آگاه بود و می دانست آنان هدفی جز کشتن و به شهادت رساندن او را ندارند.

7 - دستور قتل امام حسین علیه السلام هنگام حرکت به طرف عراق

یعقوبی می نویسد: «حسین علیه السلام از مکه به طرف عراق حرکت نمود در حالی که یزید، عبیدالله بن زیاد را والی عراق کرده بود. یزید به او چنین نوشت: خبر به من رسیده که اهل کوفه به حسین نامه ای نوشته و از او دعوت کرده اند تا بر آنان وارد شود، و او نیز از مکه به طرف کوفه در حرکت است ... اگر او را به قتل رساندی که هیچ و گرنه تو را به نسب پدرت باز خواهم گرداند. پس بپرهیز که زمان از دست تو فوت نشود» (2).

از این نصّ تاریخی به خوبی استفاده می شود که یزید، عبیدالله بن زیاد را مأمور کشتن امام حسین علیه السلام کرده و خود نیز او را در صورت نافرمانی تهدید کرده است.

8 - نامه ابن زیاد به امام حسین علیه السلام

ابن اعثم و دیگران نقل کرده اند که حرّ بن یزید با اصحابش در مقابل امام فرود آمدند. او در نامه ای به ابن زیاد خبر فرود آمدن امام حسین علیه السلام را در سرزمین کربلا داد. ابن زیاد در نامه ای به امام حسین علیه السلام چنین نوشت: «اما بعد؛ ای حسین! به من خبر رسیده که در کربلا فرود آمده ای، امیرالمؤمنین - یزید - در نامه ای به من نوشته که بر چیزی تکیه ندهم و از نان سیر نگردم تا آنکه تو را به لطیف خبیر ملحق کرده یا به حکم خود و حکم یزید باز گردانم» (3).

ص: 91

1- 302. تاریخ طبری، ج 4، ص 289؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 276.

2- 303. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 242؛ مختصر تاریخ دمشق، ج 28، ص 19.

3- 304. الفتوح، ابن اعثم، ج 5، ص 150؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج 1، ص 140.

از این نصّ تاریخی به خوبی استفاده می شود که یزید، عبیدالله را - در صورت بیعت نکردن امام حسین علیه السلام- مأمور به قتل آن حضرت کرده است.

9 - نامه ابن عباس به یزید

از جمله ادله دخالت یزید در قتل امام حسین علیه السلام نامه ای است که عبدالله بن عباس به یزید بن معاویه نوشته و او را بر این کار سرزنش کرده است. او در بخشی از نامه اش می نویسد: «از عبدالله بن عباس به یزید بن معاویه، اما بعد ... و تو بودی که با دو دست زیر خاک رفته ات حسین را کشتی، ای بی پدر! گمان مبر که من فراموش کرده ام که تو حسین علیه السلام و جوانان بنی عبدالمطلب را که چراغان ظلمت و ستارگان هدایت بودند به شهادت رسانده ای ...» (1).

و ابن عباس کسی نیست که جرمی را به شخصی نسبت دهد در حالی که او مرتکب آن نشده یا نقشی در آن نداشته است.

10 - افتخار یزید به قتل امام حسین علیه السلام

ابن اثیر نقل می کند: «آن گاه یزید اجازه ملاقات عمومی داد تا بر او وارد شوند در حالی که سر مبارک امام حسین علیه السلام در مقابل او قرار داشت، و در دستان او چوبی بود که با آن به گلوی آن حضرت می کوبید. آن گاه مشغول قرائت اشعار حسین بن حمام شد که دلالت بر افتخار و تکبر او در موضوع کشتن امام حسین علیه السلام دارد» (2).

اگر یزید بر شهادت امام حسین علیه السلام و کشته شدن او راضی نبود چرا با چوب به گردن و بنابر نقل دیگر بر لب و دندان حضرت زد؟ و چرا بر این کار با خواندن اشعار افتخار کرد؟!

سیوطی می نویسد: «هنگامی که حسین و فرزندان پدرش کشته شدند، ابن زیاد سرهای آنان را به سوی یزید فرستاد. یزید در ابتدا از کشته شدن آنها خوشحال گشت،

ص: 92

1- 305. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 248؛ ابن اثیر، ج 3، ص 318.

2- 306. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 298.

ولی چون مشاهده کرد مسلمانان بدین جهت او را دشمن داشته و بغض او را بر دل گرفته اند، اظهار پشیمانی نمود. و جا داشت و مردم حق داشتند او را دشمن بدارند». (1)

سبط بن جوزی نقل کرده: هنگامی که سر امام حسین علیه السلام را به نزد یزید گذاردند، اهل شام را دعوت کرد و شروع به کوبیدن چوب خیزران بر سر حضرت نمود. آن گاه اشعار ابن زبیری را قرائت نمود که مضمون آن این است: که ما بزرگان بنی هاشم را در عوض بزرگان خود که در بدر کشته شدند به قتل رساندیم و لذا در این جهت اعتدال و تعدیل برقرار شد». (2)

11 - عزیز شدن ابن زیاد نزد یزید بعد از کشتن امام حسین علیه السلام

ابن اثیر می نویسد: «هنگامی که سر امام حسین علیه السلام به نزد یزید رسید، ابن زیاد نزد او بلند مرتبه شد و لذا به او عنایات فراوانی کرده، هدایایی به او داد و از او خشنود شد. ولی مدتی نگذشت که به او خبر رسید که مردم از این امر به خشم درآمده و او را سب و لعن می کنند. لذا بر کشتن امام حسین علیه السلام ابراز پشیمانی نمود ...». (3)

طبری می نویسد: «هنگامی که عبیدالله بن زیاد حسین بن علی علیه السلام و فرزندان پدرش را به قتل رسانید سرهایشان را برای یزید بن معاویه فرستاد. یزید در ابتدا از این امر خشنود شد و مقام و منزلت عبیدالله نزد او عالی گشت ...». (4)

12 - اعتراف حاضران بر مشارکت یزید

طبری نقل می کند: «آن گاه یزید به مردم اجازه داد به دیدار او بروند. مردم داخل دارالاماره یزید شدند در حالی که سر حسین علیه السلام مقابلش بود و با چوب دستی خود بر گلولی حسین علیه السلام می کوبید ... شخصی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به نام ابو برزه اسلمی خطاب به یزید گفت: آیا با چوب دستی ات بر گلولی حسین علیه السلام می کوبی؟ آگاه باش! تو

ص: 93

1- 307. تاریخ الخلفاء، ص 208.

2- 308. تذکرة الخواص، ص 235.

3- 309. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 300.

4- 310. تاریخ طبری، ج 4، ص 388 و 389؛ تذکرة الخواص، ص 238.

چوبت را بر جایی میکوبی که من دیدم رسول خداصلی الله علیه وآله آن جا را می بوسید. ای یزید! در روز قیامت خواهی آمد در حالی که شفیع تو این زیاد است. ولی حسین علیه السلام در روز قیامت خواهد آمد در حالی که شفیعش محمدصلی الله علیه وآله است، آن گاه برخاست و بر او پشت کرد و از مجلسش بیرون رفت» (1).

13 - در جریان قرار داشتن یزید

از تاریخ استفاده می شود که یزید از تمام کارهای ابن زیاد در مورد مقابله با امام حسین علیه السلام آگاه بوده است:

ابن اثیر می نویسد: «اهل بیت (امام) حسین علیه السلام هنگامی که به کوفه رسیدند ابن زیاد آنان را حبس نمود و خبر آن را به یزید فرستاد ... آن گاه نامه ای از طرف یزید به ابن زیاد ارسال شد و در آن امر نمود اسرا را به طرف شام بفرستد ...» (2).

از این نصّ تاریخی استفاده می شود که ابن زیاد هیچ اقدامی را بدون اجازه یزید انجام نمی داده است.

14 - اعتراف فرزند یزید به دخالت پدر

یعقوبی از معاویة بن یزید بن معاویه، پسر یزید نقل می کند که بعد از آن که به جای پدرش یزید نشست در خطبه ای گفت: «اما بعد از حمد و ثنای الهی ... آگاه باشید که جدّم معاویة بن ابی سفیان در امر خلافت با کسی به نزاع پرداخت که سزاوارتر به آن از جهت قرابت بود ... سپس پدرم قلاذه حکم را به دست گرفت در حالی که دارای اخلاق نیک نبود، لذا سوار بر هوای نفس خود شد ... آن گاه شروع به گریه کرد و سپس گفت: از سخت ترین امور به ما آن است که می دانیم او به چه مصیبتی گرفتار آمده و چه آینده بدی را برای خود رقم زده است. او کسی بود که عترت پیامبرصلی الله علیه وآله را به قتل رسانید و حرمت آنان را مباح کرده و کعبه را به آتش کشید ...» (3).

ص: 94

1- 311. تاریخ طبری، ج 4، ص 356؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 298.

2- 312. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 298؛ تاریخ طبری، ج 4، ص 254.

3- 313. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 254.

این نصّ تاریخی بهترین شاهد و دلیل بر دخالت تامّ یزید در به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام است؛ زیرا هیچ کس نزدیک تر به او از فرزندش نبوده است.

15 - توبیخ نشدن ابن زیاد

اگر کشتن امام حسین علیه السلام به امر و ارشاد یزید نبوده، بلکه کاری سر خود از ناحیه ابن زیاد بوده است - آن طوری که برخی می گویند و یزید از این عمل ناراضی بوده است باید در مقابل عمل ابن زیاد جبهه گیری می کرد و شدیداً با او به مقابله می پرداخت و با تناسب عمل زشتش او را توبیخ می نمود - حتی با وجودی که یزید از امام حسین علیه السلام راضی نبوده ولی از آن جا که به نظر برخی ابن زیاد بدون اجازه کرده است لذا باید مورد توبیخ و سرزنش او قرار می گرفت؛ زیرا از وظیفه خود تعدی کرده و تمرّد نسبت به دولت مرکزی داشته است - ولی از آن جا که مشاهده می کنیم نه تنها هیچ گونه توبیخی از جانب یزید به او نشد بلکه او را تشویق نیز نمود، این خود دلالت دارد بر این که عملکرد ابن زیاد با دستور مستقیم و ارشاد یزید بن معاویه بوده است.

16 - ابقای عبیدالله بر ولایت

از تاریخ استفاده می شود که یزید عبیدالله را حتی بعد از کشتن امام حسین علیه السلام بر ولایت و امارت کوفه و بصره ابقا نمود. و این دلالت بر رضایت او بر عملکرد ابن زیاد دارد، و گرنه باید او را از امارت و ولایت عزل می کرد.

ابن اثیر می نویسد: «چون یزید از دنیا رفت خبر به عبیدالله بن زیاد رسید ... ندا به نماز جماعت داده شد، مردم اجتماع کرده، عبیدالله بر بالای منبر رفت و خبر مرگ یزید را به مردم رسانید».(1)

با توجه به این سند تاریخی ابن زیاد تا هنگام مرگ یزید والی کوفه و بصره بوده است. و اگر ابن زیاد از جانب خود کاری کرده بود که مورد رضایت یزید نبود، به طور حتم یزید او را عزل می کرد، همان گونه که نعمان بن بشیر را از کوفه و ولید بن عقبه را از ولایت مدینه به جهت نارضایتی از آنان عزل نمود.

ص: 95

17 - ارسال جوایز برای ابن زیاد

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام یزید بن معاویه جوایز بسیاری برای ابن زیاد فرستاد و نزد او اجر و قرب خاصی پیدا کرد.

1 - ابن اثیر می نویسد: «چون سر حسین علیه السلام به یزید رسید، مقام و درجه ابن زیاد نزد یزید بالا رفته، هدایایی به او عطا نمود و به جهت آن چه انجام داده بود او را مسرور ساخت».(1)

2 - طبری نقل می کند: «چون عبیدالله بن زیاد، حسین بن علی و فرزندان پدرش را به قتل رسانید، سرهای آنان را به سوی یزید بن معاویه فرستاد. در ابتدا یزید از این عمل خشنود شد و عبیدالله منزلت و مقامی نزد یزید پیدا کرد».(2)

18 - جلوگیری از توبیخ ابن زیاد

یزید نه تنها ابن زیاد را به جهت کشتن امام حسین علیه السلام توبیخ نکرد، بلکه از توبیخ او نیز جلوگیری نمود.

طبری و دیگران نقل کرده اند: «هنگامی که اسرا را بر یزید وارد کردند یحیی بن حکم با خواندن دو بیت شعر، ابن زیاد را بر این عمل توبیخ و سرزنش کرد ... ولی یزید مشت محکمی به سینه او زد و گفت: ساکت باش!».(3)

این حرکت یزید و دفاع سرسخت او از ابن زیاد نه تنها دلیل بر رضایت از عمل ابن زیاد دارد بلکه امضای بر عمل او بوده و در حقیقت این جنایت به امر او صورت گرفته است.

19 - ابن زیاد، ندیم یزید

مسعودی و دیگران نقل کرده اند که: «یزید همیشه اهل طرب بود ... روزی در مجلس شراب نشسته و در طرف راستش ابن زیاد قرار داشت - و این بعد از کشتن حسین علیه السلام بود آن گاه رو به ساقی کرده و گفت:

ص:96

1- 315. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 300؛ تاریخ طبری، ج 4، ص 388؛ تاریخ الخلفاء، ص 208؛ البداية و النهاية، ج 8، ص 254؛ کتاب الفتوح، ج 5، ص 252.

2- 316. تاریخ طبری، ج 4، ص 288.

3- 317. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 301؛ تاریخ طبری، ج 4، ص 252؛ البداية و النهاية، ج 8، ص 209.

اسقنی شربة تروی مشاشی

ثم مل فاسقٍ مثلها ابن زیاد

صاحب السرّ و الامانة عندی

و لتسدید مغنمی و جهادی(1)

«مرا شرابی ده که سراسر وجودم را سیراب کند. آن گاه روی کن و به مثل آن، ابن زیاد را سیراب کن.

او که صاحب سرّ و امانت نزد من است. و به جهت تأیید غنیمت ها و جهاد من چنین نما.»

سبط بن جوزی می نویسد: «یزید ابن زیاد را به سوی خود طلبید و اموال بسیار و تحفه های بزرگی به او عطا نمود، و او را به خود نزدیک کرده و منزلتش را رفیع گردانید. حتی بر زنان خود داخل کرده و هم پیاله شرابش گردانید. آن گاه به آوازه خوان گفت: غنا بخوان. آن گاه خودش آن دو بیت سابق را انشاء نمود».(2)

ابن اعثم نقل کرده که یزید به ابن زیاد یک میلیون درهم جایزه داد.(3)

20 - اختیار یکی از دو راه

ابن اثیر در «الکامل فی التاریخ» نقل می کند که ابن زیاد به مسافر بن شریح یشکری گفت: «اما این که من حسین را کشتم به این جهت بود که یزید با اشاره به من فهماند که یا باید حسین را بکشم و یا خودم کشته شوم، و من کشتن حسین را بر کشته شدن خود ترجیح دادم».(4)

یعقوبی می نویسد: یزید در نامه ای به ابن زیاد چنین نوشت: «به من خبر رسیده که اهل کوفه به حسین نامه نوشته اند تا به سوی آنان بیاید، و او الآن از مکه خارج شده و به طرف آنان در حرکت است. کشور تو از بین کشورها و روزهای تو از بین روزها مورد امتحان قرار گرفته است. اگر او را کشتی که هیچ، وگرنه تو را به نسب پدرت عبید باز خواهیم گرداند. پس بر حذر باش که فرصت از دست تو خارج شود».(5)

ص: 97

1- 318. مروج الذهب، ج 3، ص 77.

2- 319. تذكرة الخواص، ص 260.

3- 320. کتاب الفتوح ج 5 ص 252

4- 321. الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 324.

5- 322. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 242.

در موارد مختلفی امام سجاده علیه السلام به قاتل بودن یزید تصریح نموده است:

1 - هنگامی که امام سجاده علیه السلام را به مجلس یزید آوردند، خطاب به حضرت گفت: تو فرزند کسی هستی که خداوند او را کشت؟! حضرت به او فرمود: «من علی هستم، فرزند کسی که تو او را به قتل رساندی. آن گاه این آیه را تلاوت فرمود: { وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا }؛ (1)» و هر کس مؤمنی را از روی عمد به قتل رساند، پس جزایش دوزخی است که در آن دائماً به سر خواهد برد. (2)

2 - امام سجاده علیه السلام همچنین فرمود: «ای یزید! بس است تو را از خون های ما ...». (3)

3 - ابن اعثم می نویسد: «امام سجاده علیه السلام به یزید فرمود: «اگر تو بدانی که چه انجام دادی و چه کاری در حق پدرم و اهل بیتم و برادرم و عموهام مرتکب شدی، در آن هنگام به کوه ها فرار می کردی و سنگ ریزه ها را برای خود میگستریدی، و صدا به وا ویلا و فریاد برمی آوردی. چگونه ممکن است که سر حسین پسر فاطمه و علی بر دروازه شهر آویزان باشد در حالی که او ودیعه خدا در میان شما بود؟». (4)

4 - و نیز حضرت خطاب به یزید در خطبه معروف خود در دمشق فرمود: «... این محمد جد من است یا جد تو؟! اگر گمان کنی که جد تو است که به طور حتم دروغ گفته ای و کافر شده ای، و اگر می گویی جد من است پس چرا عترت او را به قتل رساندی؟!». (5)

22 - رضایت یزید به کشتن امام حسین علیه السلام

با توجه به اسناد فراوان که یزید به کشته شدن امام حسین علیه السلام راضی بوده و لذا از این امر خشنود شده است، و مطابق روایات، «هر کس بر عمل قومی راضی باشد از

ص: 98

1- 323. سوره نساء، آیه 93.

2- 324. تذکره الخواص، ص 63، به نقل از غزالی.

3- 325. مقاتل الطالبیین، ص 120.

4- 326. الفتوح، ابن اعثم، مجلد 3، ج 5، ص 132.

5- 327. همان ص 133؛ مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج 2، ص 242.

جمله آنان خواهد بود.» اینک به شواهدی بر این مطلب اشاره می کنیم:

1 - یزید به نعمان بن بشیر گفت: «ستایش خدای را که حسین را کشت».(1)

2 - یعقوبی می نویسد: «زمانی که خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به یزید رسید، او در باغ خضرای خود بود، در آن هنگام تکبیر بلندی گفت ...».(2)

3 - و چون اسیران به شام رسیدند، یزید بزرگان اهل شام را دعوت کرد تا بر او وارد شده و به او جهت این پیروزی تبریک بگویند.(3)

4 - مقریزی و دیگران نقل کرده اند که چون سر امام حسین علیه السلام را نزد یزید گذاردند، با قضیب شروع به کوبیدن به دندان های حضرت نمود و شعر خواند ... آن گاه دستور داد تا سر شریف آن حضرت را بر در قصر تا سه روز به دار آویختند.(4)

و مطابق نصّ دیگر تا سه روز در دمشق سر را بر دار زد و سپس آن را در خزینه اسلحه خود قرار داد.(5)

5 - سیوطی می نویسد: «خدا لعنت کند قاتل حسین علیه السلام و ابن زیاد و با او یزید را».(6) 6 - از ابن جوزی درباره لعن یزید سؤال شد؟ او گفت: احمد لعن او را جایز دانسته است و ما می گوییم: یزید را دوست نداریم؛ به جهت آن کاری که با فرزند دختر رسول خداصلی الله علیه وآله انجام داد، و آل رسول خداصلی الله علیه وآله را به اسیری به شام بر روی هودج های شتران فرستاد».(7)

7 - ذهبی می گوید: «یزید مردی ناصبی و غلیظ القلب بود، مسکر می آشامید و منکرات انجام می داد. دولتش را با کشتن حسین علیه السلام شروع کرد و با واقعه حرّه ختم نمود».(8)

ص: 99

1- 328. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی، ج 2، ص 59.

2- 329. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 222.

3- 330. البداية و النهاية، ج 8، ص 197؛ سير اعلام النبلاء، ج 3، ص 309.

4- 331. الخطط، مقریزی، ج 2، ص 289؛ سير اعلام النبلاء، ج 3، ص 319.

5- 332. البداية و النهاية، ج 8، ص 222.

6- 333. تاریخ الخلفاء، ص 207.

7- 334. مرآة الزمان، ج 8، ص 496؛ صواعق المحرقة، ج 2، ص 634.

8- 335. شذرات الذهب، ج 1، ص 69.

8 - ابن خلدون درباره کشتن امام حسین علیه السلام می نویسد: «همانا کشتن او از کارهای یزید به حساب می آید که تأکید کننده فسق او به حساب می آید، و حسین در این واقعه شهید در راه خدا بود».(1)

23 - تناسب عمل با شخصیت یزید

با مراجعه به تاریخ و بررسی شخصیت ذاتی یزید که دارای خباثت باطنی بوده از کشتن شخصی مثل امام حسین علیه السلام هم ابایی نداشته و چنین کاری برایش آسان بوده است.

مسعودی نقل می کند: «یزید اهل طرب و دارای کنیزان و سگ ها و بوزینه ها و یوز پلنگها و ندیمان بر شراب بود. و هر کار زشتی که خود انجام می داد نزدیکانش نیز می کردند. در ایام خلافت او غناء در مکه و مدینه رواج یافته و آلات لهو و لعب استعمال می شد و مردم علناً شراب خواری می کردند ...».(2)

گروهی از اهل مدینه از جمله عبدالله بن حنظله و مردانی از اشراف اهل مدینه بر یزید بن معاویه وارد شدند، یزید از آنان پذیرایی کرد ... هنگامی که به مدینه بازگشتند، در میان جمعیت شروع به دشنام و سرزنش یزید نمودند، و اعلام داشتند که ما از نزد کسی می آییم که دین نداشته، شرب خمر می نمود و طنبور زده، خوانندگان نزد او غنا می خواندند و با سگ ها بازی می کرد ...».(3)

عمر بن سبیه می گوید: «یزید در زمان حیات پدرش حج به جای آورد و هنگامی که به مدینه رسید بر مجلس شراب نشست و شروع به انشاء شعر نمود ...».(4)

سیوطی می گوید: «سبب پس گرفتن بیعت اهل مدینه از یزید این بود که او در انجام دادن معاصی اسراف می نمود».(5)

ص:100

1-336. مقدمه ابن خلدون، ص 181.

2-337. مروج الذهب، ج 3، ص 77.

3-338. تاریخ طبری، ج 4، ص 368؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 307؛ البداية و النهایة، ج 8، ص 238.

4-339. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 317؛ مختصر تاریخ دمشق، ج 28، ص 24.

5-340. تاریخ الخلفاء، ص 209.

اکثر علمای اهل سنت شدیداً یزید بن معاویه را به خاطر کشتن امام حسین علیه السلام و جنایات دیگرش مورد طعن و سرزنش قرار داده اند که به برخی از این افراد اشاره می کنیم:

1 - آلوسی می گوید: «هر کس که بگوید: یزید با این عملش معصیت نکرده و لعنتش جایز نیست باید او را در زمره انصار یزید قرار داد». (1)

2 - ابن خلدون می نویسد: «ابن العربی مالکی غلط کرده که می گوید: حسین به شمشیر جدش کشته شد. آن گاه بر فسق یزید ادعای اجماع کرده است». (2)

3 - تفتازانی می نویسد: «رضایت یزید به کشتن حسین علیه السلام و خوشحالی او از این عمل و اهانت به اهل بیت علیهم السلام از متواترات معنوی است گر چه تفصیل آن ها اخبار آحاد است. ما در شأن او توقّف نداریم، بلکه در بی ایمان بودن او درنگ نمی کنیم. لعنت خدا بر او و بر انصار و کمک کاران او باد». (3)

4 - جاحظ می گوید: «جنایاتی که یزید مرتکب شد از قبیل: کشتن حسین علیه السلام، به اسارت بردن اهل بیتش، چوب زدن به دندان ها و سر مبارک حضرت، ترساندن اهل مدینه، خراب کردن کعبه، همگی بر فساد و غلظت و نفاق و خروج او از ایمان دلالت دارد. پس او فاسق و ملعون است، و هر کس که از دشنام دادن ملعون جلوگیری کند خودش ملعون است». (4)

5 - دکتر طه حسین نویسنده مصری می نویسد: «گروهی گمان می کنند که یزید از کشته شدن حسین علیه السلام با آن وضع فجیع، تبری جسته و گناه این عمل را بر گردن عبیدالله انداخته، اگر چنین است چرا عبیدالله را ملامت نکرد؟ چرا او را عقاب نکرد؟ چرا او را از ولایت عزل نکرد؟». (5)

ص: 101

1- 341. روح المعانی، ج 26، ص 73.

2- 342. مقدمه ابن خلدون، ص 254.

3- 343. شرح عقائد نسفیه، ص 181.

4- 344. رسائل جاحظ، ص 298.

5- 345. الفتنة الكبرى، ج 2، ص 265.

پس از بررسی دخالت یزید بن معاویه در قتل امام حسین علیه السلام به بررسی شبهات مخالفین از اهل سنت و طرفداران یزید بن معاویه می پردازیم:

1 - وصیت معاویه به یزید

برخی می گویند: معاویه بن ابی سفیان به فرزندش یزید وصیت کرده بود که متعرض حسین علیه السلام نشود، زیرا او حقّ عظیم و قرابت و نزدیکی به رسول خداصلی الله علیه وآله دارد و هرگز معقول به نظر نمی رسد که یزید با دستور پدرش مخالفت کرده باشد.

پاسخ

اولاً: آن چه در متن وصیت نامه معاویه آمده است چنین است: «... اگر حسین بر تو خروج کرد و تو به آن دسترسی پیدا کردی از او بگذر زیرا او رحم نزدیکی با تو داشته و حقّ بزرگی بر تو دارد ...» (1).

از این عبارت استفاده می شود که معاویه از فرزندش یزید خواسته که در صورت دست یابی بر امام حسین علیه السلام از او درگذرد، نه این که به طور مطلق به او هیچ کاری نداشته باشد.

ثانیاً: با وجود آن همه شواهد تاریخی که ذکر شد دیگر جای هیچ گونه شک و تردیدی باقی نمی ماند که، قاتل امام حسین علیه السلام یزید بن معاویه بوده است.

ثالثاً: با مراجعه به تاریخ به دست می آید که یزید هیچ گونه التزامی به عمل کردن دستورات پدرش نداشته است، لذا چه دلیلی وجود دارد که یزید به این وصیت عمل کرده باشد؟!

معاویه به فرزندش یزید در مورد عراق وصیت کرده بود که اگر از تو خواستند استاندار یا امیر یا فرمانداری عزل شود قبول کن. آیا یزید به این وصیت و سفارش عمل کرد؟

2 - تبرئه جستن یزید از قتل امام حسین علیه السلام

مطابق برخی از نصوص تاریخی، یزید خود را از کشتن امام حسین علیه السلام تبرئه

ص: 102

کرده و ابن زیاد را بر این عمل فجیع لعنت کرده است.⁽¹⁾

پاسخ

اولاً: مطابق شواهد و قراینی که قبلاً ذکر شد به طور یقین به این نتیجه رسیدیم که یزید در قتل امام حسین علیه السلام دخالت مستقیم داشته است. و همان گونه که قبلاً اشاره شد این اخبار را باید حمل بر فریبکاری مردم کرد؛ زیرا بعد از واقعه کربلا و بر ملا شدن جنایات یزید، مردم بر ضد او شورش کرده، از او متنفر شدند. لذا خود را مجبور دید این جنایت را به گردن ابن زیاد بیندازد تا از تبعات آن خلاصی یابد.

ثانیاً: مطابق برخی از نصوص، عده ای از صحابه او را به فسق و فجور و بی عدالتی متّصف کرده اند که از آن جمله امام حسین علیه السلام، عبدالله بن عباس و عبدالله بن حنظله و اشراف اهل مدینه است. که با شهادت این عده و گواهی ادعاها و تبرّی ها از یزید پذیرفته نیست.

3 - فاصله بودن بین شام و کوفه

برخی می گویند! بین کوفه و شام که مرکز دولت اموی بود فاصله زیادی است لذا معقول به نظر نمی رسد که یزید از تفصیل واقعه اطلاع داشته و دستور مستقیم صادر کرده باشد!!

پاسخ

اولاً: با وجود این همه قراین و شواهد بر شرکت یزید در قتل امام حسین علیه السلام دیگر جای هیچ شک و تردیدی باقی نمی ماند که یزید عامل اصلی این جنایت بوده است.

ثانیاً: بر فرض بُعد مسافت بین کوفه و شام گفته شد که یزید دائماً با نامه رسان در جریان قضایا بوده و دستورات لازم را صادر می کرده است.

ثالثاً: ممکن است که یزید تمام احتمالات را در نظر گرفته و دستورات لازم را در هر صورت و بنابر هر فرضی بیان کرده باشد که یکی از فرضیه ها کشتن امام حسین علیه السلام در صورت عدم تسلیم است.

ص: 103

برخی از علمای متعصب اهل سنت و طرفداران بنی امیه از جمله ابن تیمیه⁽¹⁾ در صدد دفاع از یزید بن معاویه برآمده و او را خلیفه به حق مسلمین دانسته اند. ولی از آن جا که جنایات و فجایع او را در طول عمرش، خصوصاً در ایام سه سال خلافتش دیده اند در صدد انکار یا توجیه آن ها برآمده اند. یکی از آن فجایع واقعه حرّه است که در آن بسیاری از مردم مدینه به طرز فجیع به دستور یزید به قتل رسیدند. قضیه ای که عموم مورخین به طور اجمال یا تفصیل به آن اشاره کرده اند. اینک به بررسی این واقعه می پردازیم.

رخداد حرّه

واقعه حرّه، رخدادی پس تلخ و سنگین است که به سال 63 هجری قمری در روزگار سلطنت یزید بن معاویه، میان لشکریان شام و مردم مدینه به وقوع پیوست.

«حرّه» در لغت به سرزمین سنگلاخ و نا همواری گفته می شود که دارای سنگ های سیاه بوده و عبور از آن ها به دشواری صورت می گیرد.⁽²⁾ و واقعه حرّه از آن رو چنین نام گرفته که هجوم لشکریان حکومتی شام به مردم مدینه از سمت شرقی آن، یعنی از ناحیه سرزمین های سنگلاخی آن شهر صورت گرفته است.⁽³⁾

واقعه حرّه رابه حق باید یکی از فجایع تاریخ دانست و در شمار زشت ترین حوادث سلطنت بنی امیه به حساب آورد. ابن مُشکویه می نویسد: «واقعه حرّه از سهمگین ترین و سخت ترین وقایع است».⁽⁴⁾

ص:104

1- 348. منهاج السنة، ج 4، ص 575.

2- 349. لسان العرب، ماده حر.

3- 350. عیون الاخبار، ابن قتیبه، ج 1، ص 238.

4- 351. تجارب الأمم، ج 2، ص 79.

قیام مردم مدینه در سال 63 هجری قمری علیه سلطنت یزید و سلطه امویان بیش از هر چیز اعتراض گسترده و مردمی علیه سیاست ها و برنامه های حکومتی بود. این جریان خودجوش اجتماعی، پس از همدلی در انکار سلطه بنی امیه صورت گرفت، و گروه انصار، عبدالله بن حنظله و گروه قریش، عبدالله بن مطیه را به فرماندهی نیروهای رزمی خود انتخاب کردند.⁽¹⁾

این انقلاب و قیام عواملی داشته که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

1 - احساسات دینی

مدینه به عنوان شهر پیامبر صلی الله علیه وآله و سرزمین رشد و بالندگی پیام وحی از اهمیت ویژه ای برخوردار بود، و گسترش معرفت دینی و بیان و تعلیم و تبیین سنت پیامبر صلی الله علیه وآله و نیز فهم و تفسیر کلام وحی در عصر آن حضرت در آن شهر صورت گرفته و اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله اعم از مهاجران و انصار در آن دیار زیسته اند. پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله نیز بیشتر آنان به جهت وجود خاطرات حضرت، ماندن در آن دیار را بر سایر شهرها ترجیح دادند.

بدیهی است که انس مردم مدینه با روش پیامبر صلی الله علیه وآله و اوصیا و اصحاب آن حضرت، سبب شده بود که روح اسلام خواهی آنان در مقایسه با شامیان قوی تر باشد و نادرستی شیوه حاکمان و والیان را آسان تر از دیگران دریابند، چرا که همین مردم بودند که نخستین اعتراض سیاسی خود را نسبت به عثمان بن عفان ابراز داشتند. اکنون همان مردم شاهد فرمانروایی جوانی ناپخته شده اند که نه از کار سیاست چیزی می داند و نه حریم های دینی را پاس می دارد، لذا اعتراضات آنان بلند شد.

عثمان بن محمد بن ابی سفیان - حاکم مدینه - گروهی از مهاجرین و انصار را از مدینه به دمشق فرستاد تا با خلیفه ملاقات کرده، اعتراضات خود را با یزید در میان بگذارند و در مقابل هم یزید با بخشش هایش آنان را ساکت کند.⁽²⁾

ص: 105

1- 352. طبقات الکبری، ج 5، ص 106؛ تاریخ طبری، ج 4، ص 368.

2- 353. تاریخ طبری، ج 4، ص 368؛ عقد الفرید، ج 5، ص 135.

یزید در این ملاقات نه تنها نتوانست توجه آنها را به خود جلب کند بلکه با اعمال جاهلانه اش بی کفایتی خود را به آنها ثابت کرد.⁽¹⁾

آنان هنگامی که به شهر مدینه بازگشتند، آنچه را از یزید دیده بودند برای مردم تعریف کردند و در مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله فریاد می زدند: ما از نزد کسی می آییم که دین ندارد، شراب می خورد، تنبور می نوازد، شب را با مردان پست و کنیزان آوازه خوان به سر می برد و نماز را ترک می نماید.⁽²⁾

مردم از عبدالله بن حنظله پرسیدند: چه خبر آورده ای؟ گفت: از نزد مردی می آییم که به خدا سوگند اگر کسی غیر از فرزندانم با من نباشد با او می جنگم. مردم گفتند: ما شنیده ایم که یزید به تو پول و هدیه هایی داده است. عبدالله گفت: درست شنیده اید. ولی من آنها را نپذیرفتم مگر برای تدارک نیرو بر علیه خود او. به این ترتیب عبدالله به تحریک مردم علیه یزید پرداخت و مردم نیز اجابت کردند.⁽³⁾

سیوطی می نویسد: «سبب مخالفت اهل مدینه، این بود که یزید در معاصی زیاده روی کرد».⁽⁴⁾

2 - واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام

ابن خلدون می نویسد: «چون ستم یزید و کارگزارانش فراگیر شد، فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله و یارانش را کشت، مردم سر به شورش برداشتند».⁽⁵⁾

وقتی که بشیر بن جذلم خبر شهادت امام حسین علیه السلام و برگشتن اسیران را به اهل مدینه داد، گویا بانگ و خبر بشیر، نفخه صور بود که عرصه مدینه را صبح قیامت کرد.

ص: 106

1- 354. الفتوح، ج 3، ص 179.

2- 355. تاریخ طبری، ج 4، ص 368؛ البدایة و النهایة، ج 6، ص 233.

3- 356. همان.

4- 357. تاریخ الخلفاء، ص 209.

5- 358. تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 37.

زنان مدینه بی پرده از خانه ها بیرون آمدند و به در دروازه مدینه رهسپار شدند، به گونه ای که هیچ مرد وزنی نماند جز این که با پای برهنه بیرون می دوید و فریاد می زد «وا محمداه، وا حسینه»، مثل روزی که پیامبر خداصلی الله علیه وآله از دنیا رفته بود. (1)

امام سجادعلیه السلام خطبه ای خواند و سخنانش در مردم مدینه سخت اثر کرد.

از سوی دیگر، زینب کبری علیها السلام و دیگر مادران شهیدان کربلا هر یک فضای گسترده ای از محیط جامعه خود را تحت تأثیر رخدادهای واقعه عاشورا و آن چه در راه کوفه و شام و مجلس یزید دیده بودند، قرار می دادند.

3 - نابسامانی های سیاسی

از دیگر عوامل مؤثر در قیام مردم مدینه در برابر دولت اموی، روش های ناشایست اخلاقی و تصمیم گیری های ناشیانه سیاسی بود که مردم مدینه شاهد آن بودند. عبدالله بن زبیر در نامه ای به یزید در انتقاد از ولید بن عقبه می نویسد: «تو مردی خشن و سختگیر را برای ما فرستاده ای که به هیچ وجه توجهی به حق و حقیقت ندارد و به پند خیرخواهان و خردمندان اعتنا نمی کند، و حال آن که اگر مرد نرم خویی را گسیل می داشتی، امید می داشتم که کارهای دشوار و پیچیده را آسان سازد». (2)

به دنبال این اعتراض بود که یزید، ولید بن عقبه را عزل کرد، و عثمان بن محمد بن ابی سفیان را که او نیز جوانی مغرور و بی تجربه و بی دقت بود، به حکومت حجاز منصوب کرد، (3) و در زمانی که او والی مدینه بود واقعه حرّه اتفاق افتاد. (4)

همه این عوامل عقده هایی متراکم و فرصتی مناسب برای انفجار بود و احتیاج به جرّقه ای داشت، و جرّقه از این جا شروع شد: هنگامی که ابن مینا، نماینده یزید در جمع آوری مالیات، قصد داشت اموال گرد آمده را از حرّه خارج کند، معترضان مدینه، راه را بر او بسته و آن ها را توقیف کردند. (5)

ص: 107

1- 359. مقتل ابی مخنف، ص 200.

2- 360. نهاية الارب، ج 6، ص 216.

3- 361. همان.

4- 362. المعارف، ص 345.

5- 363. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 250؛ الامامة والسياسة، ج 1، ص 206.

ابن مینا موضوع توقیف اموال را به عثمان بن محمد بن ابی سفیان، والی مدینه گزارش داد... او نیز موضوع را طی نامه ای به شام گزارش نمود و یزید را بر علیه مردم مدینه برانگیخت.

یزید از شنیدن این خبر خشمگین شد و اظهار داشت: «به خدا سوگند! لشکر انبوهی به طرف آنها گسیل خواهم کرد و آنان را زیر سم اسبان لگدمال خواهم نمود».(1)

رویارویی آشکار

عبدالله بن حنظلّه، مردم مدینه را برای مبارزه نهایی با یزید و بنی امیه فرا خواند. جایگاه اجتماعی او در میان مردم سبب شد تا با وی هماهنگ شوند و حتی خود او را به عنوان والی مدینه برگزینند و با او بیعت نمایند و یزید را از خلافت عزل کنند.(2)

مردم مدینه پس از بیعت با عبدالله بن حنظلّه در روز اول ماه محرم 63 هجری قمری، عثمان بن محمد بن ابی سفیان عامل یزید و والی مدینه را از شهر اخراج کردند. سپس بنی امیه و وابستگان آن ها و نیز قریشیانی را که با بنی امیه هم عقیده بودند و شمار آن ها به هزار تن می رسید در خانه مروان حَکَم زندانی ساختند بدون آن که آسیبی به آن ها برسد.(3)

امیر مدینه پیراهن پاره پاره خود را برای یزید به شام فرستاد و در نامه ای به او نوشت: «به فریاد ما برسید! اهل مدینه قوم ما را از مدینه بیرون راندند».(4)

یزید شب هنگام به مسجد آمد و بر بالای منبر رفت و بانگ برآورد که ای اهل شام! عثمان بن محمد - والی مدینه - به من نوشته است که اهل مدینه، بنی امیه را از شهر رانده اند. به خدا سوگند! اگر هیچ سرسبزی و آبادی ای وجود نداشته باشد برایم گوارتر از شنیدن این خبر است.(5)

ص: 108

1- 364. وفاء الوفاء، ج 1، ص 127.

2- 365. طبقات ابن سعد، ج 5، ص 47.

3- 366. همان؛ کامل ابن اثیر، ج 4، ص 111؛ تاریخ ابن خلدون، ج 2، ص 37.

4- 367. کامل ابن اثیر، ج 4، ص 114؛ وفاء الوفاء، ج 1، ص 127.

5- 368. الامامة والسياسة، ج 2، ص 9؛ المحاسن والمساوی، ج 1، ص 46.

یزید ابتدا فردی به نام ضحاک بن قیس فهری و سپس عمرو بن سعید اشدق و پس از او عبیدالله بن زیاد را برای انجام این مأموریت دعوت کرد، ولی هر کدام به شکلی از انجام این مأموریت سر باز زدند. (1)

سرانجام این مأموریت متوجه شخصی به نام مسلم بن عقبه مزی شد و یزید او را به فرماندهی لشکری برای مقابله با اهل مدینه گماشت. با این که پیرمردی مریض و دارای نود و اندی بود این مسئولیت را پذیرفت. (2)

منادیان حکومتی جار می زدند: «ای مردم! برای جنگیدن با مردم حجاز بسیج شوید و پول خود را دریافت کنید». هر کسی که آماده می شد در همان ساعت صد دینار به او می دادند. مدتی نگذشت که حدود دوازده هزار نفر گرد آمدند. (3) و بنابر نقلی دیگر بیست هزار نفر سواره و هفت هزار نفر پیاده آماده شدند.

یزید به هر کدام از سواره ها دویست دینار و برای هر کدام از پیاده های نظام صد دینار جایزه داد و به آنان امر کرد که به همراه مسلم بن عقبه حرکت کنند. (4)

یزید حدود نیم فرسخ با مسلم بن عقبه و لشکریان همراه بود و آنان را بدرقه می کرد. (5)

در میان این لشکر مسیحیان شامی نیز دیده می شدند که برای جنگ با مردم مدینه آماده شده بودند. (6)

یزید درباره مردم مدینه به مسلم بن عقبه چنین سفارش کرد: «مردم مدینه را سه بار دعوت کن، اگر اجابت کردند چه بهتر وگرنه در صورتی که بر آنان پیروز شدی سه روز آنان را قتل عام کن، هر چه در آن شهر باشد برای لشکر مباح خواهد بود. اهل شام را از آن چه می خواهند با دشمن خود انجام دهند باز مدار. چون مدت سه روز بگذرد

ص: 109

1- 369. الفتوح، ج 3، ص 179؛ طبقات ابن سعد، ج 5، ص 176؛ کامل ابن اثیر، ج 4، ص 11.

2- 370. الفتوح، ج 3، ص 180.

3- 371. کامل ابن اثیر، ج 4، ص 112؛ وفاء الوفاء، ج 1، ص 128.

4- 372. تاریخ طبری، ج 4، ص 371؛ اخبار الطوال، ص 310.

5- 373. کامل ابن اثیر، ج 4، ص 56.

6- 374. تاریخ العرب، ج 1، ص 248.

از ادامه قتل و غارت دست بردار و از مردم بیعت بگیر که برده و بنده یزید باشند! هر گاه از مدینه خارج شدی به سوی مکه حرکت کن»⁽¹⁾.

مسلم بن عقبه همراه لشکریان خود از وادی القری به سوی مدینه حرکت کرد و در محلی به نام «جُرف» که در سه میلی مدینه واقع شده اردو زد⁽²⁾.

از طرف دیگر، مردم مدینه نیز که قبلاً "از حرکت لشکر شام اطلاع یافته بودند، برای مقابله و دفاع آماده شده بودند.

با نزدیک شدن لشکر شام به مدینه، عبدالله بن حنظلّه در مسجد النبی صلی الله علیه وآله مردم را به نزد منبر پیامبر صلی الله علیه وآله فرا خواند و از آنان خواست هر کدام با او همراهند تا پای جان با او بیعت کنند، مردم نیز تا پای جان با او بیعت نمودند.

عبدالله بر منبر قرار گرفت و پس از حمد خداوند و بیان مطالبی گفت: «ای مردم مدینه! ما قیام نکردیم مگر به خاطر این که یزید مردی زناکار، خمار و بی نماز است و تحمّل حکومت او مایه نزول عذاب الهی است ...»⁽³⁾.

درگیری لشکر شام و قوای مدینه

قوای مدینه از خندقی که از زمان پیامبر صلی الله علیه وآله باقی مانده بود استفاده کردند. و بعید می دانستند که لشکر شام از قسمت ناهموار و سنگلاخی شهر مدینه که در شرق واقع شده است حمله را آغاز کنند، و یا در صورت آغاز جنگ از آنجا کاری از پیش ببرند. ولی لشکر شام از همان منطقه به مردم مدینه حمله کرد.

ص: 110

1- 375. اخبار الطوال، ص 310؛ کامل ابن اثیر، ج 4، ص 112؛ الفتوح، ج 3، ص 180.

2- 376. الامامة والسياسة، ج 1، ص 211.

3- 377. طبقات ابن سعد، ج 5، ص 47.

نبرد از صبح تا ظهر ادامه یافت. قوای مدینه سرسختانه مقاومت کردند. عبدالله بن حنظله به یکی از غلامانش گفت: مرا از پشت سر محافظت کن تا نماز گزارم. عبدالله نمازش را خواند(1) و به نبرد با شامیان ادامه داد.

مسلم بن عقبه برای ورود به مدینه از مروان کمک خواست. او نیز به سمت مدینه حرکت کرد تا به قبیله بنی حارثه رسید، یکی از مردان آن قبیله را که قبلاً شناسایی کرده بود فراخواند و طیّ گفت وگویی محرمانه به وی وعده احسان و جایزه داد تا راهی برای نفوذ به مدینه نشان دهد. آن مرد فریب خورد و راهی را از جانب محله بنی الاشهل به مروان نشان داد و شامیان از همان راه به داخل مدینه نفوذ کردند.(2)

مبارزان و مدافعان خطّ مقدّم مدینه ناگهان صدای تکبیر و ضجّه را از داخل مدینه شنیدند و پس از زمان نه چندان طولانی متوجّه هجوم لشکر شام از پشت سر خود شدند. بسیاری از آنان جنگ را رها کرده و به خاطر دفاع از زن و فرزند خود به مدینه بازگشتند.(3)

شامیان به هر سو حمله می بردند و اهل مدینه را می کشتند. آنان با کشتن عبدالله بن حنظله مقاومت باقی مانده مردم مدینه را در هم شکسته و بر کلّ مدینه تسلط یافتند.

قتل و غارت اهل مدینه

ابن قتیبه می نویسد: «ورود لشکر شام در بیست و هفتم ماه ذی الحجه 63 هجری اتفاق افتاد و تا دمیدن هلال ماه محرّم، مدینه به مدت سه روز در چنگال سپاه شام غارت شد».(4)

ص: 111

1- 378. طبقات ابن سعد، ج 5، ص 48؛ الاعلام، ج 4، ص 234.

2- 379. الامامة والسياسة، ج 1، ص 211؛ اخبار الطوال، ص 310؛ وفاء الوفاء، ج 1، ص 129.

3- 380. وفاء الوفاء، ج 1، ص 130.

4- 381. الامامة والسياسة، ج 1، ص 220 و 221.

مسلم بن عقبه چنان که یزید بن معاویه گفته بود به لشکر شام پس از تصرف مدینه گفت: «دست شما باز است، هرچه می خواهید انجام دهید! سه روز مدینه را غارت کنید».(1) بدین ترتیب شهر مدینه بر لشکریان شام مباح شد و در معرض تاراج و بهره برداری همه جانبه آنان قرار گرفت، و هیچ زن و مردی در مسیر آنان از گزند و آسیب ایمنی نیافت. مردم کشته می شدند و اموالشان به غارت می رفت.(2)

ناگوار تر از قتل و غارت شامیان نسبت به مردم مدینه و باقی مانده نسل صحابه رسول خداصلی الله علیه وآله و مهاجر و انصار، اقدام لشکر حریص و بی مبالاات شام به هتک ناموس اهل مدینه بود.

در هجوم شامیان به خانه های مدینه پیامبرصلی الله علیه وآله، هزاران زن هتک حرمت شدند، هزاران کودک زاییده شدند که پدرانشان معلوم نبود. از این رو آنان را اولاد الحرّه می نامیدند.(3)

کوچه های مدینه از اجساد کشته شدگان پر و خون ها تا مسجد پیامبر بر زمین ریخته شده بود.(4) کودکان در آغوش مادران محکوم به مرگ شده(5) و صحابه پیر پیامبرصلی الله علیه وآله مورد آزار و بی حرمتی قرار می گرفتند.(6)

شدت کشتار به حدّی بود که از آن پس مسلم بن عقبه را به خاطر زیاده روی در کشتن مردم «مُسرف بن عقبه» نامیدند. اهل مدینه از آن پس لباس سیاه پوشیدند و تا یک سال صدای گریه و ناله از خانه های آنان قطع نشد.(7)

ص:112

-
- 1- 382. همان، ج 2، ص 10.
 - 2- 383. الفتوح، ج 3، ص 181؛ کامل ابن اثیر، ج 4، ص 17.
 - 3- 384. الامامة والسياسة، ج 2، ص 10؛ الفتوح، ج 3، ص 181؛ البدء والتاريخ، ج 6، ص 14؛ وفيات الاعيان، ج 6، ص 276؛ تاريخ الخلفاء، ص 209.
 - 4- 385. کامل ابن اثیر، ج 4، ص 113.
 - 5- 386. الامامة والاسیاسة، ج 1، ص 215.
 - 6- 387. اخبار الطوال، ص 314.
 - 7- 388. الامامة والسياسة، ج 1، ص 220.

ابن قتیبہ نقل می کند: «در روز حرّه از اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله هشتاد مرد کشته شد. و بعد از آن روز، صحابی بدری باقی نماند. و از قریش و انصار هفتصد نفر به قتل رسیدند. و از سایر مردم از موالی و عرب و تابعین ده هزار نفر به قتل رسیدند» (1).

سیوطی می نویسد: «در سال 63 هجری اهل مدینه بر یزید خروج کرده و او را از خلافت خلع نمودند. یزید لشکر انبوهی را به سوی آنان فرستاد و دستور داد آن ها را به قتل رسانده و پس از آن به طرف مکه حرکت کرده و ابن زبیر را به قتل برسانند. لشکر آمدند. و واقعه حرّه در مدینه طیبّه اتفاق افتاد. و نمی دانی که واقعه حرّه چه بود؟ حسن یک بار نقل کرد که به خدا سوگند! هیچ کس در آن واقعه نجات نیافت. در آن واقعه، جماعت بسیاری از صحابه و از دیگران به قتل رسیدند و مدینه غارت شد و از هزار دختر باکره ازاله بکارت شد { إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ } رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من اخاف اهل المدينة اخافه الله و عليه لعنة الله و الملائكة و الناس أجمعين»؛ «هر کس اهل مدینه را بترساند خداوند او را خواهد ترسانید و لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر او باد.» این حدیث را مسلم روایت کرده است» (2).

ابن قتیبہ می نویسد: «مسلم بن عقبه هنگامی که از جنگ و غارت با اهل مدینه فارغ شد در نامه ای به یزید چنین نوشت: «السلام علیک یا امیر المؤمنین ... من نماز ظهر را نخواندم جز در مسجد آنان، بعد از کشتن فجیع و به غارت بردن عظیم ... فرار کننده را دنبال کرده و مجروحان را خلاص کردیم. و سه بار خانه هایشان را غارت نمودیم، همان گونه که امیر المؤمنین دستور داده بود ...» (3).

سبط بن جوزی از مدائنی در کتاب «حرّه» از زهری نقل کرده که گفت: «در روز حرّه از بزرگان قریش و انصار و مهاجران و سرشناسان و از موالی هفتصد نفر به قتل رسیدند. و کسانی که از بردگان و مردان و زنان به قتل رسیدند ده هزار نفر بود. چنان

ص: 113

1- 389. همان، ج 1، ص 216؛ البداية و النهاية، ج 8، ص 242.

2- 390. تاريخ الخلفاء، ص 209؛ سير اعلام النبلاء، ج 4، ص 37 و 38.

3- 391. الامامة و السياسة، ج 1، ص 218.

خونریزی شد که خون ها به قبر پیامبر صلی الله علیه وآله رسید و روضه و مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله پر از خون شد.

مجاهد می گوید: مردم به حجره رسول خدا صلی الله علیه وآله و منبر او پناه بردند ولی شمشیرها بود که بر آن ها وارد می شد.

مدائینی از ابن قره و او از هشام بن حسان نقل کرده که گفت: هزار زن بدون شوهر بعد از واقعه حرّه بچه دار شدند. و غیر از مدائینی هم نقل کرده اند که ده هزار زن بعد از واقعه حرّه بدون شوهر بچه دار شدند. (1)

اعدام شدگان

مسلم بن عقبه پس از استیلا بر مردم مدینه، برخی از چهره های سرشناس و مؤثر در قیام مدینه را احضار کرد و طّی محاکمه های ویژه، آنان را محکوم به اعدام نمود. ویژگی این محاکمات از این رو است که مسلم از احضار شدگان می خواست تا آنان به عنوان اینکه برده و بنده یزید باشند با وی بیعت کنند. (2)

چهره های شناخته تر این رخداد اسفبار عبارتند از:

- 1 - ابوبکر بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب. (3)
- 2 - دو فرزند از زینب دختر ام سلمه. (4)
- 3 - ابوبکر بن عبیدالله بن عبدالله بن عمر بن خطاب. (5)
- 4 - معقل بن سنان (یکی از پرچمداران پیامبر صلی الله علیه وآله در فتح مکه). (6)
- 5 - فضل بن عباس بن ربیع بن حارث بن عبدالمطلب. (7)
- 6 - ابوسعید خدری (از صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله که در دوازده غزوه همراه پیامبر بود). (8) 7 - عبدالله بن مطیع. (9)

ص: 114

-
- 1- 392. تذکره الخواص، ص 259 و 260؛ البدایة و النهایة، ج 8، ص 242؛ تهذیب التهذیب، ج 2، ص 316.
 - 2- 393. الفتوح، ج 2، ص 182.
 - 3- 394. نهایة الارب، ج 6، ص 227.
 - 4- 395. همان.
 - 5- 396. المعارف، ص 187.
 - 6- 397. وفاء الوفاء، ج 1، ص 133.
 - 7- 398. نهایة الارب، ج 6، ص 227.
 - 8- 399. حلیة الاولیاء، ج 1، ص 369.
 - 9- 400. نسب قریش، ص 384.

ابن قتیبہ دینوری می نویسد: «جابر در ایّام حرّه از چشم نابینا بود. در برخی از کوچه های مدینه راه می رفت و می گفت: نابود شود کسی که خدا و رسول را ترسانیده است. مردی پرسید: چه کسی خدا و رسول را ترسانیده است؟ جابر پاسخ داد: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: هر کس اهل مدینه را بترساند گویا آن چه را نزد من است ترسانده است. مرد شامی با شمشیر خود به جابر حمله کرد تا او را بکشد. مروان آن مرد را دور کرد و دستور داد جابر را داخل منزلش کنند و در را ببندند»⁽¹⁾.

البته یکی از جاهایی که مورد هجوم و غارت سپاه شام قرار گرفت، خانه جابر بود و تمام وسایل منزلش غارت شد.⁽²⁾

ص: 115

1- 401. الامامة و السياسة، ج 1، ص 214.

2- 402. سيرة ابن هشام، ج 2، ص 194.

از دستورات اکید شرع مقدس اسلام برپایی شعائر دینی است. امری که تعظیم آن از تقوای قلب شمرده شده است. در اصل این حکم هیچ اختلافی وجود ندارد، ولی اختلاف در آن است که آیا تطبیق این حکم بر مصادیق آن به شرع واگذار شده است یا آن که این تطبیق می تواند به واسطه عرف متشرعه و عقلا باشد. در این مبحث به این موضوع می پردازیم.

تنوع شعائر

شعائر دینی که مورد اعتراض برخی از فرقه های اسلامی قرار گرفته است، دارای انواع گوناگون و مختلفی است:

- 1 - برپایی یادبود و جشن های میلاد بزرگان دین، همانند پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان از اهل بیت علیهم السلام امری که وهابیان آن را از امور مستحدثه بر شمرده و حکم به بدعت و ضلالت آن نموده اند.
- 2 - اهتمام به روزهایی که در اسلام به یادماندنی بوده و در آن حوادث مهمی اتفاق افتاده است، مثل: روز مبعث، جنگ بدر، جنگ خندق، روز فتح مکه، شب معراج، شب هجرت، روز مباهله و روز غدیر و ...
- 3 - درجه ای بالاتر از این موارد، به اینکه قبور اولیای دین را آباد کرده، بر روی آنها گنبد و مناره بنا کنیم، تا در حقیقت اعلان و اشعاری بر وجود امام و رهبری الهی و دعوت به اقتدا به کیش و آیین ایشان باشد.

4 - اهتمام به مکان های جغرافیایی، مکان هایی که در آن جا وقایع مهمی اتفاق افتاده است؛ مثل محل غدیر خم، غار حراء، موضع غزوه بدر و مساجدی که پیامبر صلی الله علیه وآله در آن ها نماز به جا آورده است. به این که در آن مکان ها حاضر شده، از آن ها تبرک جوییم.

5 - برپایی شعائر حسینی علیه السلام و اقامه مجالس عزاء و روضه خوانی در یادبود اولیای الهی و ذکر مصایب آنان.

6 - خواندن دعاها و وردهای دسته جمعی و به صورت مشترک، به نیت برپایی شعائر دینی.

بررسی ادله رجحان

بررسی ادله رجحان

کسانی که قائل به جواز و رجحان برپایی شعائر دینی هستند، به انواعی از ادله تمسک کرده اند که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

الف - آیات شعائر

در آیات بسیاری سخن از شعائر الهی به میان آمده است، از قبیل:

1 - { يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامَ؛ (1) } «ای کسانی که ایمان آورده اید! شعائر و حدود الهی [و مراسم حج را محترم شمرید؛ و مخالفت با آنها] را حلال ندانید؛ و نه ماه حرام، و نه قربانی های بی نشان و نشاندار را، و نه آنها را که به قصد خانه خدا برای به دست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می آیند.»

در این آیه دو احتمال داده شده است: یکی آن که حکم ایجابی باشد و در حقیقت خداوند مؤمنین را امر به تعظیم شعائر الهی نموده است. و دیگر اینکه حکم تحریمی باشد؛ یعنی در صدد نهی از سستی کردن در برپایی شعائر الهی و مصادیقی که در این آیه ذکر شده باشد.

ص: 120

2 - { ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظِمُ شَ عَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ؛ (1) } «این است [مناسک حج]؛ و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد، این کار نشانه تقوای دل هاست.»

این آیه از واضح ترین آیات برای اثبات رجحان برپایی مراسم است، زیرا به طور صریح دلالت بر محبوبیت و رجحان تعظیم شعائر الهی به طور عموم دارد.

3 - { وَ الْبُذْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَ عَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ؛ (2) } «و شترهای چاق و فربه را [در مراسم حج] برای شما از شعائر الهی قرار دادیم؛ در آن ها برای شما خیر و برکت است.»

در این آیه «من» تبعیضیه به کار رفته است که دلالت دارد بر اینکه شترهای قربانی در ایام حج نیز از جمله شعائر الهی به حساب می آید.

4 - { إِنَّ الصَّفاَ وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَ عَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتِ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا؛ (3) } «صفا و مروه از شعائر [و نشانه های] خداست؛ بنابراین، کسانی که حج خانه خدا و یا عمره انجام می دهند، مانعی نیست که بر آن دو طواف کنند؛ [و سعی صفا و مروه انجام دهند. و هرگز اعمال بی رویه مشرکان، که بت هایی بر این دو کوه نصب کرده بودند، از موقعیت این دو مکان مقدس نمی کاهد].»

5 - { فَإِذَا أَقْضَيْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ؛ (4) } «و هنگامی که از عرفات کوچ کردید خدا را نزد مشعرالحرام یاد کنید.»

این آیه نیز درصدد بیان شعائر دینی با لفظ «مشعر» شده است.

ب - آیات مشابه

نوعی دیگر از آیات است که اشاره به شعائر دینی کرده ولی لفظی غیر از لفظ «شعائر» در آن به کار رفته است.

ص: 121

1- 404. سوره حج، آیه 32.

2- 405. همان، آیه 36.

3- 406. سوره بقره، آیه 158.

4- 407. همان، آیه 198.

1 - { وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا - وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ * ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا ذُّورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ * ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ؛ (1) } «و مردم را دعوت عمومی به حج کن، تا پیاده و سواره بر مرکب های لاغر از هر راه دوری به سوی تو بیایند. تا شاهد منافع گوناگون خویش [در این برنامه حیات بخش باشند]؛ و در ایام معینی نام خدا را، بر چارپایانی که به آنان داده است، [به هنگام قربانی کردن] ببرند؛ پس از گوشت آن ها بخورید و بینوای فقیر را اطعام نمایید. سپس باید آلودگی هایشان را برطرف سازند؛ و به نذرهای خود وفا کنند، و برگرد خانه گرمی کعبه طواف کنند. [مناسک حج] این است؛ و هر کس برنامه های الهی را بزرگ دارد، نزد پروردگارش برای او بهتر است.»

علما و مفسرین ذیل آیه فوق را که اشاره به تعظیم حرمت های الهی شده، داخل در برپایی شعائر الهی کرده اند؛ زیرا مطابق قاعده همان گونه که می توان استدلال به ادله ای کرد که عنوان خاصی در آن وارد شده، همچنین می توان به عناوینی استدلال کرد که مشابه و مشترک با آن عنوان خاص می باشد، و این در صورتی است که حکم بر یک عنوان نوعی یا جنسی کلی وارد شده که دارای افراد گوناگون است، وگرنه منجر به قیاس باطل خواهد شد.

2 - { يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ؛ (2) } «آن ها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند، هرچند کافران ناخشنود باشند.»

از آن جا که این آیه در سیاق آیات جهاد و دعوت به توحید و نشر و تبلیغ دین آمده، لذا مقصود از دین خدا که دشمنان اسلام در صدد خاموش کردن آن برآمده اند همان «شعائر» الهی است، که در آیه دیگر { وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ بِهِ آن اشاره شده است.

ص: 122

1- 408. سوره حج، آیات 27-30.

2- 409. سوره توبه، آیه 32.

3 - { فِی یُّیُوتِ اِذْنِ اللّٰهِ اَنْ تُرْفَعَ وَ یُذْکَرَ فِیْهَا سَمُّهُ یُسَبِّحُ لَهُ فِیْهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ؛ (1) } «[این چراغ پر فروغ] در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده دیوارهای آن را بالا رود [تا از دستبرد شیاطین و هوسبازان در امان باشد] به خانه هایی که نام خدا در آن ها برده می شود، و صبح و شام در آن ها تسبیح او می گویند ...».

این آیه با ملاحظه آیات قبل آن که از جمله آیه «نور» است دلالت دارد که مقصود از { فِی یُّیُوتِ ... } خانه هایی است که در آنها نور خداست، و مراکزی است که مصدر و منبع پرتوافکنی نور دین و محلّ هدایت و شریعت است.

خداوند متعال اراده کرده که این خانه های نوری ترفیع و تکریم شود. و نیز سزاوار است که به طور مداوم محلّ ذکر خدا و عبادت و طاعت حضرت حق باشد.

از این آیه به خوبی استفاده می شود که خداوند اراده کرده تا هر محلی که متکفل بیان احکام دین اسلام و تعالیم آسمانی است - که از آن به نور خدا تعبیر شده تعظیم و تکریم شود. و نیز استفاده می شود که «شعائر» اختصاص به بابی خاص ندارد، یعنی مختص به مناسک حجّ یا عبادات مخصوص نیست، بلکه هر چیزی که در آن، نشر احکام دین شامل می شود، و نیز هر موضوعی را که در آن بیان و تبلیغ معارف اسلامی است در بر می گیرد.

4 - { وَ جَعَلَ کَلِمَةً الَّذِینَ کَفَرُوا السُّفْلٰی وَ کَلِمَةً اللّٰهِ هِیَ الْعُلَیَّآ وَ اللّٰهُ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ؛ (2) } «و خداوند گفتار [و هدف] کافران را پایین قرار داد [و آنان را با شکست مواجه ساخت] و سخن خدا [و آیین او] بالا [و پیروز] است و خداوند عزیز و حکیم است.»

از این آیه استفاده می شود. هرچه که بازگشت آن به اعلاء کلمه الله و نابودی کلمه الکفر است از اهداف شرع و از مقاصد دین به حساب می آید.

5 - { وَلَنْ یَّجْعَلَ اللّٰهُ لِلْکَافِرِیْنَ عَلٰی الْمُؤْمِنِیْنَ سَبِیْلًا؛ (3) } «و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلّطی نداده است.»

ص: 123

1- 410. سوره نور، آیه 36.

2- 411. سوره توبه، آیه 40.

3- 412. سوره نساء، آیه 141.

در این آیه مبارکه به بُعد دیگری از حقیقت «شعائر» اشاره شده است، و آن جنبه ازدیاد سربلندی و عزّت اسلام و مسلمین است. و بُعد دیگر آن، که قاعده شعائر دینی بر آن دلالت دارد جنبه اعلای کلمه الله و اعزاز کلمه مسلمین است.

مفهوم شعائر

- 1 - خلیل بن احمد فراهیدی می گوید: «شعرته»؛ یعنی تعقل کردم و آن را فهمیدم ...» (1).
 - 2 - جوهری می گوید: «شعائر، اعمال حجّ است، و هر چه که عَلم برای اطاعت خداوند متعال باشد جزء شعائر است ... و شعار قوم در جنگ، علامت آنان است تا برخی، برخی دیگر را بشناسند ... «واشعرته فشعر» یعنی فهماندم او را، او نیز فهمید» (2).
 - 3 - فیروزآبادی می گوید: «اشعره الأمر» یعنی امر را به او اعلام کرد ... و شعار حجّ عبارت است از مناسک و علامات حجّ ...» (3).
 - 4 - ابن فارس می گوید: «اشعار به معنای اعلام از طریق حسّ است. و مشاعر به معنای معالم و مفرد آن مشعر است، به معنای مواضعی که توسط علاماتی معلوم شده است» (4).
 - 5 - قرطبی می گوید: «هر چیزی که برای خداوند متعال است و در آن امری است که نشانگر اعلام و اشعار می باشد به آن شعار یا شعائر می گویند. و شعار یعنی علامت و «اشعرت» یعنی اعلام کردم، و «شعیره» به معنای علامت و شعائر خدا به معنای عَلم های دین خداست» (5).
- از مجموع این توضیحات استفاده می شود که لفظ «شعائر» هم در موارد اعلام حسّی به کار می رود که در آن جنبه اعلامی است، و هم مطابق استعمال قرآنی در جنبه اعلام دینی و نشر دین و گسترش نور خداوند به کار می رود.

ص: 124

-
- 1- 413. کتاب العین ج 1 ص 251
 - 2- 414. صحاح اللغة، ج 2، ص 699.
 - 3- 415. قاموس المحيط، ج 2، ص 60.
 - 4- 416. معجم مقاییس اللغة، ج 3، ص 193 و 194.
 - 5- 417. تفسیر قرطبی، ج 12، ص 56.

در این کلمه جنبه دیگری نیز وجود دارد که همان بُعد إعلاء و سرافرازی است. این بُعد گرچه در ماهیت کلمه (شعائر) یافت نمی شود، ولی در ماهیت متعلق شعائر وجود دارد.

نتیجه این که: شعائر همان نُسک و اعمال حجّ من حیث هو نیست، آری نُسک و اعمال حجّ را مشاعر گویند زیرا در آن ها جنبه اعلامی وجود دارد. و به تعبیر دیگر شعائر، دین خدا نیستند، بلکه شعائر اشاره به جنبه اعلاء دین خدا دارد.

واگذاری تطبیق به عرف

شارع مقدس هنگامی که در وجود معنای معینی تصرف نمی کند، معنای آن این است که شارع، تطبیق موضوعات و مصادیق آن را به عهده عرف و عقلاً و متشرعه سپرده است. عرف و عقلاً و متشرعه را اجازه داده تا هر مصداق از آن معنا را می توانند در خارج پیاده کنند.

عنوان «شعائر دینی» نیز که شارع مقدّس ترغیب به تعظیم آن نموده است، از همین قرار است. برای روشن شدن بیشتر موضوع به سه نکته اشاره می کنیم:

الف - عناوینی که در لسان شرع وارد شده و دلیلی بر نقل آن از معنای لغوی به معنای جدید نیست، باید آن عناوین را بر معنای لغوی اوّلی خود باقی گذاشت.

ب - در مورد کیفیت موضوعات در خارج، اگر شارع تصرفی کرده و به کیفیتی خاص تصریح نموده است آن را اخذ می کنیم وگرنه همان معنای عرفی آن را اخذ می نماییم.

ج - وجود اشیا بر دو نحو است: یکی وجود تکوینی و دیگری وجود اعتباری. مثلاً عناوین اغلب معاملات از قبیل بیع، اجاره و ... وجودشان اعتباری است.

در مورد کلمه «شعائر» که به خدا یا دین اسلام اضافه می شود نیز مطلب از این قرار است؛ زیرا معنای حقیقی و اصلی که در کلمه «شعائر» اخذ شده همان اعلام و انتشار است. و از آن جا که شارع مصداق خاصی برای آن به طور خصوص تعیین نکرده است لذا آن را در زمینه اوّل و دوّم به حال خود باقی می گذاریم، یعنی بر معنای عرفی باقی نموده و درباره کیفیت وجود آن در خارج به عرف متشرعه واگذار می کنیم.

از طرفی دیگر، از آن جا که «شعائر دینی» علامت و نشانه ای بر امور دیگر است - گرچه فی حدّ نفسه از امور تکوینی به حساب می آیند لذا دلالت آن ها بر معانی اعلامی، اعتباری است نه تکوینی.

در نتیجه: این امر اعتباری که شارع در بیان مصداق آن در خارج دخالتی نکرده به عرف متشرعه واگذار شده است.

خلاصه این که: هر موردی را که شارع مقدّس به عنوان شعائر دینی معین کرده است آن را اخذ کرده و آن را یکی از مصادیق شعائر دینی می پنداریم. ولی به مرور زمان مصادیقی پیدا می شود که عرف متشرعه و عقلا آن را از مصادیق حتمی شعائر دینی به حساب می آورند، و در عمل به آن هیچ محذوری نمی بینند، آن ها نیز به طور قطع داخل در عموم ادله تعظیم شعائر الهی خواهد بود.

پاسخ به شبهات

پاسخ به شبهات

در رابطه با برپایی مراسم عزاداری امام حسین علیه السلام از ناحیه مخالفین؛ همانند وهابیان شبهات و اشکالاتی وارد شده است که در این مبحث به آنها می پردازیم:

1 - ضرورت جعل از جانب شارع!!

می گویند: هر شعاری که قرار است از جانب دین برپا شود باید از جانب شارع جعل و تشریع شده باشد وگرنه بدعت و ضلالت و افتراء بر خداوند است.

پاسخ

با توضیحاتی که قبلاً به آن ها اشاره شد دیگر جایی برای این اشکال باقی نمی ماند، زیرا:

اولاً: جعل و تشریع شارع بر دو نوع است: جعل خاص و جعل عام، به جعل خاص تمسّک کرده و در موارد جعل عام و کلی هر مصداقی را که شارع مشخص کرده، به آن اخذ می کنیم و در مواردی که شارع از آن ها اسمی نبرده، ولی عرف متشرعه آن را پذیرفته است به آنها نیز عمل می نماییم.

ثانیاً: در علم اصول اشاره شده که شارع اگر امر به فعل کلی کند، مثل امر به نماز، و در به جا آوردن آن قیدی نیاورد، انسان مخیر است که مصداق آن را به هر نحوی که

مانع شرعی ندارد انجام دهد. مثلاً نماز را در هر زمان و مکانی که محظور شرعی ندارد انجام دهد. در مورد تعظیم شعائر دینی نیز حکم از این قرار است.

2 - لزوم تفویض شریعت

می گویند: اگر شارع مقدس امر شعائر را به عرف متشرعه واگذار کرده، در نتیجه لازم می آید که امر شریعت به آنان تفویض شده باشد، و این نوع تفویض باطل است.

پاسخ

تطبیق کلی بر مصداق جدید آن، تفویض در دین به حساب نمی آید. وقتی تفویض صدق می کند که اصل حکم کلی نیز از ناحیه عرف به دست آمده و به او تفویض شده باشد.

به بیانی دیگر: عناوین ثانوی بر دو قسمند:

الف - عناوین ثانوی در ناحیه حکم: که ملاکشان ثانوی است و لذا حکمشان نیز ثانوی است، از قبیل عنوان ضرر، حرج، نسیان، اکراه، اضطرار و.

ب - عناوین ثانوی در ناحیه موضوع: که عبارت است از حالاتی که بر موضوع عارض می شود نه بر حکم. این حالات عارضی ملاکشان ثانوی نیست بلکه ملاک و حکم آنها اولی است، و تنها موضوعش ثانوی است. از قبیل: مصادیق احترام به پدر و مادر و میهمان که ملاک و حکم آنها اولی است، ولی موضوع آنها ثانوی است، یعنی بر موضوع حکم حالت های گوناگون عارض می شود. در این مورد خاص می گوئیم: احترام، حکم اولی است که عقل و شرع بر آن حاکم است، ولی مصادیق جدید و حادث از احترام که در بین مردم مرسوم است، حالات جدیدی است که در موضوع حکم پدید می آید که امر آن به عرف واگذار شده، مادامی که منع شرعی خاص بر آن مترتب نشود.

3 - لزوم تحلیل حرام و تحریم حلال!!

می گویند: اگر شارع مقدس امر شعائر و رسوم دینی را به عرف واگذار کند منجر به تحلیل حرام و تحریم حلال خواهد شد؛ زیرا عرف به جهت آن که معصوم نیست گاهی چیزی را که حرام است حلال دانسته و گاهی بالعکس کاری را که حلال است حرام می پندارد.

تحلیل حرام و تحریم حلال اگر به این معنا است که مکلف و متشرعه انجام کاری را بدون هیچ دلیل و مدرکی حلال و مصادیقی را نیز حرام کند، این کار منجر به تحریم حلال و تحلیل حرام می شود، و در این صورت اعتراض فوق وارد است، ولی اگر این عمل با استناد به دلیل شرعی ولو عام باشد هیچ اشکالی بر آن مترتب نیست، زیرا محلّل و محرّم مدرک و دلیل شرعی است، و کار انسان مکلف تطبیق بر مصادیق است.

4 - بازی با مسلمات شریعت!!

و نیز می گویند: اگر جعل شعائر و برپایی آن ها به عرف واگذار شود منجر به عبث کاری و بازی با ثوابت شریعت می شود، زیرا موقعیت ها مختلف است.

در مورد این اشکال می گوئیم: محذوری را که اشکال کننده از آن خوف دارد توسعه شریعت و گسترش آن است، این امری است که خود آیات قرآن به آن اشاره دارد.

خداوند متعال می فرماید: { ... وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ ؛ «خداوند اراده کرده که نور خود و دین و شریعتش را گسترش داده و منتشر سازد.» و نیز می فرماید: { ... وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا ؛ «خداوند اراده سرفرازی دین و آیین خود را نموده است.»، برپایی مصادیق الهی از قبیل توسعه در اعلاء کلمة الله و تتمیم نور الهی است که خداوند به نحو کلی آن را اراده کرده است. و اگر مقصود از توسعه دین و شریعت تغییر و تحوّل حتّی در ثوابت آن دو است، این امر شکی در بطلانش نیست، ولی تطبیق عنوان کلی شعائر دینی بر موضوعات جدید و مصادیق مختلف از قسم توسعه دین در ثوابت آن نیست.

5 - تعمیم به تمام موارد

می گویند: اگر قرار باشد که برپایی شعائر به مردم واگذار شود چه فرقی بین ابواب و موارد مختلف است؟ چرا در ابواب دیگر؛ مثل نماز، روزه، حجّ، زکات، خمس و ابواب دیگر، عرف و متشرعه حقّ دخالت نداشته باشند و هر کس یا گروهی برای خود شرط و قیدی در آن ها نگذارند و آن حقیقت را با قیود و شرایط خاص به خود به عنوان شعار دینی معرفی کنند؟

فرق آن توقیفی بودن برخی امور است؛ یعنی باید بین حقیقت شرعیه و حقیقت لغویه تفکیک کرد: در موردی که عنوان، حقیقت شرعی است قاعده توقیفی بودن امور به تمام معنا جاری می شود، به خلاف مواردی که شارع در عناوین و معانی آنها تصرّفی نداشته و معنای لفظ را بر حقیقت لغوی آن باقی گذارده است، که در این موارد شارع مقدس هنگام تشریع و تقنین حکم، عنوان و معنا را بر اطلاق و کلیّت خود باقی گذارده است. مثلاً در مورد امر شارع به نیکی به پدر و مادر، حقیقت شرعی از خود به جای نگذاشته است، و برای این تکلیف خصوصیات و جزئیات معین نکرده است، لذا آنچه بر انسان واجب است، انجام هر کاری است که عنوان نیکی به پدر و مادر صدق کند، زیرا شارع این عنوان را تحدید نکرده و بر معنای لغوی آن باقی گذارده است.

بر خلاف آن مواردی که شارع از خود حقیقت شرعی به جای گذارده است؛ مانند نماز، حجّ، اعتکاف، روزه و دیگر موضوعات عبادی، که در این موارد ما نمی توانیم از پیش خود قیود و شرایطی را اضافه کنیم، بلکه در اجزا و شرایط تا روز قیامت باید تابع شرع باشیم، گرچه در خصوصیات که از ماهیّت عمل خارج است، خود را مختار می بینیم، مثل آن که نماز را در کدام مکان بخوانیم، مگر آن که منع شرعی خاص رسیده باشد که در اصول از آن به تأخیر عقلی تعبیر می شود.

6 - هتک حرمت مبانی اسلام و ارکان شریعت!!

می گویند: در صورتی که امر شرایع دین به مردم واگذار شود، باعث هتک حرمت و اسائه ادب به مبانی اسلام و ارکان شریعت خواهد شد که این کار با مضامین شامخ و تعالیم عالی اسلام سازگاری ندارد.

هتک در لغت به معنای پاره کردن ستر و امر پوشیده را گویند.⁽¹⁾ و در مورد دین مقصود به آن کشف نقاط ضعف مسلمین است.

در مورد اشکال فوق می‌گوییم: واگذاری شریعت در امور و تکالیف توقیفی به مردم موجب هتک حرمت دین و شریعت و استهزاء و اسائه ادب به مبانی اسلام و ارکان شریعت خواهد بود، ولی در عناوینی که حقیقت شرعی از ناحیه شارع ندارد، کار پیدا کردن مصداق و تطبیق آن عنوان کلی بر افراد خارجی به متشرعه و عرف مردم واگذار شده است.

7 - ضرری بودن برخی از شعائر!!

می‌گویند: اقامه برخی از شعائر منجر به ضرر بر اسلام یا مسلمین خواهد شد، خصوصاً شعائر حسینی علیه السلام که برپایی آن همراه با تحمّل ضررهای فراوانی است و مطابق دستورات شرع مقدس دفع ضرر به هر درجه‌ای که باشد واجب است.

پاسخ

در مورد شعائر دینی که عنوان کلی آن از عناوین توقیفی نیست بلکه از قبیل احترام به پدر و مادر غیر توقیفی است تا حدّی بر مصادیق خارجی آن تطبیق می‌کنیم که منجر به حرمت نشود، زیرا ما به طور کلی ادعا نمی‌کنیم که هر عنوان غیر توقیفی را می‌توان در هر مصداقی پیاده کرد، بلکه تنها بر مصداقی می‌توان پیاده کرد که محقق عنوان کلی باشد.

و به تعبیر دیگر شارع، آن مصداق را به خصوصه تحریم نکرده باشد، بلکه تصریح به حلّیت آن داشته یا داخل در اصالة الحلّية باشد و الاّ صرف اقامه عزا و بیان احکام و معارف اسلامی چه ضرری به اسلام می‌رساند؟

8 - به استهزا کشانده شدن شریعت!!

برخی می‌گویند: تفویض مصادیق شریعت به دست عرف به این منجر می‌شود که مردم عناوین کلی را بر مصادیقی پیاده کنند که شریعت به استهزا کشیده شود. و از آنجا که حفظ کیان و آبروی شریعت واجب است، در نتیجه امر تطبیق شریعت را در تمام موارد باید به دست خود شارع واگذار کرد.

ص: 130

استهزاء - چه از ناحیه فرقه های دیگر اسلامی یا از ملت ها و ادیان دیگر - بر چند قسم است:

1 - استهزای باطل و غیر حق:

این نوع استهزا هیچ گونه تأثیری نداشته و مانعیتی ندارد، مثل این که مردم مذاهب یا ادیان دیگر اعمال عبادی ما را به استهزا بگیرند. این نوع استهزا کاشف از نقص و عیبی در مؤمنین یا در خود دین نیست.

2 - استهزای عرفی:

این نوع استهزا نتیجه اختلاف عرف ها و محیط هاست. شعارهای هر قومی به جهت دلالت بر معنای بلندی وضع شده است، ولی ممکن است قومی دیگر از آن ها معنای دیگری را برداشت کنند، لکن این اختلاف برداشت باعث نمی شود که آن معانی را در قومی که اختراع کرده منع نماییم.

3 - استهزای به جهات واقعی:

برخی از استهزا ها جهات واقعی دارند، و لذا موجب هتک حرمت و استهزای واقعی شریعت و دین است. و از آن جا که این دو عنوان از مصادیق و اصناف حسن و قبح عقلی است و عقل آن را درک می کند، لذا اگر در موردی تطبیق عنوان کلی بر مصداق خارجی منجر به استهزای واقعی شد ما هم آن را تحریم می کنیم.

یکی از سؤال ها یا اعتراضاتی که برخی اوقات توسط برخی افراد و یا وهابیان مطرح می شود این است که چرا در سوگ اولیای الهی عزاداری می کنیم؟ و چرا در سوگ آنها می گرییم و مراسم برپا می کنیم؟ چرا به سینه می زنیم و مرثیه می خوانیم؟ و چرا در مورد گذشته ها تجدید خاطره می کنیم؟ آیا آن ها به عزاداری ما احتیاج دارند یا ما به عزاداری برای آنها محتاجیم؟

وهابیان این عمل را بدعت می دانند و می گویند: هیچ دلیل و مدرکی برای آن ها وجود ندارد و لذا جزء سنت به حساب نمی آید و باید ترک شود.

اینک به بررسی این موضوع در سطوح مختلف می پردازیم:

1 - عزاداری و احیای فرهنگ عاشورا

با مراجعه به عقل سلیم پی می بریم که برپایی مراسم عزای اولیای الهی، خصوصاً سرور و سالار شهیدان امام حسین علیه السلام موافق با عقل است، زیرا احیا و تکریم آنان در حقیقت تکریم شخصیت عظیم و شعارهای آنان است و هر امتی که بزرگان خود را تکریم نکند محکوم به شکست و نابودی است. بزرگانند که تاریخ امت ها را ترسیم کرده و آن را می سازند.

- 1 - «انّی لا أرى الموت إلّا سعادة، و الحياة مع الظالمین إلّا برماً»؛⁽¹⁾ «من در چنین شرایطی مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز رنج و نکبت نمی دانم.»
- 2 - «لیس الموت فی سبیل العزّ إلّا حياة خالدة، و لیست الحیاة مع الذلّ إلّا الموت الذی لا حیاة معه»؛ «مرگ در راه عزت جز زندگانی جاویدان نیست. و زندگانی با ذلت جز مرگ نیست.»
- 3 - «ألا وإنّ الدعی ابن الدعی قد رکز بین اثنتین، بین السلّة و الذلّة و هیهات ممّا الذلّة ...»؛ «آگاه باشید که زنازاده، پسر زنا زاده [ابن زیاد] مرا بین دو چیز مخیر ساخته است. یا با شمشیر کشیده آماده جنگ شوم و یا لباس ذلت بپوشم و با یزید بیعت کنم، ولی ذلت از ما بسیار دور است.»
- 4 - «{ إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و علی الاسلام السلام إذ قد بلیت الأمة براع مثل یزید»؛⁽²⁾ «ما برای خدا و به سوی او رجوع خواهیم کرد. هنگامی که امت به رهبری مانند یزید مبتلا است باید با اسلام وداع کرد.»
- 5 - «... إني لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً، و إنما خرجت لطلب الاصلاح فی أمة جدّی صلی الله علیه و آله، أريد أن آمر بالمعروف و أنهي عن المنکر و أسیر بسيرة جدّی و ابی علی بن ابی طالب علیه السلام ...»؛⁽³⁾ «من به جهت طغیان گری و ایجاد تفرقه بین مسلمین و فساد و ظلم قیام نکردم، بلکه برای اصلاح در امت جدّ خود خروج نمودم، می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کرده و به سیره جد و پدرم علی بن ابی طالب عمل کنم.»

ص: 133

1- 419. تاریخ دمشق، ج 14، ص 218.

2- 420. مقتل خوارزمی، ج 1، ص 184.

3- 421. بحار الأنوار، ج 44، ص 328.

2 - ارتباط عاطفی امت با اولیای الهی

یکی از راه های اساسی و مهم در توجیه مسائل عقیدتی و سیاسی و اجتماعی مردم، راه تحریک عاطفه در وجود انسان است. انسان از این سو، بیشتر تأثیر پذیر است تا جنبه عقلی و جوانب دیگر. به تعبیری دیگر، این روش مؤثرتر از دیگر جوانب است. حال با توجه به قضیه شهادت اولیای الهی خصوصاً سرور و سالار شهیدان، تذکر و توجه دادن مردم به آن واقعه سبب تحریک احساسهای مردم خواهد شد و از این طریق می توانیم آن بزرگواران را به عنوان الگو معرفی کرده، شعارها و دستورهایشان را - که همان شعارها و دستورهای خداوند است - به مردم برسانیم. بدین دلیل است که امام زین العابدین علیه السلام بعد از واقعه عاشورا تا بیست سال برای شهدای کربلا، خصوصاً پدرش امام حسین علیه السلام گریه می کرد.

این مطلب با در نظر گرفتن مدح پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در مورد آن حضرت بیشتر مشخص می شود:

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «حسین منی و أنا من حسین، أحبّ الله من أحبّ حسیناً»؛ (1) «حسین از من است و من نیز از حسینم، خداوند دوست می دارد هر کس که حسین را دوست دارد.»

هم چنین پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن و الحسين سيّدا شباب أهل الجنة»؛ (2) حسن و حسین سرور و سید جوانان اهل بهشتند.»

3 - بهره برداری از جوّ معنوی مجالس

از آن جا که روح ملکوتی امام حسین علیه السلام و سایر اولیای الهی در این جلسات حاضرند لذا انسان و حتی اطفال نیز با شرکت در این مجالس می توانند از فیوضات آن بهره مند شوند.

ص: 134

1- 422. سنن ابن ماجه، ج 1، ص 51، فضائل اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله.

2- 423. صحیح ترمذی، ج 5، ص 617؛ مسند احمد، ج 3، ص 369.

از یکی از بزرگان نقل شده که می فرمود: «... قنடاقه نوزادان را تا چند ماهگی در مجالس علم و محافل ذکر و حسینیه و محلّ های عزاداری که اسم سیدالشهدا در آن برده می شود ببرید، چرا که نفس طفل همچون مغناطیس است و علوم و اوراد و اذکار و قدّوسیت روح امام حسین علیه السلام را جذب می کند. طفل گر چه زبان ندارد، ولی ادراک می کند، و روحش در دوران کودکی اگر در محلّ یا محالّ معصیت برده شود آن جرم و گناه او را آلوده می کند، و اگر در محل های ذکر و عبادت و علم برده شود آن پاکی و صفا را به خود می گیرد.

او می فرمود: شما اطفال خود را در کنار اطاق روضه خوانی یا اتاق ذکری که دارید قرار بدهید، علمای سابق این طور عمل می نمودند؛ زیرا آثاری را که طفل در این زمان اخذ می نماید تا آخر عمر در او ثابت می ماند و جزء غرایز و صفات فطری او می گردد، زیرا که نفس بچه در این زمان قابلیت محضه است، گر چه این معنای مهم و این سرّ خطیر را عامّه مردم ادراک نمی کنند».

4 - اصلاح و ارشاد جامعه

گر چه مردم در جلساتی که به نام سیدالشهدا علیه السلام بر پا می شود به عشق حضرت شرکت می کنند، ولی در ضمن با گوش دادن و فراگیری معارف اسلامی و مسائل دینی خود؛ اعم از اعتقادات و احکام و اخلاقیات، به فیض عظمای دیگر نایل شده و از این طریق به کمال و سعادت خواهند رسید. همان هدفی که امام حسین علیه السلام به خاطر آن به شهادت رسید.

حب و بغض دو امر متناقض است که بر خاطر انسان عارض شده و از آن دو به میل و بی میلی نفس به چیزی تعبیر می شود.

کسانی که محبت آن ها واجب است

کسانی که محبت آن ها واجب است

از ادله عقلی و نقلی استفاده می شود که محبت برخی افراد بر انسان واجب است:

1 - خداوند

خداوند متعال در رأس کسانی است که محبت او اصالتاً به جهت دارا بودن همه صفات کمال و جمال، و این که همه موجودات به او وابسته اند، واجب است.

خداوند متعال می فرماید: { قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ } (1) «ای رسول! بگو امت را که ای مردم! اگر شما پدران و پسران و برادران و زنان و خویشاوندان خود را و اموالی که جمع آورده اید و مال التجاره ای که از کساد

ص: 136

آن بیمناکید و منازلی که به آن دل خوش داشته اید بیش از خدا و رسول و جهاد در راه او دوست می دارید، پس منتظر باشید تا امر نافذ خدا جاری گردد و خدا فاسقان و بدکاران را هدایت نخواهد کرد.»

2 - رسول خدا صلی الله علیه وآله

از جمله کسانی که به خاطر خدا باید دوست بداریم رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله است، زیرا او واسطه فیض تشریع و تکوین است. از همین رو در آیه فوق در کنار نام خداوند از حضرت یاد شده و امر به محبت او شده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید: «أَحِبُّوا اللَّهَ لِمَا يَغْذُوكُمْ وَأَحِبُّونِي بِحَبِّ اللَّهِ ...»؛ [\(1\)](#) خداوند را از آن جهت دوست بدارید که شما را روزی می دهد و مرا به خاطر خدا دوست بدارید.»

از طرف دیگر، مناقب و فضایل و کمالات آن حضرت از جمله عواملی است که انسان را جذب آن حضرت کرده و محبتش را در دل می آورد.

3 - آل بیت پیامبر علیهم السلام

در قرآن و روایات اسلامی - اعم از شیعی و سنی - بر مودت و محبت اهل بیت پیامبر علیهم السلام تأکید فراوان شده است؛ و این تنها بدان جهت نیست که آنان ذریه پیامبر صلی الله علیه وآله و از نسل اویند، بلکه از آن جهت است که آنان دارای فضایل و کمالات، و به عبارت دیگر جامع همه صفات کمال و جمالند؛ به تعبیر دقیق تر، مظهر صفات جمال و جلال الهی اند. لذا در حقیقت، دوست داشتن آنان با آن جامعیت، محبت به خوبی هایی است که در آنان به نحو کامل تجلی نموده، و منبع همه این خوبی ها خداوند متعال است. پس در حقیقت محبت و اظهار عشق و ارادات قلبی به اهل بیت علیهم السلام، محبت و اظهار ارادت به خداوند متعال است و از آن جا که محبت، نیرویی است که انسان را به سوی محبوب سوق می دهد، پس از جنبه تربیتی، محبت به خوبان، انسان را به خوبی ها سوق می دهد.

ص: 137

با مراجعه به کتاب های لغت و اصطلاح علما، و نیز کتاب های حدیث پی می بریم که مراد از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله افراد خاصی هستند و اهل بیت، شامل تمام وابستگان نسبی و سببی ایشان نمی شود:

الف - اهل بیت در لغت و عرف:

ابن منظور افریقی در لسان العرب می گوید: «اهل انسان نزدیک ترین مردم است به انسان، و کسانی که آنان را به نسب یا دین جمع می کند» (1).

ب - اهل بیت در قرآن و سنت:

در قرآن و روایات، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله در مورد افراد خاصی به کار رفته که همان رسول خدا صلی الله علیه وآله و امام علی و فاطمه زهرا و حسن و حسین علیهم السلام است. و بقیه ذریه پاک نیز به آنان ملحقند، که همان نه امام معصوم از فرزندان امام حسین علیهم السلام هستند.

ام سلمه می گوید: هنگامی که آیه { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً } بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد، حضرت، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را احضار کرده و فرمود: «اینان اهل بیت منند» (2).

و امام حسین علیه السلام فرمود: «أَنَا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ» (3) «ما اهل بیت نبوتیم».

مسلم به سند خود از عایشه نقل می کند: هنگام صبح پیامبر صلی الله علیه وآله از منزل خارج شد، در حالی که بر دوش او پارچه ای بافته شده از موی سیاه به نام «کسا» بود، حسن بن علی بر او وارد شد او را داخل آن کسا نمود. آن گاه حسین علیه السلام وارد شد او را نیز داخل آن کرد. سپس فاطمه علیها السلام آمد او را نیز داخل کسا کرد، بعد علی علیه السلام وارد شد او را نیز داخل نمود. پس این آیه را قرائت نمود: { إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً } (4).

ص: 138

1- 426. لسان العرب، ج 11، ص 27-28، ماده اهل؛ مفردات راغب، ماده اهل.

2- 427. مستدرک حاکم، ج 3، ص 158، ح 4705؛ السنن الکبری، ج 7، ص 63.

3- 428. مقتل الامام حسین علیه السلام، خوارزمی، ج 1، ص 184.

4- 429. صحیح مسلم، ج 4، ص 1883، ح 2424، کتاب فضائل الصحابة.

أحمد بن حنبل می گوید: هنگامی که آیه «مباهله» بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد، حضرت؛ علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را خواست، آن گاه عرض کرد: «بار خدایا! اینان اهل بیت من هستند».(1)

دوستی اهل بیت در قرآن کریم

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید: { قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى } (2) «ای رسول ما به امت بگو من از شما هیچ اجری برای رسالت نمی خواهم جز این که مودّت و محبّت مرا در حقّ خویشاوندانم منظور دارید.»

این آیه معروف به آیه مودّت است که در اغلب کتاب های تفسیر و حدیث و تاریخ، نزول آن را در حق اهل بیت علیهم السلام می دانند.

سیوطی در تفسیر این آیه به اسناد خود از ابن عباس نقل می کند: هنگامی که این آیه: { قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى } بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شد، صحابه عرض کردند: ای رسول خدا! خویشاوندان تو کیانند که مودت آنان بر ما واجب است؟ حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: «علی و فاطمه و دو فرزندان آنها».(3)

در خطبه ای که امام حسن علیه السلام بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام ایراد کردند، بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «... و أنا من أهل البيت الذي افترض الله مودّتهم على كلّ مسلم، فقال تبارك و تعالی: { قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى } وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا {فاقتراف الحسنه مودّتنا أهل البيت}؛ «... و من از اهل بیته هستم که خداوند مودّت آنان را بر هر مسلمانی واجب نموده است، پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: { قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ ... }، پس انجام کار نیک مودت ما اهل بیت است.»

امام صادق علیه السلام به ابی جعفر احوال فرمود: «چه می گویند اهل بصره در این آیه: { قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى }؟» عرض کرد: فدایت گردم، آنان می گویند: این آیه در شأن خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

ص: 139

1- 430. مسند احمد، ج 1، ص 185.

2- 431.]. سوره شوری، آیه 23.

3- 432. در المنثور، ج 6، ص 7؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 172؛ مجمع الزوائد، ج 9، ص 168؛ کشاف، ج 4، ص 219.

حضرت فرمود: «دروغ می گویند، تنها در حق ما اهل بیت، علی و فاطمه و حسن و حسین اصحاب کسا نازل شده است.» (1)

می دانیم که حصر در این روایات، اضافی است نه حقیقی، و لذا شامل بقیه امامان نیز می شود.

دوستی اهل بیت علیهم السلام در روایات

در روایات فریقین همانند قرآن کریم به طور صریح بر محبت اهل بیت علیهم السلام تأکید شده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1 - وادار نمودن بر دوستی اهل بیت علیهم السلام؛

رسول الله صلی الله علیه وآله می فرماید: «ادَّبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ: حُبِّ نَبِيِّكُمْ، وَحُبِّ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ»؛ (2) اولاد خود را بر سه خصلت تربیت کنید: دوستی پیامبران، دوستی اهل بیتش، و قرائت قرآن.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أَحْسَنُ الْحَسَنَاتِ حُبُّنَا، وَأَسْوَأُ السَّيِّئَاتِ بَغْضُنَا»؛ (3) بهترین نیکی ها حب ما، و بدترین بدی ها بغض ما اهل بیت علیهم السلام است.»

2 - دوستی اهل بیت دوستی رسول خداست؛

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «أَحَبُّوا اللَّهَ لَمَّا يَغْذُوكُمْ مِنْ نِعْمِهِ، وَأَحَبُّونِي لِحُبِّ اللَّهِ، وَأَحَبُّوا أَهْلَ بَيْتِي لِحُبِّي»؛ (4) «خدا را دوست بدارید به جهت آن که از نعمت هایش به شما روزی می دهد. و مرا به جهت دوستی خدا دوست بدارید، و اهل بیتم را نیز به جهت دوستی من دوست بدارید.»

زید بن ارقم می گوید: در خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله بودم که دیدم فاطمه زهرا علیها السلام داخل حجره پیامبر صلی الله علیه وآله شد، در حالی که دو فرزندش حسن و حسین با او بودند، و علی علیه السلام نیز پشت سر آنان وارد شد، پیامبر صلی الله علیه وآله به آنان نظر کرده، فرمود: «مَنْ أَحَبَّ

ص: 140

1- 433. کافی، ج 8، ص 79، ح 66؛ قرب الاسناد، ص 128.

2- 434. کنز العمال، ج 16، ص 456، ح 45409؛ فیض القدير، ج 1، ص 225، ح 331.

3- 435. غرر الحکم، ج 1، ص 211، ح 3363.

4- 436. سنن ترمذی، ج 5، ص 664، ح 3789؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 150.

هؤلاء فقد أحبّتي، و من ابغضهم فقد أبغضني»؛⁽¹⁾ هر کس اینان را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس که اینان را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «من عرف حقنا وأحبنا فقد أحب الله تبارك وتعالى»؛⁽²⁾ هر کس حق ما را شناخته، ما را دوست بدارد در حقیقت خداوند تبارک و تعالی را دوست داشته است.»

3 - حبّ اهل بیت اساس ایمان است؛

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «أساس الإسلام حبّي و حبّ أهل بيتي»؛⁽³⁾ «اساس اسلام، دوستی من و اهل بیت من است.»

همچنین فرمود: «لكلّ شيء أساس، و أساس الإسلام حبنا أهل البيت»؛⁽⁴⁾ «برای هر چیزی اساسی است و پایه اسلام حبّ ما اهل بیت است.»

4 - حبّ اهل بیت علیهم السلام عبادت است؛

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «حبّ آل محمّد يوماً خيراً من عبادة سنة، و من مات عليه دخل الجنة»؛⁽⁵⁾ «یک روز دوستی آل محمّد، بهتر از یک سال عبادت است، و کسی که بر آن دوستی بمیرد داخل بهشت می شود.»

5 - دوستی اهل بیت علیهم السلام نشانه ایمان است؛

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «لا يؤمن عبد حتّى أكون أحبّ إليه من نفسه، و أهلى أحبّ إليه من أهله، و عترتى أحبّ إليه من عترته، و ذاتى أحبّ إليه من ذاته»؛⁽⁶⁾ «هیچ بنده ای ایمان کامل پیدا نمی کند، مگر در صورتی که من دوست داشتنی تر نزد او از خودش باشم، و نیز اهل بیتم از اهلش محبوب تر، و عترتم از عترتش دوست داشتنی تر و ذاتم از ذاتش محبوب تر باشد.»

6 - دوستی اهل بیت نشانه پاکی ولادت؛

ص: 141

1- 437. امام حسین علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 91، ص 126.

2- 438. کافی، ج 8، ص 112، ح 98.

3- 439. کنز العمال، ج 12، ص 105، ح 34206؛ در المنثور، ج 6، ص 7.

4- 440. المحاسن، ج 1، ص 247، ح 461.

5- 441. نورالابصار، ص 127؛ کافی، ج 2، ص 46، ح 3.

6- 442. المعجم الكبير، ج 7، ص 86، ح 6416؛ امالی صدوق، ص 274، ح 9.

پیامبر صلی الله علیه وآله اشاره به علی علیه السلام کرد و فرمود: «أيتها الناس! امتحنوا أولادكم بحبّه، فإنّ عليّاً لا يدعو إلى ضلالة، ولا يبعد عن هدى، فمن أحبّه فهو منكم، ومن أبغضه فليس منكم»؛ (1) «ای مردم! اولاد خود را به دوستی علی امتحان نمایید، زیرا او شما را به گمراهی دعوت نمی کند و از هدایت دور نمی سازد. پس هر یک از اولاد شما که علی را دوست بدارد از شماست، و هر کدام که او را دشمن بدارد از شما نیست.»

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در وصیّتی که پیامبر صلی الله علیه وآله به اباذر کرده آمده است: «یا أباذر! من أحبّنا أهل البيت فليحمد الله على أوّل النعم. قال: يا رسول الله! وما أوّل النعم؟ قال: طيب الولادة، الله لا يحبّنا إلّا من طاب مولده»؛ (2) «ای اباذر! هر کس ما اهل بیت را دوست دارد باید بر اوّلین نعمت، خداوند را ستایش نماید. ابوذر عرض کرد: ای رسول خدا! اوّلین نعمت چیست؟ فرمود: نیکی ولادت، زیرا دوست ندارد ما را مگر کسی که ولادتش پاک است.»

7 - سؤال از دوستی اهل بیت در روز قیامت؛

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: أوّل ما يُسأل عنه العبد حبّنا أهل البيت»؛ (3) «اوّلین چیزی که در روز قیامت از بنده سؤال می شود، دوستی ما اهل بیت است.»

و نیز فرمود: «لا- تزول قدما عبدٍ يوم القيامة حتّى يُسأل عن أربع: عن عمره فيما أفناه، وعن جسده فيما أبلاه، وعن ماله فيما أنفقه وعن ابن كسبه، وعن حبّنا أهل البيت»؛ (4) «روز قیامت بنده قدم از قدم بر نمی دارد تا آن که از چهار چیز سؤال شود: از عمرش که در چه راهی صرف کرده، و از بدنش که در چه راهی به کار گرفته، و از مالش که در چه راهی خرج کرده و از کجا به دست آورده است، و از دوستی ما اهل بیت.»

ادله خاص

روایاتی که تاکنون ذکر شد، اشاره به دوستی مجموعه اهل بیت علیهم السلام داشت؛ دسته ای دیگر از روایات، اشاره به دوستی و محبّت برخی از اهل بیت دارد که به تعدادی از آنها نیز اشاره می کنیم:

1 - دوستی امام علی علیه السلام؛

ص: 142

1- 443. ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ دمشق، ج 2، ص 225، ح 730.

2- 444. امالی صدوق، ص 455.

3- 445. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 2، ص 62، ح 258.

4- 446. المعجم الكبير، ج 11، ص 102، ح 11177.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «برائة من النار حبّ علی»؛ (1) «تنها راه دوری از آتش جهنم، دوستی علی علیه السلام است.»

و نیز فرمود: «یا علی! طوبی لمن احبّک و صدق فیک، و ویل لمن أبغضک و کذب فیک»؛ (2) «ای علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و در حق تو صادق باشد، و وای بر کسی که تو را دشمن داشته و در حق تو کاذب باشد.»

أم سلمه از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «لا یحبّ علیاً منافق، و لا یبغضه مؤمن»؛ (3) «منافق، علی علیه السلام را دوست ندارد و مؤمن او را دشمن ندارد.»

امام علی علیه السلام فرمود: «والذی فلق الحبة و برأ النسمة، إنّه لعهد النبی الأُمّی الّیّ أنّه لا یحبّنی إلّا مؤمن، و لا یبغضنی إلّا منافق»؛ (4) «قسم به کسی که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، هر آینه عهدهی است از پیامبر امّی به من که دوست ندارد مرا مگر مؤمن، و دشمن ندارد مرا مگر منافق.»

2 - دوستی فاطمه زهرا علیها السلام؛

رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید: «فاطمة بضعة منی، من أغضبها فقد أغضبنی»؛ (5) «فاطمه پاره تن من است، هر کس او را به غضب آورد، مرا خشمگین کرده است.»

از عایشه سؤال شد: کدامین شخص از زنان نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله محبوب تر بوده است؟ گفت: فاطمه. سؤال شد: از مردان؟ گفت: همسرش. (6)

3 - دوستی امام حسن و حسین علیهما السلام؛

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «هذان ابنای الحسن و الحسین، أللّهم إتی أحبّهما، أللّهم فأحبّهما و أحبّ من یحبّهما»؛ (7) «اینان دو فرزندان من هستند، بار خدایا! من آنان را دوست می دارم. بار خدایا! تو نیز آنان و هر کس که آنان را دوست دارد، دوست بدار.»

ص: 143

1- 447. مستدرک حاکم، ج 2، ص 241.

2- 448. همان، ج 3، ص 135.

3- 449. سنن ترمذی، ج 5، ص 635، ح 3717؛ جامع الصول، ج 8، ص 656، ح 6499.

4- 450. صحیح مسلم، ج 1، ص 86، ح 131؛ سنن ترمذی، ج 5، ص 643.

5- 451. صحیح بخاری، ج 5، ص 92؛ صحیح مسلم، ج 4، ص 1902.

6- 452. سنن ترمذی، ج 5، ص 701، ح 3874.

7- 453. صحیح بخاری، ج 5، ص 100-101، ح 235؛ سنن ترمذی، ج 5، ص 656؛ مسند احمد، ج 2، ص 446.

و نیز فرمود: «الحسن و الحسین ریحانتای»؛⁽¹⁾ «حسن و حسین دو دسته گل من هستند.»

جلوه های حبّ در زندگی انسان

انسان که کسی را دوست دارد این دوستی تنها حالتی نیست که در نفس باقی بماند بلکه همان گونه که اشاره شد، اقبال دارد و این اقبال منشأ ظهور و بروز در زندگی انسان است. و اگر محبت در موردی رجحان پیدا کرد به تبع آن مظاهر و بروزات آن نیز راجع می گردد و ادله استحباب شامل آن ها نیز می شود، مگر در مواردی که مظهر مورد نهی قرار گیرد؛ مثل القاء به هلاکت انداختن خود به جهت محبوب که این مورد از دلیل استحباب خارج می شود. اینک به برخی مظاهر حب اشاره می کنیم:

1 - اطاعت و انقیاد.

2 - زیارت محبوب.

3 - تکریم و تعظیم محبوب.

4 - برآورده کردن حاجت های محبوب.

5 - دفاع از محبوب به انحاء مختلف.

6 - حزن و اندوه در فراق محبوب.

7 - حفظ آثار محبوب.

8 - احترام به فرزندان و نسل محبوب.

9 - بوسیدن آن چه به او مرتبط است.

10 - برپایی مراسم جشن و مولودی خوانی در میلاد محبوب.

نتیجه این که اقامه عزاداری نیز لوازم و مظاهر حبّ اهل بیت علیهم السلام است.

ص: 144

1- 454. صحیح بخاری، ج 5 ص 102، ح 241؛ سنن ترمذی، ح 5، ص 657، ح 3770؛ مسند احمد، ج 2، ص 85.

بیشترین و مهم ترین تأثیری که مراسم عزاداری بر شرکت کنندگان دارد تأثیرات روانی است و بیشتر شرکت کنندگان نیز در پی همین نوع تأثیرات هستند. لذا برخی می گویند: عزاداری و ازدیاد این مراسم در طول سال و به مناسبت های مختلف باعث می شود که جامعه از شادی ها دور باشد و بیشتر احساس غمگینی کند و در نتیجه باعث افزایش افسردگی در جامعه شود. اینک به بررسی این سؤال و پاسخ به آن می پردازیم.

مراتب گریه

مراتب گریه

گریه دارای یک ظاهر است و یک باطن. ظاهر آن یک امر فیزیولوژیک است؛ یعنی باید تأثیرات روانی از طریق محرک های بیرونی یا درونی مثل تفکر شکل گیرد، سپس این تأثیرات وارد چرخه فیزیولوژی مغز و اعصاب شود. در این هنگام بخش خاصی از مغز فعال شده و غدد اشکی چشم را فرمان فعالیت می دهد، و در نهایت قطرات اشک جریان پیدا می کند که ما آن را گریه می نامیم. باطن گریه همان تأثیرات درونی است. نگاه روان شناختی و داوری ما در باب پیامدهای گریه نیز دایر مدار تأثیرات عاطفی است. اگر در روایات آمده است که گریه کردن و گریاندن و حالت گریه به خود گرفتن در مراسم عزای حسینی منشأ اثر دنیوی و اخروی است، به تأثیرات درونی نظر دارد وگرنه به صورت مصنوعی و یا با مواد شیمیایی هم می توان،

چشماني گريان داشت. باطن گريه بر چهار نوع تقسيم مي شود كه يك نوع آن معطوف به خود و نيازهاي سرکوب شده خود است و مي تواند با افسردگي همبستگي مثبت داشته باشد و كشت و ار اجتماعي فرد را مختل سازد، اما سه نوع ديگر، اميدبخش است و حركت آفرين و رابطه معكوس با افسردگي دارد؛ نوع اول ناشي از مرگ واقعي است، اما سه نوع ديگر سوگ واقعي نيستند اگر چه در مراسم سوگواري انجام مي پذيرد. اين چهار نوع عبارتند از:

1 - گريه ناشي از ارتباط و علاقه

اين گريه به هنگام غم و مصيبت و داغديدگي حاصل مي شود و اختياري نيست، و معمولاً بي اراده جاري مي گردد. اين گريه به اصطلاح روان شناسان و روان درمانگران، تخليه رواني - هييجاني است و به خود فرد و نيازهاي سر كوفته شده او بازمي گردد.

2 - گريه ناشي از عقیده

اين نوع گريه مثل اشكي است كه هنگام مناجات از انسان جاري مي شود. كه ناظر به حال و آينده است. اين نوع گريه ريشه در اعتقادات دارد و مربوط به ترس هاي دنيوي و زندگي روزمره نيست.

3 - گريه ناشي از کمال خواهی

برخي از گريه ها ناشي از فضيلت طلبي و كمال خواهي است، مثل گريه اي كه در فقدان معلّم و مربّي اخلاق و پيامبر و امام و ... رخ مي دهد. اين نوع از آن جهت است كه ما در عمق وجودمان كمال و رشد را تحسّين مي كنيم و از بودن آن كمالات، ذوق زده مي شويم و از فقدان آن ها ناراحت مي گرديم. گاهي در مراسم عزاداري گريه هايي از اين نوع وجود دارد.

4 - گريه بر مظلوم

مثل اين كه بر رسول خداصلي الله عليه وآله و امامان مخصوصاً سالار شهيدان و مصايبي كه بر آنان وارد شده مي گرديم.

اختلالات افسردگی به سه قسم کلی تقسیم می شود:

1 - اختلال افسردگی عمده.

2 - اختلال افسردگی خویی.

3 - اختلال افسردگی موردی که در آن دو نوع جای نگرفته اند. (1)

اختلال افسردگی عمده، شدیدترین نوع افسردگی است و برخی از نشانه های آن عبارت است از:

الف - احساس غمگینی یا پوچی در بیشتر یا تمام روز.

ب - کاهش چشم گیر علاقه یا لذت نسبت به همه فعالیت ها در بخش عمده روز.

ج - کاهش چشم گیر وزن بدن، بدون پرهیز یا وزن غذایی، یا افزایش قابل ملاحظه وزن در عرض یک ماه.

د - بی خوابی یا خواب زدگی تقریباً در همه روز.

ه - خستگی یا از دست دادن انرژی تقریباً در همه روز.

و - احساس بی ارزشی یا احساس گناه مفرط.

ز - کاهش توانایی فکری یا تمرکز یابی تصمیمی همه روزه.

ط - افکار مکرر و عود کننده راجع به مرگ.

از بین این سه نوع افسردگی، نوع اول و سوّم مورد نظر کسانی که می گویند مراسم عزاداری باعث افسردگی جامعه شده است نیست، چون مورد اول بسیار شدید و واضح البطلان است، نه جامعه ایران مبتلا به افسردگی عمده است و نه مراسم عزاداری با ویژگی هایی که می دانیم می تواند باعث افسردگی عمده جامعه شود.

نوع سوّم هم مراد نیست چرا که مربوط به مواردی خاص از قبیل: اختلال ملال پیش از قاعدگی، اختلال افسردگی جزئی، اختلال افسردگی پس از روان پریشی ناشی از اسکیزوفرنی و غیره است. پس افسردگی خویی مورد نظر است. اختلال افسردگی خویی نسبتاً خفیف است و دارای نشانه های تشخیصی زیر است:

ص: 147

1 - کم اشتها یا پر اشتها.

2 - بی خوابی یا خواب زدگی.

3 - کمبود انرژی یا احساس خستگی.

4 - اشکال در تصمیم گیری و احساس در ماندگی.

5 - ظهور این نشانه ها در بخش عمده روز و در بیشتر روزها به مدت حداقل دو سال.

6 - این نشانه ها ناشی از آثار فیزیولوژیک مثل مصرف ناصحیح دارو و ... نباشد.

7 - این نشانه ها موجب اختلال در کارکرد اجتماعی و شغلی او شود.

اکنون ببینیم آیا مراسم عزاداری نشانه های افسرده خویی را در انسان فراهم می کند، و باعث افسردگی در جامعه می شود یا نه؟

برای روشن شدن این مطلب لازم است به عوامل افسرده خویی از دیدگاه روان شناسی توجهی کنیم. برای افسرده خویی سه عامل عمده را شمارش کرده اند: زیستی، ارثی و هیجانی - محیطی. (1) تنها عامل افسردگی، عامل محیطی نیست. و از طرفی عامل محیطی تنها در کسانی مؤثر است که زمینه های ارثی و زیستی در وضعیت مغز و کارکرد قسمت های مختلف آن دارند. و در بین عوامل محیطی که استرس زایی شدید دارد جایی برای مراسم عزاداری وجود ندارد. سوگ و داغ واقعی می تواند یکی از آن عوامل باشد اما مراسم عزاداری هیچ سهمی در استرس زایی ندارد، بلکه برعکس با توجه به مباحثی که در روان شناسی اجتماعی و کارکرد گروه ها و ویژگی های گروه های مذهبی گفته می شود، می توان گفت که مراسم عزاداری کاملاً نقش استرس زدایی را دارد و در صورتی که از مراتب ناشی از عقیده یا کمال خواهی یا گریه بر مظلوم باشد می تواند ایجاد آرامش در وجود انسان کرده و اضطراب زدایی نماید. برای اثبات این مطلب به نمونه ای در این باره اشاره می کنیم:

دکتر تیجانی تونسسی می گوید: «... دوستم منعم آمد و با هم به کربلا مسافرت کردیم و در آن جا به مصیبت سرورمان حسین - مانند شیعیان - پی بردم و تازه فهمیدم

ص: 148

که حضرت حسین علیه السلام نمرده است و این مردم بودند که ازدحام می کردند و گرداگرد آرامگاهش پروانه وار می چرخیدند و با سوز و گدازی که نظیرش هرگز ندیده بودم گریه می کردند و بی تابی می نمودند که گویی هم اکنون حسین علیه السلام به شهادت رسیده است. و سخنرانان را می شنیدم که با بازگو کردن فاجعه کربلا، احساسات مردم را بر می انگیزتند و آنان را به ناله و شیون و سوگ و می دارند و هیچ شنونده ای نمی تواند این داستان را بشنود و تحمل کند، بلکه بی اختیار از حال می رود. من هم گریستم و گریستم و آن قدر گریستم که گویی سال ها غصّه در گلویم مانده بود، و اکنون منفجر می شود.

پس از آن شیون، احساس آرامشی کردم که پیش از آن روز چنان چیزی ندیده بودم. تو گویی در صف دشمنان حسین علیه السلام بوده ام و اکنون در یک چشم بر هم زدن منقلب شده بودم و در گروه یاران و پیروان آن حضرت که جان خود را نثارش کردند، قرار می گرفتم. و چه جالب که در همان لحظات، سخنران، داستان حرّ را بررسی می کرد. حرّ یکی از سران سپاه مخالف بود که به جنگ با حسین علیه السلام آمده بود، ولی یک باره در میدان نبرد بر خود لرزید و وقتی اصحابش از او سؤال کردند که تو را چه شده است؟ نکند که از مرگ میهراسی؟ او در پاسخ گفت: به خدا سوگند! هرگز از مرگ هراسی ندارم ولی خود را مخیر می بینم که بهشت را برگزینم یا دوزخ را. او ناگهان اسب خود را به سوی حسین علیه السلام حرکت داد و به دیدار او شتافت و گریه کنان عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! آیا توبه برایم هست؟».

درست در همین لحظه بود که دیگر نتوانستم طاقت بیاورم و شیون کنان خود را بر زمین افکندم، و گویا نقش حر را پیاده می کردم و از حسین علیه السلام می خواستم که «ای فرزند رسول خدا! آیا توبه ای برایم هست؟ یابن رسول الله! از من درگذر و مرا ببخش».

صدای واعظ چنان تأثیری در شنوندگان گذاشته بود که گریه و شیون مردم بلند شد. دوستم که صدای فریادم را شنید، با گریه مرا در بغل گرفت و معانقه کرد. همان گونه که مادری فرزندش را دربر می گیرد و تکرار می کرد: «یا حسین! یا حسین!».

لحظاتی بود که در آنان گریه واقعی را درک کرده بودم، و احساس می کردم اشک هایم قلبم را شست و شو می دهند و تمام بدنم را از درون تطهیر می کنند. آن جا

بود که معنای روایت پیامبر صلی الله علیه و آله را فهمیدم که می فرمود: «اگر آنچه من می دانستم شما هم می دانستید هر آینه کمتر میخندیدید و بیشتر میگریستید». تمام آن روز را با اندوه گذراندم. دوستم می خواست مرا تسلی دهد و دلداری نماید و لذا برایم مقداری شربت و شیرینی آورد، ولی به کلی اشتهایم کور شده بود. از دوستم درخواست کردم که داستان شهادت امام حسین علیه السلام را برایم تکرار کند؛ زیرا چیزی از آن - نه کم و نه زیاد - نمی دانستم ...» (1).

ص:150

بخاری به سند خود از عایشه نقل می کند: «هنگامی که خبر شهادت زید بن حارثه و جعفر و عبدالله بن رواحه به پیامبر صلی الله علیه وآله رسید، حضرت در حالی که آثار حزن در صورتش نمایان بود وارد مسجد شد و در آنجا نشست».(1)

ابن هشام نقل می کند: «هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه بازگشت صدای گریه و نوحه را بر کشته شدگان شنید. آن گاه چشمان پیامبر صلی الله علیه وآله پر از اشک شد و فرمود: ولی حمزه گریه کننده ای ندارد. با شنیدن این سخن، زنان بنی اشهل آمدند و بر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله گریستند».(2)

ص: 151

1- 458. ارشاد الساری، ج 2، ص 393.

2- 459. السیره النبویه، ج 3، ص 105.

گاهی گفته می شود که برپایی مراسم عزا با وحدت مسلمانان سازگاری ندارد؛ زیرا این مراسم در برگیرنده اعتراض و لعن بر برخی از خلفای مسلمانان است، و لذا به جهت ایجاد وحدت در بین مسلمین ترک آن لازم و ضروری است.

پاسخ:

اولاً: قضیه امام حسین علیه السلام نه تنها به مصلحت شیعه است بلکه به مصلحت مسلمانان و عموم آزادی خواهان عالم است، لذا با برپایی مراسم یادبود حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و با ایجاد روحیه شهادت طلبی در راه تثبیت آزادی و ایمان می توان جوامع بشری را از یوغ اسارت و بردگی دیگران رهایی بخشید.

ثانیاً: در ذکر مصیبت امام حسین علیه السلام چندان سخنی از صحابه به میان نمی آید. مگر نه این است که عموم صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت امام حسین علیه السلام را دوست می داشتند و او را احترام می نمودند؟ و حتی برخی از آنان در کربلا- در رکاب امامشان به شهادت رسیدند که از آنها می توان به حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، بریر بن خضیر همدانی، عروه غفاری و دیگران اشاره کرد.

یادبود عاشورای حسینی هرگز بین مسلمانان ایجاد اختلاف نکرده و نخواهد کرد. آری، یادبود حسینی می تواند بین مسلمانان و منافقان دغل کاری امثال یزید و ابن زیاد و عمر بن سعد و اتباع آنان تفرقه بیندازد.

از برخی روایات شیعه و سنی استفاده می شود که سینه زدن در سوگ امام حسین علیه السلام گر چه موجب قرمز شدن سینه شود، اشکالی نداشته، بلکه امری راجح است.

الف - روایات شیعه

با مراجعه و تأمل در روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود که ایشان انواع عزاداری مشروع از قبیل سینه زنی را اجازه داده اند. اینک به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

1 - شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: «لأشی فی اللطم علی الخدود سوی الاستغفار و التوبة، وقد شققن الجيوب و لطنن الخدود الفاطمیات علی الحسین بن علی علیهما السلام و علی مثله تلطم الخدود و تشقّ الجيوب»؛⁽¹⁾ «چیزی در زدن بر صورت به جز استغفار و توبه نیست، زیرا زنان فاطمی در سوگ حسین بن علی علیهما السلام گریبان چاک داده و به صورت زدند. و بر مثل حسین باید به صورت زده و گریبان چاک داد.»

2 - در زیارت ناحیه مقدسه آمده است: «فلما رأین النساء جوادک مخزياً... برزن من الخدور ناشرات الشعور، علی الخدود لاطمات و بالعویل ناحیات»؛⁽²⁾

ص: 153

1- 460. تهذیب الاحکام، ج 8، ص 325.

2- 461. کامل الزیارات، ص 260 و 261.

«زنان چون اسب زخم خورده تو را دیدند ... از پشت پرده ها بیرون آمدند در حالی که موهای خود را پریشان کرده و بر صورت می زدند و با صدای بلند نوحه می کردند.»

3 - و نیز در آن زیارت می خوانیم که امام زمان علیه السلام خطاب به امام حسین علیه السلام عرض می کند: «وَلَأُنْدَبَنَّ صَبَاحاً وَمَسَاءً، وَلَأُبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بَدَلَ الدَّمِوعِ دَمًا»؛ [\(1\)](#) «من صبح و عصر بر تو ندبه می کنم و به جای اشک ها بر تو خون می گریم.»

4 - از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: «انَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ اقْرَحَ جَفُونَنَا وَاسْبَلَ دُمُوعَنَا وَاذَلَّ عَزِيزَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ، وَاورثَنَا الْكَرْبَ وَالبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الْانْقِضَاءِ ...»؛ [\(2\)](#) «همانا روز حسین علیه السلام پلک های ما را زخم کرده و اشکان ما را ریزان نموده و عزیز ما را در سرزمین کرب و بلا ذلیل کرده است. و غصه و بلا را تا روز قیامت برای ما به ارث گذارده است.»

5 - شیخ مفید رحمه الله نقل می کند: چون زینب علیهم السلام اشعار برادرش حسین علیه السلام را شنید که می گوید: «یا دهر افِّ لک من خلیل ...» سیلی به صورت زد و دست برد و گریبان چاک داد و بیهوش شد. [\(3\)](#)

6 - سید بن طاووس نقل کرده: «چون اسیران در بازگشتشان به مدینه به کربلا رسیدند، جابر بن عبدالله انصاری را همراه جماعتی از بنی هاشم و مردانی از آل رسول مشاهده کردند که برای زیارت قبر حسین علیه السلام آمده اند. همگی در یک وقت به هم رسیدند و شروع به گریه و حزن کرده و بر خود می زدند و چنان عزاداری به پا کردند که جگرها را می سوزاند. زنان آن سرزمین نیز با آنان همنا شده و چند روز عزاداری بر پا کردند. [\(4\)](#)

7 - ابن قولویه نقل کرده که حورالعین در اعلیٰ علین بر حسین به سینه و صورت زدند. [\(5\)](#)

ص: 154

1- 462. همان.

2- 463. بحارالانوار، ج 44، ص 284.

3- 464. الارشاد، شیخ مفید رحمه الله، ص 232.

4- 465. لهوف، ص 112 و 113؛ بحارالانوار، ج 45، ص 146.

5- 466. کامل الزیارات، ص 80؛ بحارالانوار، ج 45، ص 201.

8 - کلینی به سند خود از جابر نقل می کند که به امام باقر علیه السلام عرض کرد: جزع چیست؟ حضرت فرمود: «اشدّ الجزع الصراخ بالویل والعویل ولطم الوجه والصدر ...»؛ (1) «شدیدترین جزع، فریاد و وا ویلا و صیحه و زدن به صورت و سینه است ...».

ب - روایات اهل سنت

اهل سنت نیز روایاتی را نقل کرده اند که دلالت بر رجحان سینه زنی در سوگ اولیای الهی خصوصاً سالار شهیدان امام حسین علیه السلام دارد. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1 - ابن کثیر نقل کرده که چون اسیران را بر امام حسین علیه السلام و اصحابش مرور دادند زنان شیون کشیده، به صورت خود زدند، و زینب صدا بلند کرد: «یا محمّده ...» (2).

این در حالی است که هرگز امام سجاد علیه السلام که همراهشان بود به عمل آنان اعتراض نکرد.

2 - زمانی که امام حسین علیه السلام در کربلا چنین رجز خواند:

یا دهر افّ لک من خلیل

کم لک فی الاشرار والاصیل

صدا به گوش زینب علیها السلام رسید. در این هنگام پیراهن خود را چاک داده، بر صورت خود زد و سربرهنه از خیمه بیرون آمد و فریاد برآورد: وا ثکلاه، واحزنانه. (3)

3 - از جمله ادله عدم حرمت بر سینه و صورت زدن در سوگ انبیا و اوصیا و فرزندان انبیا، خصوصاً کسانی که بر روی زمین هیچ کس مثل آنان نبوده است، روایتی است که احمد و دیگران به سند صحیح از عایشه نقل کرده اند که گفت: «... رسول خدا صلی الله علیه وآله قبض روح شد [4]...»، آنگاه سر او را بر بالشتی قرار داد. در این هنگام من با زنان برخواسته و به خود زده و من به صورت خود می زدم ...» (5).

محمّد سلیم اسد درباره سند این حدیث می گوید: «این سند صحیح است» (6).

ص: 155

1- 467. وسائل الشیعه، ج 2، ص 915.

2- 468. البداية والنهاية، ج 8، ص 210؛ مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی، ج 2، ص 39.

3- 469. تاریخ طبری، ج 4، ص 319؛ کامل ابن اثیر، ج 4، ص 59؛ ارشاد مفید، ج 2، ص 94.

4- 470. در حالی که در دامن من قرار داشت، {ما نظر اهل سنت را در خصوص این موضوع که بر دامن عایشه بوده صحیح نمی دانیم.}

5- 471. مسند احمد، ج 6، ص 274.

6- 472. حاشیه مسند ابی یعلی، ج 5، ص 63.

4 - مجرد زدن انسان به خودش در مصیبتی که به او وارد شده، دلیلی بر حرمت آن نیست؛ زیرا احمد بن حنبل به سند خود از ابو هریره نقل کرده که شخصی اعرابی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و شروع به زدن به صورت خود کرد و موی خود را می کند و می گفت: من خودم را هلاک شده می بینم. رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: چه چیز تو را هلاک نموده است؟! او گفت من در ماه رمضان با همسر خود جماع کردم! حضرت به او فرمود: آیا می توانی یک بنده آزاد کنی؟ (1)

در این حدیث مشاهده می کنیم که پیامبرصلی الله علیه وآله بر این کار او اعتراض نکرد و او را از زدن به صورت و کندن مو نهی ننمود.

5 - ابن عباس قضیه طلاق پیامبرصلی الله علیه وآله و همسران خود را نقل می کند که در آن آمده است: عمر گفت: من بر حفصه وارد شدم در حالی که ایستاده بود و به خود می زد، و همچنین همسران پیامبر نیز ایستاده و به خود می زدند. من به حفصه گفتم: آیا رسول خداصلی الله علیه وآله تو را طلاق داده است؟ ... (2)

6 - سبط بن جوزی می گوید: «چون حسین علیه السلام کشته شد، ابن عباس مرتّب بر او می گریست تا این که چشمانش کور شد». (3)

7 - جرجی زیدان می گوید: «شکی نیست که ابن زیاد با کشتن حسین علیه السلام جرم بزرگی را مرتکب شد که فجیع تر از آن در تاریخ عالم واقع نشده است. و لذا باکی نیست بر شیعه که به جهت کشته شدن حسین علیه السلام اظهار ظلم کرده، بر او در هر سال بگرید، و گریبان چاک دهد، و با اظهار تأسّف بر او به سینه های خود زند؛ زیرا او مظلومانه کشته شد». (4)

ص: 156

1- 473. مسند احمد، ج 2، ص 516.

2- 474. کنز العمال، ج 2، ص 534.

3- 475. تذکرة الخواص، ص 152.

4- 476. تاریخ النیاحه، ج 2، ص 30، به نقل از جرجی زیدان.

مخالفین سینه زنی به ادله ای چند از روایات فریقین تمسک کرده اند:

الف - روایات عامه

بخاری به سند خود از عبدالله نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «لَيْسَ مِنْكُمْ مَنْ لَطَمَ الْخُدُودَ وَ شَقَّ الْجُيُوبَ وَ دَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ»؛ (1) «از ما نیست کسی که به صورت سیلی زده، یقه ها چاک دهد و مدعی دعوی جاهلیت باشد.»

برخی به این حدیث تمسک کرده و از سینه زنی و نوحه سرایی در سوگ اولیای الهی خصوصاً سالار شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام منع کرده اند.

پاسخ

این حدیث ناظر به موردی است که کسی این افعال را به عنوان اعتراض به قضای الهی در مقابل مرگ عزیزش انجام دهد. و این نکته ای است که بسیاری از شارحان صحیح بخاری؛ از قبیل: عسقلانی، ملا علی قاری، کرمانی، قسطلانی به آن اشاره کرده اند. (2)

کرمانی می نویسد: «اگر کسی بگوید: گریبان چاک کردن و به صورت زدن باعث نمی شود که فاعل این دو کار از این امت خارج گردد، پس این نفی چه معنایی دارد؟ در جواب می گوئیم: این به جهت شدت و تغلیظ است، مگر آن که ادعای مطالب جاهلیت را به گونه ای تفسیر کنیم که موجب کفر شود، مانند تحلیل حرام یا عدم تسلیم در برابر قضای الهی، که در این صورت نفی حقیقی است». (3)

مناوی در ذیل این حدیث می نویسد: «این تعبیر دلالت بر عدم رضایت دارد، و سبب آن چیزی است که این اعمال متضمن آن است که از آن جمله راضی نبودن به قضای الهی است». (4)

ص: 157

-
- 1- 477. صحیح بخاری، ح 1220.
- 2- 478. فتح الباری، ج 3، ص 195؛ شرح الکرمانی علی البخاری، ج 7، ص 88؛ ارشاد الساری، ج 2، ص 406؛ عمدة القاری، ج 8، ص 87.
- 3- 479. شرح کرمانی بر بخاری، ج 7، ص 88.
- 4- 480. فیض القدیر، ج 5، ص 493.

نتیجه این که: این حدیث هرگز ناظر بر سینه زنی در روز عاشورا و در عزای امام حسین علیه السلام و دیگر اولیای الهی نیست، عملی که به جهت تعظیم دین و شعائر آن و اظهار محبت نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام انجام می گیرد.

ب - روایات اهل بیت علیهم السلام

در منابع شیعی روایاتی وجود دارد که به ظاهر از نوحه سرایی و سینه زنی نهی کرده است؛

1 - جابر بن عبدالله انصاری می گوید: از امام باقر علیه السلام درباره (جزع) سؤال کردم؟ حضرت فرمود: «اشدّ الجزع الصراخ بالویل و لطم الوجه و الصدر و جزّ الشعر من النواصی و من اقام النواحه فقد ترك الصبر و اخذ فی غیر طریقه»؛⁽¹⁾ «شدیدترین مرتبه جزع عبارت است از فریاد همراه وای گفتن، زدن به صورت و سینه و کندن مو از جلوی سر، و هر کس نوحه گری بر پا کند به طور حتم صبر را رها کرده و در راه غیر صبر قرار گرفته است.»

2 - از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «نهی رسول الله صلی الله علیه وآله عن الرنة عند المصيبة و نهی عن النياحة و الاستماع اليها»؛⁽²⁾ «رسول خدا صلی الله علیه وآله از فریاد برآوردن هنگام مصیبت نهی کرده است. و نیز از نوحه سرایی و گوش دادن به آن نیز نهی نموده است.»

3 - عمرو بن ابی مقدم می گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که درباره آیه { وَ لَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ (3) } فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله به دخترش فاطمه علیها السلام فرمود: «اذا أنا متّ فلا تخمشی علیّ وجهاً و لا ترخی علیّ شعراً و لا تنادی بالویل و لا تقيمنّ علیّ نائحة»؛⁽⁴⁾ «هر گاه من از دنیا رفتم صورت خود را خراش مده، و موی خود را پریشان مساز و برای من نوحه گری نکن.»

پاسخ

اولاً: این دسته از روایات اصل برپایی مجالس عزرا را نهی نمی کند، بلکه از هر

ص: 158

1- 481. وسائل الشیعه، ج 2، ص 915، باب کراهة الصراخ بالویل و العویل.

2- 482. همان.

3- 483. سوره ممتحنه، آیه 12.

4- 484. وسائل الشیعه، ج 2، ص 915.

عملی که با قضا و قدر الهی منافات داشته باشد جلوگیری کرده است؛ زیرا برخی در فراغ از دست رفته خود شکوه و اعتراض نموده، مقدرات الهی را زیر سؤال می برند، ولی اگر در نوحه سرایی و مرثیه خوانی برای میت تنها ذکر فضایل و خوبی های او گفته شود اشکالی ندارد.

ثانیاً: روایات ناحیه مربوط به موردی است که بر نوحه گری و مرثیه خوانی اثری عقلایی مترتب نگردد، در حالی که عزاداری برای اولیای الهی دارای آثاری عقلایی است. و نیز به اثبات رساندیم که می توانیم آن را داخل در ادله عام کنیم. خصوصاً آن که ثابت شد که سیره رسول خداصلی الله علیه وآله و اهل بیت عصمت و طهارت و صحابه و تابعین و مسلمانان در طول تاریخ بر برپایی مراسم عزا و مرثیه خوانی و نوحه گری در سوگ اولیای الهی، خصوصاً امام حسین علیه السلام بوده است.

ثالثاً: در برخی از روایات تصریح به جواز بلکه رجحان نوحه گری و جزع در سوگ امام حسین علیه السلام شده است:

1 - در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل است که فرمود: «کَلَّ الْجَزَعُ وَ الْبُكَاءُ مَكْرُوهٌ سِوَى الْجَزَعِ وَ الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ»؛ (1) «هر جزع و گریه ای مکروه است به جز جزع و گریه بر امام حسین علیه السلام.»

2 - امام رضا علیه السلام به پسر شیب فرمود: «... اَنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اقْرَحَ جَفُونَنَا وَ اسْبَلَ دُمُوعَنَا وَ اَذَلَّ عَزِيزَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَا وَ اَوْرَثَنَا الْكَرْبَ وَ الْبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الْانْقِضَاءِ ...»؛ (2) «همانا روز حسین علیه السلام پلک های ما را زخم کرده و اشک های ما را جاری ساخته و عزیز ما را در زمین کرب و بلا ذلیل کرده است. و تا روز انقضاء [دنیا] غصه و بلا را برای ما به ارث گذارده است.»

3 - امام صادق علیه السلام به عبدالله بن حماد فرمود: «به من خبر رسیده که گروه هایی از اطراف کوفه و نقاط دیگر و نیز گروهی از خانم ها در نیمه شعبان، کنار تربت پاک حسین بن علی علیه السلام اجتماع نموده، بر حسین علیه السلام نوحه سرایی کرده و قرآن تلاوت می کنند و گروهی به نقل تاریخ و برخی دیگر به مرثیه سرایی می پردازند.

ص: 159

1- 485. بحار الأنوار، ج 44، ص 289.

2- 486. همان، ص 285.

حماد عرض کرد: من خود شاهد چنین مراسمی بوده ام. امام فرمود: خدا را سپاس که برخی از مردم را علاقه مند ما قرار داده تا به مدح و ستایش ما پرداخته و برای ما سوگواری کنند، دشمنان ما را مورد سرزنش قرار داده، کارهای زشت و ناپسند آنان را آشکار نمایند». (1)

4 - ابن قولویه از مسمع کردین روایت کرده که امام صادق علیه السلام به من فرمود: «... آیا مصایب کربلا را به یاد می آوری؟» عرض کردم: آری. فرمود: «... آیا جزع و اظهار ناراحتی می کنی؟» گفتم: آری، سوگند به خدا! که گریه می کنم. حضرت فرمود: «خدا گریه ات را بپذیرد. آگاه باش! که تواز کسانی هستی که برای مصایب ما اظهار ناراحتی و جزع می کنند. تواز کسانی هستی که در خوشحالی ما خوشحال و در اندوه و حزن ما اندوهناکند ...». (2)

ص: 160

1- 487. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص 539، باب 108.

2- 488. بحار الأنوار، ج 44، ص 289.

شکی نیست که پوشیدن لباس مشکی خصوصاً در حال نماز نزد مشهور امامیه کراهت دارد، بلکه ادعای اجماع بر آن نیز شده است. ولی بحث این است که آیا این کراهت ذاتی است، یعنی به لحاظ این که لباس مشکی است مکروه است یا به جهت اینکه شعار بنی عباس بوده (1) یا چون لباس اهل جهنم است (2)، مکروه می باشد؟

از ظاهر برخی ادله استفاده می شود که کراهت آن ذاتی نیست و لذا در صورتی که عنوان دیگری به خود گیرد؛ مثل این که شعار حزن بر اولیای الهی شود نه تنها کراهت سابق را از دست می دهد بلکه داخل در عنوان احیای شعائر الهی شده، مستحب نیز می گردد. خصوصاً آن که با مراجعه اخبار و تواریخ پی می بریم که اهل بیت علیهم السلام هنگام عزا در مصیبت فقدان یکی از بزرگان، لباس مشکی را می پوشیده، یا پوشیدن آن را امضا کرده اند. اینک به نمونه هایی که در کتب شیعه و سنی آمده اشاره می کنیم:

الف - روایات شیعه

1 - برقی به سندش از امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند که فرمود: «چون جدم حسین علیه السلام کشته شد، زنان بنی هاشم در ماتم او لباس سیاه پوشیدند و آن را در گرما و سرما تغییر ندادند. و پدرم علی بن الحسین علیهما السلام برای آنان در هنگام عزاداری غذا آماده می کرد.» (3)

ص: 161

1- 489. من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 252.

2- 490. وسائل الشیعة، ج 3، ص 281، باب 20 از ابواب لباس مصلی، ح 3.

3- 491. بحار الأنوار، ج 45، ص 188؛ وسائل الشیعة، ج 2، ص 890.

2 - ابن قولویه به سندش نقل کرده که فرشته ای از فرشته های فردوس بر دریا فرود آمد و بال های خود را بر آن گسترده. آن گاه صیحه ای زد و گفت: «ای اهل دریاها! لباس های حزن به تن کنید؛ زیرا فرزند رسول خدا ذبح شده است. آن گاه قدری از تربت او را بر بال های خود گذارده و به سوی آسمان ها برد. و هیچ فرشته ای را ملاقات نکرد جز آن که آن را استشمام نمود و اثری از آن نزد او ماند. (1)

ب - روایات عامه

1 - ابن ابی الحدید از مدائنی نقل می کند: چون علی علیه السلام وفات یافت، عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب نزد مردم آمد و گفت: همانا امیرالمؤمنین علیه السلام وفات یافت، او کسی را به عنوان جانشین خود قرار داده است، اگر او را اجابت می کنید نزد شما می آید و اگر کراهت دارید کسی بر دیگری اصراری ندارد؟ مردم گریستند و گفتند: بلکه به سوی ما بیاید. حسن علیه السلام در حالی که لباس مشکی به تن داشت نزد آنان آمد و خطبه ای ایراد فرمود. (2)

2 - ابی مخنف روایت کرده که نعمان بن بشیر خبر شهادت امام حسین علیه السلام را به اهل مدینه ابلاغ نمود ... در مدینه زنی نبود جز آن که از پشت پرده بیرون آمد و لباس مشکی پوشیده، مشغول عزاداری شد. (3)

3 - عمادالدین ادریس قرشی از ابی نعیم اصفهانی به سندش از ام سلمه نقل کرده که چون خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به او رسید خیمه ای سیاه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله زد و لباس مشکی به تن نمود. (4)

4 - و نیز ابن ابی الحدید از اصبع بن نباته نقل می کند که گفت: «بعد از کشته شدن امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مسجد کوفه شدم، حسن و حسین را مشاهده کردم که لباس مشکی به تن داشتند. (5)

ص: 162

1- 492. کامل الزیارات، ص 67 و 68؛ بحار الأنوار، ج 45، ص 221 و 222.

2- 493. شرح ابن ابی الحدید، ج 16، ص 22.

3- 494. مقتل ابی مخنف، ص 222 و 223.

4- 495. عیون الاخبار و فنون الآثار، ص 109.

5- 496. شرح ابن ابی الحدید.

برخی سؤال می کنند: چرا در سوگ اولیای الهی سوگواری و مرثیه سرایی می کنیم؟ آیا در میان امت های پیشین این چنین اعمالی بوده است؟ آیا پیامبر صلی الله علیه وآله و اهل بیتش چنین کاری را در سوگ بزرگان انجام می دادند؟ آیا صحابه و تابعین و به تعبیر دیگر سلف صالح، چنین عملی انجام می دادند یا خیر؟

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که مرثیه خوانی به نثر، در سوگ اولیای الهی سنتی متداول از صدر اسلام تاکنون بوده است. اینک به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

الف - مرثیه خوانی در سوگ اولیای الهی

مرثیه خوانی در سوگ اولیای الهی

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که پیامبر صلی الله علیه وآله و صحابه در سوگ اموات خصوصاً اولیای الهی مرثیه سرایی می کردند. اینک به نمونه هایی از آن اشاره می کنیم:

1 - مرثیه رسول خدا صلی الله علیه وآله

حلبی از ابن مسعود نقل می کند: «ما رسول خدا صلی الله علیه وآله را گریان بر کسی همانند حمزه ندیدیم. جنازه او را به طرف قبله قرار داد. آن گاه بر بالین جنازه او ایستاد. سپس صیحه ای زد که نزدیک بود غش کند. در این هنگام فرمود: ای عموی رسول خدا! و ای شیر خدا و شیر رسول خدا، ای حمزه، ای انجام دهنده خیرات، ای حمزه، ای برطرف کننده غصه ها، ای مدافع، ای محافظ رسول خدا!» (1)

ص: 165

2 - مرثیه خوانی فاطمه زهرا علیها السلام

انس بن مالک می گوید: «چون از دفن رسول خداصلی الله علیه وآله فارغ شدیم، فاطمه علیها السلام رو به من کرده، فرمود: ای انس! چگونه توانستید خاک بر صورت رسول خدا بریزید؟ آنگاه شروع به گریه کرده، ندا سر داد: ای پدرم که دعوت پروردگارت را اجابت نمودی؟! ای پدرم که به قرب پروردگارت رفتی؟! ای پدرم که ندای پروردگارت را پاسخ دادی؟! ...» (1).

3 - مرثیه خوانی عایشه

ابن عبدربه می گوید: عایشه بر سر قبر ابی بکر ایستاده و گفت: «... بزرگ ترین حوادث بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله مصیبت فقدان تو است» (2).

4 - مرثیه خوانی امام حسن علیه السلام

طبری به سند خود از خالد بن جابر نقل می کند که از امام حسن علیه السلام شنیدم، بعد از کشته شدن امام علی علیه السلام در ضمن خطبه ای فرمود: «لقد قتلتم الليلة رجلاً فی ليلة فیها نزل القرآن، و فیها رفع عیسی بن مریم علیه السلام و فیها قتل یوشع بن نون فتی موسی علیهما السلام، واللّه ما سبقه احد کان قبله، ولا یدرکه احد یكون بعده. واللّه ان کان رسول اللّه صلی الله علیه وآله لیبعثه فی السریة، و جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره، واللّه ما ترک صفراء ولا بیضاء الا ثمانمائة او سبعمائة ارصدها لخدمه»؛ (3) «شما امشب مردی را کشتید که در آن شب قرآن نازل شد. و در آن شب عیسی بن مریم علیه السلام به آسمان رفته و یوشع بن نون جوان مرد موسی علیهما السلام کشته شد. به خدا سوگند! قبل از او کسی از او سبقت نگرفته و بعد از او هیچ کس او را درک نخواهد کرد. به خدا سوگند! رسول خداصلی الله علیه وآله او را در سریه [جنگی] می فرستاد، در حالی که جبرئیل در طرف راست او و میکائیل در طرف چپ او بود. به خدا سوگند! هیچ زردی و سفیدی [طلا و نقره ای] باقی نگذاشت به جز هشتصد و یا هفتصد درهم که برای خادمش کنار گذارده بود.»

ص: 166

1- 498. عقدالفرد، ج 2، ص 31؛ مسند احمد، ج 3، ص 197.

2- 499. عقدالفرد، ج 2، ص 37.

3- 500. تاریخ طبری، ج 5، ص 157.

حاکم نیشابوری به سندش از ام بکر بن مسور نقل می کند که گفت: چون حسن بن علی از دنیا رحلت نمود. زنان بنی هاشم برای او یک ماه نوحه سرایی کردند. (1)

ب - مرثیه خوانی در سوگ امام حسین علیه السلام

مرثیه خوانی در سوگ امام حسین علیه السلام

با مراجعه به مصادر حدیثی و تاریخی پی می بریم که پیامبر صلی الله علیه وآله و اهل بیت علیهم السلام و صحابه و تابعین در زمان حیات خود اقامه عزا برای امام حسین علیه السلام داشته و در سوگ او مرثیه سرایی کرده اند. اینک به مواردی در این باره اشاره می کنیم:

1 - مرثیه خوانی پیامبر صلی الله علیه وآله قبل از ولادت امام حسین علیه السلام

حاکم نیشابوری به سند صحیح از ام الفضل نقل می کند که فرمود: «روزی بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شده، عرض کردم: ای رسول خدا! شب گذشته خواب بدی دیدم. حضرت فرمود: آن خواب چیست؟ عرض کردم، خواب بدی است. حضرت فرمود: چیست؟ عرض کردم: در عالم رؤیا دیدم گویا قسمتی از بدن شما جدا شده و در دامن من قرار گرفت. پیامبر فرمود: خواب خوبی دیده ای. فاطمه (دخترم) اگر خدا بخواهد پسری به دنیا خواهد آورد که در دامن تو بزرگ خواهد شد.

ام الفضل می گوید: فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام را به دنیا آورد و او در دامن من بود، همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود، تا آن که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شدم و حسین علیه السلام را در دامنش گذاردم. به حضرت توجه کردم، ناگهان دیدم که اشک از چشمانش سرازیر شد. عرض کردم: ای پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت، چه شده که شما را گریان می بینم؟ حضرت فرمود: جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد که اتمم به زودی او را به شهادت می رسانند. عرض کردم: این فرزند را؟ حضرت فرمود: آری. آن گاه قسمتی از تربت خونین آن حضرت را به من داد».

ص: 167

این حدیث را عده ای از علمای اهل سنت نقل کرده اند، از قبیل:

- حاکم نیشابوری. (1)

- خطیب خوارزمی. (2)

- ابن صباغ مالکی. (3)

- ابن حجر مکی. (4)

- بیهقی. (5)

- متقی هندی. (6)

2 - مرثیه خوانی پیامبر صلی الله علیه وآله در مسجد بعد از ولادت امام حسین علیه السلام

خوارزمی حنفی می گوید: «چون از ولادت امام حسین علیه السلام یک سال کامل گذشت دوازده ملک در حالی که صورت هایشان قرمز بود و بال های خود را گسترده بودند بر رسول خدا صلی الله علیه وآله فرود آمده، گفتند: ای محمد! زود است که بر فرزندت حسین آنچه از طرف قبیله بر هابیل وارد شد، بیاید و زود است که همانند اجر هابیل به او داده شود، و بر قاتل او همانند عذاب قبیله داده خواهد شد. آن روز در آسمان ملکی نبود جز آن که بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شده و به او در مصیبت حسین علیه السلام تسلیت گفت، و از ثوابی که به او داده می شود خبر داد، و نیز تربت امام حسین علیه السلام را بر پیامبر صلی الله علیه وآله عرضه کرد. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: بار خدایا! هر کس او را خوار کند او را خوارگردان، و هر کس او را می کشد به قتل رسان، و به آنچه را دنبال می کند او را بهره مند مساز.

ص: 168

1- 502. مستدرک حاکم، ج 3، ص 176.

2- 503. مقتل خوارزمی، ج 1، ص 158 و 159.

3- 504. الفصول المهمة، ص 154.

4- 505. الصواعق المحرقة، ص 115.

5- 506. الخصائص الكبرى، ج 2، ص 125.

6- 507. كنز العمال، ج 6، ص 223.

هنگامی که دو سال کامل از ولادت امام حسین علیه السلام گذشت پیامبر صلی الله علیه وآله به سفر رفت. در بین راه توقف نمود و کلمه استرجاع { إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ } را بر زبان جاری ساخت و چشمانش پر از اشک شد. از علت آن سؤال شد؟ حضرت فرمود: این جبرئیل است که مرا از سرزمینی در شَطِّ فرات به نام کربلا خبر می دهد که فرزندم حسین بن فاطمه در آن جا به قتل خواهد رسید. عرض شد: چه کسی او را به قتل می رساند؟ فرمود: مردی به نام یزید، خداوند او را مبارک نگرداند. و گویا نظر می کنم به بازگشت و مدفنش در کربلا در حالی که سرش را هدیه می برند ... پیامبر صلی الله علیه وآله در حالی که محزون بود از سفر خود بازگشت. بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم را موعظه نمود ... آن گاه عرض کرد: بار خدایا! مرا جبرئیل خبر داده که این فرزندم کشته و خوار خواهد شد ... «(1)

3 - مرثیه خوانی پیامبر صلی الله علیه وآله در خانه ام سلمه

احمد بن حنبل به سند صحیح از انس بن مالک نقل کرده که گفت: «فرشته باران از پروردگارش اذن گرفت تا خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شود، خداوند به او اجازه داد. حضرت به ام سلمه فرمود: مواظب باش تا کسی بر من وارد نشود. ام سلمه می گوید: حسین علیه السلام آمد که داخل شود من او را مانع شدم. حضرت فرار کرد و داخل اتاق رسول خدا شد و از شانه و گردن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بالا رفت. آن فرشته به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: آیا او را دوست داری؟ حضرت فرمود: آری. فرشته عرض کرد: آگاه باش! همانا امت تو او را به زودی خواهند کشت. و اگر می خواهی مکانی را که در آن جا به قتل می رسد به تو نشان دهم. فرشته دستی زد و از خاک قرمز آن مکان آورد. ام سلمه آن را برداشته و در مقنعه اش گذارد. ثابت گفت که به ما خبر رسیده که این خاک کربلاست» (2).

ص: 169

1- 508. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی، ج 1، ص 163.

2- 509. مسند احمد، ج 3، ص 242 و 265.

4 - مرثیه خوانی پیامبر صلی الله علیه وآله در خانه عایشه

ابن عساکر به سند صحیح از عایشه نقل کرده که گفت: در آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه وآله در خواب بود ناگهان حسین علیه السلام وارد شد و به طرف حضرت حرکت کرد. من او را از حضرت دور کردم. سپس به دنبال برخی از کارهایم رفتم. حسین علیه السلام نزدیک پیامبر صلی الله علیه وآله آمد. حضرت در حالی که گریان بود از خواب بیدار شد. به او عرض کردم: چه چیز شما را به گریه درآورده است؟ حضرت فرمود: جبرئیل تربتی را که حسین در آن کشته می شود به من نشان داد. غضب خدا بر کسی که خون او را بر زمین ریزد شدید خواهد شد. آنگاه دست خود را گسترده و ناگاه قبضه ای از بطحاء آورد و فرمود: ای عایشه! قسم به کسی که جانم به دست اوست این امر مرا محزون می کند. این چه کسی است از امت که بعد از من حسین را به قتل می رساند؟! (1)

5 - مرثیه خوانی رسول خدا صلی الله علیه وآله بعد از وفات

احمد بن حنبل به سند صحیح از ابن عباس نقل کرده که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله را در نیمه روز در عالم رؤیا دیدم در حالی که ایستاده و پریشان حال و غبار آلود است در حالی که در دستش شیشه ای پر از خون است. عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! این چیست؟ حضرت فرمود: این خون حسین و اصحاب اوست، امروز آن را برداشتم. ابن عباس می گوید: ما آن روز را حساب کردیم همان روزی بود که حسین علیه السلام به شهادت رسید. (2)

ترمذی و حاکم به سند صحیح از سلمی نقل کرده که گفت: ام سلمه را دیدم که در حال گریه است. عرض کردم: چه چیز تو را به گریه در آورده است؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله را در عالم خواب مشاهده کردم در حالی که بر سر و محاسنش خاک نشسته بود. عرض کردم: شما را چه شده ای رسول خدا صلی الله علیه وآله؟ حضرت فرمود: لحظه ای قبل شاهد کشته شدن حسینم بودم. (3)

ص: 170

1- 510. ترجمه امام علی علیه السلام از تاریخ ابن عساکر، رقم 229.

2- 511. مسند احمد، ج 1، ص 283؛ مستدرک حاکم، ج 4، ص 397.

3- 512. مستدرک حاکم، ج 4، ص 19؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج 4، ص 340.

- مرثیه خوانی امام علی علیه السلام بر امام حسین علیه السلام

الف - احمد بن حنبل به سند صحیح از نجی نقل کرده که او با علی علیه السلام حرکت نمود. چون به نینوا - که راهشان به صفین بود - رسیدند، حضرت علی علیه السلام ندا داد: در کنار شط فرات. صبر کن ای اباعبدالله! عرض کردم: جریان چیست؟ حضرت فرمود: روزی بر رسول خدا وارد شدم در حالی که دو چشمش اشک ریزان بود، عرض کردم: ای پیامبر خدا! آیا شما را کسی به غضب درآورده است؟ چه شده که چشمتان گریان است؟ حضرت فرمود: آری، مدتی پیش از این جبرئیل از نزد من خارج شد و مرا خبر داد که حسین در کنار شط فرات کشته خواهد شد. آن گاه فرمود: آیا می خواهی از تربت او به تونشان دهم؟ حضرت فرمود: من گفتم: آری. آن گاه دست خود را دراز کرد و قبضه ای از خاک برداشت و به من عطا نمود، من نتوانستم اشک چشمان خود را نگه دارم لذا اشکانم جاری شد. (1)

ب - نصر بن مزاحم به سندش نقل کرده که علی علیه السلام به سرزمین کربلا- وارد شد و در آنجا توقفی نمود. به او عرض شد: ای امیرالمؤمنین! اینجا کربلا- است. حضرت فرمود: دارای گرفتاری و بلا- است آن گاه با دستش اشاره به مکانی کرد و فرمود: آن جا محل ریختن خون های آنان است. (2)

ج - حافظ طبرانی به سند صحیح از شیبان که عثمانی بود نقل کرده که گفت: علی علیه السلام هنگامی که به کربلا رسید برافروخته شد و فرمود: «در این مکان شهدایی هستند که برای آنان همانندی نیست به جز شهدای بدر». (3)

7 - مرثیه خوانی امام صادق علیه السلام

ابن عبدربه نقل می کند: امام صادق علیه السلام بر کنار قبر جدش حسین علیه السلام ایستاد و گفت: «اشهد انک قد اقامت الصلاة و آتیت الزکاة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و اطعت الله و رسوله، و عبادته مخلصاً و جاهدت فی سبيله صابراً محتسباً حتی

ص: 171

1- 513. مسند احمد، ج 2، ص 60 و 61.

2- 514. واقعه صفین، ص 158؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 1، ص 278.

3- 515. مقتل خوارزمی، ص 162، به نقل از طبرانی.

اتاک یقین، فلعن الله امة قتلتک ولعن الله امة ظلمتک، ولعن الله امة سمعت بذلك فرضیت به»؛⁽¹⁾ «گواهی می دهم که همانا تو نماز را به پا داشته و زکات را پرداختی و به معروف امر کرده و از منکر نهی کردی و خدا و رسولش را اطاعت کرده و او را با اخلاص عبادت نمودی. و در راه او جهاد کرده در حالی که صبور بوده و همه را به حساب خدا گذاردی تا آن که تو را یقین فرا رسید. پس خدا لعنت کند امتی که تو را به قتل رساند. و خدا لعنت کند امتی را که به تو ظلم کرد. و خدا لعنت کند امتی را که کشته شدنت را شنید و به آن رضایت داد.»

8 - مرثیه خوانی ام البنین

ابوالفرج اصفهانی درباره ام البنین می گوید: «ام البنین مادر چهار برادر بود که همگی به قتل رسیده بودند. او به قبرستان بقیع می آمد و بر فرزنداناش دلخراش ترین و جانسوزترین ندبه ها را می خواند. مردم به دور او جمع شده، به ندبه های او گوش فرا می نمودند. از جمله کسانی که به بقیع می آمد مروان بود، او همیشه به ندبه های ام البنین گوش فرا می داد و گریه می کرد».⁽²⁾

9 - مرثیه خوانی حضرت زینب علیها السلام

ابوالفرج اصفهانی و دیگران از حمید نقل کرده اند که هنگام خروج علی بن الحسین اکبر برای جنگ به میدان، گفت: «نظر کردم به زنی که با سرعت از خیمه بیرون آمد گویا خورشید طلوع کرده است، او صدا می زد: «یا حبیباه، یابن اخاه»؛ «ای دوست من! ای فرزند برادر من!» درباره او سؤال کردم، گفتند: او زینب دختر علی بن ابی طالب است. آن گاه آمد و خود را بر روی جنازه علی اکبر علیه السلام انداخت. حسین علیه السلام آمد و دست او را گرفت و به خیمه برد».⁽³⁾

طبری و دیگران نقل کرده اند: «چون روز یازدهم محرم فرا رسید ابن سعد دستور داد تا قافله را از کربلا حرکت دهند. همسران امام حسین علیه السلام و فرزندان و

ص: 172

1- 516. العقد الفرید، ج 2، ص 8.

2- 517. مقاتل الطالیین، ص 85.

3- 518. مقاتل الطالیین، ص 115؛ کامل ابن اثیر، ج 4، ص 33؛ تاریخ طبری، ج 6، ص 256.

خواهران و دختران حضرت با زینب در آن قافله بودند. آنان را همانند اسیران ترک و روم حرکت دادند. زنان گفتند: شما را به حق خدا ما را بر قتلگاه حسین علیه السلام عبور دهید. اسیران را بر بدن حسین و اصحابش در حالی که بر روی زمین افتاده بودند عبور دادند. چون نگاه زنان به کشته ها افتاد صیحه و شیون کرده و بر صورت خود زدند.

راوی می گوید: به خدا سوگند! زینب را فراموش نمی کنم که برای حسین علیه السلام ندبه می کرد و با صوت حزین و دل شکسته ندا می داد: «یا محمداه، صلی علیک علیک ملوک السماء، هذا حسینک مرمل بالدماء، مقطّع الاعضاء، و بناتک سبايا، الی اللّٰه المشتکی، و الی محمد المصطفی و الی علی المرتضی و الی فاطمة الزهراء، و الی حمزة سیدالشهداء. یا محمداه، هذا حسین بالعری، تسفی علیه ریح الصبا، قتیل اولاد البغایا، و احزنه، و اکرباه علیک یا اباعبداللّٰه، الیوم مات جدی رسول اللّٰه، یا اصحاب محمد! هولاء ذریّة المصطفی یساقون سوق السبايا»؛ «ای محمد! که فرشتگان آسمان بر تو درود فرستاده اند، این حسین توست که در خون غوطه ور است. اعضایش قطع شده و دخترانش به اسارت رفته اند. به سوی خدا و محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سیدالشهدا شکایت می کنم. ای محمد! این حسین است در این بیابان که باد صبا بر او می وزد. او کشته شده به دست اولاد زنا است. امان از حزن تو و مصیبت بر تو ای اباعبداللّٰه! امروز جدم رسول خدا رحلت نمود. ای اصحاب محمد! اینان ذریّه مصطفی می باشند که همانند اسیران می برند.»

راوی می گوید: به خدا سوگند! در آن هنگام زینب هر دشمن و دوستی را به گریه در آورد. (1)

10 - مرثیه خوانی ابن عباس

ابن عباس خطاب به یزید می گوید: «تواز من می خواهی که یاری ات کنم و مرا بر دوستی با خود وادار می کنی در حالی که تو بودی که حسین و جوانان عبدالملک که چراغ های هدایت و ستارگان راهنما بودند به قتل رساندی، و لشکریان به دستور و فرمان تو در یک سرزمین آن ها را غارت کرده، خون هایشان را بر زمین ریختند،

ص: 173

و لباس های آنان را ربودند و لب تشنه سرهایشان را از بدن جدا ساختند ...» (1).

11 - مرثیه خوانی زید بن ارقم

ابن حجر و دیگران نقل کرده اند: هنگامی که سر امام حسین علیه السلام را نزد ابن زیاد در کوفه گذاردند، او شروع به زدن با چوب دستی بر دندان های امام حسین علیه السلام نمود. زید بن ارقم نیز حاضر بود و به ابن زیاد گفت: چوب دستی خود را بردار، به خدا سوگند! مدت زیادی رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده کردم که ما بین این دو لب ها را می بوسید. آن گاه شروع به گریه کرد. (2).

12 - مرثیه خوانی حسن بصری

سبط بن جوزی از زهری نقل می کند: «چون خبر کشته شدن حسین به حسن بصری رسید چندان گریست که هر دو گونه اش مرطوب شد. آن گاه گفت: خوار باد امتی که فرزند دختر پیامبرش را به قتل رسانده است. به خدا سوگند! سر حسین به جدش بازمی گردد، آن گاه جد و پدرش از پسر مرجانه انتقام او را خواهند گرفت.» (3).

ص: 174

1- 520. کامل ابن اثیر، ج 4، ص 50؛ مجمع الزوائد، ج 7، ص 25؛ انساب الاشراف، ج 4، ص 18.

2- 521. صواعق المحرقة، ص 118؛ تذکرة الخواص، ص 231؛ تاریخ طبری، ج 4، ص 349.

3- 522. تذکرة الخواص، ص 240.

مرثیه خوانی به شعر

مرثیه خوانی به شعر

شکی نیست که شعر تأثیر بسزایی در روح و روان و عواطف انسان دارد، و لذا اگر مطالب را در قالب شعر قرار دهیم اثر بیشتری خواهد داشت در قلوب و نفوس مردم.

واقعۀ کربلا- که به خودی خود محرک احساسات و عواطف مسلمانان است اگر در قالب شعر درآید می تواند تأثیر بسزایی در تحریک عواطف و احساسات مردم داشته باشد و از این راه مردم به امام حسین علیه السلام و اهداف او نزدیک تر شوند. اینک این مسأله را به لحاظ حکم شرعی مورد بررسی قرار می دهیم:

ادله جواز و رجحان مرثیه خوانی به شعر

ادله جواز و رجحان مرثیه خوانی به شعر

برای اثبات این مطلب می توان به ادله ای چند تمسک نمود:

1- اصل اباحه

اصل اولی در تمام اشیاء اباحه است، این امر در مورد مرثیه خوانی نیز جاری است، مادامی که دلیلی بر خلاف آن نباشد. و از آن جا که این امر مورد نهی واقع نشده بلکه دلیل بر رجحان آن وجود دارد لذا داخل در اصل اولی اباحه و جواز است.

ص: 175

2 - تعظیم شعائر دینی

کسی که قرار است برای او مرثیه خوانی شود در صورتی که از اولیای الهی بوده و از رهبران جامعه به حساب می آید، با مرثیه خوانی احساسات مردم را به او جذب کرد، در نتیجه مردم را به طرف او سوق می دهیم که این عمل به نوبه خود تشویق مردم به متابعت و پیروی از آن شخص خواهد بود. که همان پیروی از آن ولیّ خدا و دستورات او است. لذا می توان گفت که مرثیه خوانی از مصادیق بارز تعظیم شعائر الهی است.

3 - مرثیه خوانی حضرت آدم علیه السلام

طبری به سندش از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «چون فرزند آدم برادرش را به قتل رسانید حضرت برای او گریست و چنین مرثیه خوانی کرد:

تَغَيَّرَتِ الْبِلَادُ وَ مِنْ عَلَيْهَا

فَلَوْنِ الْأَرْضِ مَغْبَرٌ قَبِيحٌ

تَغَيَّرَ كُلُّ ذِي طَعْمٍ وَ لَوْنِ

وَ قُلٌّ بِشَاشَةِ الْوَجْهِ الْمَلِيحِ (1)

4 - مرثیه خوانی به شعر برای پیامبر صلی الله علیه وآله

جماعت بسیاری از صحابه و دیگران در سوگ رسول خدا صلی الله علیه وآله با شعر مرثیه خوانی کردند:

الف - مرثیه خوانی حضرت زهرا علیها السلام؛

ابن عبدربه نقل می کند: فاطمه بر بالای قبر پدرش ایستاد و عرض کرد:

فَقَدْ نَاكَ فَقَدْ الْأَرْضُ وَابِلَهَا

وَ غَابَ مَذْغَبَتُ عَنَّا الْوَحْيُ وَ الْكُتُبُ

فَلَيْتَ قَبْلَكَ كَانِ الْمَوْتُ صَادِفَنَا

لَمَّا نَعِيتَ وَ حَالَتِ دُونَكَ الْكُتُبُ (2)

ب - مرثیه دختر عبدالمطلب:

أَلَا يَا رَسُولَ اللَّهِ كُنْتَ رَجَاءَنَا

و كنت بنا برّاً ولم تك جافياً

و كنت رحيماً هادياً ومعلّماً

لييك عليك اليوم من كان باكياً(3)

ص:176

1-523. تاريخ طبری، ج 1، ص 37؛ کامل ابن اثیر، ج 1، ص 43.

2-524. العقد الفريد، ج 3، ص 218.

3-525. الاستيعاب در حاشیه الاصابة، ج 4، ص 312.

ج - مرثیه حسان بن ثابت:

و مالک لا تبکین ذا النعمة التي

على الناس منها سائغ يتغمّد

فجودی علیه بالدموع و أعولی

لفقد الذی لا مثله الدهر یوجد

و ما فقد الماضون مثل محمّد

و لا مثله حتّى القيمة یفقد

د - مرثیه ابوسفیان بن حارث؛

ابن اسحاق می گوید: ابوسفیان بن حارث در سوگ پیامبر صلی الله علیه وآله بسیار گریست و در رثای او چنین گفت:

أرقت فبات لیلی لا یزول

و لیل اخی المصیبة فیہ طول

فاسعدنی البكاء و ذاک فیما

اصیب المسلمون به قلیل

لقد عظمت مصیبتنا و جلت

عشیه قیل: قد قبض الرسول(1)

ه - مرثیه ابی ذؤیب هذلی:

کسفت لمصرعه النجوم و بدرها

و ترعزعت آطام بطن الأبطح

و ترعزعت اجبال یثرب کلّها

و نخیلها لحلول خطب مفدح(2)

و - مرثیه ابی الهیثم بن تیّهان:

لقد جدعت آذاننا و انوفنا

غداة فجئنا بالنبى محمد(3)

ز - مرثيه ام رعله قشيره:

يا دار فاطمة المعمور ساحتها

هيجت لى حزناً حيت من دار(4)

ح - مرثيه عامر بن طفيل:

بكت الارض و السماء على النو

ر الذى كان للعباد سراجاً

من هدينا به الى سبل ال

حق و كئلاً لانعرف المنهاجا(5)

ص:177

1- 526. الاستيعاب، ج 4، ص 134.

2- 527. همان، ج 4، ص 98.

3- 528. الاصابة، ج 4، ص 186.

4- 529. همان، ص 276.

5- 530. همان، ج 3، ص 54.

ط - مرثیه سواد بن قارب:

بکت علیه ارضنا و سماؤنا

و تصدّعت وجداً به الاکباد

لوقیل: تقدون النبیّ محمداً

بذلت له الاموال و الاولاد

5 - تقریر مرثی صحابه از ناحیه پیامبر صلی الله علیه وآله

صحابه در سوگ بسیاری از افراد در حضور پیامبر صلی الله علیه وآله مرثیه خوانی کردند و حضرت نه تنها آنان را از این کار نهی نفرمود بلکه آنان را نیز بر این کار تشویق کرد.

الف - مرثیه برای حمزه بن عبدالمطلب؛

صفیه دختر عبدالمطلب و برادر حمزه می گوید:

أسائلة اصحاب أحد مخافة

بنات ابی من اعجم و خیر

فقال الخبیر انّ حمزة قد ثوی

وزیر رسول الله خیر وزیر

دعاه الی الحقّ ذوالعرش دعوة

الی جنة یحیا بها و سرور(1)

کعب بن مالک در سوگ حمزه می گوید:

صفیة قومی و لاتعجزی

و بکّی النساء علی حمزة

و لاتسأمی ان تطیلی البکا

علی اسدالله فی الهزة

فقد كان عزّاً لأيتامنا

وليث الملاحم في البرّة

يريد بذاک الرضا احمد

ورضوان ذی العرش و العزّة(2)

ب - مرثیه برای عبیدة بن حارث بن عبدالمطلب، شهید بدر؛

چون عبیده در بدر به شهادت رسید، کعب بن مالک انصاری گریه کنان در سوگ او گفت:

ایا عین جودی و لاتبخلی

بدمعک حقاً و لاتنزری

علی سیّد هدّنا هُله

کریم المشاهد و العنصر(3)

ج - مرثیه برای جعفر بن ابی طالب و شهدای موته؛

ص:178

1- 531. سیره ابن هشام، ج 3، ص 167.

2- 532. همان، ص 158.

3- 533. همان، ص 25.

حسان بن ثابت می گوید:

فلا يُبعدن الله قتلى تتابعوا

بمؤتة منهم ذوالجناحين جعفر

وزيد و عبد الله فيمن تتابعوا

جميعاً واصحاب المنية تخطر(1)

كعب بن مالك انصاری می گوید:

نام العيون و دمع عينك يهمل

سحاً كما و كفّ الطباب المخصّل

فی ليلة وردت علی همومها

طوراً أخن و تارة أتململ

صبروا بمؤتة للإله نفوسهم

حذر الردى و مخافة ان ينكلوا

اذ يهتدون بجعفر و لوائه

قدّام اولهم فنعم الاول(2)

د - مرثیه کشته شدگان روز رجیع؛

جماعتی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده و ایشان خواستند تا گروهی را برای تعلیم احکام اسلام به منطقه آنها بفرستد. پیامبر صلی الله علیه وآله شش نفر از اصحاب خود را به سوی آن ها فرستاد.

هنگامی که به چشمه رجیع که آبی برای قبیله هذیل بود رسیدند. با کمک گرفتن از قبیله هذیل بر این شش نفر حمله کردند. آنان در ابتدا گفتند: ما نمی خواهیم شما را بکشیم بلکه می خواهیم شما را به اهل مکه تسلیم کنیم تا جایزه بگیریم. برخی از آن شش نفر با آنها جنگیدند تا کشته شدند ولی خیب و همراه او خود را تسلیم کردند. در بین راه همراه او خواست که بر آنان شمشیر بکشد که او را نیز با سنگ به شهادت رساندند. و در آخر هم خیب را به اهل مکه تسلیم نمودند و اهل مکه او را به دار آویختند. حسان درباره آنان می گوید:

صلی الإله علی الذین تتابعوا

يوم الرجيع فاکرموا واثيبيوا

رأس السرية مرثد و اميرهم

و ابن البکير امامهم و خُبيب(3)

و نیز در سوگ آنان گریه کنان می گوید:

ما بال عينک لاترقأ مدامعها

سحاً علی الصدر مثل الؤلؤ القلق

علی خُبيب فتی الفتیان قد علموا

لا فشل حتّی تلقاه و لانزق(4)

ص:179

1- 534. همان، ج 4، ص 384 و 385.

2- 535. همان، ص 386.

3- 536. همان، ج 3، ص 183.

4- 537. همان، ص 177.

ه - مرثیه نعم در سوگ همسرش از شهیدان احد؛

یا عین جودی بفیض غیر ابساس

علی کریم من الفتیان لبّاس(1)

و - مرثیه برای سعد بن معاذ، مجروح روز خندق؛

مردی از انصار در مورد سعد می گوید:

و ما اهتزّ عرش الله من موت هلك

سمعنا به الاّ لسعد ابي عمرو(2)

حسان بن ثابت گریان در مصیبت سعد می گوید:

لقد سحمت من دمع عینی عبرة

و حقّ لعینی ان تفیض علی سعد

قتیل ثوی فی معرک فجعت به

عیون ذواری الدمع دائمة الوجد(3)

ز - مرثیه برای شهدای چاه معونه؛

ابو براء به رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: اگر کسانی از اصحابت را به اهل نجد بفرستی، امید می رود که آنان دعوت تو را بپذیرند. پیامبرصلی الله علیه وآله جماعتی را به نجد فرستاد، آنان حرکت کرده و در کنار چاه «معونه» فرود آمدند. نامه رسول خداصلی الله علیه وآله را به عامر بن طفیل دادند ولی او در آن نظر نکرد، و هم فرستاده را به قتل رسانید و هم با کمک قبایل دیگر، آن عده از مسلمانان را کشتند.

عبدالله بن رواحه بر نافع بن بدیل بن ورقاء خزاعی از شهدای این واقعه گریسته، می گوید:

رحم الله نافع بن بدیل

رحمة المبتغی ثواب الجهاد

صابر صادق وفی اذا ما

اکثر القوم قال قول السداد(4)

حسان بن ثابت گریه کنان درباره آنان می گوید:

على قتلى معونة فاستهلى

بدمع العين سحاً غير نزر(5)

ح - مرثیه برای عثمان بن مظعون؛

ص:180

1- 538. همان، ص 168.

2- 539. همان، ج 4، ص 54.

3- 540. همان، ص 296.

4- 541. همان، ج 3، ص 188.

5- 542. همان، ص 189.

چون عثمان بن مظعون از دنیا رحلت کرد، همسرش درباره او چنین گفت:

یا عین جودی بدمع غیر ممنون

علی رزیه عثمان بن مظعون

علی امرئ کان فی رضوان خالقه

طوبی له من فقید الشخص مدفون(1)

ط - مرثیه برای ولید بن ولید بن مغیره؛

ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه وآله گریه کنان برای ولید می گوید:

یا عین فابکی للولید بن الولید بن مغیره

قد کان غیثاً فی السنین ورحمة فینا و میره(2)

ی - مرثیه برای زید بن عمر بن خطاب؛

ایاس بن بکیر در مرثیه او که در جنگ بنی عدی کشته شد، می گوید:

ألا یا لیت امّی لم تلدنی

و لم اک فی الغزاة لدی البقیع

و لم أر مصرع بن الخیر زید

و هدّته هنا لک من صریع(3)

ک - مرثیه حضرت علی علیه السلام در سوگ فاطمه علیها السلام:

امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای قبر فاطمه علیها السلام ایستاده، در حالی که غصه ها و بغضها گلو گیرش شده بود نتوانست جلوی اشک سوزان از قلب خود را بگیرد، در این هنگام است که می گوید:

لکل اجتماع من خلیلین فرقة

و کلّ الذی دون الممات قلیل

و انّ افتقادی واحداً بعد واحد

دلیل علی آن لایدوم خلیل(4)

مرثیه خوانی به شعر در سوگ امام حسین علیه السلام

مرثیه خوانی به شعر در سوگ امام حسین علیه السلام

ابوالفرج اصفهانی می گوید: «شعرا اقدام به مرثیه سرایی برای امام حسین علیه السلام نمی کردند». (5)

ص: 181

1- 543. الاستیعاب، ج 3، ص 630.

2- 544. همان.

3- 545. همان، ج 1، ص 102.

4- 546. العقد الفريد، ج 2، ص 9.

5- 547. مقاتل الطالبيين، ص 90.

ولی در عین حال گروهی در سوگ امام حسین علیه السلام شعر سرودند: سبط بن جوزی از سدّی نقل می کند که گفت: «اَوّل کسی که در سوگ حسین مرثیه سرایی کرد عتبه بن عمرو عبسی بود».

با مرور به کتب تاریخی پی می بریم که شعرایی بوده اند که درباره مصیبت امام حسین علیه السلام شعر سروده اند اینک به برخی از آنان اشاره می کنیم:

1 - سلیمان بن قته

او که یکی از مردان قبیله بنی تمیم بن مرّة بن کعب بن لؤی و از طرفداران بنی هاشم بوده و از تابعین به حساب می آمد در مرثیه امام حسین علیه السلام شعری دارد که اوّل آن چنین است:

مررت علی ابیات آل محمّد

فلم أرها كعهدها يوم حلّت (1)

2 - ابو الرجح خزاعی

مرزبانی می گوید: ابو الرجح خزاعی بر فاطمه دختر حسین بن علی علیه السلام وارد شد و برای او مرثیه ای درباره حسین علیه السلام قرائت کرد که مطلع آن چنین است:

أجالت علی عینی سجنائب عبرة

فلم تصحّ بعد الدمع حتّى ارمعلّت

تبکی علی آل النبیّ محمّد

ما اکثرت فی الدمع لا بل اقلّت (2)

3 - زینب دختر امیرالمؤمنین علیهما السلام

چون سر مبارک امام حسین علیه السلام و اسرا به مدینه رسید، همه اهل مدینه ضجّه کنان و گریه کنان از خانه ها بیرون ریختند. در این هنگام زینب دختر علی بن ابی طالب علیهم السلام صیحه کنان فریاد می زد: واحسیناه، واخوتاه، وأهلاه، وامحمّده. آن گاه فرمود:

ماذا تقولون اذ قال النبیّ لكم

ماذا فعلتم و انتم آخر الأمم

بأهل بیتی و اولادی أما لكم

عهد أما أنتم توفون بالذمم

ذريّتى و بنو عمّى بمضيعة

منهم أسارى و منهم ضرّجوا بدم

ص:182

1-548. كامل ابن اثير، ج 4، ص 91؛ مقاتل الطالبين، ص 91.

2-549. معجم الشعراء، ص 232.

ما كان هذا جزائی از نصحت لکم

ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی (1)

4 - جعفر بن عفان

او که از اصحاب امام صادق علیه السلام است، در مرثیه امام حسین علیه السلام چنین می گوید:

لَبَّيْكَ عَلَى الْإِسْلَامِ مِنْ كَانُ بَاكِياً

فَقَدْ ضَيَّعْتَ أَحْكَامَهُ وَاسْتَحَلَّتْ

غَدَاةَ حُسَيْنٍ لِلرَّمَاكِ دَرِيَّةً

وَقَدْ نَهَلْتَ مِنْهُ السَّيْفَ وَعَلَّتْ

وَعُودُ فِي الصَّحْرَاءِ لِحِمَاً مُبَدَّأً

وَقَدْ نَهَلْتَ مِنْهُ السَّيْفَ وَعَلَّتْ

فَمَا نَصْرَتَهُ أُمَّةُ السُّوءِ إِذْ دَعَا

لَقَدْ طَاشَتْ الْأَحْلَامُ مِنْهَا وَضَلَّتْ (2)

5 - محمد بن ادريس شافعي

محمد بن عزالدين يوسف بن حسن زرندي - شيخ حديث در مسجد پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله - از ابوالقاسم فضل بن محمد مستملي و او از قاضي ابوبكر سهل بن محمد او از ابوالقاسم بكران بن طيب نقل کرده که به او خبر رسیده که شافعي این اشعار را می خوانده است:

تَأْوَبَ هَمِيٌّ وَالْفَوَادُ كَيْبٌ

وَأَرْقَ عَيْنِي وَالرَّقَادُ غَرِيبٌ

وَمِمَّا نَفَى نَوْمِي وَشَيْبَ لُؤْمِي

تَصَارِيفَ أَيَّامٍ لَهَنَ خُطُوبُ

تَزَلَزَلَتِ الدُّنْيَا لِأَلِّ مُحَمَّدٍ

و كادت لهم صمّ الجبال تذوب

و غارت نجوم و اقشعرت ذوائب

و هتّك استار و شقّ جيوب

فللنصل إعوال و للرمح رنة

و للخيّل من بعد الصّهيل نحيب

فمن مبلغ عنّي الحسين رسالة

و ان كرهتها انفس و قلوب

قتيل بلا جرم كأنّ قميصه

صبغ بماء الأرجوان خضيب

يُصلّي على المختار من آل هاشم

و يُغزى بنوه انّ ذا لعجيب

لئن كان ذنبي حبّ آل محمّد

فذلك ذنب لست عنه اتوب

هم شفعا ئي يوم حشري و موقفي

و حبّهم للشافعيّ ذنوب(3)

ص:183

1-550. تاريخ طبري، ج 5، ص 293؛ البداية و النهاية، ج 8، ص 198؛ تذكرة الخواص، ص 275.

2-551. مقتل خوارزمي، ج 2، ص 144.

3-552. معارج الوصول، زرندي، ص 80؛ مقتل الحسين، خوارزمي، ج 2، ص 126.

6 - امیر عضدالدین

زرنندی از امیر عضد الدین محمد بن علی بن احمد بن علی بن عبدالله وزیر نقل کرده که در مرثیه حسین بن علی علیه السلام و اهل بیتش علیهم السلام ابیاتی همانند آب زلال بلکه رقیق تر از آن سروده است که بخشی از آن چنین است:

بدت کربلا ملأی من الكرب و البلاء

فقوما معی فی ارضها و قفا نبکی

بها قتلوا سبط النبی محمد

و باعوا هذاک الرشد بالمال و الملک

و ضاعت دماء بالعراق عزیزة

مکرمة اذ کان راماً من المسک

فیاویل اقوام طغاة تعرّضوا

لتلک الدماء الفاطمیّات بالسفک(1)

7 - جدّ سبط بن جوزی

سبط بن جوزی از جدّش اشعاری را در مصیبت امام حسین علیه السلام نقل کرده که بخشی از آن چنین است:

و لما رأوا بعض الحیاة مذلة

علیهم و عزّ الموت غیر محرّم

أبوا أن یدوقوا العیش و الذلّ واقع

علیه و ماتوا میته لم تذمم(2)

8 - رباب همسر امام حسین علیه السلام

ابوالفرج اصفهانی از هشام کلبی نقل کرده که گفت: از رباب بعد از شهادت امام حسین علیه السلام خواستگاری شد ولی او امتناع نمود و فرمود: من بعد از فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله با کسی ازدواج نخواهم کرد. آن گاه این ابیات را در سوگ امام حسین علیه السلام سرود:

انّ الذی کان یستضاء به

بكر بلاء قتيل غير مدفون

سبط النبي جزاك الله صالحة

عتا و جنبّت خسران الموازين

قد كنت لي جبلاً صعباً ألوذ به

و كنت تصحبنا بالرحم والدين

من لليتامى و من للسائلين و من

يغنى و يؤوى اليه كل مسكين

والله لا ابتغى صِهراً بصهركم

حتى اغيب بين الرمل والطين(3)

ص:184

1- 553. همان، ص 81.

2- 554. تذكرة الخواص، ص 373.

3- 555. الأغاني، ج 16، ص 141 و 142.

ابن اثیر می نویسد: «چون معاویه از دنیا رفت و حسین بن علی علیه السلام به قتل رسید، عبيدالله بن حرّ جعفی از جمله کسانی بود که در قتل امام شرکت نکرده و عمداً خود را مخفی کرده بود. چون حسین علیه السلام کشته شد، ابن زیاد شروع به جست و جوی اشراف از اهل کوفه نمود ولی عبيدالله بن حرّ را ندید، تا این که خود عبيدالله بن حرّ بر ابن زیاد وارد شد. پسر زیاد به او گفت: کجا بودی؟ او گفت: مریض بودم.

ابن زیاد گفت: مریض قلب یا مریض بدن؟ او گفت: قلبم مریض نبوده است، ولی بدنم مریض بود و خداوند بر من مِتّ گذارده و آن را عافیت بخشید. ابن زیاد گفت: دروغ گفتی، ولی تو با دشمنان ما بودی.

او گفت: اگر من با آن ها بودم مرا نیز یافته بودی.

ابن زیاد از عبيدالله بن حرّ غافل شد، و لذا او از دارالاماره بیرون آمده و سوار بر اسبش شد. ابن زیاد درباره او سؤال کرد، گفتند: او سوار بر اسبش شده است. ابن زیاد گفت: او را نزد من آورید.

مأموران پشت سر او رفتند و گفتند: امر امیر را اطاعت کن. گفت: به او خبر دهید هرگز با میل خود نزد او نخواهم آمد. آن گاه اسبش را به حرکت درآورده و بر منزل احمد بن زیاد طائی وارد شد. اصحابش دور او را گرفتند.

آن گاه از خانه خارج شد و خود را به کربلا رسانید. نظر بر قتلگاه حسین علیه السلام و کشته شدگان همراهش انداخت و بر آنان استغفار کرد. سپس به طرف مداین آمد. وی در سوگ شهیدان به خون خفته، در قصیده ای می گوید:

يقول امير غادر و ابن غادر

ألا كنت قابلت الشهيد بن فاطمه

و نفسي على خذلانه واعتزله

وبيعة هذا الناكث العهد لائمه

فيا ندمى ان لا اكون نصرته

ألا كل نفس لا تسدد نادمه

ويا ندمى ان لم أكن من حماته

لذو حسرة ما ان تفارق لازمه

سقى الله ارواح الذين تآزروا

على نصره سقياً من الغيث دائمه

وقفت على اجداثهم و مجالهم

فكاد الحشى ينفض و العين ساجمه(1)

ص:186

با مطالعه آیات قرآن کریم و روایات، حقایق آشکار و نهان فراوانی برای ما درباره گریه و اشک ریختن روشن می شود، اینک به برخی از آیات و روایات در این زمینه اشاره می کنیم:

الف - آیات قرآن

الف - آیات قرآن

1 - گریه نشانه درک حقایق

خداوند متعال می فرماید: { وَإِذَا سَجَعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ } (1) «و هر گاه آیاتی را که بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شده بشنوند، می بینی که اشک از چشمان آنان جاری می شود، به خاطر حقیقتی که دریافته اند. آنان می گویند: پروردگارا! ایمان آوردیم، پس نام ما را با گواهان بنویس.»

این آیه مربوط به نجاشی زمامدار حبشه است که در آغاز بعثت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله و مهاجرت مسلمین از مکه به سوی حبشه پذیرای مسلمانان مهاجر شد.

2 - گریه مجازات

خداوند متعال می فرماید: { فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ } (2) «پس آنان باید کمتر بخندند و بسیار بگریند، این جزای کارهایی است که انجام می دادند.»

ص: 189

1- 557. سوره مائده، آیه 83.

2- 558. سوره توبه، آیه 82.

این آیه مربوط به منافقین عصر پیامبر صلی الله علیه وآله است که به بهانه گرما یا سرمای هوا از شرکت در جهاد خودداری می کردند و مردم را نیز از شرکت در جهاد باز می داشتند.

3 - اشک برای خدا، نشانه خردمندی

خداوند می فرماید: { وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنَّا كَانُوا وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا * وَيَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا }؛ (1) «می گویند: منزّه است پروردگار ما که وعده هایش یقیناً انجام شدنی است. آنان به زمین می افتند و گریه می کنند و [تلاوت آیات الهی همواره] بر خشوع آنان می افزاید.»

4 - اشک برای خدا، سیره انبیای الهی

خداوند می فرماید: { ... إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا }؛ (2) «آنان [پیامبران الهی و هدایت یافتگان کسانی بودند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می شد به خاک می افتادند در حالی که سجده می کردند و گریان بودند.»

5 - اشک ندامت، راه چاره گمراهان

خداوند می فرماید: { أَزِفَتِ الْأَرْفَةُ * لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ * أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ * وَتَضَحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ }؛ (3) «آنچه باید نزدیک شود [قیامت]، نزدیک شده است و هیچ کس جز خدا نمی تواند سختی های آن را بر طرف سازد. آیا از این سخن تعجب می کنید و می خندید و گریان نمی شوید.»

ب - روایات

ب - روایات

در روایات اسلامی نیز برای گریه و اشک ارزش خاصی بیان شده است:

ص: 190

1- 559. سوره اسراء، آیات 108 و 109.

2- 560.]. سوره مریم، آیه 58.

3- 561. سوره نجم، آیات 57-60.

1 - اشک، نشانه لطف خداوند

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بكاء العیون و خشية القلوب من رحمة الله»؛ (1) «اشک چشم ها و ترس دل ها [از خدا] از رحمت خداوند به شمار می رود.»

2 - اشک، اولین هدیه خدا به انسان

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «انما هی رحمة يجعلها فی قلوب عباده»؛ (2) «همانا اشک رحمتی است که خداوند آن را در وجود بندگانش قرار می دهد.»

3 - اشک، عامل نورانیت دل

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «البكاء من خشية الله ينير القلب و يعصم من معاودة الذنب»؛ (3) «گریه کردن از خوف خدا، قلب را نورانی و از بازگشت به ارتکاب گناه بازمی دارد.»

4 - نرم شدن دل به واسطه اشک

پیامبر صلی الله علیه وآله در وصیت خود به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی! اربع خصال من الشقاء: جمود العین و قساوة القلب و بُعد الامل و حبّ البقاء»؛ (4) «ای علی! چهار ویژگی از بدبختی و شقاوت است: خشکی چشم، سختی دل، آرزوی دراز، دوست داشتن بقا.»

5 - اشک، عامل رهایی از عذاب

امام حسین علیه السلام فرمود: «البكاء من خشية الله نجاة من النار»؛ (5) «گریستن از خوف خدا موجب رهایی از دوزخ است.»

ص: 191

1- 562. مکارم الأخلاق، طبرسی، ص 317؛ بحار الأنوار، ج 90، ص 336.

2- 563. بحار الأنوار، ج 79، ص 91، ح 43.

3- 564. مستدرک الوسائل، ج 11، ص 245، ح 36.

4- 565. من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 360؛ بحار الأنوار، ج 70، ص 164، ح 21.

5- 566. مستدرک الوسائل، ج 11، ص 245، ح 35.

6 - اشک، و پاداش عظیم الهی

رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «ما من عمل الا وله وزن و ثواب الا الدمعة، فانّها تطفی غضب الرب»؛ (1) «هر کار و عمل نیکی به اندازه معینی دارای پاداش و ثواب است، مگر اشک، پس همانا اشک چشم آتش خشم الهی را فرو می نشاند.»

7 - اشک چشم معادل خون شهید

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «... و ما من قطرة احبّ الى الله من قطرتين: قطرة دم في سبيل الله، و قطرة دمع في سواد الليل من خشية الله»؛ (2) «... هیچ قطره ای نزد خدا محبوب تر از دو قطره نیست: قطره خونی که در راه خدا ریخته شود، و قطره اشکی که در تاریکی شب از بیم خدا از دیده جاری گردد.»

ص: 192

1- 567. همان، ج 11، ص 240.

2- 568. امالی، شیخ مفید، ص 11، ح 8.

علما و دانشمندان برای گریستن آثار و تأثیراتی ذکر کرده اند که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1 - تصفیه باطن

کسانی که در مسیر عبودیت حق از اشک و آه بهره می برند به نتایج معنوی فراوانی دسترسی پیدا می کنند؛ زیرا اشکی که در برابر خدا یا در اندوه اولیای الهی از چشمه سار دیدگان جاری می شود، از آن جهت که حالتی روحانی و الهی در آن حاکم است از نورانیت و معنویت فوق العاده ای برخوردار می باشد. لذا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل به خداوند متعال عرض می کند: «یا الهی و ربی و سیدی و مولای، لائی الأمور الیک اشکوا و لما منها اضجّ و أبکی»؛ «ای پرودگار و آقا و مولای من! برای کدامین از امور خود شکوه به سوی تو آورم و برای کدامین از آن ها گریه و زاری نمایم.»

و در جایی دیگر عرض می کند: «و لأبکینّ علیک بکاء الفاقدين»؛ «و البته من از دوری تو همانند گریه عزیز گم کرده گریه می کنم.»

و در فراز آخر دعا می گوید: «ارحم من رأس ماله الرجاء و سلاحه البکاء»؛ «رحم کن به کسی که سرمایه اش امیدواری و اسلحه اش گریه و زاری است.»

اشک و گریه سلاحی است قوی و بُرنده که می تواند در راه خودسازی کمک شایانی به ما داشته باشد. لذا حضرت علی علیه السلام در دعای کمیل می فرماید: «ارحم من رأس ماله الرجاء و سلاحه البكاء». در جنگ با دشمن درونی، یعنی جبهه جهاد اکبر، اسلحه انسان آه است نه آهن، گریه است نه شمشیر. کسانی هستند که در مجلس عزای حسین بن علی علیه السلام نشسته اند، اما آن هنر و درک را ندارند تا اشک بریزند، و بر فرض هم که درک داشته باشند آن نرمش دل در آنان نیست، چه این که تحصیل نرمش دل، کار هر کسی نیست که نصیب او گردد.

از دیدگاه علمای اخلاق ریشه بسیاری از جنایت ها قساوت قلب است. انسان وقتی به قساوت قلب و سخت دلی مبتلا شد، بسیاری از مواهب فطری را از دست می دهد، به طوری که نه از آلام دیگران متأثر می شود و نه دلش در مهر کسی می تپد، و نه رغبتی به راز و نیاز با خدا دارد و نه تمایل به محبت با مردم در خود احساس می کند. بدیهی است که بهترین وسیله پیشگیری یا مداوا در این زمینه، اشک و گریه است.

4 - اشک، راهی برای رسیدن به عشق

عشق در لغت به معنای «دلدادگی» و «خاطر خواهی» است. محدّث قمی می گوید: «عشق عبارت است از زیاده روی در محبت».⁽¹⁾

به طور قطع در بین ابزار و وسایلی که برای وصول به عشق حقیقی - که همان عشق به محبوب عالم یعنی خدا است -، نیاز می باشد پس از شناخت و معرفت، اشک و گریه است. بنابراین اگر انسان، مشتاق رسیدن به حقیقت باشد ولی از اشک و گریه مدد نگیرد هرگز تحوّل معنوی وسیع و مؤثر در او پدید نمی آید.

زبان مترجمان عقل است ولی ترجمان عشق، چشم است. آنجا که اشکی از روی احساس و درد می ریزد عشق حضور دارد، ولی آن جا که زبان با گردش منظم خود جمله های منطقی می سازد، عقل حاضر است. بنابراین، همان طور که استدلالات منطقی و کوبنده می تواند همبستگی گوینده را با اهداف رهبران آن مکتب آشکار سازد، قطره اشک نیز می تواند اعلان جنگ عاطفی بر ضدّ دشمنان مکتب محسوب گردد.

ص: 194

شکسپیر، دانشمند، نویسنده و شاعر انگلیسی می گوید: «اندیشه ها، رؤیاها، آه ها، آرزوها و اشک ها از ملازمت جدایی ناپذیر عشق هستند».

و در جمله ای دیگر می گوید: «عشقی که با اشک های چشم شست و شو داده شود، همیشه پاکیزه و تمیز و زیبا خواهد ماند».(1)

ویکتور هوگو، نویسنده معروف غربی می گوید: «خوشبخت کسی است که خدا به او دلی بخشیده که شایسته عشق و سوز و گداز است».(2)

5 - تأثیر گریستن در سلامتی انسان

به عقیده دانشمندان علوم تجربی و محققان علوم پزشکی، برای اشک خواص طبی مختلفی است که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1 - همراه اشک آنزیمی خارج می شود که چشم و اطراف آن را ضد عفونی می کند.

2 - مطابق آزمایشات به عمل آمده، آنان که بیشتر گریه می کنند کمتر به زخم های معده و اثنی عشر دچار می شوند.

3 - دانشمندان معتقدند که گریستن، در کاهش آلام درونی، و فشارهای روحی و روانی تأثیر بسیار عجیبی دارد.

4 - با اشک و گریه می توان برخی از بیماری ها را تشخیص داد، چون اشک چشم مایه صاف شده از خون بدن است و لذا به کمک آن می توان گونه های مختلفی از سرطان را شناسایی کرد.

ص:195

1-570. چکیده اندیشه ها، ص 250.

2-571. همان.

گریه در سوگ اولیای الهی خصوصاً بر سالار شهیدان اباعبدالله الحسین علیه السلام موافق با عقل سلیم بوده و دارای آثار و فواید بسیاری است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1 - گریه بر اهل بیت علیهم السلام خصوصاً امام حسین علیه السلام از مظاهر محبت به آنان است که خداوند متعال به آن امر نموده و عقل نیز آن را تأیید می کند.

2 - این اشک از مصداق تعظیم شعائر الهی است، زیرا با این عمل در حقیقت شعارهای آنان را به پا می داریم.

3 - گریه بر امام حسین علیه السلام در حقیقت توبه و انابه به سوی خداوند و رجوع به تمام خوبی ها است، زیرا گریه بر امام حسین علیه السلام جهت شخصی ندارد، بلکه به این دلیل است که او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و دارای تمام خوبی هاست که در راه احیای دین الهی مظلومانه به شهادت رسیده است. پس گریه برای چنین افرادی انابه و بازگشت و ارتباط با خوبی هاست. در روایات اسلامی آمده است: هر کس بر امام حسین علیه السلام گریه کند یا بگریاند یا خود را گریان نشان دهد (تباکی کند) بهشت بر او واجب می گردد، زیرا این گونه گریه با این گرایش در حقیقت توبه و انابه و رجوع به خداوند متعال است.

4 - انسان تا به باطن خود رجوع نکند و از آن طریق با ولی خدا خصوصاً امام حسین علیه السلام ارتباط پیدا نکند، دلش نمی شکند و اشکش جاری نمی گردد. پس گریه بر

امام حسین علیه السلام در حقیقت ارتباط از راه باطن بین وجودی محدود با وجودی بی کران و نامحدود است. پر واضح است که با این ارتباط، انسان محدود نیز نامحدود خواهد شد. همان گونه که اگر آب محدود و برکه ای در جایی باشد و آن را به دریای بی کران متصل و مرتبط نسازیم، در مدت اندکی آب گندیده و یا به دلیل شدت گرمای هوا نابود خواهد شد، مگر آن که آن را به دریای بی کران متصل نماییم که در این صورت به مانند دریا عاصم و مصون از هر نوع میکروب و تعفن و نابودی خواهد شد.

5 - گریه بر مظلوم، انسان را احساسی کرده، مدافع مظلوم خواهد نمود، خصوصاً کسی که معصوم بوده و امام و وصی و جانشین صاحب شریعت باشد، که در این هنگام انسان مدافع شریعت خواهد شد. هم چنین با دیدن هر مظلومی به فکر دفاع از او بر خواهد آمد و این مطلبی است که روان شناسان به آن اشاره کرده اند. از همین رو می بینیم که شیعیان به سبب بهره برداری از این اکسیر اعظم که همان گریه بر سیدالشهداء علیه السلام و مظلومیت اوست همواره در طول تاریخ حامی و پشت و پناه مظلومان بوده اند.

6 - گریه بر ولیّ خدا خصوصاً امام حسین علیه السلام آرام بخش قلب های سوخته ای است که به جهت مصایبی که بر آن حضرت علیه السلام وارد شده، آتش از آن شعله ور بوده و قطره های اشک، مرجمی بر دل سوخته عاشقان آن حضرت خواهد بود.

7 - اشک، خصوصاً برای اولیای الهی سبب رقت قلب شده و قساوت را از انسان دور می کند و زمینه را برای ورود انوار خداوند در دل انسان فراهم می سازد، زیرا اشک توجیه شده صیقلی کننده زنگار دل است.

8 - اشک بر امام حسین علیه السلام در حقیقت مبارزه منفی و عملی با حاکمان جائز است، یعنی با این عمل وانمود می کنند که از رفتار آنان بیزارند، همان گونه که حضرت زهرا علیها السلام بعد از وفات پدرش رسول خدا صلی الله علیه وآله و بعد از واقعه «سقیفه» گریه های فراوانی کرد، تا از جهتی به مردم بفهماند که برای چه دختر رسول خدا ناراحت است و می گرید؟ با آن که اهل بیت علیهم السلام الگوی صبر و مظهر بردباری و استقامت و شکیبایی اند.

9 - اشک بر اهل بیت علیهم السلام خصوصاً سرور شهیدان اعلام ادامه دادن و زنده نگه داشتن راه آن بزرگواران است؛ هم چنین اعلام این مطلب است که ما در طول تاریخ مخالف یزید و یزیدیان بوده و موافق و پیرو حسین علیه السلام و حسینیان زمان و شعارهایشان هستیم.

ص: 198

گریستن در سوگ اولیای الهی داخل در اصل اباحه است. و این اصل پابرجاست مادامی که دلیلی بر خلاف آن یعنی حرمت وجود نداشته باشد. و در مباحث آینده به این مطلب اشاره خواهیم کرد که هیچ دلیلی بر حرمت یا کراهت گریستن در سوگ اولیای الهی وجود ندارد، بلکه می توان بر استحباب و رجحان آن اقامه دلیل نمود. اینک به نمونه هایی از گریستن در سوگ اولیای الهی اشاره می کنیم:

1 - گریستن حضرت آدم علیه السلام در سوگ هابیل

طبری به سندش از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که فرمود: «چون فرزند آدم را برادرش به قتل رسانید، آدم بر او گریست ...» (1).

2 - گریه یعقوب در فراق یوسف

طبری در تفسیر آیه { تَاللّٰهُ تَفَتُّواْ تُذَكِّرُ يُوْسُفَ حَتّٰى تَكُوْنَ حَرَضًا اَوْ تَكُوْنَ مِنَ الْهٰلِكِيْنَ (2) }، به سندش از حسن بصری نقل کرده که گفت: از زمانی که حضرت یوسف از نزد یعقوب خارج شد تا روزی که بازگشت، هشتاد سال طول کشید. در این هنگام حزن از دل یعقوب مفارقت نکرد. آن قدر گریست تا اینکه چشمانش کور شد.

ص: 199

1- 572. تاریخ طبری، ج 1، ص 37.

2- 573. سوره یوسف، آیه 85.

حسن بصری می گوید: به خدا سوگند! در آن روز روی زمین مخلوقی کریم تر بر خدا از یعقوب نبود. (1)

3 - گریه پیامبر صلی الله علیه وآله بر حمزه

ابن هشام می گوید: «چون پیامبر صلی الله علیه وآله از احد بازگشت، صدای گریه و ناله بر کشتگان به گوشش رسید، چشمان حضرت پر از اشک شد و گریست. سپس فرمود: «ولی حمزه گریه کننده ای ندارد». زنان بنی عبد الأشهل چون این ندا را شنیدند، شروع به گریه بر عمومی رسول خدا صلی الله علیه وآله کردند. (2)

او نیز از ابن مسعود نقل کرده که گفت: ما گریه رسول خدا صلی الله علیه وآله را به مانند گریستن بر پیامبر صلی الله علیه وآله حمزه را به طرف قبله نمود، آن گاه بر بالین جنازه او ایستاد و صیحه ای زد که نزدیک بود بیهوش شود. (3)

4 - گریه رسول خدا صلی الله علیه وآله بر عترتش

ابن ابی شیبہ به سندش از ابن مسعود نقل کرده که گفت: روزی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بودیم، ناگهان جماعتی از بنی هاشم آمدند، چون حضرت آنان را مشاهده کرد چشمانش گریان شده، رنگش تغییر کرد. به او عرض کردم: ما در صورت شما چیزی مشاهده می کنیم که برای شما ناراحت کننده است؟ حضرت فرمود: «اَنا اهل بیت اختار الله لنا الآخرة على الدنيا، وانا اهل بيتي سيلقون بلاء»؛ (4) «همانا ما اهل بيتي هستیم که خداوند برای ما آخرت را بر دنیا انتخاب کرده است. و همانا زود است که اهل بيتم را بلاء فرا رسد.»

ص: 200

1- 574. تفسیر طبری، ج 13، ص 32.

2- 575. السيرة الحلیة، ج 3، ص 105.

3- 576. همان، ج 2، ص 323.

4- 577. المصنّف، ج 8، ص 697.

5 - گریه پیامبر صلی الله علیه وآله بر جدش عبدالمطلب

ام ایمن می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله را مشاهده کردم که در زیر تابوت عبدالمطلب در حالی که می گریست حرکت می کرد. (1)

6 - گریه پیامبر صلی الله علیه وآله بر شهدای جنگ موته

بخاری نقل می کند: خبر شهادت زید و جعفر و ابن رواحه را قبل از آن که به مردم برسد خود پیامبر صلی الله علیه وآله به آنان داد و فرمود: پرچم را زید گرفت، و بر زمین افتاد، سپس جعفر گرفت او نیز بر زمین افتاد، آن گاه ابن رواحه گرفت و او نیز بر زمین افتاد. این ها را می گفت در حالی که چشمانش گریان بود. (2)

7 - گریه پیامبر صلی الله علیه وآله بر جعفر

چون جعفر و اصحابش به شهادت رسیدند، رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد خانه او شد و فرزندان جعفر را طلبید. آنان را بویید و چشمانش گریان شد. همسرش اسماء به حضرت عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! چه چیز شما را به گریه درآورده است؟ آیا خبری از جعفر و اصحابش به شما رسیده است؟ حضرت فرمود: آری، امروز آنان به شهادت رسیدند. اسماء می گوید: من بلند شدم و گریستم و زنان را نیز بر دور خود جمع کردم. در این هنگام فاطمه علیها السلام داخل شد در حالی که گریه می کرد و می فرمود: واعمّاه.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «علی مثل جعفر فلتبک البواکی»؛ (3) «بر مثل جعفر باید گریه کنندگان بگریند.»

ص: 201

1- 578. تذکرة الخواص، ص 7.

2- 579. صحیح بخاری، ج 2، ص 240، کتاب فضائل الصحابه، باب مناقب خالد.

3- 580. کامل ابن اثیر، ج 2، ص 90.

8 - گریه پیامبر صلی الله علیه وآله در سوگ مادرش

ابوهریره می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله به زیارت قبر مادرش رفت و گریست و هر کسی را که در اطراف او بود نیز به گریه درآورد. (1)

9 - گریه پیامبر صلی الله علیه وآله بر فاطمه بنت اسد

روایت شده که پیامبر صلی الله علیه وآله بر فاطمه مادر حضرت علی علیه السلام نماز خوانده، او را در قبر گذارد و گریست. و فرمود: خداوند تو را به جهت مادری جزای خیر دهد. به طور حتم تو خوب مادری بودی. (2)

10 - گریه پیامبر صلی الله علیه وآله بر عبدالله بن مظعون

حاکم به سندش از عایشه نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه وآله عثمان بن مظعون را در حالی که مرده بود بوسید و گریه کرد. (3)

11 - گریه پیامبر صلی الله علیه وآله بر فرزندش ابراهیم

انس بن مالک می گوید: چون ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه وآله رحلت نمود، پیامبر صلی الله علیه وآله به اصحاب خود فرمود: «لاتدرجوه فی اکفانه حتّی انظر الیه»؛ (4) «او را در کفن هایش داخل نکنید تا او را ببینم.»

12 - رخصت پیامبر صلی الله علیه وآله به گریستن

ابن مسعود و ثابت بن زید و قرظة بن کعب می گویند: پیامبر صلی الله علیه وآله ما را به گریه هنگام مصیبت رخصت داد. (5)

حاکم نیشابوری به سندش از ابوهریره نقل می کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله به دنبال

ص: 202

1- 581. صحیح مسلم، ج 2، ص 671، کتاب الجنائز، باب 36، ح 108.

2- 582. ذخائر العقبی، ص 56.

3- 583. مستدرک حاکم، ج 1، ص 361.

4- 584. سنن ابن ماجه، ج 1، ص 473، کتاب الجنائز، باب ماجاء فی النظر الی المیت.

5- 585. المصنّف، ج 3، ص 268.

جنازه ای در حال حرکت بود در حالی که عمر بن خطاب نیز همراه او حرکت می کرد. عمر صدای گریه زنان را شنید، و آنان را از این کار بازداشت. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «یا عمر! دعهنّ، فانّ العین دامعة، والنفس مصابة والعهد قریب»؛ ⁽¹⁾ «ای عمر! آنان را رها کن، زیرا چشم اشکبار و نفس مصیبت دیده و عهد نزدیک است.»

13 - گریه حضرت علی علیه السلام در سوگ حضرت زهرا علیها السلام

ابن صَبَّاح مالکی از جعفر بن محمد علیهما السلام نقل می کند که فرمود: «چون فاطمه علیها السلام رحلت نمود، علی علیه السلام هر روز به زیارت او می آمد. حضرت فرمود: روزی آمد و خود را بر روی قبر افکند و گریست و این اشعار را انشاء نمود:

مالي مررت على القبور مسلماً

قبر الحبيب فلم يردّ جوابی

يا قبر مالك لاتجيب منادياً

أملت بعدی خلّة الأحاب ⁽²⁾

«مرا چه شده که بر قبور گذر می کنم و بر قبر دوست و حبییم سلام می دهم ولی جوابم را نمی دهد.

ای قبر! تو را چه شده که جواب ندا دهنده را نمی دهی؟ آیا بعد از من از معاشرت با دوستان ملول و خسته شده ای؟».

14 - گریه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سوگ عمار

ابن قتیبہ می گوید: «چون عمار به قتل رسید، حضرت علی علیه السلام به عدی فرمود: «یا عدی! قتل عمار بن یاسر؟»؛ «ای عدی! آیا عمار بن یاسر کشته شد؟» عدی عرض کرد: آری. آن گاه حضرت گریست و فرمود: «رحمک الله یا عمار! استوجب الحیاة و الرزق الکریم ...» ⁽³⁾ «خدا رحمت کند تو را ای عمار! او مستوجب زندگانی و رزق کریم بود.»

ص: 203

1- 586. مستدرک حاکم، ج 1، ص 381؛ سنن نسائی، ج 4، ص 190؛ مسند احمد، ج 2، ص 333.

2- 587. الفصول المهمة، ص 130.

3- 588. الامامة والسياسة، ج 1، ص 110.

15 - گریه علی علیه السلام بر هاشم بن عتبہ

سبط بن جوزی می گوید: «در آن روز یعنی صفین هاشم بن عتبۀ بن ابی وقاص نیز کشته شد. حضرت بر هر دو گریست و بر آنان نماز گزارد. و عمار را به طرف خود و هاشم بن عتبۀ را به طرف قبله نمود، و آن دورا غسل نداد». (1)

16 - گریه علی علیه السلام بر محمد بن ابی بکر

سبط بن جوزی می گوید: «خبر کشته شدن محمد بن ابی بکر به علی علیه السلام رسید، گریست و بر او اظهار تأسف نمود و قاتلش را لعنت فرستاد». (2)

17 - گریه حضرت زهرا علیها السلام در سوگ پدرش

سبط بن جوزی می گوید: «آن گاه فاطمه از مردم کناره گرفت و دائماً بر رسول خداصلی الله علیه وآله ندبه می کرد و می گریست تا به آن حضرت ملحق شد». (3)

انس بن مالک می گوید: «چون از دفن رسول خداصلی الله علیه وآله فارغ شدیم، فاطمه به نزد من آمد و فرمود: ای انس! «کیف طابت انفسکم ان تحثوا علی وجه رسول الله صلی الله علیه وآله التراب؟»؛ (4) «چگونه شما توانستید بر صورت رسول خداصلی الله علیه وآله خاک بریزید؟

آن گاه گریست و ندا سر داد: یا ابتاه ...».

18 - گریه فاطمه علیها السلام بر مادرش

یعقوبی می گوید: چون خدیجه رحلت نمود فاطمه در حالی که می گریست خود را به رسول خداصلی الله علیه وآله رسانید و گفت: کجاست مادرم؟ کجاست مادرم؟ (5).

ص: 204

1- 589. تذکرة الخواص، ص 94.

2- 590. همان، ص 107.

3- 591. همان، ص 318.

4- 592. عقد الفرید، ج 3، ص 194؛ کنز العمال، ج 7، ص 261؛ مسند فاطمه، سیوطی، ص 30.

5- 593. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 35.

19 - گریه فاطمه علیها السلام بر رقیه

ابن شُبّه به سندش از ابن عباس نقل کرده که گفت: چون رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله رحلت کرد، حضرت صلی الله علیه وآله فرمود: «به سلف خیر ما عثمان بن مظعون ملحق باد ...» در این هنگام بود که فاطمه بر لب قبر گریست و پیامبر صلی الله علیه وآله اشک های او را با گوشه لباسش از چشمان حضرت پاک می کرد. (1)

20 - گریه فاطمه علیها السلام در سوگ جعفر

ابن اثیر نقل می کند: رسول خدا صلی الله علیه وآله بر اسماء وارد شد و خبر شهادت جعفر را به او داد و بر او به این مصیبت تسلیت گفت. فاطمه علیها السلام وارد شد و شروع به گریه کرد. (2)

21 - گریه امام حسن علیه السلام و اهل کوفه در سوگ حضرت علی علیه السلام

ابن ابی الحدید می گوید: «حسن بن علی در صبح آن شبی که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن شب رحلت نمود، خطبه ای ایراد کرد و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «در این شب مردی رحلت نمود که پیشینیان بر او سبقت نگرفته و آیندگان نیز او را درک نخواهند کرد. او همیشه همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله جهاد می کرد و با جان خود از او دفاع می نمود. رسول خدا صلی الله علیه وآله او را با پرچمش راهنمایی می کرد. جبرئیل در طرف راست او و میکائیل در طرف چپ او بودند، و از جنگ باز نمی گشت تا خداوند پیروزی را بر دستان او قرار می داد. او در شبی وفات یافت که عیسی بن مریم به آسمان عروج نمود، و یوشع بن نون وفات یافت. و هیچ زردی و سیاهی (طلا و نقره ای) را بر جای نگذاشت جز هفتصد درهم از زیادی اموالش که می خواست با آن خادمی برای خانواده اش تهیه کند. آن گاه بغض گلوی او را فشرده و گریست و مردم نیز با او گریستند ...» (3)

ص: 205

1- 594. تاریخ المدینة المنورة، ج 1، ص 103.

2- 595. کامل ابن اثیر، ج 2، ص 90.

3- 596. شرح ابن ابی الحدید، ج 4، ص 11.

22 - گریه امام حسین علیه السلام در سوگ برادرش عباس علیه السلام

قندوزی حنفی نقل می کند: «... مردی با عمودی از آهن بر سر شریف عباس علیه السلام کوبید که فرقتش را شکافت و بر زمین افتاد و فریاد برآورد: ای اباعبدالله! ای حسین! سلام من بر تو باد. امام فرمود: وای بر عباسم، وای بر خون دلم. آن گاه بر لشکر حمله کرده، آنان را کنار زد. از اسب پیاده شد و او را بر آن سوار کرد و داخل خیمه نمود و بسیار گریست و فرمود: خداوند به جهت من تو را بهترین جزا عنایت فرماید ...» (1).

23 - گریه امام حسین علیه السلام بر مسلم بن عقیل

احمد بن اعثم کوفی می نویسد: «به حسین بن علی خبر رسید که مسلم بن عقیل کشته شده است. به این طریق که مردی از اهل کوفه بر امام حسین علیه السلام وارد شد. حضرت به او فرمود: از کجا آمده ای؟ گفت: از کوفه. من از کوفه بیرون نیامدم تا این که بر مسلم بن عقیل و هانی بن عروه مذحجی نظر کردم که هر دو کشته شده و به دار آویخته و در بازار قصابان بر روی زمین کشیده می شدند. و سر آن دو را برای یزید بن معاویه فرستادند.

حضرت آهی کشید و گریست. آن گاه فرمود: { إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ } (2).

24 - گریه امام حسین علیه السلام بر طفل شیر خوارش

سبط بن جوزی از هشام بن محمد نقل می کند: «چون امام حسین علیه السلام مشاهده کرد که لشکر عمر بن سعد اصرار بر کشتن او دارد، قرآن را برداشت و بر روی سر گذاشت و ندا داد: بین من و بین شما کتاب خدا و جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله حاکم باشد. ای قوم! به چه جرمی خون مرا حلال می شمارید؟ آیا من فرزند دختر پیامبر شما نیستم؟ آیا گفتار جدّم در حقّ من و برادرم که فرمود: «حسن و حسین دو جوانان بزرگوار بهشتند» به شما نرسیده است؟ اگر مرا تصدیق نمی کنید از جابر و زید بن ارقم و ابوسعید خدری سؤال کنید. آیا جعفر طیار عموی من نیست؟

ص: 206

1- 597. ینایع المودة، ص 409.

2- 598. الفتوح، ج 5، ص 110.

در این هنگام طفلی که به جهت عطش، بی تابی می کرد توجه او را به خود جلب نمود. صدا زد: ای قوم! اگر به من رحم نمی کنید لااقل به این طفل رحم کنید. مردی از میان قوم تیری بر او زد و او را ذبح نمود. حسین علیه السلام شروع به گریه کرد و می گفت: «اللهم احکم بیننا و بین قوم دعونا لننصرونا فقتلونا. فنودی من الهواء: دعه یا حسین! فانّ له مرضعاً فی الجنة»؛ (1) «بار خدایا! بین ما و بین قومی حکم کن که ما را دعوت کردند تا یاری مان کنند ولی در عوض ما را به قتل رساندند. از آسمان ندایی داده شد: ای حسین! او را رها کن؛ زیرا برای او شیر دهنده ای در بهشت است.»

25 - گریه امام حسین علیه السلام بر قیس بن مسهر

چون خبر کشته شدن قیس به امام حسین علیه السلام رسید حضرت آهی کشید و گریست. آن گاه فرمود: «اللهم اجعل لنا و لشيعتنا منزلاً کریماً عندک و اجمع بیننا و ایاهم فی مستقرّ رحمتک، انک علی کلّ شیء قدير»؛ (2) «بار خدایا! برای ما و شیعیان ما منزل کریمی نزد خود قرار ده، و بین ما و بین آنان در مستقرّ رحمت جمع کن، زیرا تو بر هر کاری توانایی.»

26 - گریه امام حسین علیه السلام بر حرّ بن یزید ریاحی

قندوزی حنفی نقل می کند: «... حرّ بر اهل کوفه حمله ور شد و از میان آنان پنجاه نفر را کشت و سپس کشته شد، سرش را از تن جدا کرده، به طرف امام پرتاب نمودند. حضرت سر او را به دامن گذاشت و در حالی که می گریست خون را از روی صورتش پاک می کرد و می فرمود: «والله ما اخطأت أمک اذ سمّیتک حرّاً فانک حرّ فی الدنيا و سعید فی الآخرة»؛ (3) «به خدا سوگند! مادرت اشتباه نکرد زمانی که تو را حرّ نامید، زیرا تو حرّ در دنیا و با سعادت در آخرتی.»

ص: 207

1- 599. تذکرة الخواص، ص 252.

2- 600. الفتوح، ج 5، ص 145.

3- 601. ینایع المودة، ص 414.

27 - گریه اهل مدینه در سوگ رسول خداصلی الله علیه وآله

ابو ذؤیب هذلی می گوید: وارد مدینه شدم، صدای ضجّه و گریه بلند بود همان گونه که حاجیان از احرام خارج می شوند. گفتم: چه خبر شده است؟ گفتند: رسول خداصلی الله علیه وآله از دنیا رحلت کرده است. (1)

28 - گریه اهل مدینه در سوگ امام حسن علیه السلام

ابن عساکر به سندش از ابن ابی نجیح از پدرش نقل کرده که گفت: اهل مکه و مدینه، اعم از زن و مرد و کودک، به مدّت هفت روز بر حسن بن علی علیهما السلام گریستند. (2)

29 - گریه ابوهریره بر امام حسن علیه السلام

ابن عساکر به سندش از مساور مولی بنی سعد نقل کرده که گفت: ابوهریره را مشاهده کردم در حالی که بر در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله روز رحلت حسن بن علی علیهما السلام ایستاده و می گرید و با صدای بلند ندا می دهد: ای مردم! امروز محبوب رسول خداصلی الله علیه وآله رحلت نمود. او با این کلمات همه را به گریه انداخت. (3)

30 - گریه سعید بن عاص در سوگ امام حسن علیه السلام

حاکم به سندش از مسلمة بن محارب نقل می کند: حسن بن علی در حالی که پنجاه و پنج روز از ربیع الاول گذشته بود در حالی که چهل و شش سال داشت رحلت نمود. و سعید بن عاص در حالی که می گریست بر او درود فرستاد. (4)

31 - گریه محمد بن حنفیه بر امام حسن علیه السلام

ابن عبدربه و دیگران نقل کرده اند: چون حسن بن علی دفن شد برادرش محمد بن حنفیه گریان بر بالای قبر او ایستاد و عرض کرد: خداوند تو را رحمت کند ای ابامحمد! (5)

ص: 208

1- 602. کنز العمال، ج 7، ص 265؛ حیاة الصحابة، ج 2، ص 371.

2- 603. تاریخ دمشق، ترجمه امام حسن علیه السلام، ص 235.

3- 604. سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 277؛ تاریخ دمشق، ترجمه امام حسن علیه السلام، ص 229.

4- 605. مستدرک حاکم، ج 3، ص 173.

5- 606. عقد الفرید، ج 2، ص 8؛ تذکرة الخواص، ص 213.

جزری نقل می کند: بلال در عالم رؤیا پیامبر را خواب دید در حالی که به او فرمود: «ما هذه الجفوة يا بلال؟ اما ان لك ان ترورنا؟»؛ «این چه جفایی است ای بلال! آیا وقت آن نرسیده که به زیارت ما بیایی؟». بلال در حالی که محزون بود بیدار شد و سوار بر مرکب شده، به سوی مدینه آمد و مستقیماً به طرف قبر پیامبر صلی الله علیه وآله رفت و شروع به گریه کرد و خود را به قبر حضرت مالید. حسن و حسین علیهما السلام آمدند. بلال آن دورا می بوسید و به خود می چسباند. آن دوه بلال فرمودند: ما می خواهیم تو هنگام سحر اذان بگویی. بلال بالای بام مسجد رفت. چون گفت: «الله اکبر، الله اکبر». مدینه از گریه به خود لرزید. چون گفت: اشهد أن لا اله الا الله، شیون اهل مدینه بیشتر شد. چون گفت: اشهد ان محمداً رسول الله، زنان از خانه ها بیرون ریختند، و روزی به مانند آن روز دیده نشد که این گونه مردان و زنان گریسته باشند. (1)

ص: 209

با مراجعه به تاریخ و حدیث پی می بریم که پیامبر و اهل بیت ایشان علیهم السلام و صحابه و تابعین و بزرگان امت، در سوگ مصیبت امام حسین علیه السلام گریسته اند. اینک به نمونه هایی که در کتب اهل سنت به آن تصریح شده، اشاره می کنیم:

1 - گریه رسول خداصلی الله علیه وآله در سوگ امام حسین علیه السلام

عایشه می گوید: حسین بن علی علیه السلام در حالی که بر رسول خداصلی الله علیه وآله وحی نازل شده بود وارد شد و از کمر او بالا رفت و بر پشت او بازی می کرد. جبرئیل به حضرت عرض کرد: ای محمد! همانا زود است که امت بعد از توفته کنند و این فرزندان را به قتل برسانند. آن گاه دست دراز کرد و مشتی از تربت را به او داد و گفت: در این سرزمین است که فرزندان کشته خواهد شد، سرزمینی که اسم آن «طفّ» است.

چون جبرئیل رفت، رسول خداصلی الله علیه وآله در حالی که تربتی در دستش بود بر اصحابش وارد شد. در میان آنان ابوبکر، عمر، علی، حذیفه، عمار و ابوذر بودند. حضرت شروع به گریه کرد. عرض کردند: چه چیز شما را به گریه درآورده است ای رسول خداصلی الله علیه وآله؟! حضرت فرمود: جبرئیل مرا خبر داد که همانا فرزندانم حسین بعد از من در سرزمین طفّ کشته خواهد شد. و برای من این تربت را آورده و خبر داده که در آن جا محلّ دفن او خواهد بود.⁽¹⁾

ص: 210

1- 608. تاریخ ابن کثیر، ج 11، ص 29 و 30؛ تذکرة الحفاظ، ج 2، ص 164؛ کامل ابن اثیر، ج 5، ص 364؛ مستدرک حاکم، ج 3، ص 176؛ مسند احمد، ج 3، ص 342.

2 - گریه علی علیه السلام در سوگ امام حسین علیه السلام

ابن عساکر از نجی نقل می کند که من با علی علیه السلام حرکت کردیم. چون به نینوا که در راه صفین بود رسید، حضرت ندا داد: صبر کن ای اباعبدالله! صبر کن ای اباعبدالله در شطّ فرات. راوی می گوید: عرض کردم: برای چه؟ حضرت فرمود: روزی بر پیامبر وارد شدم در حالی که دو چشمش گریان بود. عرض کردم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله! آیا کسی تو را به غضب درآورده است؟ چه شده که چشمانتان اشکبار است؟ حضرت فرمود: لحظاتی قبل جبرئیل اینجا بود و مرا خبر داد که حسین علیه السلام در کنار شطّ فرات به قتل خواهد رسید.

نجی می گوید: حضرت به من فرمود: آیا می خواهی از تربتش به تو دهم تا استشمام نمایی؟ عرض کردم: آری. آن گاه دست خود را دراز کرده و مشتی از خاک برداشت و به من عطا نمود. من نتوانستم جلوی خود را بگیرم، لذا اشکانم جاری شد. (1)

3 - گریه امام سجاد علیه السلام در سوگ امام حسین علیه السلام

ابن عساکر به سندش از جعفر بن محمد نقل کرده که از علی بن حسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام در مورد کثرت گریستن سؤال شد؟ حضرت فرمود: مرا ملامت نکنید؛ زیرا یعقوب یکی از فرزندانش مفقود شد، آن قدر گریست تا این که دو چشمش سفید شد در حالی که می دانست که او نمرده است. ولی من به چهارده نفر از اهل بیتم نظر کردم که در صبح یک روز همگی ذبح شدند، آیا شما می خواهید که حزن آنان از قلبم بیرون رود؟ (2)

4 - گریه امام صادق علیه السلام در سوگ امام حسین علیه السلام

ابوالفرج اصفهانی به سندش از اسماعیل تمیمی نقل کرده که گفت: من نزد اباعبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام بودم که خادم برای سید حمیری - شاعر - از حضرت

ص: 211

1- 609. تاریخ دمشق، امام حسین علیه السلام، ص 238؛ تهذیب التهذیب، ج 2، ص 300؛ مسند احمد، ج 1، ص 58؛ المعجم الکبیر، ج 2، ص 105.

2- 610. تاریخ دمشق، ترجمه زین العابدین علیه السلام، ص 56؛ حلیة الاولیاء، ج 3، ص 138.

اجازه ورود گرفت. حضرت دستور داد که وارد شود. اهل بیت خود را پشت پرده قرار داد. سید حمیری وارد شد و سلام کرد و در گوشه ای نشست. حضرت از او خواست تا شعر بخواند. حمیری این اشعار را در سوگ امام حسین علیه السلام سرود:

أمر علی جدث الحسین

فقل لأعظمه الزکیه

أعظماً لازلت من

وطفاء ساکبة رویه

و اذا مررت بقبره

فأطل به وقف المطیة

و ابک المطهر للمطهر

و المطهرة النقیة

کبکاء معولة أتت

یوماً لواحدھا المنیة

حمیری می گوید: مشاهده کردم که اشک های جعفر بن محمد بر گونه هایش سرازیر بود، و صدای شیون از خانه حضرت بلند شد، به حدی که امام دستور به خودداری دادند. آنان نیز ساکت شدند ... (1).

5 - گریه ابن عباس در سوگ امام حسین علیه السلام

سبط بن جوزی نقل کرده است: چون حسین علیه السلام کشته شد، دائماً ابن عباس بر او می گریست تا این که چشمش کور شد. (2)

6 - گریه انس بن مالک در سوگ امام حسین علیه السلام

قندوزی حنفی می گوید: «چون سر مبارک حسین بن علی علیهما السلام را بر ابن زیاد وارد کردند، آن را در تشتی قرار داد و با چوب دستی اش شروع به زدن به دندان های آن حضرت نمود و می گفت: مثل این دندان ها را ندیدم. انس نزد او بود، شروع به گریه کرد و گفت: حسین علیه السلام شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (3)

ص: 212

2-612. تذكرة الخواص، ص 152.

3-613. ينابيع المودة، ص 389، به نقل از ترمذی.

7 - گریه زید بن ارقم در سوگ امام حسین علیه السلام

ابن ابی الدنيا روایت کرده که زید بن ارقم نزد ابن زیاد بود، به او گفت: چوبت را بردار، به خدا سوگند! به دفعات دیده ام که رسول خداصلی الله علیه وآله ما بین این دو لب را می بوسید. آن گاه شروع به گریه کرد.(1)

8 - گریه ام سلمه در سوگ امام حسین علیه السلام

چون خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به ام سلمه رسید، گفت: آیا این کار را کردند؟! خداوند قبرهایشان را از آتش پر کند. آن گاه آن قدر گریست تا این که غش کرد.(2)

9 - گریه حسن بن ابی الحسن بصری در سوگ امام حسین علیه السلام

زهري می گوید: «چون خبر قتل امام حسین علیه السلام به حسن بصری رسید، گریست، به حدّی که دو گونه هایش پر از اشک شد. آن گاه گفت: ذلیل باد قومی که فرزند دختر پیامبرش را به قتل رسانده است! ...».(3)

10 - گریه ربیع بن خثیم در سوگ امام حسین علیه السلام

از جمله تابعین که در سوگ مصیبت امام حسین علیه السلام گریست ربیع بن خثیم است. سبط بن جوزی نقل می کند: چون خبر کشته شدن حسین علیه السلام به ربیع رسید گریست و گفت: آنان جوانانی را کشتند که هرگاه رسول خداصلی الله علیه وآله آنان را دیده بود دوست می داشت و به دستان خود آنان را طعام می داد و بر زانوی خود می نشاند.(4)

11 - گریه اهل کوفه در سوگ امام حسین علیه السلام

چون مرکب اُسرا به کوفه رسید، مردم همگی به دیدن زنان خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله آمدند.

ص:213

1-614. اسدالغابة، ج 2، ص 21؛ سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 315؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 434.

2-615. صواعق المحرقة، ص 196.

3-616. تذکرة الخواص، ص 265؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 227؛ المعجم الكبير، ج 3، ص 127.

4-617. تذکرة الخواص، ص 268.

و از هر طرف صدای آه و شیون و سر و صدا و مرثیه خوانی بلند بود. زنان کوفه ندبه کنان در حالی که گریان چاک می دادند، با همراهی مردان بر اسیران می گریستند ... (1).

12 - گریه تواین در سوگ امام حسین علیه السلام

عایشه بنت الشاطی می گوید: «سال شصت و پنج هجری داخل نشده بود که صیحه تواین به «یا ثارات الحسین علیه السلام» زمین را زیر پای بنی امیه به لرزه درآورد، و اهل کوفه با اسلحه های خود به طرف قبر حسین علیه السلام به راه افتادند، در حالی که این آیه را تلاوت می کردند: { فَتَوَبُّوا إِلَى بَارِئِكُمْ فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَمُ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ (2) }. چون نزد قبر رسیدند، همگی صیحه ای زدند. و مردم را گریان تر از آن روز ندیدند. و یک شبانه روز در آن جا اقامت کرده و تضرع نمودند ... ». (3)

ص: 214

1- 618. موسوعة آل النبی صلی الله علیه وآله، دکتر عایشه بنت الشاطی، ص 734.

2- 619. سوره بقره، آیه 54، پس توبه کنید؛ و به سوی خالق خود باز گردید و خود را { یکدیگر را } به قتل برسانید، این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است.

3- 620. موسوعة آل النبی صلی الله علیه وآله، ص 764؛ تاریخ طبری، ج 4، ص 451.

کسانی که از اهل سنت منکر جواز و رجحان گریستن بر اموات هستند، به ادله ای چند تمسک کرده اند که آن ها را مورد بحث و بررسی قرار می دهیم:

1 - روایات نهی از گریستن بر میت

مسلم و دیگران از عبدالله نقل کرده اند که گفت: حفصه بر عمر گریست. عمر به او گفت: آرام باش، ای دخترکم! آیا نمی دانی که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انّ المیت یعذب بیکاء اهله علیه»؛⁽¹⁾ «گریه خانواده میت او را عذاب می دهد.»

و نیز از ابن عمر نقل شده که چون عمر نیزه خورد بیهوش شد. بر او صدا به شیون بلند نمودند. چون به هوش آمد، گفت: آیا نمی دانید که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انّ المیت لیعذب بیکاء الحی»؛⁽²⁾ «همانا مرده، بر گریه زنده عذاب می شود.»

پاسخ

اولاً: این احادیث با احادیثی که قبلاً ذکر شد و همه دلالت بر جواز یا رجحان گریه دارد، معارض است.

ثانیاً: از احادیث دیگر استفاده می شود که عمر بن خطاب در تطبیق این حدیث نبوی بر موردش اشتباه کرده است، زیرا صهیب می گوید: «من بعد از شنیدن این

ص: 215

1- 621. صحیح مسلم، ج 2، ص 639، کتاب الجنائز، باب المیت یعذب بیکاء اهله علیه.

2- 622. همان.

حدیث از عمر، نزد عایشه رفتم و آن چه از عمر شنیده بودم برای او بازگو کردم. عایشه گفت: نه به خدا سوگند! رسول خداصلی الله علیه وآله هرگز نفرمود که میت به گریه کسی عذاب می شود، بلکه فرمود: «انّ الکافر یزیده الله ببکاء اهله عذاباً، وانّ الله لهو اضحک و أبکی، و لا تزر وازرة وزر اخرى»؛ (1) «همانا خداوند عذاب کافر را به سبب گریه اهلس زیاد می کند. و همانا خداوند می خنداند و می گریاند، هیچ کسی بار دیگری را حمل نمی کند.»

هشام بن عروه از پدرش نقل می کند که نزد عایشه قول ابن عمر نقل شد که میت به گریه اهلس بر او عذاب می شود، عایشه گفت: خدا رحمت کند ابا عبدالرحمن را، او چیزی را شنیده ولی حفظ نکرده است. روزی جنازه مرد یهودی را از کنار رسول خداصلی الله علیه وآله عبور دادند در حالی که اهلس بر او می گریستند. پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «انتم تبکون و انه لیعذب»؛ (2) «شما گریه می کنید و او عذاب می شود.»

ثالثاً: قبلاً به روایتی اشاره کردیم که عمر نزد پیامبرصلی الله علیه وآله از گریه زنان بر میت منع کرد، ولی رسول خداصلی الله علیه وآله به او فرمود: «دعهنّ یا عمر! فانّ العین دامعة و القلب مصاب و العهد قریب»؛ «ای عمر! آنان را رها کن، زیرا چشم اشک ریزان و قلب مصیبت دیده و عهد قریب است.»

رابعاً: این روایت با ظاهر آیات قرآن سازگاری ندارد؛ زیرا خداوند می فرماید: { وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرٰی }؛ (3) «هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد.»

2 - نهی عمر از گریه بر میت

گاهی می گویند عمر بن خطاب از گریستن بر اموات نهی می کرده است، لذا نهی او دلیل بر عدم جواز است.

پاسخ

اولاً: نهی او در مقابل نصوصی است که دلالت بر جواز بلکه رجحان دارد.

ثانیاً: سنت عمر نزد ما اعتباری ندارد.

ص: 216

1- 623. صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ج 1، ص 155؛ صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب 9، ح 22 و 23.

2- 624. صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب 9، حدیث 25؛ صحیح بخاری، ج 1، ص 156.

3- 625. سوره فاطر، آیه 18.

ثالثاً: نهی او همان گونه که در روایات به آن اشاره شده، مورد مخالفت پیامبرصلی الله علیه وآله قرار گرفته است.

رابعاً: چگونه عمر از گریستن بر اموات نهی کرده باشد در حالی که خودش بر نعمان بن مقرن(1)، زید بن خطاب(2) و خالد بن ولید(3)، گریسته است. و نیز امر به گریه بر خالد بن ولید نموده است.(4)

تورات، و نهی گریه بر اموات

با تأملی در کتب یهود پی می بریم که نهی از گریه در سوگ مردگان، ریشه در تورات دارد، و عمر از آن جا که با اهل کتاب خصوصاً یهود ارتباط داشته و کتاب های آنان را قرائت می کرده است لذا این حکم را در اسلام به اجرا گذاشته است.

در کتب یهود می خوانیم: «ای فرزندان! از تو شهوت دو چشمانت را با یک ضربت می گیرم، پس نوحه و گریه مکن و اشکانت را جاری مساز. آرام گرفته و ساکت باش، و نوحه بر اموات نخوان».(5)

ص: 217

1- 626. المصنّف، ج 3، ص 344.

2- 627. العقد الفرید، ج 3، ص 191.

3- 628. کنز العمال، ج 15، ص 731.

4- 629. المصنّف، ج 7، ص 175.

5- 630. سفر حزقیال، اصحاب 24، فقره 16-18.

حکم تباکی: (خود را همانند گریان وانمود کردن)

برخی به خاطر وضعیّت خاصی که قلبشان دارد کمتر می توانند گریه کنند. اینان اگر تباکی هم کنند به ثواب و ارزش گریه خواهند رسید.

در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده که آن حضرت آخر سوره زمر { فَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا } را بر جماعتی از انصار تلاوت کرد. همگی به جز جوانی از آنان گریستند. جوان عرض کرد: از چشم من قطره ای بیرون نیامد، ولی تباکی کردم. حضرت فرمود: «من تباکی فله الجنة»؛ ⁽¹⁾ «هر کس تباکی کند برای او بهشت است.»

جریر از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «انّی قارئ علیکم { أَلْهَكُمُ التَّكَاثُرُ } من بکی فله الجنة و من تباکی فله الجنة»؛ ⁽²⁾ «همانا من بر شما سوره { أَلْهَكُمُ التَّكَاثُرُ } را می خوانم، هر کس گریست بهشت بر او واجب می شود و هر کس تباکی نیز کرد بر او بهشت واجب است.»

شیخ محمد عبده می گوید: «تباکی آن است که انسان خود را با زحمت به گریه وادارد، ولی بدون ریا» ⁽³⁾.

ص: 218

1- 631. کنز العمال ج 1 ص 147

2- 632. همان، ص 148.

3- 633. تفسیر المنار، ج 8، ص 301.

میر سید شریف جرجانی می گوید: «اصل در تباکی قول پیامبر صلی الله علیه وآله است که فرمود: «ان لم تبکوا فتبکوا»؛ «اگر گریه نمی کنید پس تباکی کنید.» مقصود از این جمله تباکی از کسی است که مستعدّ گریه است، نه تباکی غافل و کسی که از روی لهو این چنین می کند»⁽¹⁾.

از روایات اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود که تباکی با توجه نیز مطلوبیت دارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «من تباکی فله الجنة»؛⁽²⁾ «هر کس تباکی کند برای او بهشت است.»

و نیز فرمود: «... و من أنشد فی الحسین شعراً فتباکی فله الجنة»؛⁽³⁾ «... و هر کس درباره حسین علیه السلام شعری بخواند و تباکی کند بهشت بر او واجب است.»

ص: 219

1- 634. التعريفات، ص 48.

2- 635. امالی صدوق، ص 86، مجلس 29.

3- 636. بحار الأنوار، ج 44، ص 282.

هر کس واقعه کربلا- و آن چه را که در روز عاشورا اتفاق افتاد بخواند، یا از زبان کسی بشنود، به طور حتم از آن چه بر امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحاب او وارد شده، عمیقاً محزون و متأثر خواهد شد. به همین جهت است که تصمیم خود را گرفته، بار سفر می بندد و به سوی آن حضرت سفری باطنی و معنوی می کند و به او جذب شده و با او همدردی و همدلی می نماید. و این مسأله ای است که در کسانی که این واقعه را شنیده یا خوانده اند تحقق یافته است. اینک به نمونه هایی از این افراد اشاره می کنیم:

1 - نویسنده انگلیسی فرایستارک

او در کتاب معروف خود «صور بغدادیة» فصل کوچکی را به واقعه عاشورا اختصاص داده و در ابتدای آن فصل می گوید: «شیعه در تمام عالم اسلامی، یاد حسین و مقتل او را زنده می کند و در دهه اول محرم به طور علنی این مطلب را دنبال می نماید. و حزن و اندوه چنان بر آنان مستولی می شود که در روز آخر هیئت های عزاداری به راه انداخته و عزاداری می کنند ...» (1).

او همچنین در فصلی مستقل و به طور مفصل درباره «نجف اشرف» در همان کتاب می گوید: «و در مسافتی نه چندان طولانی از این بقعه، فرزندش حسین علیه السلام

ص: 223

در طرف بادیه رسید. او اسبش را حرکت و جولان داد تا در سرزمین کربلا فرود آمد و در همان مکان خیمه زد. در حالی که دشمنانش او را احاطه کرده و راه های آب را بر او مسدود کرده بودند. و همیشه تفصیلات این وقایع واضح و آشکار تا به امروز در افکار مردم بوده است، همان گونه که قبل از 1257 سال نیز چنین بود. امکان استفاده و زیارت از این شهرهای مقدس وجود ندارد مگر با اطلاع و آگاهی از این واقعه زیرا واقعه مصیبت بار حسین علیه السلام بر هر موجودی نفوذ کرده تا به حدی که به ریشه ها رسیده است. و این واقعه از جمله قصه های نادری است که انسان با خواندن آن نمی تواند جلوی گریه خود را بگیرد».

او آن گاه می گوید: «تاریخ از آن زمان که این فاجعه اتفاق افتاد، در کربلا و نجف توقف نمود؛ زیرا مردم بعد از آن واقعه به جهت یادبود تبری از دشمنان حسین مظلوم در این دو شهر سکنی گزیدند».(1)

2 - پرفسور براون

مستشرق معروف پرفسور براون درباره فاجعه مصیبت بار امام حسین علیه السلام در کربلا می گوید: «یادآوری واقعه کربلا که در آن سبط رسول بعد از تحمل آزار و عطش به شهادت رسید کافی است تا در سردترین و سست ترین افراد اثر گذارد. و حتی کسانی را که به امور حماسی و حزن آور اعتنا و توجهی ندارند به خود آورده و روح آنان را به مدارج کمال بالا برد، به حدی که درد و مرگ برای آنان چیزی بی ارزش و سست شود».(2)

او همچنین می گوید: «آیا قلبی پیدا می شود که وقتی درباره کربلا سخنی به گوش او می رسد، مالا مال حزن و اندوه نگردد؟ حتی غیر مسلمانان هم نمی توانند پاکی روحی را که این جنگ اسلامی در برداشت انکار کنند».(3)

ص:224

1-638. همان، به نقل از موسوعة العتبات المقدسة.

2-639. آداب الکلام، علی پاشا صالح، ص 199، از کتاب تاریخ الأدب الايراني، براون.

3-640. رهبر آزادگان، ص 53.

3 - چارلز دیکنز

این نویسنده انگلیسی درباره قیام عاشورا می نویسد: «اگر مقصود حسین علیه السلام جنگ در راه خواسته های دنیوی خود بود، من نمی فهمم چرا خواهران و کودکانش را همراه خود برد؟ پس عقل چنین حکم می کند که او به خاطر اسلام فداکاری خویش را انجام داد». (1)

4 - توماس ماساریک

او در مقایسه ای بین امام حسین علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام می گوید: «مصایب مسیح نسبت به مصایب حسین علیه السلام مانند پر کاهی است در برابر کوهی بزرگ». (2)

5 - جستیس آ. راسل

این شاعر انگلیسی منظره غم انگیز عاشورا را چنین ترسیم می کند: «... آن ها دهان مبارک امام را با چوب های خود نواختند. ای پیکری که زیر سم اسبان لگدکوب شدی! تو همان بدنی بودی که بینندگان را مسحور می ساختی. خونی که از رگ های مبارکت ریخته و خشک شده، معجونی آسمانی است که تا کنون هیچ سم اسبی با چنین رنگ الهی رنگ نشده است. ای زمین برهنه و بایر کربلا که در روی تو نه علفی است و نه چمنی! برای ابد آهنگ حزن و آه بر تو پوشیده باد چون که در سرزمین تو بدن پاره پاره مقدس پسر فاطمه علیها السلام افتاده است. آن که روح خویش را به خداوند تقدیم نمود». (3)

6 - کاپتین، ه نیلت

او در ترسیم شب عاشورا می نویسد: «آن شب، هنگامی که آتش اردوها در اطراف او در بیابان شعله می زد، امام پیروانش را جمع کرد و در یک سخنرانی طولانی فرمود: کسانی که با من بمانند فردا شهید خواهند شد. سپس عمل بسیار زیبایی انجام داد که نشانه آگاهی کامل او از ضعف بشری و قدرت روح فداکاری وی و علامت

ص: 225

1- 641. رهبر آزادگان، ص 52.

2- 642. همان، ص 53.

3- 643. حسین علیه السلام پیشوای انسان ها، ص 11 و 12.

قلب رئوف آن بزرگوار بود... به پیروان خود فرمود: هر کس جرئت و قوت ایستادگی و شهادت را در خود نمی بیند در تاریکی به طور ناشناس و بدون خجالت برود. صبح روز عاشورا که ابرهای ارغوانی در آسمان شرق جمع می شد، هفتاد و یک نفر با ایمان دور امام را گرفتند و همگی آماده مرگ و شهادت بودند». (1)

7 - گیبون، مورخ انگلیسی

او می نویسد: «با آن که مدتی از واقعه کربلا گذشته و ما هم با صاحب واقعه هم وطن نیستیم، مع ذلک مشقات و مشکلاتی را که امام حسین علیه السلام تحمل نمود احساسات سنگدل ترین خواننده را بر می انگیزد، چنان که یک نوع عطوفت و مهربانی نسبت به آن حضرت در خود می یابد». (2)

8 - موریس دوکبری

این مورخ آمریکایی درباره عزاداری می نویسد: «اگر تاریخ نویسان ما حقیقت روز عاشورا را درک می کردند، این عزاداری را غیر عادی نمی پنداشتند. پیروان حسین علیه السلام به واسطه عزاداری برای امام خود می دانند که نباید زیر بار ذلت، پستی و سلطه استعمار بروند، زیرا شعار امام و پیشوای آنان تن ندادن به ظلم و ستم بود. حسین علیه السلام در راه شرف و ناموس و مردم و بزرگی مقام و مرتبه اسلام، از جان و مال و فرزند گذشت و زیر بار استعمار و ماجراجویی یزید نرفت. پس بیایید ما هم شیوه او را سرمشق خود قرار داده و از ظلم یزید و یزیدیان و بیگانگان خلاصی یابیم و مرگ با عزت را بر زندگی با ذلت ترجیح دهیم. و این است خلاصه تعالیم اسلام. ملتی که از گهواره تا گور تعالیمش این چنین است پیدا است که دارای چه مقام و مرتبه ای خواهد بود. چنین ملتی دارای هر گونه شرف و افتخار است، چون همه افراد آن سرباز حقیقت و عزت و شرف است». (3)

ص: 226

1- 644. همان، ص 46.

2- 645. رهبر آزادگان، ص 51.

3- 646. زندگی پیشوایان، ص 84 و 85.

این شاعر مسیحی می گوید: «شب هایی که بیدار بودم و با درد و رنج می گذراندم و افکار و تخیلاتم مرا به یاد گذشتگان می کشاند و در تاریخ گذشته دو شهید بزرگ: امام علی علیه السلام و سپس امام حسین علیه السلام سیر می کردم، یک بار برای مدتی طولانی به جهت علاقه ای که به آن دو بزرگوار داشتم گریستم، و سپس شعر علی و حسین علیهما السلام را سرودم».⁽¹⁾

10 - گابریل دانگیری

او درباره وحشی گری سپاه یزید می گوید: «سربازان یزید در آن روز «عاشورا» چنان وحشی گری و سبعتی از خود نشان دادند که تا آن روز کسی نظیر آن را به خاطر نداشت. آنها حتی به کودکان شیرخوار و خردسال هم رحم نکردند و سر خونین حسین علیه السلام را به دمشق بردند و یزید پنداشت که دیگر با این پیروزی خواهد توانست از لذت صلح و آرامش بهره مند گردد ... اما خاطره آن هر سال و تا به امروز، در میان سیل اشک و نوحه خوانی ها و مرثیه ها تجدید می گردد ...».⁽²⁾

11 - جرج جرداق

این نویسنده مسیحی می نویسد: «یزید وارث همه بدی های اسلاف خود بود و از آن ها نیز فزون داشت. از هر نوع شرارت و فساد و اعمال شیطانی که دیگر مردان بدکار و بی آبرو داشتند، یزید بهره مند بود ... کسی از اخلاق انسانی بی بهره تر از یزید نبود ... و در مقابل، هیچ کس در خلق انسانی کامل تر از حسین بن علی علیهما السلام نبود، که در آن واقعه شهید شد. در یزید همه صفات زشت و ننگین و ریاست طلبی و سودجویی و خون ریزی و بی ارادگی وجود داشت. و در طرف مقابل یعنی فرزندان علی علیه السلام همه صفات عالی و ستوده انسانی، از قبیل خلق کریم و شجاعت و آزادی و شهادت، به کمال معنا وجود داشت ...».⁽³⁾

ص: 227

1- 647. همان، ص 86.

2- 648. شهسوار اسلام، ص 267 و 268.

3- 649. الامام علی علیه السلام، جرج جرداق، ترجمه ابوالحسن شهرانی، ص 234-247.

12 - دکتر ژوزف

این مورّخ فرانسوی می نویسد: «شیعیان در ایام عزاداری به ذکر مصیبت و گوش فرا دادن به مصایب حسین علیه السلام می پردازند، و می کوشند که فضایل خاندان نبوت و رنج های آنان را به نیکوترین وجهی بیان کنند ...» (1).

13 - کلودین رولو

ایشان که مفسّر روزنامه لوموند است، درباره امام حسین علیه السلام و واقعه عاشورا می نویسد: «شیعیان هر سال در ماه محرم به تذکر واقعه کربلا- و مصیبت امام حسین علیه السلام که نمادی از دلیری، عدالت علیه تجسم پلیدی و نیروی شقاوت است، می پردازند و ستمکاران عصر را به یزید و اشقیا تشبیه می کنند» (2).

14 - مهاتما گاندی

گاندی، معمار استقلال هند و رهبر ملّی مردم این کشور برای آزادی هندوستان از سلطه انگلستان درباره امام حسین علیه السلام می گوید: «من برای مردم هند چیز تازه ای نیاوردم، فقط نتیجه ای را که از مطالب و تحقیقاتم درباره تاریخ زندگی قهرمان کربلا به دست آورده ام، ارمغان ملت هند کردم. اگر بخواهیم هند را نجات دهیم واجب است همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی پیمود» (3).

15 - ساور جینی ناید

این شاعر هندی، عزاداری عزاداران حسینی را در هر سال موجب زنده نگه داشتن واقعه جانسوز کربلا می داند و قیام حسینی را استوار نمودن دین بزرگ حضرت محمدصلی الله علیه وآله ذکر می کند که امام حسین علیه السلام عشق نهایی خود به خدا را با شهادتش ثابت کرد. او می گوید: «شب شهادت حسین علیه السلام مریدانش با پیراهن های سیاه و پای برهنه با چشمان اشک بار به یاد واقعه جان سوز دور هم جمع شده با بیان

ص: 228

1- 650. رهبر آزادگان، ص 56.

2- 651. زندگی پیشوایان، ص 87.

3- 652. حسین علیه السلام پیشوای انسان ها، ص 30.

اتفاقات آن واقعه سراپا می گویند: حسین ... ای حسین! چرا هزاران هزار دوست تو این طور اشک می ریزند؟ ای مقدس عالی مقام! آیا این ها برای فداکاری بی نظیر تو نیست؟ زیرا پرچم دین بزرگ پیامبر (محمّدصلی الله علیه وآله) را برافراشتی و در مقابل شگفتی جهانیان عشق عجیب خود را به خدا ثابت کردی». (1)

16 - ابرونیک

این مورّخ آمریکایی می گوید: «کشته شدن حسین علیه السلام سرگذشتی است که به علت ناگواری و هولناکی آن واقعه، دوست ندارم سخن را در موردش طولانی کنم؛ زیرا در اسلام کاری زشت تر از آن به وقوع نپیوسته است. اگر چه کشته شدن امیر مؤمنان علیه السلام مصیبت بسیار بزرگی به شمار می آمد، لیکن سرگذشت حسین علیه السلام کشتار فجیع و مثله کردن و اسارت را در برداشت که از شنیدن آن بدن انسان به لرزه می افتد ... زیرا که از مشهورترین مصیبت ها است ...». (2)

17 - جمیلی

او با وجود این که برای هر دو طرف درگیری در عاشورا استغفار می کند، در رابطه با پشیمانی یزید می گوید: «این پشیمانی ظاهری بوده است؛ زیرا اگر حقیقی بود عبیدالله بن زیاد، عمر بن سعد و شمر ذی الجوشن را مجازات می کرد. اگر ندامتی هم در کار بود به جهت خدشه دار شدن احساسات مسلمانان و برافروخته شدن خشم آن ها تا ابد بوده است، نه پشیمانی از نفس جنایاتی که انجام داده بود». (3)

18 - ماربین، محقّق آلمانی

او می گوید: «... حسین تنها کسی است که در چهارده قرن پیش در برابر حکومت جور و ظلم قد علّام کرد ... او اوّل شخص سیاستمداری بود که تا به امروز احادی چنین سیاست مؤثّری را اختیار ننموده است. حسین علیه السلام شعار همیشگی را سر می داد

ص: 229

1- 653. نگاهی به تاریخ جهان، جواهر لعل نهرو، ج 1، ص 298، ترجمه محمود تقضّلی.

2- 654. تاریخ فخری، ص 5.

3- 655. استشهاد الحسین علیه السلام، الجمیلی، ص 13.

که من در راه حق و حقیقت کشته می شوم ولی دست به ناحق نمی دهم ... حسین علیه السلام دید حرکات بنی امیه که سلطنت مطلقه داشتند و دستورات اسلام را پایمال می کردند نزدیک است پایه های استوار و مستحکم اسلام را در هم بریزد و اگر بیش از این مسامحه کند، نام و نشانی از اسلام و مسلمین باقی نخواهد ماند، لذا تصمیم گرفت تا در برابر حکومت ظلم و جور بایستد ...

حسین علیه السلام با قربانی کردن عزیزترین افراد خود و با اثبات مظلومیت و حقانیت خود، درس فداکاری و جانبازی به جهانیان آموخت و نام اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلندآوازه ساخت. اگر چنین حادثه جان گذاری پدید نیامده بود، قطعاً اسلام و اسلامیان محو و نابود می گردیدند ...» (1).

19 - جرجی زیدان

وی درباره امام حسین علیه السلام می نویسد: «... منظره سر بریده حسین علیه السلام همه را متأثر و محزون ساخت ... وقتی چشمان یزید به سر بریده افتاد، سر تا پا بلرزید و دانست چه عمل بزرگ و فجیعی مرتکب شده است» (2).

20 - نیکلسون

او می نویسد: «حادثه کربلا مایه پشیمانی و تأسف امویان شد، زیرا این واقعه شیعیان را متحد کرد و برای انتقام خون حسین علیه السلام هم صدا شدند ...» (3).

ص: 230

1- 656. حسین علیه السلام پیشوای انسان ها، ص 37-40.

2- 657. فاجعه کربلا، جرجی زیدان، ص 143، ترجمه محمد علی شیرازی.

3- 658. تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حسن، ص 352.

واقعۀ کربلا نه تنها منشأ تأثیر در قلوب عموم بشریت شده است، بلکه باعث شد تا کسانی که داخل در آیین آن حضرت نبوده اند را به سوی آن رهنمون سازد و از دین و آیین معاویه خارج کرده و به سوی آن حضرت سوق دهد.

دکتر جوزیف فرانسوی در تحقیقی تحت عنوان «شیعه و ترقیات محیر العقول» می نویسد: «... و از جمله امور طبیعی که مؤید فرقه شیعه شده و توانسته است در قلب دیگر فرقه ها تأثیر گذارد، مسأله اظهار مظلومیت بزرگان دینشان است. و این مسأله از امور طبیعی به شمار می آید، زیرا طبع هر کس به نصرت و یاری مظلوم کشش دارد و دوست دارد ضعیف بر قوی غلبه یابد و طبیعت های بشری متمایل به ضعیف است ...»

این مصنفان اروپایی که تفصیل مقاتله حسین علیه السلام و اصحابش و کشته شدن او را می نویسند با وجود آن که به آنان اعتقاد ندارند، ولی به ظلم و تعدی و بی رحمی قاتلین آن حضرت و یارانش اذعان دارند و نام قاتلین آن حضرت را به بدی یاد می کنند. این امور طبیعی در مقابلش هیچ چیز نمی تواند بایستد. و این نکته از مؤیدات برای فرقه شیعه به شمار می آید ...» (1).

اینک به برخی از کسانی که خواندن یا شنیدن واقعۀ عاشورا منشأ تحول مذهبی در آنان و موجب استبصارشان شده اشاره می کنیم:

ص: 231

1 - استاد مصری، ابو شریف، معروف به عبدالمجید

او در نامه ای به یکی از خطبای حسینی می نویسد: «یک روز در حالی که در دستانم رادیوی کوچکی بود به دنبال موج قاهره بودم. تنها در اتاقم نشسته بودم، در همان حال که موج را می چرخاندم ناگهان صدایی گوارا و دل انگیز به گوشم خورد، موج رادیو را بر آن نگه داشتم. این صدا با تمام صداهایی که قبلاً شنیده بودم فرق می کرد. کم کم توجه ام را به خودش جلب کرد. دقت کردم، فهمیدم شخصی درباره امام حسین علیه السلام و از حادثه تلخی که در کربلا به وقوع پیوست سخن می گوید. نمی دانم در چه ماهی از ماه های سال بود، گمانم در ماه محرم بود.

تا به آن روز من هنوز مسأله گریه بر امام حسین علیه السلام را نمی دانستم. ولی با شنیدن بخشی از واقعه کربلا از آن خطیب در دلم حزنی شدید احساس نمودم. در آن حین زار زار گریستم و اشکان از دیدگانم بدون اراده و با شدت و حرارت، جوشش داشت. من چنان گریه ای تلخ و با سوزش داشتم که هرگز در طول عمرم مثل آن را یاد ندارم، این حالت در وجود من تا آخر کلام خطیب ادامه داشت، حالتی که تمام وجود مرا در برگرفته و در آن تأثیر گذاشت ...

او در ادامه سخنانش می گوید: «... بعد از این زمان بود که افق های جدید و گسترده در پیش چشمانم نسبت به کشته شده اشک ها، امام حسین علیه السلام باز شد».(1)

او بعد از آن واقعه تشیع را انتخاب کرده و با سفر به ایران یکی از مجریان تلویزیون می شود.

2 - استاد صائب عبدالحمید

او در کتاب خود «منهج فی الانتماء المذهبی» قصه استبصار خود را چنین بازگو می کند: «آری این چنین بود شروع آن، با حسین علیه السلام چراغ هدایت، شروع آن بود. و با حسین علیه السلام کشتی نجات شروع شد. شروعی که من آن را قصد نکرده بودم، بلکه او مرا قصد نمود، و خداوند مرا به حسن استقبال از آن موفق گردانید و دست مرا گرفته و به عتبه های آن رساند ... و آن، روزی بود که صدایی حزین به گوشم خورد. چه بسا آن

ص: 232

صد قبل از آن نیز بارها به گوشم رسیده بود ولی از آن بی توجّه گذر کرده بودم و بر روی آن پرده ها انداختم، او نیز به من بی توجّهی کرد. ولی این بار مرا به خود دعوت نمود در حالی که من در کنار خلوتی یا شبیه آن بودم. به جهت آن صدا تمام مشاعر و حواس من به لرزه درآمد و من نیز تمام احساس و عواطفم را بی اختیار در اختیار او قرار دادم ...

آن صدا مرا به سوی خود جذب کرد ... و امواج متلاطم و زبانه های شعله پراکنده اش هر لحظه بر من اصابت می نمود. تا به حدّی که کبریای وجودم را نزد خود ذوب نمود و تمام وجودم را سراسر گوش کرده و به خود متوجّه ساخت. من با آن صوت به حرکت درآمدم و با وقایعی که نقل می کرد زندگی کرده، در آنها ذوب می شدم ... و با آن قافله سیر می نمودم، و هر کجا که فرود می آمدند، من نیز فرود می آمدم و به دنبال آنان تا به آخر، گام های خود را برداشته و راه را پیمودم.

آن واقعه، قصه مقتل امام حسین علیه السلام با صوت شیخ عبد الزهرا کعبی رحمه الله در روز دهم از ماه محرم الحرام سال 1402 هجری بود. من به تمام نداهای امام حسین علیه السلام گوش می دادم و تمام جوارحم از آن می لرزید، و این همراه با اشک و عبرت بود، و چیزی در خونم ... گویا انقلاب و ندایی در جوارحم ... که لبیک یا سیدی، یابن رسول الله! ...

در ذهنم سؤال هایی بی پایان بود، و گویا نوری که از قبل محجوب و مستور بوده است. این نور برانگیخت و یک دفعه تمام فضا را شکافت. فروزشی که پیروی و اقتداء به حسین علیه السلام را در بر داشت، حسینی که یادگار مصطفی و بزرگ امت و از رهبران دین بود.

فروزشی از اسلام به تمام معنا که از نو برانگیخت و پیامبر خداصلی الله علیه وآله آن را به توسط شخص ریحانه و سبطش حسین علیه السلام از نور رهبری نمود.

این نداهای اسلام است که هر کجا فرود آید پراکنده می شود و همه آن ها را می شناسند! و برای اسلام معنایی به جز آن شناخته نمی شود.

آری، مکان های بر زمین خوردن فرزندان رسول خدا! ... «(1)

ص: 233

او در کتاب خود «لقد شيعني الحسين عليه السلام» می نویسد: «یک نفر از نزدیکانم به من گفت: چه کسی تو را شیعه نمود، و به چه کتاب هایی اعتماد نمودی؟ من در جواب او گفتم: اما نسبت به این سؤال که چه کسی مرا شیعه نمود باید بگویم: آن شخص جدم حسين عليه السلام و فاجعه ناگواری بود که بر او اتفاق افتاد. و اما نسبت به این سؤال که به چه کتابی در این باره اعتماد کردم، باید بگویم که مرا صحيح بخاری و صحاح دیگر شیعه نمودند. او سؤال کرد: این چگونه ممکن است؟ به او گفتم: صحاح را مطالعه کن، و از تناقضات آن مگذر جز آن که آن ها را شماره نمایی. و نیز از کلامی مگذر جز آن که در آن تأمل نمایی ... در این هنگام به آرزوی خود خواهی رسید.

به طور حتم امتی که حسين عليه السلام را به قتل رساند و اهل بیت طاهرين او را به اسارت، برد هرگز قابل اعتماد نیستند. و هرگز برای فکر آزاد و بی تعصب امکان ندارد تا این حوادث را توجیه کند، همان گونه که من نمی توانم خون پاک را با آب طبیعی تأویل نمایم. این خون هایی که جاری شد آب های نهر نبود، بلکه خون های شریف ترین کسانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنان در این امت وصیت نموده بود. این امت خود باعث شدند که اعتبارشان را از دست بدهند، و هر چه بگویند نمی توانند مراقب کنند که چگونه خون حسين عليه السلام به دست افرادی بر زمین ریخته شد که بر امت اسلامی حکمرانی می کرده اند و علمای اهل سنت و جماعت با آنان رفتار خوبی داشتند!

امتی که رعایت حال فرزندان پیامبرش را بعد از او ندارد و هرگز نمی تواند مراعات سنتش را بعد از او کند، هر چه می خواهی در توجیه این عمل بگو، بگو که مسلمانان در عهد اول در کشتن اهل بیت عليهم السلام اجتهاد کردند! و بگو: این افکار که در کتب شیعه وجود دارد همگی ساختگی است و در تاریخ اسلام حقیقتی ندارد، ولی آیا یک نفر از مسلمانان از این طرف اقیانوس تا آن طرف اقیانوس می تواند انکار کند که امام حسين عليه السلام مظلومانه به امر یزید بن معاویه و به فتوای رسمی از شریح قاضی و شمشیرهای لشکر اموی کینه توز، در جامعه ای که در آن فکر عامه رشد کرده و در پی حادثه ای منحصر به فرد از نوع خود در تاریخ اسلام به وقوع پیوست، حادثه ای که عبارت از تحویل خلافت به پادشاهی و سلطنت بود. که بعد از آن یزید بن معاویه به طور غاصبانه بر مسلمانان منصوب شد ...

هرگز، و هزار هرگز ... هیچ کس جرأت و توان ندارد که این موضوع را انکار یا توجیه نماید؛ زیرا سنت تاریخ آن است که نسبت به وقایع و قضایایی که بر مستضعفین وارد شده کوتاهی نکند، گرچه مفسدین کراحت داشته باشند»⁽¹⁾.

او همچنین می گوید: «خواست امام حسین علیه السلام این بود امت را از جمودی که پیدا کرده برهاند و او را برای انقلابی بر ضدّ کیان اموی که بر سلطه تکیه زده تحریک نماید. و این کار احتیاج به جانفشانی و فداکاری داشت، و احتیاج به خونی بود که ریخته شود، تا انقلابی را در نفوس مردم پدید آورد ...»⁽²⁾.

وی اضافه می کند: «امام حسین علیه السلام حریص بر کرامت امت و مصلحت آنان بود و در مقابل یزید و گمراهی های او می ایستاد ... آری حسین علیه السلام خوار شد در حالی که احتیاج شدید به کسانی داشت تا او را یاری کنند»⁽³⁾.

او بعد از تبیین واقعه عاشورا به صورت اختصار به این نتیجه می رسد که «لقد شیعنی الحسين عليه السلام» حسین علیه السلام مرا شیعه نمود. و سپس می گوید: «... به جان خودم سوگند! این مشهد کسی است که همیشه فریاد او در مقدّس ترین مقدسات من به صدا درآمده و در حرکت است. و در تمام حالات و حرکاتم مرا محزون نموده است.

من از قرائت کشتار کربلا با تفصیل جانکاهش خلاصی نیافتم جز آن که کربلا در نفس و فکر قیام نمود. و از این جا نقطه انقلاب شروع شد، انقلابی بر ضدّ تمام مفاهیم و مسلّمات به ارث گذاشته برای من از گذشتگان، آری، انقلاب حسین علیه السلام داخل روح و عظم ...

اهل شام و کوفه با شمشیر آمدند، ولی امام حسین علیه السلام با خون خود آمد، و خون بر شمشیر پیروز شد، بلکه بر تاریخ انحراف پیروز گشت، لذا حسین علیه السلام نوری است که تاریکی های تحریف، او را نخواهد پوشانید. ما این مصیبت و فاجعه را گرامی می داریم و می دانیم که امام حسین علیه السلام به حق کشته شد و تنها قطره ای از خون او تمام آنان را به بوته فراموشی تاریخ سپرد، ولی ما بر افراد غافلی می گریم که قاتلان و

ص: 235

1- 662. لقد شیعنی الحسين عليه السلام، ادریس مغربی، ص 63-65.

2- 663. همان، ص 297.

3- 664. همان، ص 303.

خوارکنندگان حسین علیه السلام و انصار او را الگو و رهبر خود قرار داده، و نمونه ای از ورع پنداشته اند و به آنان اقتدا می نمایند ... کسانی که حسین علیه السلام را به شهادت رساندند در حالی که می دانستند او از امیرشان بهتر است، او سید عرب و مسلمانان است. آنان حسین علیه السلام را نکشتند جز به خاطر هدایایی که یزید بشارتش را داده بود. آیا آنان قدرت بر تحریف اسلام و جعل احادیث را به جهت رسیدن به هدایای یزید نداشتند؟

آری، این حسین علیه السلام بود که مرا از لابه لای این مصیبتی که او و اهل بیتش به آن مبتلا شدند، شیعه نمود. مرا با خون های تازه اش شیعه نمود. خون های تازه ای که بر روی سنگ ریزه های زرد در سرزمین طف (کربلا) بر زمین ریخت. او مرا با صدای اطفال و نوحه های زنان شیعه نمود. من به یاد آن روز فریاد بر آوردم در حالی که از دیدگانم اشکی همراه با حزن و رقت قلب جاری بود. و با قلبی که اندوه ها آن را پاره می نمود گفتم:

ویرثی ربابک دنیا السّجون

و دمع النواح و فیض الدما

با مرگ حسین علیه السلام دشمنان او چه کردند، جز آن که گورهای خود را کنده و نعش های خود را با لگد خورد کردند تا با خواری و ذلت در مقبره تاریخ دفن شوند. ای ابا عبدالله! من همیشه تو را در چشم تاریخ بزرگ می بینم. حیات زندگی به خون پاک و معطر تو نورانی شد.

سطعتَ بریقاً کَوْمَضِ الشَّمْسِ

و شاعَ سناک کبر السّما

من هر گاه تفصیل کربلا را قرائت می کنم از دور جذبه ای مرا به سوی خود می برد، آن گاه نفس هایم به تپش درمی آید و حسین را در کنار خود می یابم که به خون پاکش غوطه ور است. ای کاش من با او بودم و به فوز عظیم نائل می گشتم! و در آن جذبه و کشش محو می شدم! آری در آن جا کسی است که آنچه را که من فهمیدم می فهمد، و ممکن است کسی باشد که آن چه من فهمیدم نفهمد و آن واقعه عظیم تاریخی در نفس او اثری نگذارد ...

آری، کربلا محلّ و زمان ورود من به تاریخ است، ورود به حقیقت و ورود، به اسلام است. چگونه همانند جذبه صوفی رقیق القلب به این حقیقت جذب نشوم، یا همانند جذبه ادیبی که شعورش به هیجان آمده است فانی نگردم. آری این واقعه ای

است که بر آن فرود آمدم و به طور مختصر و اجمال از مصایب آل بیت علیهم السلام و جرم تاریخ بر ضد نسل پیامبر صلی الله علیه و آله سخن گفتم و الآن می خواهم کلامم را به پایان رسانم» (1).

4 - دکتر محمد تیجانی تونسلی

او در کتاب خود «ثم اهدیت» می نویسد: «... دوستم منعم آمد و با هم به کربلا مسافرت کردیم و در آن جا به مصیبت سرورمان حسین - مانند شیعیان - پی بردم و تازه فهمیدم که حضرت حسین علیه السلام نمرده است. مردم ازدحام می کردند و گرداگرد آرامگاهش پروانه وار میچرخیدند و با سوز و گدازی که نظیرش هرگز ندیده بودم، گریه می کردند و بی تابی می نمودند که گویی هم اکنون حسین علیه السلام به شهادت رسیده است. و سخنرانان را می شنیدم که با بازگو کردن فاجعه کربلا احساسات مردم را بر می انگیزتند و آنان را به ناله و شیون و سوگ و می داشتند و هیچ شنونده ای نمی تواند این داستان را بشنود و تحمل کند، بلکه بی اختیار از حال می رود. من هم گریستم و گریستم و آن قدر گریستم که گویی سال ها غصه در گلویم مانده بود، و اکنون منفجر می شود.

پس از آن شیون، احساس آرامشی کردم که پیش از آن روز چنان چیزی ندیده بودم. تو گویی در صف دشمنان حسین علیه السلام بوده ام و اکنون در یک چشم بر هم زدن منقلب شده بودم و در گروه یاران و پیروان آن حضرت که جان خود را نثارش کردند، قرار می گرفتم. و چه جالب که در همان لحظات، سخنران، داستان حرّ را بررسی می کرد. حرّ یکی از سران سپاه مخالف بود که به جنگ با حسین علیه السلام آمده بود، ولی یکباره در میدان نبرد بر خود لرزید و وقتی اصحابش از او سؤال کردند که تو را چه شده است؟ نکند که از مرگ میهراسی؟ او در پاسخ گفت: به خدا سوگند! هرگز از مرگ هراسی ندارم ولی خود را مختیر می بینم که بهشت را برگزینم یا دوزخ را. او ناگهان اسب خود را به سوی حسین علیه السلام حرکت داد و به دیدار او شتافت و گریه کنان عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! آیا راه توبه برایم هست؟».

درست در همین لحظه بود که دیگر نتوانستم طاقت بیاورم و شیون کنان خود را

ص: 237

بر زمین افکندم، و گویا نقش حر را پیاده می کردم و از حسین علیه السلام می خواستم که «ای فرزند رسول خدا، آیا توبه ای برایم هست؟ یابن رسول الله! از من درگذر و مرا ببخش».

صدای واعظ چنان تأثیری در شنوندگان گذاشته بود که گریه و شیون مردم بلند شد. دوستم که صدای فریادم را شنید، با گریه مرا در بغل گرفت و معانقه کرد. همان گونه که مادری فرزندش را دربر می گیرد و تکرار می کرد: «یا حسین! یا حسین!».

لحظاتی بود که در آنان گریه واقعی را درک کرده بودم، و احساس می کردم که اشک هایم قلبم را شست و شو می دهند و تمام بدنم را از درون تطهیر می کنند. آن جا بود که معنای روایت پیامبر صلی الله علیه و آله را فهمیدم که می فرمود: «اگر آن چه من می دانستم شما هم می دانستید هر آینه کمتر میخندیدید و بیشتر میگریستید». تمام آن روز را با اندوه گذراندم. دوستم می خواست مرا تسلی دهد و دلداری نماید و لذا برایم مقداری شربت و شیرینی آورد، ولی بکلی اشتهایم کور شده بود. از دوستم درخواست کردم که داستان شهادت امام حسین علیه السلام را برایم تکرار کند؛ زیرا چیزی از آن - نه کم و نه زیاد - نمی دانستم ...» (1).

5 - احمد حسین یعقوب اردنی

او که در سفری به مناسبت سالگرد وفات امام خمینی رحمه الله به ایران آمده بود می گوید: «از جمله برنامه های من زیارت ضریح امام خمینی به مناسبت سالگرد وفات او بود. صبح آن روز به زیارت ضریح او رفتم و با انبوهی از جمعیت که کمتر از سه میلیون نفر مرد و زن نبود مواجه شدم که ضریح او را همانند حلقه ای در بغل گرفته و دست های خود را به سوی آسمان بلند کرده و با هم شعار هایی به فارسی می دهند. به مترجم خود گفتم: برای من به طور دقیق ترجمه کن که این جمعیت چه می گوید؟ او گفت: آنان می گویند: ما همانند اشخاصی نیستیم که امام خود را تنها گذاردند، ما با تو هستیم ای امام!».

من از گریه منفجر شدم، و فهمیدم امامی که او را تنها گذاشتند تا لشکر خلافت با او مقاتله کند همان امام حسین علیه السلام است!! در آن روز به ذهن و قلبم خطور کرد که به

ص: 238

فکر تألیفی در رابطه با واقعه کربلا برآیم. و به این نتیجه رسیدم که مطلع کردن مردم از جزئیات واقعه کربلا ضرورت دارد. و لذا بخشی از وقتم را برای این موضوع نذر کردم و شروع به خواندن و جمع مطالب و بایگانی کردن آنها نمودم تا در نتیجه در این زمینه دست به تألیف بزنم ...

هنگامی که مشغول تألیف کتابم در این باره بودم، موقعیت هایی بود که به طور مطلق از همه ایام بیشتر محزون بودم. از اتفاقاتی که افتاده بود متأثر می شدم، و به دفعات زیاد در طول روز می گریستم. و چه انسانی است که بر بخش های مختلف واقعه کربلا نگیرد ...» (1).
او از جمله مستبصرینی است که بعد از انتخاب تشیع کتاب هایی در دفاع از این مذهب تألیف کرده است.

6 - علامه دکتر محمد حسن شحاته

او که از اساتید سابق دانشگاه الازهر است نیز پس از مطالعات فراوان در رابطه با شیعه امامیه، پی به حقانیت این فرقه برده و در سفری که به ایران داشت در سخنرانی خود برای مردم اهواز می گوید: «عشق من به امام حسین علیه السلام سبب شد که از تمامی موقعیت هایی که داشتم دست بردارم».

او همچنین در قسمت دیگری از سخنانش می گوید: «اگر از من سؤال کنند: امام حسین علیه السلام را در شرق می توان یافت یا غرب؟ من جواب می دهم که امام حسین علیه السلام را می توان در قلب من دید. و خداوند توفیق تشرف به ساحت امام حسین علیه السلام را به من داده است» (2).

ص: 239

1- 667. کربلاء، الثورة و المأساة، احمد حسين يعقوب، ص 7-8.

2- 668. به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی، شماره 6771.

از موضوعاتی که مورد توجه و سؤال اهل سنت و وهابیون واقع شده این است که چرا شیعه بر تربت امام حسین علیه السلام سجده می کند؟ آیا در حقیقت این سجده بر امام حسین یا سجده بر تربت نیست؟. برای روشن شدن مطلب به بررسی این موضوع می پردازیم:

سجده شیعه بر هر نوع خاک

عالمات شیعی، سجده بر تربت امام حسین علیه السلام را واجب نمی دانند، بلکه حکم به جواز سجده بر هر تربت و خاکی نموده اند، ولی از آن جا که تربت امام حسین علیه السلام امتیاز خاصی دارد، حکم به استحباب سجود بر آن داده اند.

برتری برخی زمین ها از دیدگاه قرآن

از مجموع آیات استفاده می شود که برخی از زمین ها مبارک بوده، بر سایر زمین ها برتری خاصی دارند.

خداوند متعال می فرماید: {إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ؛ (1) «نخستین خانه ای که برای [عبادت] مردمان نهاده شد، خانه ای است که در مکه [بنا شده] است که مبارک و راهنمای جهانیان می باشد.»

ص: 243

و نیز می فرماید: {وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ؛ (1)} «و بگو پروردگارا مرا به منزلی مبارک فرود آور و تو بهترین میزبانانی.»

در آیه ای آمده است: {وَنَجِّينَاهُ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ؛ (2)} «و او و لوط را به سرزمین [شام] که آن را برای همه جهانیان پربرکت ساختیم نجات دادیم.»

درباره حضرت موسی علیه السلام می فرماید: {إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى؛ (3)} «چون پروردگارش او را در وادی مقدس طوی ندا داد.»

هم چنین در خطاب به او می فرماید: {فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى؛ (4)} «کفش هایت را از پا بیرون کن [بدان که] تو در وادی مقدس طوی هستی.»

درباره قصه سلیمان علیه السلام آمده است: {وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا؛ (5)} «و برای سلیمان باد تندرو را [تسخیر کردیم] که به فرمان او به سرزمینی که برکتش بخشیده بودیم روان می شد.»

در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله می فرماید: {سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ؛ (6)} «پاک و منزّه است کسی که بنده اش را شبی از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی که پیرامونش را برکت بخشیده ایم، سیر داد.»

برتری برخی از زمین ها از دیدگاه روایات

از دیدگاه روایات اهل سنت و شیعه استفاده می شود که قطعه های زمین همانند ساکنان آن، متّصف به صفت شقاوت و سعادت اند:

1 - بخاری به سندش از عبدالله بن عمر نقل می کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هنگامی که از سرزمین «ثمود» می گذشت، فرمود: داخل نشوید در سرزمین هایی که صاحبان آنها به خود ظلم نمودند، تا شما نیز همانند آنان به مصیبت مبتلا نگردید، مگر در حالی که گریانید. آنگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله سر مبارکش را پوشانید و به سرعت از آن وادی گذر نمود. (7)

ص: 244

1- 670. سوره مؤنون، آیه 29.

2- 671. سوره انبیاء، آیه 71.

3- 672. سوره نازعات، آیه 16.

4- 673. سوره طه، آیه 12.

5- 674. سوره انبیاء، آیه 81.

6- 675. سوره اسراء، آیه 1.

7- 676. صحیح بخاری، ج 6، ص 7، کتاب المغازی.

2 - همو نقل می کند: علی علیه السلام کراحت داشت در سرزمین فرو رفته «بابل» نماز بخواند. (1)

3 - حلبی در سیره خود نقل می کند: اجماع امت بر آن است که این مکان (مدینه) که اعضای شریف پیامبر صلی الله علیه وآله را در بر گرفته، بهترین قسمت های روی زمین است و حتی از کعبه برتر می باشد. برخی دیگر گویند: افضل قسمت های روی زمین است، و حتی از عرش الهی برتر است. (2)

4 - سمهودی شافعی در بحث علل برتری سرزمین مدینه بر سرزمین های دیگر می گوید: جهت دوم آن که: این سرزمین مشتمل بر قطعه زمینی است که به اجماع امت بر سایر قطعه ها برتری دارد و آن همان قطعه ای است که بدن شریف پیامبر صلی الله علیه وآله را در برگرفته است. (3)

5 - هم چنین این مطلب را که مردم بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله می آمدند و به جهت تبرک از خاک قبر آن حضرت بر می داشتند و با خود می بردند. عایشه به جهت آن که بدن پیامبر صلی الله علیه وآله نمایان نگردد، دستور داد دیواری به دور قبر پیامبر صلی الله علیه وآله کشیده شود. (4)

شرافت تربت امام حسین علیه السلام

تربت امام حسین علیه السلام از جمله تربت هایی است که خداوند متعال آن را به جهاتی مبارک گردانیده است، زیرا آن تربت قطعه زمینی است که جسد پاک و طیب و طاهر سیدالشهدا علیه السلام را در بر دارد.

علامه امینی رحمه الله در سر سجود به تربت کربلا می فرماید: «این امر بر دو اصل اساسی استوار است:

الف - آن که شیعه امامیه در صدد آن است که برای خود تربت و مهری پاک به همراه داشته باشد تا بر آن سجده نماید.

ص: 245

1- 677. همان، ج 1، ص 90، کتاب الصلاة.

2- 678. سیره حلبی، ج 3، ص 306.

3- 679. وفاء الوفاء، ج 1، ص 52.

4- 680. همان، ص 385.

ب - برخی از بقاع بر بعضی دیگر برتری دارد، لذا آثار و برکاتی بر آن مترتب است؛ به همین دلیل کعبه و حرم حکم خاصی به خود گرفته است. از جمله سرزمین هایی که بر سایر بقاع برتری پیدا کرده و دارای آثار و برکاتی خاص است محلی است که بدن شریف سیدالشهدا علیه السلام را در خود جای داده است. همان بقعه ای که امام علی علیه السلام قبل از شهادت امام حسین علیه السلام قبضه ای از خاک آن را برداشت و استشمام کرد و چنان گریست که زمین از اشک های حضرتش مرطوب گشت.

سپس فرمود: «از این سرزمین هفتاد هزار نفر محشور شده و بدون حساب وارد بهشت می گردند».(1) آیا سجده بر چنین تربتی مطلوبیت و قداست ندارد و سبب تقرب به خداوند متعال نمی گردد؟ آیا سزاوار نیست که انسان بر تربتی سجده کند که در آن نشانه های توحید و عشق بازی در راه معبود است؟ تربتی که در صورت توجه خاص به حقیقت آن، حالت رقت قلب در انسان ایجاد شده و انسان را به سوی خداوند نزدیک می کند ...».(2)

استاد عباس محمود عقاد - نویسنده مصری - در مورد سرزمین کربلا می نویسد: «سرزمین کربلا حرمی است که مسلمانان برای عبرت و یاد آوری به زیارت آن می آیند و غیر مسلمین برای مشاهده و بازدید، ولی اگر بنا باشد که حق این سرزمین ادا شود باید آن را زیارت گاه هر انسانی قرار داد که برای نوع خود نصیبی از قداست و بهره ای از فضیلت قائل است، زیرا ما به یاد نداریم که قطعه ای از زمین به مانند کربلا- این چنین دارای فضیلت و منقبت باشد. این نیست مگر به جهت آن که این سرزمین با اسم کربلا و منزلگاه حسین علیه السلام مقرون و عجین شده است».(3)

شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء رحمهم الله در بیان حکمت استحباب سجده بر تربت حسین علیه السلام می فرماید: «از جمله اغراض و مقاصد عالی در استحباب سجود بر تربت حسین علیه السلام آن است که نمازگزار هنگامی که پیشانی خود را بر تربت می گذارد به یاد فداکاری و عشق بازی امام حسین علیه السلام در پیشگاه الهی می افتد و این که چگونه یک

ص:246

1- 681. المعجم الكبير، ج 3، ص 111، ح 2825.

2- 682. السجود على التربة الحسينية عند الشيعة الامامية، ص 69-87.

3- 683. ابو الشهدا، ص 145.

انسان می تواند در راه عقیده و مبدأ، این گونه فداکاری کرده و با ظالمان مقابله کند. و از آن جا که سجود بهترین حالات یک بنده نزد خداوند است، مناسب است که در آن حالت به یاد ارواح پاک و طیب و طاهری بیفتد که جانیشان را در راه معشوق فدا کردند. در این هنگام و با این تفکر، حالت خضوع و خشوع در انسان ظاهر می شود و دنیا و آنچه در آن است در نظرش حقیر جلوه می کند و حالتی عرفانی و معنوی قوی ای در نفسش نسبت به خداوند متعال حاصل می شود، همانند حالتی که برای امام حسین علیه السلام و اصحابش حاصل شده است. و این به جهت توسل و ارتباط با امام حسین علیه السلام از طریق تربت اوست. از همین رو در روایات می خوانیم که سجده بر تربت حسینی علیه السلام حجاب های هفت گانه را پاره می کند. پس در حقیقت سجده بر تربت حسینی علیه السلام سر صعود و عروج از تراب به رب الارباب است ...» (1).

عبد الرزاق مقرّم رحمه الله می نویسد: «از جمله اسلوب هایی که اهل بیت علیهم السلام به جهت شناساندن مظلومیت امام حسین علیه السلام به مردم به کار گرفته اند، امر به سجود بر تربت حسینی علیه السلام است، زیرا از مهم ترین اسرار آن این است که نمازگزار هر روز در اوقات نماز پنج گانه اش هنگامی که چشمش به تربت حسینی علیه السلام می افتد به یاد امام حسین علیه السلام و فداکاری های او، و اصحاب و اهل بیتش می افتد و معلوم است که یاد آوری از این چنین الگوهایی از حیث روان شناسی اثر تربیتی و معنوی عجیبی در نفس انسان خواهد گذاشت ...» (2).

قبر حسین علیه السلام همانند قبر رسول الله صلی الله علیه وآله

در ابتدای بحث به شرف و فضیلت قبر پیامبر صلی الله علیه وآله و قطعه زمینی که حضرت را در خود گرفته اشاره نمودیم، حال این نکته را یاد آور می شویم که: قبر امام حسین علیه السلام همانند قبر رسول صلی الله علیه وآله است زیرا امام حسین علیه السلام پاره تن رسول خدا صلی الله علیه وآله است. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «حسین منّی و أنا من حسین»؛ (3) «حسین از من و من از حسینم.»

ص: 247

1- 684. الارض و التربة الحسينية، ص 32 و 33.

2- 685. مقتل الحسين علیه السلام، ص 103 و 104.

3- 686. سنن ترمذی، ج 5، ص 658؛ مسند احمد، ج 4، ص 174؛ سنن ابن ماجه، رقم 144.

امّ الفضل در عالم رؤیا دید که قطعه ای از پیکر مطهر پیامبر صلی الله علیه وآله جدا شد و در دامانش قرار گرفت. هنگامی که در مورد این خواب از پیامبر صلی الله علیه وآله سؤال نمود، حضرت آن را به ولادت امام حسین علیه السلام و تربیتش در دامان ام الفضل تعبیر کرد... (1) پس امام حسین علیه السلام پاره تن پیامبر صلی الله علیه وآله است و اگر پیامبر صلی الله علیه وآله احترامی دارد که به تبع آن، خاک قبرش هم متبرک است، امام حسین علیه السلام نیز چنین است.

فضیلت تربت امام حسین علیه السلام

1 - احمد بن حنبل از عامر شاطبی نقل می کند: در سفری همراه علی بن ابی طالب علیه السلام بودم. حضرت هنگامی که در مسیر خود به صفین به نینوا رسید، صدا داد: ای ابا عبدالله! در کنار شطّ فرات صبر کن. عامر شاطبی می گوید: عرض کردم: برای چه؟ فرمود: روزی بر پیامبر صلی الله علیه وآله وارد شدم، در حالی که گریان بود؛ عرض کردم: ای نبی خدا! آیا کسی شما را غضبناک کرده؟ چه شده است که گریانید؟ پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: خیر بلکه الآن جبرئیل از نزد من خارج شد و خبر داد که حسین علیه السلام در کنار شطّ فرات به شهادت می رسد. جبرئیل گفت: آیا می خواهی که تربت او را استشمام نمایی؟ عرض کردم: آری. آن گاه قبضه ای از خاک تربت امام حسین علیه السلام را به من داد که در این هنگام طاقت نیاوردم و گریستم. (2)

2 - امّ سلمه می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله مضطرب از خواب بیدار شد، دوباره خوابید و بار دیگر همین حالت به وی دست داد، بار سوم نیز این عمل تکرار شد، در این مرتبه دیدم که در دستان مبارکش تربتی سرخ بود که آن را می بوسید و اشک می ریخت. عرض کردم: ای رسول خدا! این تربت چیست؟ فرمود: جبرئیل به من خبر داد که فرزندان حسین علیه السلام در سرزمین عراق به شهادت می رسد. به جبرئیل گفتم: تربتی که حسین علیه السلام در آن به شهادت می رسد به من بنما، جبرئیل از آن تربت آورده و به من داد. (3)

ص: 248

1- 687. مستدرک حاکم، ج 3، ص 176.

2- 688. مسند احمد، ج 2، ص 60.

3- 689. مستدرک حاکم، ج 4، ص 398.

دانستن این نکته ضروری است که فرق است بین مسجود له و مسجود علیه، شیعه امامیه که بر تربت امام حسین علیه السلام سجده می کند آن را مسجود له قرار نمی دهد، بلکه آن را مسجود علیه قرار می دهد، یعنی شیعه برای تربت امام حسین علیه السلام سجده نمی کند، بلکه بر روی تربت امام حسین علیه السلام اما برای خداوند متعال سجده می نماید. و بین این دو فرق آشکار است.

قاتلان امام حسین علیه السلام چه کسانی بوده اند؟

قاتلان امام حسین علیه السلام چه کسانی بوده اند؟

یکی از اعتراضاتی که اخیراً نسبت به شیعیان می شود این است که: قاتلین امام حسین علیه السلام از خود شیعیان بوده اند؛ زیرا عمده لشکریان عمر بن سعد را در کربلا مردم کوفه تشکیل می دادند. و کوفیان در آن عصر همه از شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام به شمار می آمدند. پس این که برای امام حسین علیه السلام عزاداری می کنند، در حقیقت بر اعمال گذشتگان از خودشان اشک ماتم می ریزند، که چرا فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله را به قتل رساندند.

سید علی جلال حسینی مصری در کتاب «الحسین» می گوید: «امر عجیب در مورد امام حسین علیه السلام آن است که شیعیانش او را می کشند، آن گاه خود در تمام بلاد مسلمین در هر سال و روز کشتنش برای او اقامه جلسات حزن می نمایند».(1)

ما در صدد برآمدیم تا این قضیه را تحلیل کنیم تا ببینیم قاتلان امام حسین علیه السلام چه کسانی بوده اند؟

ابعاد تشیع

ابعاد تشیع

تشیع اشکال و ابعاد گوناگونی دارد که می توان به چهار بعد آن اشاره کرد:

ص: 253

یعنی اعتقاد به برتری حضرت علی علیه السلام بر سایر صحابه، حتی خلفا؛ و اعتقاد حقانیت حضرت در جنگ های خود با خوارج و اصحاب صفین و جمل.

تشیع سیاسی یعنی وجود جمعیتی در تاریخ اسلام که روش سیاسی معینی داشته اند، آنان کسانی بوده اند که رهبری اهل بیت علیهم السلام را تأیید می کردند نه از آن جهت که از جانب خدا منصوبند، بلکه از آن جهت که افضل مردمند. این طرز تفکر در بین بسیاری از تابعین، محدثین و فقها وجود داشته است. آن ها اهل بیت را خصوصاً در مواضع سیاسی شان بر دیگران ترجیح می دادند، و بدین جهت آنان را شیعه سیاسی در مقابل گروهی دیگر از اهل سنت که تابع دستگاه خلافت بودند، می نامند.

این دیدگاه به کتاب های جرح و تعدیل و رجال اهل سنت نیز کشیده است؛ زیرا مشاهده می شود که برخی از شخصیت های قرن اول و دوم و سوم را با همین معیار به تشیع متّصف نموده اند، و عدّه بسیاری را به عنوان «فیه تشیع یسیر» معرفی نموده اند. آنان امام علی علیه السلام را بر سایر خلفا یا خصوص عثمان برتری می دادند.

2 - تشیع عقیدتی

تشیع عقیدتی یعنی اعتقاد به امامت و خلافت و وصایت و مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام از جانب خداوند متعال که در رأس آنان علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دارد. این دیدگاه و نظریه به تبع دستورات قرآن و روایات نبوی، دیدگاهی رایج در میان صحابه از زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، برخی از صحابه مخلص و تابع نص که اهل اجتهاد در مقابل نص نبودند، از همان ابتدا امام علی علیه السلام را به تبع دستورات خدا و رسول او، ولیّ و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانستند. این خط در بین صحابه و تابعین و دیگران ادامه داشت.

اهل بیت علیهم السلام گر چه از حاکمیت سیاسی و رهبری سیاسی کنار زده شدند، ولی از اوائل قرن دوم، هویت فقهی و مرجعیت دینی و علمی آنان نمودار شد.

ابان بن تغلب که از اصحاب امام محمد باقر و امام صادق علیهما السلام است، شیعه را این چنین معرفی می کند: «شیعه کسانی هستند که هرگاه مردم در مسأله ای که از

رسول خداصلی الله علیه وآله رسیده اختلاف کردند به امام علی علیه السلام رجوع کرده و حکم را از او اخذ می کنند، و هر گاه نیز در مسأله ای که از علی علیه السلام رسیده اختلاف کردند به قول جعفر بن محمدعلیهما السلام رجوع می کنند»⁽¹⁾.

3 - تشیع حَبّی

بُعد سومی برای تشیع در بین مسلمین مشاهده می شود که از آن به تشیع حَبّی تعبیر می شود. به این معنا در اصطلاح رجالین اهل سنت عده ای به تشیع متّصف شده اند. از آن جا که در احادیث نبوی فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام به طور فراوان به چشم می خورد، عده ای حتّی از اهل سنت محبّت شدیدی نسبت به آن ها پیدا کرده، بدین جهت آنان را به تشیع متّصف نموده اند. که از این میان می توان به ابن عبد ربّه اندلسی صاحب کتاب «عقدالفرید» و محمد بن ادریس شافعی اشاره نمود. شافعی در شعری می گوید:

ان کان حبّ الولیّ رفصاً

فانّی أرفض العباد⁽²⁾

«اگر حبّ ولی [علی علیه السلام] سبب رفض است، پس همانا من رافضی ترین بنده ها هستم.»

4 - تشیع دینی

بُعد چهارمی در تشیع هست که از آن به تشیع دینی و فرهنگی تعبیر می شود. مطابق این بُعد، اهل بیت علیهم السلام تنها مرجع دینی و فقهی و تفسیری مردمند و وظیفه هر فرد جامعه آن است که در این بُعد به ایشان رجوع کند. افرادی هستند که چنین اعتقادی دارند ولی در عین حال خود را در مسائل سیاسی و حکومتی تابع اهل سنت می دانند، آنان قائل به نصّ دینی از قرآن و روایات بر امامت و وصایت اهل بیت علیهم السلام نیستند، ولی آنان را در علم و مسائل دینی از بقیه برتر می دانند. گویا شهرستانی صاحب ملل و نحل را می توان از این دسته قرار داد.

ص: 255

1- 691. رجال نجاشی، ص 9.

2- 692. الکواکب الدریة، ص 30.

ممکن است عده زیادی بر نظر و عقیده ای ادعا داشته باشند، ولی اهل عمل نبوده، و بر اعتقادات خود ثابت قدم نباشند. ادعا می کنند که ما متدین به فلان دین هستیم ولی به اصول و موازین آن پایبند نیستند. ادعا می کنند اهل فلان مذهبیم، ولی نه تنها از اصول آن مذهب خبر ندارند، بلکه اصول آن را زیر پا می گذارند. آنان را نمی توان حقیقتاً از افراد دین یا مذهب خاص به حساب آورد، اگر چه در ظاهر خود را جزء آن می دانند، و در حقیقت سیاهی لشگری برای آن دین و مذهبند. مخالفان آن دین و مذهب نیز برای این دسته و گروه حساب خاص و مهمتی باز نمی کنند، و از آنان خوف و هراسی ندارند. و اصلاً آنان را جزء آن دین یا مذهب به حساب نمی آورند، بلکه افراد حقیقی آن دین و یا مذهب را کسانی می دانند که بر اصول خود پایبند بوده، و حاضرند در این راه از جان و مال خود نیز بگذرند.

در رابطه با مذهب تشیع و شیعیان نیز همین را می گوئیم، به این معنا که اگر چه خیلی ها ممکن است ادعا کنند ما شیعیان علی و اهل بیت پیامبرعلیهم السلام، هستیم ولی این ادعا تنها از زبان و لفظ تجاوز نکرده و به قلب آن ها ننشسته است. به مبانی و اصول تشیع پا بر جا و پای بند نیستند. نمی توان تشیع و شیعه عقیدتی را به حساب آنها تمام کرد. شیعه حقیقی و عقیدتی کسی است که نه تنها امام کش نیست بلکه جانش را فدای امام خود می کند، همان گونه که در روز عاشورا تعداد زیادی از آنان که از حرکت امام حسین علیه السلام و قیام او اطلاع پیدا کردند، نهایت فداکاری را کرده و خود را به امامشان رساندند، و جان خود را عاشقانه در راه او در طَبَقِ اخلاص گذاردند، و به شهادت رسیدند.

همین سؤال و اشکال را می توان از خود سؤال کنندگان و اشکال کنندگان پرسید: آیا تمام کسانی که در کشورهای اسلامی ادعای مسلمانی دارند حقیقتاً مسلمانند؟ همه آنان به اصول و مبانی اسلام پایبند هستند؟ یا این که نه تنها این چنین نیستند، بلکه در راه محو و نابودی اسلام قدم برمی دارند، و برای استکبار جهانی خدمت می کنند؟ آیا کسانی در جوامع و کشورهای اسلامی نیستند که عبد ذلیل و خدمتکار کفار و استعمارگران بر علیه اسلام و مسلمین هستند؟ شما قطعاً آنان را مسلمان واقعی

نمی دانید، بلکه آن ها تنها اسمی از اسلام را بر خود نهاده اند، در مورد شیعیان نیز ممکن است برخی این چنین باشند که با نام گذاری خود به شیعه عقیدتی، عمل کننده به اعتقادات خود نبوده، بر اصول و مبانی پابرجا و پایبند نباشند.

استاد شیخ علی آل محسن می گوید: «این که برخی می گویند: شیعیان قاتلان حسین اند در کلامشان تناقض آشکار است؛ زیرا شیعه امام حسین علیه السلام به کسی اطلاق می شود که از یاران و متابعین و دوستداران او باشد، چگونه ممکن است بین این معنا و جنگ و کشتن جمع شود؟ آیا شیعه امام کش می شود؟ بر فرض تسلیم که قاتلان امام حسین علیه السلام از شیعیان بودند، ولی با این عملشان به طور قطع از تشیع خارج می شوند».(1)

سید محسن امین عاملی در جواب این شبهه می نویسد: «پناه بر خدا این که شیعیان واقعی قاتلان امام حسین علیه السلام باشند، کسانی که او را به شهادت رساندند برخی اهل طمع بودند که به دین کاری نداشتند، و برخی دیگر انسان هایی پست و شرور بودند، و بعضی هم پیروان رؤسای خود بودند که حب دنیا آنان را به این جنایات بزرگ وادار ساخت. و از شیعیان و محبتین حضرت هیچ کس در قتل با او شرکت ننمود.

اما شیعیان مخلص و حقیقی او همگی از انصار و یاران او بودند، و تا آخر او را همراهی کرده و در رکاب آن حضرت به شهادت رسیدند. آنها با تمام کوشش خود و تا آخرین ساعت حیات خود دست از یاری ایشان برنداشتند. بسیاری از آنان نیز تمکن یاری و نصرت از حضرت را نداشتند تا در رکاب او جانفشانی کنند. یا این که نمی دانستند که کار به اینجا ختم می شود و امام علیه السلام را به شهادت می رسانند. و برخی نیز خود را به خطر انداخته و حصار را که ابن زیاد بر دور کوفه کشیده بود، پاره کرده، خود را به آب و آتش زده، تا به هر نحو ممکن به حضرت ملحق شوند. اما اینکه یکی از شیعیان و محبتین آن حضرت در قتل او شرکت کرده باشد این مطلبی است که هرگز در خارج، واقع نشده است ...».(2)

ص: 257

1- 693. لِّلَّهِ وَلِلْحَقِيقَةِ، ص 97.

2- 694. اعیان الشیعة، ج 1، ص 585.

با مراجعه به تاریخ و بررسی دقیق عقاید کوفیان بعد از امام علی علیه السلام، خصوصاً در عصر امامت امام حسین علیه السلام پی می بریم که مذهب عموم اهل کوفه تشیع سیاسی بوده است، نه تشیع عقیدتی، آنان تنها قائل به افضلیت امام علی علیه السلام بر عثمان یا بر سایر صحابه بوده اند، و معتقد به ولایت و امامت علی بن ابی طالب و سایر معصومین علیهم السلام از راه نص نبودند، و حساب شیعیان سیاسی را نمی توان به حساب شیعیان عقیدتی گذاشت. اینک برای اثبات این ادعا شاهی را برای آن اقامه می کنیم:

ابن عساکر دمشقی شافعی در «تاریخ دمشق» به سند خود از حرث بن ابی مطر نقل می کند که شنیدم از سلمة بن کهیل که می گفت: من با مسیب بن نجبه فزاری در مسجد کوفه نشسته بودم، و مردم شیعه هم در آن جا زیاد بودند. شنیدم که احدی از مردم کوفه در رابطه با یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله سخن بگوید، مگر آن که او را مدح می کرد، و تمام سخنان آنان در رابطه با علی و عثمان بود. (1)

اهل سنت همه صحابه را بدون استثنا مدح کرده، آنان را عادل می دانند، و تنها گروهی که بعدها آنان را شیعه سیاسی می نامیدند، قائل به افضلیت امام علی علیه السلام بر عثمان بودند، و در کوفه عده ای این عقیده را داشتند، اگر چه عده ای دیگر تا این حد هم به امام علی علیه السلام اعتقاد نداشتند، همان گونه که از روایت ابن عساکر استفاده می شود.

تبعید بسیاری از شیعیان عقیدتی

ابن ابی الحدید از ابوالحسن مدائنی روایت می کند: «معاویه در نامه خود به والیانش چنین نوشت: من ذمه خود را از هر کس که روایتی در فضیلت ابوتراب و اهل بیتش نقل نماید، بری کردم. بعد از این دستور در هر منطقه بر بالای منابر شروع به سب و لعن علی علیه السلام و تبری از او و اهل بیتش نمودند. شدیدترین مردم در بلا و مصیبت، اهل کوفه بودند؛ زیرا در آن هنگام تعداد زیادی از شیعیان در آن شهر وجود داشتند. و معاویه، زیاد را والی بصره و کوفه نمود. او شیعیان را خوب می شناخت به همین جهت به دستور معاویه هر جا که شیعیان را پیدا می کرد به قتل میرسانید، و یا

ص: 258

این که آنان را ترسانده، دست و پایشان را قطع می نمود، و چشمان آنان را از حدقه درآورده، به دار آویزان می کرد. و عده ای را از عراق تبعید نمود. لذا هیچ شیعه معروفی در عراق باقی نماند» (1).

ملحق شدن گروهی از شیعیان کوفه به امام حسین علیه السلام

تاریخ گواهی می دهد که گروهی از شیعیان، فرصت را مناسب دیده و به هر نحو ممکن و با زحمت فراوان خود را به کاروان امام حسین علیه السلام ملحق نمودند، که یزید بن ثبیط عبدی و دو فرزندش عبدالله و عبیدالله از این قبیلند.

یزید بن ثبیط از شیعیان و از اصحاب ابو الاسود به شمار می آید. او کسی بود که در میان قوم خود به شرف و کرامت معروف بود.

ابوجعفر طبری می گوید: «ماریه دختر منافذ عبدیه، زنی از شیعیان به حساب می آمد و خانه او محلّ اجتماع شیعیان بود که در آنجا جمع می شدند و گفتگو می کردند. به ابن زیاد خبر رسید که امام حسین علیه السلام به جهت نامه نوشتن کوفیان به ایشان به طرف کربلا در حرکت است، لذا به عامل خود دستور داد که دیده بان گذاشته و راه را ببندد و هر کس که به کوفه وارد یا خارج می شود کنترل نماید. یزید بن ثبیط عزم خروج از کوفه و ملحق شدن به امام حسین علیه السلام را نمود. ده فرزند داشت، آنان را از عزم خود مطلق ساخت و پیشنهاد کرد که هر کس می خواهد با او در این سفر شرکت کند. دو فرزند از ده فرزندش به نام عبدالله و عبیدالله به درخواست او پاسخ مثبت دادند. آن گاه به خانه ماریه آمد و به اصحاب خود گفت: من قصد خارج شدن از کوفه و ملحق شدن به حسین علیه السلام را دارم، کیست که با من در این سفر شرکت کند؟ همگی به او گفتند: ما از اصحاب ابن زیاد می ترسیم... آن گاه با دو فرزند خود و مصاحبت عامر و غلامش و سیف بن مالک و ادهم بن امیه از کوفه به قصد ملحق شدن به کاروان حسینی به حرکت درآمدند. آنان با سرعت هرچه تمام تر خود را در سرزمین ابطح در مکه به امام حسین علیه السلام رساندند. خبر آمدن آنان که به امام رسید، حضرت به سراغشان آمد، عرض کردند: یزید بن ثبیط و همراهانش نیز به دنبال شما آمده اند. حضرت در بین

ص: 259

راحله آنان به انتظارشان نشست. بعد از لحظاتی یزید بن ثبیط که امام را در منزلش ندید به سوی راحله خود بازگشت و همین که امام حسین علیه السلام را ملاقات کرد، گفت: { بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا }. اشاره به این که به فضل خدا و رحمتش - که ملاقات با امام حسین علیه السلام است - باید خشنود بوده، به من تبریک بگویند. آن گاه بر حضرت سلام داد و در محضرش بر زمین نشست، و خبر از آمدن خود و فرزندان و عده ای دیگر به جهت نصرتش داد. امام حسین علیه السلام بر او دعای خیر نمود. آن گاه قافله او را به کنار قافله خود برد، آنان با حضرت بودند تا در سرزمین کربلا بعد از مبارزه ای به شهادت رسیدند.

از جمله کسانی که از کوفه به حضرت ملحق شدند، برید بن خضیر همدانی است. او تابعی و قاری قرآن و از اصحاب علی علیه السلام و از اشراف کوفه به شمار می آمد. سیره نویسان می نویسند: هنگامی که خبر حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه به او رسید، از کوفه حرکت کرد و در مکه به حضرت ملحق شد، و با او بود تا در کربلا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیان که به حضرت ملحق شدند، سعد بن حرث انصاری و ابو الحتوف بن حرث انصاری است. آن دو در ابتدای امر با عمر بن سعد به جهت قتال با امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا وارد شدند، ولی روز عاشورا بعد از شهادت اصحاب امام، هنگامی که صدای طلب نصرت و یاری امام را از طرفی و صدای شیون زنان و کودکان را از طرف دیگر شنیدند، با اسلحه خود از سپاه عمر بن سعد خارج شده و به دفاع از امام حسین علیه السلام برآمدند، و بعد از کشتن جماعتی از لشکر عمر بن سعد، خود نیز به شهادت رسیدند.

و نیز از جمله کسانی که از شیعیان خالص آن حضرت از کوفه به کربلا آمدند، کاروان شش نفره ای به نام عمرو بن خالد صیداوی، سعد مولی عمرو بن خالد، مجمع العائذی، عائذ بن مجمع، جنادة بن حرث سلمانی و غلام نافع بجلی یا جملی است که اسب نافع را یدک می کشید، زیرا نافع خودش از پیش به امام حسین علیه السلام ملحق شده بود. اعلان قیس بن مسهر صیداوی و اخبار او از خروج امام حسین علیه السلام به سوی عراق، این شش تن را از کوفه به یاری حضرت فرستاد. این شش تن می دانستند که دیده بان ها

را بر سر راه قرار داده اند تا هر کس را که به یاری حسین علیه السلام می رود، دستگیر کنند. طرمّاح شتریان را راهنما گرفتند تا آنان را از بیراهه به امام حسین علیه السلام ملحق کند. طرمّاح آنان را به سرعت از بیراهه می برد و در راه، برای شترها آواز حدی می خواند ... بیابان ها را در نور دیدند و می کوشیدند خود را از دید مأموران پنهان دارند، تا به امام حسین علیه السلام رسیدند. کاروانیان هنگام شرفیابی شعرهای طرمّاح را برای امام خواندند. حضرتش فرمود: امید است که آن چه خدا برای ما خواسته خیر باشد، خواه کشته شویم و خواه پیروز گردیم. حرّ آنان را مانع شد و خواست که تمام آنان را زندانی کند و یا به کوفه برگرداند. امام فرمود: هرگز نخواهیم گذاشت، ما از ایشان دفاع می کنیم چنانکه از جان خود دفاع نماییم. اینان انصار منند، تو وعده دادی که تا نامه ابن زیاد نرسد متعرّض من نشوی. حرّ گفت: چنین است، ولی این ها همراه تو نیامده اند. امام فرمود: اینان یاران منند و مانند کسانی هستند که همراه من بوده اند. لازم است که به وعده خود وفا کنی وگرنه با تو پیکار می کنیم. حرّ که وضع را چنین دید سخن خود را پس گرفت و دست از آنها برداشت ... این گروه همگی در روز عاشورا شهید شدند و از نخستین شهدا بودند. در آغاز مبارزه مورد محاصره دشمن قرار گرفتند. امام برادرش عباس را فرمود: تا آنها را از محاصره نجات دهد. عباس اطاعت کرد و بر سپاه دشمن حمله کرد تا این که خطّ محاصره را شکست و همگی را نجات داد، و این جوانان با پیکرهای آغشته به خون به سوی امام حسین علیه السلام آمدند. حضرت عباس علیه السلام در پشت سرشان قرار داشت. سپاهیان یزید خواستند راه را بر این جوانان ببندند، آن ها که چنین دیدند از حضرت عباس علیه السلام جدا شدند و حمله متقابل نمودند، آن قدر جانبازی کردند تا همگی به شهادت رسیدند. حضرت عباس علیه السلام به حضور امام علیه السلام رسید و گزارش داد. و امام بر آنان درود فرستاد. (1)

و باز از جمله کوفیان حبیب بن مظاهر اسدی صحابی معروف است. او و مسلم بن عوسجه از جمله کسانی بودند که در کوفه برای امام حسین علیه السلام بیعت گرفتند و بعد از ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه و تنها شدن مسلم بن عقیل، قصد خروج از کوفه برای نصرت امام حسین علیه السلام را داشتند.

ص: 261

سیره نویسان می نویسند: حبیب اسب خود را مجهّز نمود و به عبد خود گفت: اسب مرا بگیر و به فلان مکان برو و مواظب باش تا کسی از حال تو مطلع نشود، منتظر بمان تا من بیایم. حبیب با همسر و اولاد خود وداع نمود و مخفیانه از شهر خارج شد و چنین وانمود کرد که می خواهد از زمین خود سرکشی کند. غلام که دید حبیب دیر کرده اسب را خطاب نمود و گفت: ای اسب! اگر صاحبت نیامد خودت به تنهایی به نصرت حسین برو. در این هنگام در حالی که حبیب صدای غلام را می شنید از راه رسید و شروع به گریه کرد. در حالی که اشکش جاری بود، گفت: پدر و مادرم به فدای تو ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! بردگان نیز آرزوی نصرت و یاری تو را دارند تا چه رسد به آزادگان. آن گاه غلام خود را در راه خدا آزاد کرد. غلام به گریه درآمد و عرض کرد: ای آقای من! به خدا سوگند که هرگز تو را تنها نمی گذارم تا با تو به نصرت حسین علیه السلام آیم.

و نیز از جمله کسانی که از کوفه به نصرت امام حسین علیه السلام آمد، حجاج بن مسروق جعفری از شیعیان امام علی علیه السلام است. او از کوفه به مکه آمد تا به امام حسین علیه السلام ملحق شود. همراه حضرت به کربلا آمد. وی در اوقات نماز اذان می گفت و از افرادی بود که در سرزمین کربلا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیان نعمان بن عمرو ازدی راسبی و برادرش حُلاس بن عمرو است. این دو در ابتدا همراه عمر بن سعد بودند، ولی شبانه به لشکر امام حسین علیه السلام ملحق شدند و با او بودند که در حمله اوّل در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند.

و همچنین از جمله کوفیان، زهیر بن قین بجلي است. او از اشراف و شجاعان کوفه بود و در جنگ ها موقعیت های عجیبی داشت. در ابتدا عثمانی و طرفدار او بود ولی در سال 60 هجری با اهل بیتش به حج مشرف شد، به هنگام بازگشت به کوفه در بین راه با امام حسین علیه السلام مواجه شد. خداوند متعال او را هدایت کرد و از آن جا حسینی شد و به طرف کربلا آمد و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.

از این جا استفاده می شود که در کوفه نیز عده زیادی عثمانی بودند، حتی تا زمان امام حسین علیه السلام و چندان تمایلی به اهل بیت علیهم السلام نداشتند. لذا چگونه می توان گفت که کوفیان همگی شیعیان عقیدتی امام علی علیه السلام بوده اند.

از جمله کوفیان سعید بن عبدالله حنفی است. او از شیعیان شجاع و عابد کوفه بود. خبر مرگ معاویه که به او رسید شیعیان را در کوفه به دور خود جمع کرد آن گاه نامه ای را برای امام حسین علیه السلام نوشت و ایشان را به کوفه دعوت کرد. مسلم که به کوفه آمد سعید بن عبدالله قسم یاد کرد که جان خود را در یاری حسین علیه السلام فدا کند.

مسلم بن عقیل نامه ای را نوشته و به سعید داد تا به امام برساند. او نیز با رسیدن به امام با حضرت ماند تا در روز عاشورا به شهادت رسید.

در شب عاشورا بعد از آن که امام خطبه ای خواند و اصحاب خود را مخیر به ماندن و فرار از صحرا نمود، ابتدا هر یک از بنی هاشم به دفاع و وفاداری از امام مطالبی را بیان داشتند. سخن آنان که تمام شد اوّل کسی از اصحاب که به دفاع از حضرت سخن گفت سعید بن عبدالله بود. او به حضرت عرض کرد: به خدا سوگند هرگز تو را تنها نخواهیم گذاشت تا اینکه بدانیم حق پیامبر صلی الله علیه و آله را در تو حفظ نموده ایم. به خدا سوگند اگر بدانم که کشته می شوم، سپس زنده می گردم، آنگاه زنده سوزانده می شوم و این عمل در حق من هفتاد بار تکرار می شود، هرگز دست از یاری تو بر نمی دارم ... روز عاشورا نیز خود را سپر تیرها و نیزه ها قرار داد تا به امام چیزی اصابت نکند، آن قدر زخم بر بدن او اصابت کرد تا بر زمین افتاد ... آن گاه بعد از لعن دشمنان رو به امام حسین علیه السلام نمود و خطاب به ایشان عرض کرد: ای پسر رسول خدا! آیا من به عهدم وفا کردم؟ حضرت فرمود: آری، تو جلودار منی در بهشت. سپس روح از بدن مبارکش مفارقت نمود.

و نیز از جمله کوفیان شاذب بن عبدالله همدانی و عابس بن ابی شیب شاکری است. شاذب از شخصیت های شیعی کوفه و شجاعان آن دیار بود. از جمله حافظین حدیث و حاملین آن از امیرالمؤمنین به شمار می آمد. با مولای خود از کوفه برای رساندن نامه مسلم به مکه آمد، و تا کربلا حضرت را همراهی کرد و در روز عاشورا هردو به شهادت رسیدند.

عباس بن ابی شیب شاکری نیز از شخصیت های معروف شیعه در کوفه بود. او رئیس قبیله و مردی شجاع، خطیب و اهل عبادت بود. قبیله بنی شاکر از مخلصین در ولایت امیرالمؤمنین بودند. در روز عاشورا یک تنه به میدان آمد و فریاد زد: آیا کسی

هست که با من مقابله کند؟ هیچ کس جرأت نکرد، تا آنکه عمر بن سعد دستور داد او را سنگ باران کنند. وضع را که چنین دید زره و کلاه خود را به پشت خود انداخت و با آنان جنگید تا به شهادت رسید.

و نیز از جمله کوفیان عبدالله بن عمیر کلبی است. او کسی است که با همسرش امّ وهب به یاری امام حسین علیه السلام شتافت. روز عاشورا امّ وهب عمود خیمه را به دست گرفت و به طرف همسر خود آمد و گفت: پدر و مادرم به فدای تو! در راه ذریّه پیامبر قتال کن. عبدالله بن عمیر او را به طرف زن ها روانه نمود، ولی این شیرزن لباس او را گرفته و رها نمی کرد، می گفت: من هرگز تو را رها نمی کنم تا با تو به شهادت برسم. امام حسین علیه السلام به او فرمود: از جانب اهل بیت جزای خیر بینی، به سوی زنان برگرد خداوند تو را رحمت کند، و با آنان باش، زیرا قتال از زنان برداشته شده است. او به سوی زنان بازگشت. بعد از شهادت شوهرش بر بالینش آمد، خاک ها را از روی او کنار زد و به او خطاب کرد: بهشت بر تو گوارا باد. شمر لعین به غلام خود دستور داد تا با چوب بر سر او زند. رستم غلام شمر چنان با چوب به سر او کوبید که همان جا به شهادت رسید.

و از جمله کوفیان عبدالله بن عروه غفاری و برادرش عبدالرحمن هستند. این دو برادر در سرزمین کربلا به حضرت ملحق شدند. روز عاشورا خدمت حضرت شرفیاب شده و عرض کردند: دشمن از هر طرف شما را احاطه کرده است، ما دوست داریم در خدمت شما بوده، با دشمنانتان بجنگیم تا آن ها را از شما دفع کنیم. حضرت فرمود: مرحبا بر شما، نزدیک من آید. آن دو نیز نزد حضرت آن قدر به قتال پرداختند تا هر دو به شهادت رسیدند.

عمرو بن قرظه انصاری نیز از صحابه و راویان حدیث و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است که در کوفه در تمام جنگ ها همراه او بود. قبل از ممانعت از امام حسین علیه السلام خود را در کربلا به آن حضرت ملحق نمود. او نیز در روز عاشورا از جمله کسانی بود که با صورت و سینه خود به دفاع از امام برآمد تا تیرها و نیزه ها به حضرت اصابت نکنند. او در حالی که غرق به خون بود بر زمین افتاد. عرض کرد: آیا من به عهد خود وفا کردم؟ حضرت فرمود: آری تو جلودار من در بهشتی، به رسول خدا از

جانب من سلام برسان و به او بگو که من نیز پشت سر تو خواهم آمد. آن گاه جان به جان آفرین تسلیم کرد.

ابو ثمامه عمرو صائدی نیز از کوفیانی است که در زمان امام علی علیه السلام و امام حسن علیه السلام همواره در رکاب آن ها بود. در کوفه باقی ماند و بعد از مرگ معاویه در نامه ای به امام حسین علیه السلام ایشان را به کوفه دعوت نمود. در کوفه از جمله کسانی بود که به امر مسلم برای خرید اسلحه کمک مالی جمع می نمود ... عبدالله بن زیاد کسی را فرستاد تا او را دستگیر کند، از کوفه فرار کرد و با نافع بن هلال بجلی خود را به امام رسانید. در روز عاشورا در مقابل صفوف نماز امام حسین علیه السلام ایستاد تا به حضرت تیری اصابت نکند. بعد از نماز در حالی که سیزده چوبه تیر بر بدنش اصابت کرده بود و با زخم های بی شمار بر زمین افتاد و به شهادت رسید.

قاسط بن زهیر و دو برادرش کردوس و مقسط نیز از کوفیانی هستند که در عصر امام علی و امام حسن علیهما السلام از اصحاب این دو بزرگوار بودند و هنگامی که خبر حرکت امام حسین علیه السلام را از مکه شنیدند، در کربلا به آن حضرت ملحق شده و هر سه نفر در حمله اول به شهادت رسیدند.

مسلم بن عوسجه از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله است. او از جمله کسانی است که از کوفه برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و برای حضرت نیز در کوفه بیعت می گرفت.

بعد از شهادت مسلم و هانی بن عروه در کوفه مدتی مخفی گشت و سپس با اهل بیتش فرار کرده، به امام حسین علیه السلام پیوست و جان خود را در راه آن حضرت فدا نمود.

از جمله کوفیان، شهید یک پا مسلم بن کثیر اعرج ازدی است. او یکی از پاهایش را در جنگ های امیرالمؤمنین از دست داده بود. با آنکه جهاد از اعرج برداشته شده واجب نمی باشد ولی از کوفه فرار کرده و در کربلا به خدمت امام حسین علیه السلام رسیده و از جمله لشکر حضرت قرار گرفت و در روز عاشورا از جمله کسانی بود که در حمله اول به شهادت رسید.

مسعود بن حجاج تیمی و فرزندش عبدالرحمن بن مسعود نیز از جمله کسانی بودند که در رکاب حضرت در روز عاشورا در حمله اول به شهادت رسیدند. این دو نیرنگ سیاسی خوبی به کار بردند، زیرا وقتی دیدند که نمی شود از کوفه به سوی امام

حسین علیه السلام خارج شد، خود را به عنوان لشکر عمر بن سعد به کربلا رساندند و بعد به حضرت ملحق شدند.

موقع بن ثمامه اسدی نیز از جمله کسانی است که از کوفه به کربلا آمد. شبانه راه پیمود تا به امام رسید و در روز عاشورا دلیرانه جنگید و هنگامی که توانش سلب شده بود به روی زمین افتاد. می خواستند سر از پیکرش جدا کنند، خویشانی در سپاه یزید داشت خود را رساندند و از چنگ دشمنش رهایی بخشیدند و به کوفه اش بردند. خواستند در نهان به درماش پیردازند ولی راز پنهان نماند و خبرش به امیر کوفه رسید. دستور داد پیکر مجروح و ناتوان او را در غل و زنجیر کنند و به تبعیدگاه زراره تبعیدش کنند. موقع سالی را در غل و زنجیر با پیکر آغشته به خون گذرانید و پس از یک سال به امام حسین علیه السلام ملحق شد.

اینان برخی از شیعیان عقیدتی کوفه بودند که به حضرت ملحق شدند و جان خود را فدای آن حضرت و مراسم نمودند. تعداد دیگری نیز هستند که از کوفه به امام حسین علیه السلام پیوستند ولی مجال شرح حال آنها نیست. (1)

شهیدان نامه رسان

شهیدان نامه رسان

برخی از شیعیان نیز که قاصد و پیام رسان از کوفه به مکه و از مکه به طرف کوفه بودند، در این راه به شهادت رسیدند، اینک به نمونه هایی از آن ها اشاره می کنیم:

1 - عبدالله بن یقظر حمیری برادر رضائی امام حسین علیه السلام

سیره نویسان می نویسند: «امام حسین علیه السلام او را با نامه ای در جواب نامه مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد. حصین بن تمیم او را در منطقه قادسیه دستگیر کرده و به سوی عبیدالله بن زیاد فرستاد. عبیدالله از کار او پرسید؟ جوابی نداد. به او گفت: بالای قصر برو و کذاب بن کذاب را لعن کن تا بعد از آن رأی خود را درباره تو صادر کنم. او نیز بر

ص: 266

1 - 698. ر.ک: قاموس الرجال، تستری؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام؛ ذخیره الدارین فیما یتعلق بالحسین و اصحابه؛ معالی السبطین؛ پیشوای شهیدان؛ نفس المهموم؛ تاریخ طبری؛ و...

بالای قصر رفته، رو به مردم کرد و گفت: «ای مردم! من فرستاده حسین پسر فاطمه دختر رسول خدایم که به سوی شما فرستاده شده ام، تا او را بر ضدّ پسر مرجانه و پسر سمیه یاری کرده و پشتیبانی کنید. عیدالله دستور داد تا او را از بالای قصر به زمین بیندازند. با این عمل استخوان هایش شکسته شد و در حالی که تنها رمقی در جانش بود عبدالملک بن عمیر لخمی قاضی و فقیه کوفه بالای سرش آمد و سرش را از بدن جدا نمود. هنگامی که او را بر این کار عیب گرفتند، در جواب گفت: خواستم او را راحت کنم.

2 - قیس بن مسهر صیداوی

از جمله شهیدان نامه رسان، قیس بن مسهر صیداوی است. او که از جانب مسلم نامه ای را به سوی امام حسین علیه السلام برده بود، جواب امام را به کوفه می آورد که در بین راه حصین بن تمیم او را دستگیر کرده و نزد عیدالله آورد. او از محتوای نامه سؤال نمود، گفت: آن را پاره کردم تا تواز محتوای آن نامه اطلاع پیدا نکنی. عیدالله گفت: نامه به چه کسانی نوشته شده بود؟ قیس گفت: گروهی که اسامی آن ها را نمی دانم. عیدالله گفت: اگر اسامی آنها را نمی گویی لااقل بر بالای منبر برو و سبّ کذاب پسر کذاب کن، یعنی امام حسین علیه السلام. او بر بالای منبر رفت و گفت: ای مردم! همانا حسین بن علی علیها السلام بهترین خلق خدا و پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله است. من فرستاده او به سوی شمایم، من از او در منطقه حاجر جدا شدم، به سوی او بشتابید. آن گاه عیدالله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و بر امیرالمؤمنین علی علیه السلام درود فرستاد. ابن زیاد دستور داد تا او را از بلندی منبر به پایین بیندازند و با این روش او را نیز به شهادت رسانید. اینان شیعیان واقعی بودند. (1)

پیشگامان شهادت

پیشگامان شهادت

تعدادی از مردم کوفه بعد از آمدن حضرت مسلم بن عقیل به کوفه و قبل از شهادت امام حسین علیه السلام به جهت بیعت با حضرت مسلم یا فرستادن نامه به امام

ص: 267

حسین علیه السلام و یا به جهت حرکت برای یاری آن حضرت دستگیر شده و به شهادت نائل آمدند. اینک شرح حال دو تن از آنان را بررسی می کنیم:

1 - عماره بن صلح ازدی

او از جمله شیعیانی بود که با مسلم در کوفه بیعت کرده و با او خروج نمود. مسلم که اسیر شد و به شهادت رسید، ابن زیاد او را نیز دستگیر کرد و به او گفت: از چه قبیله ای هستی؟ گفت: از قبیله ازد ابن زیاد دستور داد تا او را به قبیله اش برده و در میان قومش سرش را از گردنش جدا کنند. ابوجعفر می گوید: او را در میان قومش گردن زدند.

2 - عبد الاعلی بن یزید کلبی

او اسب سوار و جنگجویی شجاع از شیعیان کوفه بود که با مسلم بن عقیل خروج نمود. بعد از آن که مردم، مسلم را تنها گذاشتند، کثیر بن شهاب عبد الاعلی را دستگیر نموده و تسلیم عبیدالله نمود.

ابومخنف می گوید: بعد از شهادت مسلم، عبیدالله بن زیاد او را حاضر نمود، و از حالش سؤال کرد؟ او در جواب گفت: من از خانه بیرون آمدم تا نظاره گر معرکه باشم و قصدی بر ضدّ تو نداشتم. عبیدالله از او خواست که بر این مطلب قسم یاد کند، ولی او قسم نخورد. لذا او را در محلّ درندگان به شهادت رساندند. (1)

وجود خوارج در کوفه

با مراجعه به تاریخ و بررسی شرح حال فرماندهان لشکر عمر بن سعد پی خواهیم برد که همگی آنان از دشمنان سرسخت اهل بیت علیهم السلام و از نواصب و خوارج و اموی بودند؛ امثال: عبیدالله بن زیاد، عمر بن سعد، شمر بن ذی الجوشن، قیس بن اشعث، عمرو بن حجاج زبیدی، عبدالله بن زهیر ازدی، عروة بن قیس أحمسی، شبت بن ربیع یربوعی، عبدالرحمن أبی سیره جعفری، حصین بن نمیر، حجار بن ابجر.

ص: 268

و همچنین کسانی که در کشتن امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحابش شرکت داشتند یک نفر از آن ها معروف به شیعه نبودند، بلکه غالب آن ها به نصب و عداوت و دشمنی با اهل بیت شهرت داشته اند، امثال:

سنان بن انس نخعی، حرمله کاهلی، منقذ بن مره عبدی، ابی الحتوف جعفی، مالک بن نسر کندی، عبدالرحمن جعفی، قشعم بن نذیر جعفی، بحر بن کعب بن تیم الله، زرعة بن شریک تمیمی، صالح بن وهب مری، خولی بن یزید اصبیحی، حصین بن تمیم و دیگران.

وجود شامیان در لشکر عمر بن سعد

امام حسین علیه السلام لشکریان عمر بن سعد را به لقب شیعیان و پیروان ابو سفیان خطاب کرده می فرماید: «و یحکم یا شیعه آل ابی سفیان! إن لم یکن لکم دین و کنتم لاتخافون المعاد فکونوا أحراراً فی دنیاکم»؛⁽¹⁾ «وای بر شما ای پیروان آل ابو سفیان! اگر دین ندارید و از معاد و روز بازپسین نمی هراسید در دنیای تان آزاد باشید.»

با مراجعه و تتبع در کلمات امام حسین علیه السلام در کربلا و در خطبه های حضرت برای قوم و احتجاجاتش با آن ها یک مورد هم پیدا نخواهید کرد که آن حضرت علیه السلام آنان را با تعبیر شیعیان و موالیان خود و پدرش معرفی کند. همان گونه که در کلمات دیگران نیز این گونه تعبیری نخواهید یافت. و این خود دلیل بر آن است که لشکریان عمر بن سعد شیعه حقیقی اهل بیت علیهم السلام نبوده اند.

برخی از لشکریان عمر بن سعد در جواب سؤال حضرت که چرا ریختن خون مرا بر خود حلال کرده اید، گفتند: ما با تو می جنگیم به جهت دشمنی که با پدر تو داریم.⁽²⁾

به خوبی روشن است که اینها اهل شام بودند که توسط تبلیغات شوم معاویه با علی علیه السلام دشمن بوده و بغض آن حضرت را در دل داشتند. آیا شیعه و پیرو می گوید: که

ص: 269

1- 701. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج 2، ص 38؛ اللهوف، ص 45.

2- 702. ینایع المودة، ص 346.

من با پدر تو دشمنم؟ مگر برخی از آن ها به امام حسین علیه السلام نسبت کذاب پسر کذاب را ندادند؟ (1) آیا برخی دیگر او را چنین خطاب نکردند که ای حسین! بشارت باد تو را به آتش جهنم؟ (2) آیا به امام حسین علیه السلام و اصحابش نگفتند: ای حسین! نماز از تو قبول نخواهد شد. (3)

این چه شیعه ای است که چنین عبارات زشتی از زبانش نسبت به ساحت قدس مقتدا و رهبرش بیرون می شود؟ این تعبیرات همگی ناشی از حقد و کینه آن ها نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام بوده است.

ص: 270

1- 703. کامل ابن اثیر، ج 4، ص 67.

2- 704. همان، ص 66؛ البداية و النهاية، ج 8، ص 183.

3- 705. البداية و النهاية، ج 8، ص 185.

آیا امام علیه السلام از شهادت خود آگاه بود؟

آیا امام علیه السلام از شهادت خود آگاه بود؟

یکی از سؤال‌هایی که در رابطه با واقعه کربلا به طور خصوص مطرح می‌شود این است که مطابق عقیده شیعه، امام علم غیب دارد و لذا به آن چه در آینده قرار است اتفاق افتد عالم است. اگر چنین است چگونه می‌توانیم اقدام امام حسین علیه السلام و مقابله او با یزید را توجیه کنیم با آن که حضرت می‌دانستند شهید خواهند شد؟ اگر امام حسین علیه السلام از شهادت خود خبر داشت، چرا دست به چنین اقدامی زد؟

حقیقت این است که سؤال فوق تنها اختصاص به امام حسین علیه السلام ندارد بلکه در مورد شهادت همه امامان صادق است؛ زیرا آنان می‌دانستند که به چه وسیله‌ای به شهادت خواهند رسید، ولی در عین حال با پای خود به سراغ مرگ رفتند. این موضوع را به جهت اهمیتش مورد بحث قرار می‌دهیم.

ادله علم امام به شهادت خود

موضوع اطلاع امام حسین علیه السلام از شهادت خود بر هیچ محقق و مورّخی مخفی نیست، و این را می‌توان از راه‌های مختلفی به اثبات رسانید:

1 - به طور اجمال و کلی همگی ایمان داریم که امام حسین علیه السلام همانند سایر امامان به واسطه تعلیم پیامبر صلی الله علیه و آله یا به الهام الهی از وقایع خارجی اطلاع داشته و دارند که از جمله آن‌ها خبر داشتن از شهادت خودشان است. گرچه این موضوع مورد بحث و مناقشه بین علما قرار گرفته ولی اصل آن را در مقاله‌ای مستقل تحت عنوان (علم غیب امام) به اثبات رساندیم. [\(1\)](#)

ص: 271

2 - روایات فراوانی از طریق فریقین رسیده است که دلالت بر اخبار پیامبر صلی الله علیه وآله به موضوع شهادت امام حسین علیه السلام و مکان و کیفیت شهادت آن دارد. این روایات توسط امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و ام سلمه و عایشه و دیگران منتشر شده است، و به طور حتم به گوش امام حسین علیه السلام رسیده و به آن ها علم داشته است.

اسماء بنت عمیس می گوید: من بعد از ولادت امام حسین علیه السلام خدمت گذاری فاطمه علیها السلام را می کردم. پیامبر آمد و فرمود: ای اسماء! فرزندم را نزد من آور. او را در پارچه ای پیچیده و نزد ایشان آوردم. حضرت او را گرفت و در دامن خود قرار داد و در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت. اسماء می گوید: سپس حضرت شروع به گریه کرد و فرمود: همانا زود است که برای تو اتفاقی افتد. بار خدایا! قاتل او را لعنت کن و فاطمه را به این موضوع خبر مده.

اسماء می گوید: روز هفتم از ولادت امام حسین علیه السلام پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و از طرف او گوسفندی را عقیقه کرد ... آن گاه او را در دامن خود گذاشت و فرمود: ای اباعبدالله! بر من خیلی سخت است. آن گاه گریه نمود. عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت! گریه شما در این روز و روز اول ولادت به چه جهت بود؟ فرمود: بر این فرزندم گریه می کنم که او را گروهی ظالم و کافر از بنی امیه خواهند کشت، خداوند شفاعت مرا در روز قیامت شامل آن ها نخواهد کرد. (1)

ابن عباس می گوید: امام حسین علیه السلام در دامن پیامبر صلی الله علیه وآله بود، جبرئیل به حضرت عرض کرد: آیا او را دوست داری؟ فرمود: چگونه او را دوست نداشته باشم در حالی که میوه دل من است. جبرئیل عرض کرد: همانا امت تو او را به قتل خواهند رساند، آیا می خواهی جای قبرش را به تو نشان دهم؟ آنگاه مشتی گرفت و سپس خاکی خون آلود را به حضرت نشان داد. (2)

3 - در مورد قضایای کربلا نیز روایات زیادی از امام حسین علیه السلام وارد شده که حضرت خبر از شهادت خود داده است. گر چه سند برخی از آن ها اشکال دارد ولی

ص: 272

1- 707. حياة الامام الحسين عليه السلام، ج 1، ص 98؛ نظیر آن در مستدرک حاکم، ج 3، ص 176؛ تاریخ ابن عساکر، ج 13، ص 62.

2- 708. مجمع الزوائد، ج 9، ص 62.

پاره ای از سندهای آن صحیح است. اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم: امام حسین علیه السلام فرمود: «من کشته اشک هایم هیچ مؤمنی مرا یاد نخواهد کرد جز آن که طلب عبرت و درس نماید».(1)

عبدالله بن زبیر هنگام خروج امام حسین علیه السلام از کعبه یک روز قبل از ترویبه به مشایعت حضرت آمد و عرض کرد: ای اباعبدالله! وقت حج شده و تو حج را رها کرده به عراق می روی؟ حضرت فرمود: ای پسر زبیر! اگر من در کنار شط فرات دفن شوم برای من بهتر است از آن که در کنار کعبه دفن گردم.(2)

حضرت در نامه ای به محمد بن حنفیه چنین نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم، از حسین بن علی به محمد بن علی و به قبل او از بنی هاشم. اما بعد؛ همانا هر کس که به من ملحق نگردد به فتح و پیروزی نخواهد رسید. والسلام».(3)

امام حسین علیه السلام هنگامی که به گردنه بطن رسید، به اصحاب خود فرمود: من خود را نمی بینم جز آن که کشته شوم. گفتند: چگونه ای اباعبدالله؟ فرمود: الآن خوابی دیدم. گفتند: آن خواب چیست؟ فرمود: در خواب سگ هایی را دیدم که به من حمله می کردند ... «(4)

4 - با مراجعه به تاریخ پی می بریم که برخی حضرت را از رفتن به عراق نهی می کردند و به حضرت تذکر می دادند که اگر به این سفر ادامه دهد به طور حتم کشته خواهد شد.

عبدالله بن جعفر در نامه ای به امام این گونه خطاب کرد: «اما بعد؛ از تو تقاضا دارم که از این سفر منصرف شوی، زیرا من از این می ترسم که هلاکت تو در آن باشد ...».(5)

ابن عباس، محمد بن حنفیه و ابوبکر مخزومی نیز حضرت را از رفتن به عراق برحذر داشته و خبر از بی وفایی اهل عراق دادند.

ص: 273

1- 709. امالی صدوق، مجلس 28، ح 7.

2- 710. کامل الزیارات، باب 23، ح 5.

3- 711. همان، ح 15.

4- 712. همان، ح 14.

5- 713. حیات الامام الحسین علیه السلام، ج 3، ص 24.

5- تحلیل سیاسی و جنگی نیز همین مسأله را تأیید می‌کرد، زیرا شواهد امر همگی این موضوع را به طور یقین به اثبات می‌رساند این راهی را که امام حسین علیه السلام دنبال کرده است به شهادت ختم می‌گردد. خصوصاً بعد از آن که امام خبر شهادت مسلم بن عقیل را شنید و نیز حرّ بن یزید ریاحی از اهداف عمر بن سعد حضرت را واقف ساخت، برای حضرت نیز از راه طبیعی بسیار روشن و واضح بود که عاقبت اقدام او جز شهادت چیز دیگری نخواهد بود.

بررسی آیه تهلکه

از ادله ای که ذکر شد به دست آمد که امام حسین علیه السلام از شهادت خود اطلاع داشته است. ولی سؤالی که مطرح است این که آیا در دین اسلام جایز است کسی اقدام به کاری کند که می‌داند عاقبت آن کشته شدن است؟ آیا این مصداق انداختن نفس در هلاکت نیست که مطابق نصّ قرآن از آن نهی شده است؟ اینک جا دارد تا مقداری راجع به آیه «تهلکه» بحث نماییم:

خداوند متعال می‌فرماید: { وَ اتَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ } (1) «در راه خدا اتفاق کنید و با دستان خود، خودتان را به هلاکت نیفکنید و احسان کنید همانا خداوند محسنین را دوست دارد.»

در پاسخ از اشکال فوق می‌گوییم:

اولاً: آیه و مورد استشهاد مربوط به اتفاق است و مقصود آن است که انسان هنگام اتفاق کردن نباید خود را در هلاکت افکند و به حدّی اتفاق کند که خود درمانده شود، و لذا آیه ربطی به مورد شهادت و کشته شدن ندارد.

ثانیاً: بر فرض تعمیم آیه به مورد اتفاق نفس، آیه موردی را نهی می‌کند که انسان جان خود را به هلاکت و نیستی بیندازد و جان خود را بی خود و بی جهت تلف نماید بدون آن که اثر ارزشمندی بر آن مترتب گردد. ولی اگر کشته شدن، شهادت باشد که با آن جامعه ای از خواب غفلت بیدار شده و در پرتو سوختن او دیگران ساخته شوند این کشته شدن هرگز هلاکت نخواهد بود. به همین جهت خداوند متعال مرگ شهدا را به حیات معنوی تعبیر کرده است.

ص: 274

شهادا هرگز نمی میرند زیرا با شهادتشان، در کالبد بی روح و جان جامعه، خون زندگی تزریق می کنند. آیا می توانید ادعا کنید که انسان مجاهدی که در جبهه های جنگ به شهادت می رسد خود را به هلاکت انداخته است؟ آیا پیامبر که اصحاب خود را به جهاد در راه خدا دعوت کرده و تعداد بسیاری از آن ها هم به شهادت رسیدند همگی هلاک شده اند؟ قطعاً چنین نیست.

ثالثاً: مقصود از «تهلکه» که در آیه آمده است چیست؟ اگر مراد، تهلکه و هلاکت دنیوی است، معنای آیه این است که نگذارید کافران و فاجران بر شما مسلط شوند. و اگر مراد، هلاکت اخروی است که از ناحیه اجابت نکردن تکلیف الهی پیدا می شود، مقصود از آن این است که ترک کننده اتفاق باید از عذاب آخرت بترسد، و با این ترک خود را به هلاکت اخروی نیندازد.

حکم عقل

برخی از راه حکم عقل وارد شده و می گویند: عقل حکم می کند که انسان جان خود را از هر خطر و بلیه ای محفوظ بدارد و خود را در خطرهایی نیندازد که عاقبت آن هلاکت است.

ولی همان گونه که قبلاً اشاره شد، اقدام بر هلاکت و نیستی هنگامی مورد مذمت عقل است که هیچ فایده ای بر آن مترتب نباشد اما اگر کشته شدن، عین حیات باشد، حیات فردی و اجتماعی، حیات معنوی که همراه با روزی خوردن نزد خداوند است، عرف و عقل و عقلاً هرگز این نوع قتل را هلاکت نمی شمارند، بلکه ترک این نوع کشته شدن را خلاف عقل و امری نابخردانه می دانند.

اقدام امامان بر اسباب شهادت

در بحث گذشته گر چه موضوع علم امام حسین علیه السلام به غیب و در عین حال اقدام بر شهادت را بررسی کردیم، ولی این مسأله شاید در مورد امامان دیگر حل نشده باشد، زیرا سؤالی که باقی است این که به چه جهت امامان با آن که علم غیب داشته و می دانستند عملی را که انجام می دهند مثلاً این چیزی را که می خورند دارای زهر است و آنان را خواهد کشت، چگونه اقدام به این عمل کردند؟ آیا بر شهادت آن ها

همانند شهادت امام حسین علیه السلام آثار و برکات متفرّع بوده است که دست به این اقدامات زده اند؟ چرا حضرت علی علیه السلام با آن که می دانست ابن ملجم در مسجد کوفه در کمین او نشسته، باز به مسجد رفت؟ و امام حسن و امام رضا علیهما السلام با آن که می دانستند آن چه را که می خورند زهرآلود است، چرا دست به چنین اقدامی زدند؟ آیا این مصداق خودکشی نیست؟

پاسخ

در مورد سؤال فوق به چند جواب اشاره می کنیم:

1 - در مورد کیفیت علم امام بحث است که علم او حضوری است یا حصولی؟ و آیا علم او متوقف بر مشیت است یا همیشگی و بدون مشیت؟ یعنی آیا امامان هر گاه اراده کنند که بدانند، می دانند خصوصاً در امور خارجی؟

مطابق رأی برخی از علما و طبق روایات، علم امامان به غیب، مشروط و متوقف بر مشیت آنان است.

2 - امامان از اهل بیت علیهم السلام گر چه از موضوعات خارجی آگاهی کامل دارند و بر فرض اینکه علم آن ها به حقایق اشیاء و موضوعات خارجی، علمی حضوری و بالفعل است و متوقف و مشروط به مشیت نیست، ولی از آن جا که تابع قضا و قدر الهی اند هرگز از مقدرات خداوند تجاوز و تخطی نخواهند کرد.

شیخ یوسف بحرانی در «الدرة النجفیه» می گوید: «این که اهل بیت علیهم السلام به آن چه از کشته شدن به شمشیر یا سم یا مصائبی که از ظالمین به آن ها می رسد راضی بودند با آن که قدرت بر دفع آن نیز داشتند، به جهت آن است که می دانستند این کار مورد رضایت خداوند سبحان بوده است، و لذا از مصادیق القای نفس در هلاکت به حساب نمی آید؛ زیرا مورد آیه در جایی است که خداوند نهی تحریمی از آن کرده باشد، در حالی که این مواردی که از اقدامات اهل بیت علیهم السلام می بینیم همه مورد رضایت خداوند متعال بوده است ...».

3 - از آن جا که موضوع شهادت هر یک از امامان شیعه بی فایده و بی ثمر نبوده و ارزش اجتماعی داشته است، لذا به طور حتم می توان شهادت آنان را با شهادت امام حسین علیه السلام مقایسه کرد، زیرا شهادت آنها:

ص: 276

الف - باعث شد که مردم دشمنان خود را بیشتر و بهتر بشناسند، لذا این شهادت ها در برخی مواقع سبب شورش بر ضد حکومت غاصب می گشت.

ب - از طرفی نیز باعث بیداری امت در آن زمان بود و مردم را از خواب غفلت بیدار می نمود.

ج - از آن جهت که مردم به مناسبت یادبود آن ها دور هم جمع می شوند و با کمالات و فضایل آن ها بیشتر آشنا می گردند این به نوبه خود دارای آثار و برکات و بیداری اسلامی در هر زمان خواهد بود. گر چه اصل شهادت های جانسوز آن ها به نوبه خود ضربه ای بر پیکره اسلام و مسلمین بوده و موجب محرومیت امت از فیض وجود آن ها بوده است و لذا جا دارد که در مراسمی که به یاد آنان برگزار می شود شرکت کرده و عزاداری نماییم.

4 - علامه حلی رحمه الله در مورد اقدام امیرالمؤمنین علیه السلام در رفتن به مسجد کوفه در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان می گوید: «احتمال دارد که بگوییم حضرت علی علیه السلام از وقوع شهادتش در آن شب خبر داشته است و این که در چه مکانی کشته خواهد شد، ولی تکلیف او با تکلیف ما فرق می کند. ممکن است که برای حضرت، بذل خون قلبش در راه خدا واجب باشد، همان گونه که ثبات قدم برای مجاهد در راه خدا واجب است گرچه ثبات قدم او منجر به کشته شدنش شود».(1)

ص: 277

آیا خداوند امام حسین علیه السلام را یاری نکرد؟

آیا خداوند امام حسین علیه السلام را یاری نکرد؟

از جمله سؤال هایی که در مورد قضیه کربلا و امام حسین علیه السلام مطرح می شود این است که چرا خداوند امام حسین علیه السلام را یاری نکرد؟ خداوندی که قادر بر هر کاری است، چرا از اعجاز و قدرت خارق العاده خود برای دفع و نابودی دشمنانش استفاده نکرد؟ مگر خداوند پیامبرش را - به نصّ قرآن - در جنگ بدر و دیگر جنگها نصرت نداد؟ چه شد که واقعه کربلا منجر به شهادت امام حسین علیه السلام شد و خانواده اش به اسارت رفتند؟ در این مبحث به بررسی این موضوع می پردازیم.

مفهوم نصرت در فکر اسلامی

مفهوم نصرت در فکر اسلامی

مفهوم نصرت در فکر اسلامی از جایگاه ویژه ای برخوردار بوده و قرآن کریم از آن در مواضع متعددی یاد کرده است.

الف - وسایل نصرت الهی

در برخی از آیات الهی به انحاء و وسایل نصرت الهی اشاره شده است؛ از قبیل:

1 - استیصال و ریشه کن کردن معاندان:

قرآن در برخی از آیات به استیصال و ریشه کن کردن معاندان اشاره کرده است. کاری که در حقیقت نوعی نصرت موحدان و مؤمنان است.

خداوند متعال می فرماید: { قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ * قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِيُصَِّحُنَّ نَادِمِينَ * فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُرَاءً فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ * }

ص: 278

ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرُونًا آخَرِينَ؛ (1) «[پیامبر شان] گفت: پروردگارا! مرا در برابر تکذیب های آنان یاری کن. [خداوند] فرمود: به زودی از کار خود پشیمان خواهند شد [اما زمانی که دیگر سودی به حالشان ندارد]. سرانجام صیحه آسمانی آن ها را به حق فرو گرفت. و ما آنان را همچون خاشاکی بر سیلاب قرار دادیم. دور باد قوم ستمگر [از رحمت خدا]. سپس اقوام دیگری را پس از آنان پدید آوردیم.»

2 - لشکریان غیر مرئی؛

گاهی خداوند، مؤمنان را با لشکریانی که دیده نمی شوند؛ یعنی ملائکه یاری می کند.

خداوند متعال می فرماید: { إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ (2) «اگر او را یاری نکنید خداوند او را یاری می کند، آن هنگام که کافران او را [از مکه] بیرون کردند، در حالی که دومین نفر بود [و یک نفر بیشتر همراه نداشت]، آن هنگام که آن دو در غار بودند و او به همراه خود می گفت: غم مخور خدا با ما است. در این موقع خداوند سکینه [و آرامش] خود را بر او فرستاد، و با لشکرهایی که مشاهده نمی کردید او را تقویت نمود و گفتار [و هدف] کافران را پایین آورد، و سخن خدا [و آیین او] بالا [و پیروز] است، و خداوند عزیز و حکیم است.»

3 - رعب و ترس؛

و گاهی نیز خداوند، پیامبران و مؤمنان را با رعب و ترسی که در قلوب دشمنانشان قرار می دهد، نصرت می کند.

خداوند متعال می فرماید: { سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ مَا وَاهُمُ النَّارُ وَ بَشَسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ؛ (3) «به زودی در دل های کافران به خاطر این که بدون دلیل چیزهایی را بر خدا همتا قرار دادند رعب و ترس می افکنیم، و جایگاه آنان آتش است، و چه بد جایگاهی است جایگاه ستمکاران.»

ص: 279

1- 716. سوره مؤمنون، آیات 39-42.

2- 717. سوره توبه، آیه 40.

3- 718. سوره آل عمران، آیه 151.

اللَّهُ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ؛ (1) «به کسانی که جنگ بر آن‌ها تحمیل گردید اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته اند، و خدا بر یاری آنها توانا است. همانان که به ناحق از خانه و شهر خود به ناحق رانده شده اند، جز این که می گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست، و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعض دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود ویران می گردید. و خداوند کسانی را که یاری او کنند یاری می کند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است. همان کسانی که هر گاه در زمین به آن‌ها قدرت بخشیدیم نماز بر پا می دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و پایان همه کارها از آن خدا است.»

ج - امتحان مؤمن به عدم نصرت

از برخی آیات استفاده می شود که گاهی خداوند متعال مؤمنان را با یاری نکردن امتحان می کند که آیا استقامت دارند و یا اینکه مأیوس شده و پا به فرار می گذارند یا تا پای جان از پیامبر صلی الله علیه وآله و دینش دفاع می کنند.

خداوند متعال می فرماید: { وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزِنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ تُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُرَكَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ * أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخِلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمِ الصَّابِرِينَ؛ (2) «و سست نشوید و غمگین نگردید و شما برترید اگر ایمان داشته باشید. اگر [در میدان احد] به شما جراحاتی رسید، به آن جمعیت نیز [در میدان بدر] جراحاتی همانند آن وارد گردید. و ما این روزها را در میان مردم می گردانیم، تا افرادی را که ایمان آورده اند بدانند [و شناخته شوند]، و [خداوند] از میان شما شاهدانی برگزیند. و خدا ظالمان را دوست نمی دارد. و تا خداوند افراد باایمان را خالص گرداند، و کافران را به

ص: 281

1- 721. سوره حج، آیات 39-41.

2- 722. سوره آل عمران، آیات 139-142.

تدریج نابود سازد. آیا چنین پنداشتید که [تنها با ادعای ایمان] وارد بهشت خواهید شد، در حالی که خداوند هنوز مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است؟!».

پاسخ دو سؤال

گاهی این چنین سؤال می شود که آیا امام حسین علیه السلام به اهداف قیام و نهضتش رسیده است یا خیر؟ و گاهی پرسش آن است که آیا امام حسین علیه السلام بر دشمن خود از حیث مسائل نظامی پیروز شد یا خیر؟ پیروزی که به دنبال آن سلطه و حکومت باشد؟

پاسخ سؤال اول این است که به طور قطع باید ادعا نمود که حضرت به تمام اهداف خود رسیده و لذا پیروزمندانه از میدان نبرد بیرون آمد.

اما پاسخ دوم: باید گفت که جواب منفی است؛ زیرا در ظاهر، لشکر عمر بن سعد توانست بر لشکر امام حسین علیه السلام غالب شده و جوانان بنی هاشم و حتی خود امام حسین علیه السلام و اصحاب او را به قتل برساند، امری که از حیث نظامی شکستی در ظاهر به حساب می آمد. اما امام از قیام و نهضتش اهداف دیگری داشت، ایشان در صدد بیداری امت اسلامی بود. امتی که به خواب غفلت فرو رفته و تعلیمات اصیل اسلامی را وارونه فهمیده بود، و تنها شهادت مظلومانه او می توانست مردم را از آن خواب عمیق غفلت بیدار کند. و لذا مشاهده می کنیم که بعد از شهادت حضرت علیه السلام قیام ها شروع می شود. از اینجا است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حسین منّی و أنا من حسین»؛ «حسین از من و من از حسینم.» یعنی دین من وابسته به حسین علیه السلام و قیام او است.

مثلث سعادت، امتحان، اختیار

انسان از طریق امتحان و اختیار است که به سعادت می رسد، و لذا سعادت بدون اختیار معنایی ندارد، همان گونه که بدون ابتلا و امتحان انسان آبدیده نشده، به کمال و سعادت ذاتی خود نمی رسد.

امتحان گاهی فردی و شخصی است و گاهی نیز دسته جمعی و عام که از تمام مجتمع گرفته می شود. مرض، فقر، کفر، اولاد، حیات دنیا، نصرت، فرار از جنگ و ... از ابتلائات و موارد امتحان مؤمن است.

در قرآن کریم به مسأله ابتلا و امتحان مؤمن اشاره شده است، آنجا که می فرماید:

{ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ؛ (1) } «ما همه شما را قطعاً می آزماییم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیانند.»

امتحان امت در قضیه کربلا

قضیه کربلا صحنه امتحان بزرگ امت اسلامی بود، همان گونه که حکومت حضرت علی علیه السلام و جنگ هایی که در عصر خلافت او پدید آمد، و نیز صلح امام حسن مجتبی علیه السلام صحنه بزرگ امتحان الهی بود که خداوند مسلمانان را با آن امتحان نمود کسانی که به دنبال حق و حقیقت رفته و از امامان معصوم پیروی کردند. و کسانی که به انحراف کشیده شده و از مسیر اهل بیت علیهم السلام دور شدند نیز عملکرد خود را نشان دادند.

ص: 283

چرا امام علیه السلام اهل بیتش را همراه خود آورد؟

چرا امام علیه السلام اهل بیتش را همراه خود آورد؟

یکی از سؤال هایی که در رابطه با قضیه کربلا مطرح است این که امام حسین علیه السلام با وجود آن که می دانست در این راه به شهادت می رسد و بین او و لشکر کوفه درگیری و جنگ اتفاق خواهد افتاد و در نهایت اهل بیتش به اسارت می روند، چرا اهل بیت خود را در این سفر به همراه آورد؟ این سؤالی است که در برخی از موارد به ذهن خطور می کند. در این جا به پاسخ این سؤال خواهیم پرداخت:

پاسخ اول

به سؤال مطرح شده پاسخ های مختلف داده شده است. یکی این که عادت عرب این بوده که زن و عیالات را همراه خود در جنگ ها می آوردند.

اشکال

این پاسخ نمی تواند جواب گوی سؤالات مطرح شده باشد، زیرا سؤال دیگری بر این جواب مطرح می شود و آن این که: چه دلیلی وجود دارد عرب عیالات خود را در جنگ ها می آورده است؟ و بر فرض تسلیم به وجود چنین عاداتی چه مصلحتی در آوردن عیالات خود در جنگ ها بوده است؟ و آیا امام از عرف و عادت عرب در جنگ ها متابعت کرده است؟ در حالی که امام حسین علیه السلام آوردن اطفال را به مشیت الهی واگذار کرده است.

احتمال دیگری که داده شده این است که امام حسین علیه السلام از آن جا که در این قیامش رسالتی عظیم را بر دوش دارد که همان بیداری امت اسلامی است و این رسالت احتیاج به طیّ مراحل دارد، یک مرحله آن توسط شهادت افراد تحقق پیدا می کند و مرحله دوم که بعد از شهادت محقق می شود، باید با خطابه ها و اظهار مظلومیت اهل بیت و ظلم هایی که از طرف یزید و دستگاه خلافت بر آن ها وارد شده ادامه یابد تا رسالت حسینی کامل شود. این بخش دوم را عیالات امام حسین علیه السلام و اسیران کربلا به نحو احسن به اتمام رساندند.

یزید بن معاویه قصد داشت که با کشتن امام حسین علیه السلام و خارجی معرفی کردن ایشان مطلب را تمام کرده و حکومت خود را مستحکم سازد، ولی این خطابه ها و افشاگری های اسیران کربلا و در رأس آنان امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام بود که جامعه اسلامی را بیدار کرده و ظلم و جنایات یزید را بر ملا کرد و اجازه نداد یزید به مطامع شوم خود نایل گردد.

امام حسین علیه السلام می دانست که اگر خود و فرزندان و اصحابش کشته می شوند و اهل بیت به اسارت رفته اش آن افشاگری ها را نکنند همه خون او به هدر می رود. لذا امام حسین علیه السلام همراه داشتن عیالات خود را امری ضروری می دانست. و لذا می توان گفت که افشاگری هایی را که عیالات حضرت از خود نشان دادند. پایه های حکومت یزید را متزلزل کرد و در نتیجه حکومت او را به سقوط کشانید.

اشکال

این احتمال گر چه به ظاهر معقول به نظر می رسد ولی سؤالی که مطرح می شود این که این وظیفه را برخی از اهل بیت امام حسین علیهم السلام عهده دار بودند همانند امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام و برخی دیگر از زنانی که در قافله حضرت حضور داشتند، نه همه افراد عائله حضرت حتی فرزندان و کودکان. لذا نمی توان این مطلب را علت تام برای این سؤال مطرح نمود، گرچه ممکن است به عنوان یکی از حکمت های همراهی آنان باشد.

برخی در جواب و پاسخ به این سؤال به جنبه فجایع انسانی قضیه نظر کرده و بر این نکته تأکید دارند که حضرت امام حسین علیه السلام با آوردن عیالات خود در این قافله در صدد اثبات و بر ملا کردن باطن یزید و جنایات او بر اسلام و پیامبر و اهل بیت ایشان علیهم السلام بوده است. حضرت با وجود آن که می دانست لشکریان یزید با او و اهل و عیالش چه خواهند کرد ولی در عین حال آنان را با خود می آورد تا از این طریق هویت واقعی او را برای مردم به اثبات رسانده و در نتیجه عدم قابلیت او نسبت به مقام خلافت را به مردم بشناساند.

این جواب را نیز می توان به عنوان یکی از عوامل و آثار همراهی اهل بیت دانست، نه این که علت تامه برای همراه آوردن آنان باشد.

پاسخ چهارم

برخی دیگر می گویند: هدف امام حسین علیه السلام از به همراه آوردن عیالات خود به کربلا به جهت تحریک مردم به نصرت و یاری او بوده است، زیرا وقتی امام را همراه با همسران و فرزندان ببینند دوستان ایشان به خاطر ترحم ملحق می شوند و دل دشمنان نیز به رقت خواهد آمد، به رحم آمده دوستان به او ملحق شده و دشمنان دلشان به رقت خواهد آمد.

ولی این احتمال هم صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا:

اولاً: حضرت برای جلب یاران خود می توانست از راه های دیگر همچون خطابه و فرستادن نماینده به شهرها و کشورها استفاده کند.

ثانیاً: حضرت قصد نداشت که مردم را در یک حالت اضطراب قرار دهد تا به هر نحو ممکن ولو از طریق احساسی او را یاری کنند، بلکه می خواست خودشان این راه را انتخاب نمایند.

پاسخ پنجم

جواب دیگری که شاید بهترین جواب برای این سؤال باشد، این که امام حسین علیه السلام از آن جهت که بر اهل بیت و عیالات و اطفال خود خوف داشت، آنان را

همراه خود به کربلا آورد. حضرت با خروج بر یزید اگر خود به تنهایی حرکت می کرد و اهل بیت خود را در مدینه می گذاشت خوف آن بود که دستگاه خلافت آنان را دستگیر کرده و زندانی نماید. حضرت مصلحت در آن دید که آنان را با خود همراه کرده که از طرفی آنان را محافظت نموده و از طرفی دیگر آنان ادامه دهنده رسالت بیداری امت با ایراد خطبه ها و افشاگری ها و اظهار و ابراز مظلومیت اهل بیت عصمت و طهارت باشند. این احتمال مؤیداتی نیز دارد:

الف - با مراجعه به سیره و عملکرد حکومتی یزید بن معاویه، این احتمال هیچ استبعادی ندارد. چون یزید قصد داشت به هر نحو ممکن و به هر طریق ممکن، حکومت خود را برپا نگه داشته و دشمنان خود را از سر راه بردارد.

ب - امام حسین علیه السلام در شب عاشورا به اصحاب خود فرمود هر کس که می خواهد او را رها کند و از کربلا خارج شود، ولی این مطلب را بر اهل بیت خود عرضه نداشت.

ج - والی مدینه در آن زمان عمرو بن سعید اشدق بود که وقتی خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به او رسید خوشحال گشت. و در آن وقتی که حزن، عموم مردم مدینه را فرا گرفته بود و همه مشغول گریه و زاری بودند، گفت: این گریه و شیون در برابر گریه و شیون عثمان باشد. و نیز در خطبه ای که ایراد کرد آنان را بر این کار شدیداً شماتت نمود. (1)

حال چنین شخصی اگر اهل و عیالات امام حسین علیه السلام در مدینه می ماند با آنان چه می کرد؟ آیا آنان را دستگیر و زندانی و آزار و اذیت نمی کرد؟ سعید کسی بود که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام دستور داد تا خانه های بنی هاشم را خراب کنند. و در شتم و دشنام دادن امام علی علیه السلام اصرار می ورزید. (2)

ص: 287

1- 724. مقتل مقرر، ص 334.

2- 725. همان، ص 335.

چرا امام علیه السلام به اصحاب خود اذن رفتن داد؟

چرا امام علیه السلام به اصحاب خود اذن رفتن داد؟

از جمله قضایایی که مورد اعتراض و سؤال برخی از افراد درباره واقعه کربلا- قرار گرفته، اذن و اجازه امام حسین علیه السلام در شب عاشورا به اصحاب خود به رفتن از کربلا و تنها گذاردن او است؟

امام حسین علیه السلام می داند که در مقابل انبوهی از لشکر قرار گرفته است که هیچ رحمی در دل آنان نیست. می داند که جنگ و ستیز با آنان حتمی است و در جنگ احتیاج به یار و یاور دارد، چگونه اذن رخصت به اصحاب خود می دهد که صحرای کربلا را ترک کرده و با استفاده از تاریکی شب او را تنها گذارده، فرار کنند؟ در این بحث به بررسی و پاسخ این سؤال می پردازیم.

دو نوع اذن از جانب حضرت علیه السلام

دو نوع اذن از جانب حضرت علیه السلام

با مراجعه به تاریخ واقعه کربلا پی می بریم که امام حسین علیه السلام در شب عاشورا دو نوع اذن رخصت به اصحاب خود داده است:

الف - اذن عام

حضرت در یک اعلان عمومی خطاب به اصحاب خود فرمود: «اما بعد؛ فإني لا أعلم أصحاباً أوفى ولا خيراً من أصحابي، ولا أهل بيت أبرّ وأوصل من أهل بيتي، فجزاكم الله عني خيراً. ألا- وإنّي لأظنّ يومنا من هولاء غداً. ألا وإنّي قد اذنت لكم، فانطلقوا جميعاً في حلّ، ليس عليكم حرج منّي ولا ذمام، هذا الليل قد غشاكم

فاتخذوه جملاً»؛ (1) «اما بعد؛ همانا من اصحابی با وفا تر و بهتر از اصحابم نمی دانم، و نیز اهل بیتی نیکوتر و در صله رحم برتر نیافتم. خداوند از ناحیه من به شما جزای خیر دهد. آگاه باشید! همانا من گمان می کنم که روز ما با آنان فردا باشد. آگاه باشید من به شما اذن رخصت دادم، همگی آزادید و می توانید بروید، از جانب من بر شما حرج و مذمتی نیست، این شب است که تاریکی آن شما را فراگرفته آن را به مانند شتری بر خود مرکب گرفته و از آن استفاده کرده و فرار کنید.»

ب - اذن خاص

تاریخ ذکر می کند که امام حسین علیه السلام به اعلام رخصت عمومی اکتفا نکرد بلکه در برخی از موارد با برخی از افراد به صورت خصوصی نیز این پیشنهاد را مطرح فرمود.

در شب عاشورا به محمد بن بشر حضرمی فرمود: فرزندات در مرز ری اسیر شده است. او در جواب عرض کرد: من اسارت او و خودم را به حساب خداوند می گذارم. من دوست ندارم که فرزندم اسیر باشد و بعد از او زنده بمانم. حضرت علیه السلام که این جواب را شنید به او فرمود: خدا تو را رحمت کند، تو از بیعت من آزادی، برو و در راه آزادی فرزندات کوشش کن. او در جواب عرض کرد: درندگان بیابان مرا زنده زنده پاره کنند اگر تو را رها کنم. آن گاه حضرت چند دست لباس به او عطا کرد و فرمود: به فرزندات این پنج لباس را عطا کن تا در راه آزادی برادرش سعی و کوشش کند. قیمت آن پنج لباس هزار دینار بود. (2)

امام حسین علیه السلام در دل شب از خیمه ها بیرون آمد تا از چاله ها و گردنه هایی که در بیابان است جستجو کند. نافع بن بلال جملی به دنبال حضرت علیه السلام به راه افتاد. حضرت فرمود: کجا می آیی؟ نافع عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! حرکت شما به طرف این لشکر طاغی مرا به خوف واداشت. حضرت فرمود: من از خیمه بیرون آمدم تا بلندی ها و پستی ها را بررسی کرده، موقعیت دشمن را هنگام هجوم تشخیص دهم. آن گاه در حالی که دست نافع را گرفته بود بازگشت و به او فرمود: همان است که گفتم،

ص: 289

1- 726. مقتل الحسين عليه السلام، مقررّم، ص 212.

2- 727. همان.

به خدا سوگند! وعده ای تخلف ناپذیر است. و سپس فرمود: آیا از بین این دو کوه در دل شب حرکت نمی کنی تا جان خود را نجات دهی؟
نافع بر روی قدمهای امام افتاد و شروع به بوسیدن نمود و عرض کرد: مادرم به عزایم بنشیند، شمشیرم هزار و اسبم به صد ارزش دارد. به خدایی که به وجود تو بر من مَنّت گذارد، هرگز از تو جدا نخواهم شد. (1)

حقیقت اذن و رخصت

سؤالی که در این جا مطرح است این که آیا معنا و مفهوم این اذن آن است که امام حسین علیه السلام به آنان برائت ذمه از جنگ کردن در رکاب خود را داده است، به گونه ای که اگر او را در آن موقعیت خطیر رها کنند هرگز مسئولیتی ندارند و هیچ گناه و عقوبتی بر آنان مترتب نمی شود؟ و یا این که در این اذن رخصت، سرّی وجود دارد؟

ما معتقدیم که امام در این اذن اهداف مختلفی را دنبال می کند:

- 1 - امام با این ندا و خطبه قصد دارد تا کسانی را که در امر او تردید دارند، و یا به جهت رسیدن به جاه و مقام و مال او را دنبال کرده اند صحنه معرکه قتال را ترک کنند و بی جهت خود را گرفتار معرکه نکنند.
- 2 - از طرفی دیگر وجود افراد بی انگیزه و سست عنصر، نه تنها به نفع لشکر نیست بلکه می تواند به ضرر آنها هم باشد؛ زیرا با ترسی که دارند در لشکر ایجاد خوف کرده، بقیه را نیز متزلزل و از هم می پاشند.
- 3 - از جهتی دیگر امام با این سخنان روحیه اصحاب واقعی خود را برای آماده شدن در جنگ مصمّم کرده و به جهت دفاع از او تحریک می کند.
- 4 - از آن جا که خیمه ها کنار هم بوده، حضرت با این خطبه ها و سخنان و پاسخی که هر یک از اصحاب باوفا دادند، قصد داشت تا بیان این سخنان سبب دلگرمی اهل و عیالاتش شود.
- 5 - حضرت با این سخنان قصد داشت که به آنان در این قتال انگیزه ببخشد، و از دفاع های قبیله ای و قومی برهاند. آنان را در دفاع از خود با انگیزه الهی و دفاع از حق و حقیقت و اسلام و ایمان و توحید وادار نماید.

ص: 290

هدف امام حسین علیه السلام از ایراد خطبه و این گونه پیشنهادات، برائت ذمه آنان از نصرت و یاری او نیست، زیرا هیچ کس در آن موقعیت حسّاس عذری در رها کردن امام به دست دشمنان و خوار شدن او را نداشت. و در واقع معرکه ای که حضرت در آن قرار گرفته بود چنان بود که نصرت حضرت در آن موقع احتیاج به امر و اذن امام و تکلیف او نداشت، زیرا قرار گرفتن حضرت در آن موقعیت به تنهایی بیانگر دعوت به یاری بود. مگر نه این است که حفظ جان امام و حجّت خدا بر عموم مردم واجب است؟

6 - شاهد این مطلب این که: چون امام حسین علیه السلام صدق نیت و اخلاص آن ها را مشاهده کرد آنان را دعا کرده و سپس فرمود: «سرهای خود را بلند کنید و نظر کنید. آنان جایگاه و منازل خود را در بهشت مشاهده کردند. از این مطلب استفاده می شود که امام حسین علیه السلام با این سخنان قصد داشت با اعلام وفاداری از آنان جایگاه شان را به آن ها نشان دهد و دل آن ها را هنگام جنگ، با ثبات و مطمئن تر نماید.

7 - امام حسین علیه السلام در روز عاشورا مکرر از مردم تقاضای نصرت و یاری می کرد و می فرمود: «هل من ناصر ینصرنی؟»، و این مطلب با اذن رخصت و اختیار در نصرت سازگاری ندارد.

8 - در برخی از تواریخ آمده است که امام حسین علیه السلام بعد از پایان یافتن سخنانش با نافع و سایر اصحاب، وارد خیمه زینب علیها السلام شد. نافع بیرون خیمه به انتظار بیرون آمدن حضرت ایستاد. صدای زینب را شنید که به حضرت می گوید: آیا نیت اصحاب خود را امتحان کردی؟ من می ترسم که به هنگام شدت جنگ و حمله دشمن تو را تسلیم آنان نمایند. امام حسین علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند! من آنان را امتحان نمودم، و آنان را جز دلیر و صابر هنگام شداید نیافتم. آنان به مرگ و کشته شدن در رکاب من از طفل به پستان مادرش بیشتر انس دارند».⁽¹⁾

ص: 291

برخی برای اثبات این که اذن امام علیه السلام برای اباحه و رخصت بوده، به گونه ای که اگر آنان صحنه را ترک می کردند معذور بوده اند به شرط این که صدای طلب نصرت و یاری حضرت را نشنوند، به برخی از قضایا تمسک کرده اند که از آن جمله اینکه امام حسین علیه السلام هنگام برخورد با عبیدالله بن حرّ جعفی در قصر بنی مقاتل او را دعوت به نصرت کرد ولی او از این امر امتناع نمود. حضرت به او فرمود: «من تو را نصیحت می کنم که اگر می توانی، صدای مظلومیت ما را نشنوی و اتفاقی که بر ما رخ خواهد داد شاهد نباشی، انجام بده، زیرا به خدا سوگند! هیچ کس نیست که صدای مظلومیت ما را بشنود و ما را یاری نکند جز آن که خداوند او را به رو در آتش جهنم خواهد انداخت».

پاسخ

اگر امام ترک نصرت او را مباح کرده بود، پس چرا از او طلب نصرت و یاری کرد؟ آری، امام از او می خواهد که به جای دوردست رود تا صدای مظلومیت ایشان را نشنود و شاهد قتل او نباشد تا در معصیتی بزرگ تر گرفتار نیاید؛ زیرا کسی که صدای مظلومیت شخصی را بشنود و او را یاری نکند، خصوصاً این که آن شخص مظلوم امامش باشد، به مراتب عذاب و عقابش از کسی که نشنود و شاهد معرکه نباشد، بیشتر است.

مورخان نقل کرده اند: چون مسلم بن عقیل خبردار شد ابن زیاد در خطبه ای که ایراد کرده، مردم را از متابعت او برحذر داشته است، لذا ترسید که او را دستگیر کرده و به قتل برساند. از این رو از خانه مختار خارج شد و به خانه هانی بن عروه مدحجی پناه برد. او در تشیع مردی قوی و متعصب بود و از اشراف کوفه و قاریان آن دیار و شیخ عشیره مراد و زعیم آن به حساب می آمد. او چهار هزار زره پوش و هشت هزار پیاده نظام داشت و هر گاه هم پیمانان او را نیز ضمیمه آنان کنیم به حدود سی هزار نفر جنگجو می رسد که رئیس آنان هانی بن عروه بود. او از خواص امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به حساب می آمد که در هر سه جنگ حضرت شرکت کرده بود. و نیز عصر پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده و به شرف صحبت و همنشینی با آن حضرت نایل گشته بود.

مسلم بن عقیل در خانه هانی پناه گرفت. از طرف دیگر شریک بن عبدالله اعور حارثی نیز بر هانی وارد شده بود. او از بزرگان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در بصره بود. مردی جلیل القدر در بین اصحاب به شمار می آمد که در صفین حضور داشته و به همراه عمار بن یاسر می جنگید. او با هانی بن عروه رفاقت خاصی داشت. در منزل هانی مرض سختی بر او عارض شد. ابن زیاد به عیادت او آمد قبل از آمدن ابن زیاد شریک بن عبدالله اعور به مسلم عرض کرد: هدف تو و شیعیان تو هلاکت ابن زیاد است، در اتاق خزانه مخفی شو و هر گاه از آمدن او اطمینان حاصل کردی از اتاق خارج شو و او را به قتل برسان و من سلامت تو را ضمانت می کنم.

در این هنگام که آنان مشغول صحبت بودند، گفته شد که امیر بر در خانه است. مسلم وارد خزانه شد و بعد از چند لحظه عبيدالله بن زیاد وارد بر شریک شد، ولی مسلم از خزینه بیرون نیامد. چون شریک مشاهده کرد که مسلم دیر کرده به عنوان علامت دادن به او چند بار عمامه خود را از سر برداشت و بر زمین گذاشت. و نیز با قرائت اشعاری او را به خروج از خزانه و حمله به ابن زیاد تحریک و تحریص نمود. مکرر اشعار را قرائت می کرد و چشمش را نیز به خزانه دوخته بود. آن گاه با صدای بلند که مسلم بشنود گفت: او را سیراب کن گر چه مرگ من در آن باشد. در این هنگام عبيدالله به هانی التفات کرد و گفت: پسر عموی تو در مرضش هذیان می گوید. هانی گفت: شریک از زمانی که مریض شده، هذیان می گوید، خودش نمی داند چه می گوید.

ابن زیاد از مجلس خارج شد و مسلم متعرض قتل او نشد. در این جا سؤالی که مطرح است این که چرا حضرت مسلم به قرار خود عمل نکرد و ام الفساد ابن زیاد را که در قتل امام حسین علیه السلام دخالت داشت به قتل نرسانید؟ و به تعبیر دیگر چرا قصاص قبل از وقوع جنایت نکرد؟

پاسخ

در مورد سؤال مورد نظر پاسخی داده شده که به آن ها اشاره می کنیم:

1 - از آن جا که پیامبر صلی الله علیه وآله از حيله و مکر نهی کرده، لذا حضرت مسلم از این طریق برای مبارزه با ابن زیاد استفاده نکرد. در حدیثی حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «انّ الاسلام قید الفتک»؛ (1) «همانا اسلام مانع حيله و مکر بوده و آن را غل کرده است.»

2 - در تاریخ آمده است که همسر هانی بن عروه حضرت مسلم را قسم داد تا این کار را در خانه او انجام ندهد، و در مقابل حضرت گریست. و این مطلبی است که حضرت مسلم به آن اشاره کرده است.

ص: 294

3 - این کار با سیره و روش مسلم سازگاری ندارد؛ زیرا او مردی باور و باتقوا است و در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام تربیت شده است. وظیفه مسلم که از طرف امام حسین علیه السلام نسبت به آن مسئولیت دارد این است که از مردم برای حضرت بیعت بگیرد و از حوادث کوفه اطلاع یافته و امام را از آن باخبر سازد. و لذا اگر دست به قتل ابن زیاد می زد از حیطة وظایف خود خارج می شد.

4 - حضرت مسلم وظیفه خود را بیداری مردم می دانست، اگر بدون بیداری امت، ابن زیاد و امثال او را به قتل برساند همین مردم دوباره شخصی دیگر مثل او یا از او بدتر را بر سر کار می آورند. مردم خود باید آگاه شوند و از فساد خلیفه مطلع گردند. و این هدف با ترور یک فرد حاصل نخواهد شد. و لذا در هیچ نصّ تاریخی ذکر نشده که حضرت مسلم طرح شریک را پذیرفته باشد. چه بسا مسلم در صدد فکر کردن درباره طرح او بوده، ولی قصد قطعی برای اجرای آن نداشته است.

5 - با نظر و تأمل در قضیه پی می بریم که گویا هانی بن عروه به ابن زیاد پناه و امان ضمنی داده بود، زیرا ابن زیاد به او خبر داد که می خواهد به عیادت شریک بیاید و او نیز ابن زیاد را اجازه داد و این خود یک نوع امان لفظی و قولی به ابن زیاد از جانب هانی به حساب می آید. و در این گونه موارد اسلام انسان را مقید ساخته تا کسی را که دیگری امان داده به قتل نرساند گر چه شخصی فاجر و فاسق و امّ الفساد باشد. خصوصاً آن که این شخص در خانه دیگری است و همسر او به این عمل رضایت نداده، بلکه از او تقاضای صرف نظر از کشتن او را کرده و بر این امر اصرار می ورزد که در خانه او این قتل انجام نگیرد.

6 - همراه ابن زیاد برخی از محافظان نیز آمده بودند که برخی درب خانه ایستاده و برخی دیگر نیز به همراه او داخل خانه شده بودند، چون جوّ حاکم بر کوفه چنین اقتضایی را داشته است. از کجا معلوم که اگر مسلم بر او حمله می کرد در این تصمیم خود پیروز می شد و می توانست ابن زیاد را به قتل برساند؟!

7 - از کجا معلوم که اگر مسلم ابن زیاد را به قتل می رساند اهل کوفه به نفع او موضع گیری کرده و او را به حکومت دارالاماره برمی گزیدند؟ آنان خوف این را داشتند که اگر چنین امری اتفاق افتاد حکومت شام شخصی خونخوار تر از ابن زیاد را بر آنان بفرستد و همه را به جهت کشته شدن والی شام - ابن زیاد - قتل عام کند، زیرا آنان در قتل او شریک بودند.

چرا حضرت ابوالفضل علیه السلام آب نیاشامید؟

چرا حضرت ابوالفضل علیه السلام آب نیاشامید؟

مورخان ذکر کرده اند که حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام اراده رفتن به میدان نمود. امام حسین علیه السلام از او خواست تا برای اطفال آب بیاورد. حضرت عباس علیه السلام مشک را برداشت، سوار بر اسب شد و به طرف شطّ فرات حرکت نمود. چهار هزار نفر او را احاطه کرده و از هر طرف به او تیراندازی نمودند. ولی حضرت توجهی نکرد و دشمن را به تنهایی از کنار شط دور زد. با آرامش تمام کنار نهر فرود آمد. دست برد و مشتی آب برداشت، چون خواست بیاشامد (چون شدیداً تشنه بود) به یاد تشنگی امام حسین علیه السلام و اطفال و عیالات حضرت افتاد، آب را بر روی آب ریخت و آن شعر معروف را خواند:

یا نفس من بعد الحسین هونی

وبعد لا کنت ان تکونی

هذا حسین وارد المنون

و تشرین بارد المعین

تالله ما هذا فعال دینی

«ای نفس! از بعد حسین خوار باشی و بعد از او زنده نباشی. این حسین است که بر مرگ وارد شده ولی تو آب سرد و گوارا می آشامی. به خدا سوگند! این از عملکرد دین من نیست.»

آن گاه مشک را پر از آب کرده و سوار بر اسب شد و به طرف خیمه ها حرکت کرد. دشمن راه را بر او بست ... (1).

ص: 297

سؤال شده که چرا حضرت عباس علیه السلام آب نیشامید تا سیراب شده، تا با قوّت و نیروی بیشتری بر دشمن حمله کند و آنان را نابود سازد و از این راه بتواند به امام حسین علیه السلام و دین اسلام بیشتر خدمت کند؟

پاسخ

اولاً: هدف امام حسین علیه السلام در واقعه کربلا کشتن عموم مردم نبوده است، بلکه هدف اصلی حضرت بیداری امت اسلامی است، و کشتن دشمن باید در حدّ ضرورت باشد.

ثانیاً: مسأله اثبات مظلومیت امام حسین علیه السلام است که در طول تاریخ مردم را به او متوجه ساخته و دل ها را سوزانده است و منجر به نهضت ها و شورش هایی بر علیه حکومت یزید و یزیدیان شده است.

ثالثاً: حضرت ابا الفضل علیه السلام می دانست که چه آب بیاشامد و چه نیشامد او و برادرش امام حسین علیه السلام کشته خواهند شد و هرگز از این میدان جان سالم به در نخواهند برد، زیرا دشمنان مصمّم به قتل او و جوانان بنی هاشم هستند، لذا چه بهتر که با لب عطشان به ملاقات پروردگارش رفته و به شهادت نائل آید.

شاهد مطلب این است که اگر انسان بداند که آشامیدن آب سبب نجات او است خوردن آب بر او واجب می گردد، ولی حضرت عباس علیه السلام از زندگی و بقای خود قطع امید نموده و کشته شدن خود را حتمی می دانست.

رابعاً: حضرت عباس علیه السلام این را خیانت می دانست که خود آب بیاشامد در حالی که امام حسین علیه السلام و عیالاتش و تمام اهل بیتش تشنه هستند. این خلاف ادب است که امام او تشنه باشد و انسان خود را سیراب کند.

خامساً: ایشار از سجایا و اخلاق نیکوی اهل بیت علیهم السلام بوده است. حضرت عباس علیه السلام در این واقعه نهایت ایثار و از خودگذشتگی را نسبت به امام حسین علیه السلام و اهل بیت او نشان داده است، همان گونه که پدرش

حضرت امیرمؤمنان و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام از خود گذشتگی کرده و با سه روز روزه هنگام افطار، غذای خود را به مسکین و یتیم و اسیر بخشیدند و خود با آب و شکمی گرسنه به سر بردند.

ص: 299

آیا اطاعت از حاکم ستمگر واجب است؟

آیا اطاعت از حاکم ستمگر واجب است؟

یکی از مسائل مورد اختلاف بین اهل سنت و شیعه امامیه، اطاعت از امام و حاکم جائز و فاسق و ظالم است؛ آیا اگر خلیفه فاسق بود یا فاسق شد از خلافت عزل می شود؟ و آیا می توان علیه او قیام کرد یا خیر؟

اجماع اهل سنت بر این است که سلطان با فسق از خلافت عزل نمی شود، لذا نمی توان با او مخالفت نمود و علیه او قیام کرد، تنها می توان او را موعظه و نصیحت نمود.

در مقابل، شیعه امامیه، به تبع از اهل بیت علیه السلام، اطاعت از حاکم ستمگر و فاسق را نه تنها واجب نمی داند بلکه حرام می شمارد. در این بحث درصدد اثبات رأی اهل بیت علیهم السلام هستیم.

فتاوی اهل سنت درباره وجوب اطاعت از پیشوای ستمگر

1 - امام نووی می گوید: «اهل سنت اجماع نموده اند که سلطان و خلیفه، با فسق از خلافت عزل نمی شود ...» (1).

2 - قاضی عیاض می گوید: «جمهور اهل سنت از فقیهان، محدثان و متکلمان معتقدند که سلطان با فسق، ظلم و تعطیل حقوق از خلافت عزل نمی شود» (2).

ص: 300

1- 732. شرح صحیح مسلم، نووی، ج 12، ص 229.

2- 733. همان.

3 - قاضی ابوبکر باقلانی نیز می نویسد: «جمهور اصحاب حدیث معتقدند امام با فسق، ظلم، غصب اموال و زدن سیلی به صورت ها و متعرض جان های محترم شدن و تضییع حقوق و تعطیل حدود، از امامت خلع نمی شود و خروج بر او هم جایز نیست، بلکه تنها وظیفه مردم آن است که او را موعظه کرده و از عواقب کارهایش بر حذر دارند. و در آن چه از معاصی که مردم را به آن ها دعوت نموده، نباید عمل کرد. اینان در این مسئله به روایاتی در وجوب اطاعت از امام و خلیفه، هر چند ظالم و ستمگر باشد و اموال مردم را به زور از آنان بستاند، تمسک کرده اند، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «گوش فرا دهید و اطاعت نمایید از حاکمان ولو بنده ای باشد که بینی بریده یا حبشی است. و به هر شخص نیکوکار و فاسقی در نماز اقتدا نمایید.» و نیز فرمود: «از حاکمان خود اطاعت کنید اگر چه مال تان را به غارت برده و کمر شما را بشکنند».(1)

ولی برخی، از خود اهل سنت با این گروه مخالفت کرده اند و معتقد به عدم وجوب اطاعت از پیشوای جائرنده، همانند ماوردی در الأحکام السلطانیة(2) و عبد القاهر بغدادی در اصول الدین(3) و بزودی و ابن حزم ظاهری در الفصل فی الملل والأهواء والنحل(4) و جرجانی در شرح المواقف(5).

فتاوی علمای اهل سنت در حرمت خروج بر پیشوای ستمگر

هم چنین علمای اهل سنت اتفاق کرده اند بر این که خروج بر ضدّ امام و خلیفه جائز نیست.

از قدما، عبدالله بن عمر و احمد بن حنبل از مخالفین سرسخت خروج علیه خلیفه مسلمین بوده اند، گرچه ظالم و جائز باشد. ابوبکر مروزی از احمد بن حنبل نقل می کند که او امر به جلوگیری از خون ریزی و انکار شدید از خروج علیه خلیفه مسلمین می نمود.(6)

ص: 301

1- 734. التمهید، باقلانی.

2- 735. الاحکام السلطانیة، ص 17.

3- 736. اصول الدین، ص 190 و 278.

4- 737. الفصل، ج 4، ص 175.

5- 738. شرح المواقف، ج 8، ص 353.

6- 739. السنّة، ج 1، ص 131.

دکتر عطیه زهرانی در ذیل حکایت مروزی می گوید: «سند این حکایت صحیح است و همین است مذهب سلف».(1)

امام نووی در شرح صحیح مسلم ادعای اجماع نموده و می گوید: «... و اما خروج بر امامان مسلمین و جنگ با آنان به اجماع مسلمین حرام است، اگر چه فاسق و ظالم باشند».(2)

ولی این ادعا صحیح نیست، زیرا همان گونه که بعداً خواهیم گفت، شیعه امامیه مخالف آن است و معتقد است که نه تنها اطاعت از حاکم ظالم و جائز و فاسق، جایز نیست بلکه خروج علیه او نیز با شرایط خاصی واجب است.

دکتر محمد فاروق نهبان حرمت خروج بر امام جائز و فاسق را به اکثر اهل سنت نسبت می دهد و می گوید: «علما در حکم انقلاب و شورش علیه امام ظالم و فاسق دو نظر دارند:

نظر اول آن است که خروج بر امام و خلع او از قدرت جایز است. این رأی معتزله و خوارج و زیدیه و برخی از مرجئه است، بلکه خروج را واجب می دانند و به آیه: { وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى، وَآيَةُ { فَقَاتِلُوا الَّذِينَ تَبَغُّوْا حَتَّى تَقَى إِلَى أَمْرِ اللَّهِ } و آیه { لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ، تمسک کرده اند ...

نظر دیگر آن است که شمشیر کشیدن بر علیه امام جایز نیست، زیرا منجر به فتنه و خون ریزی خواهد شد و این نظر اکثریت اهل سنت و رجال حدیث و عده زیادی از صحابه از قبیل ابن عمر و سعد بن ابی وقاص و اسامة بن زید است».(3)

ادله اهل سنت بر وجوب اطاعت از جائز و حرمت خروج

ادله اهل سنت بر وجوب اطاعت از جائز و حرمت خروج

الف - روایات

علمای اهل سنت در حرمت خروج بر امام جائز و وجوب اطاعت از او، به روایاتی تمسک کرده اند که از طریق خودشان نقل شده است، اینک به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

ص: 302

1- 740. همان، حاشیه.

2- 741. شرح صحیح مسلم، نووی، ج 12، ص 229.

3- 742. نظام الحکم فی الاسلام، ص 527-529.

1 - مسلم در صحیح خود از حدیفه نقل می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «بعد از من امامانی به حکومت می رسند که به هدایت من هدایت نمی شوند و به سنت من عمل نمی کنند و زود است که قیام کنند در میان آنان مردانی که قلب هایشان همانند قلب های شیاطین است در بدن انسان. حدیفه می گوید: عرض کردم: چه کنم ای رسول خدا اگر چنین موقعیتی را درک نمودم؟ حضرت فرمود: گوش فرا می دهی و اطاعت می کنی اگر چه به کمر تو بکوبد و مال تو را به زور بگیرد؛ تو گوش به فرمان او بده و او را اطاعت کن».(1)

2 - و نیز از ابن عباس نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس از امام خود چیزی ببیند که موجب کراهت او شود باید صبر کند، زیرا کسی که از جماعت جدا شود، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است».(2)

3 - و نیز در روایتی دیگر از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند که فرمود: «به طور قطع هر کس بر سلطان خود به اندازه یک وجب خروج کند به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است».(3)

4 - و نیز از عبدالله بن عمر بن خطاب نقل می کند که در واقعه حرّه در زمان یزید بن معاویه می گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «هر کس که از اطاعت سلطان خود بیرون رود، خدا را ملاقات می کند در حالی که حجت و دلیلی ندارد. و هر کس که بمیرد و بر گردنش بیعت سلطان نباشد مانند مردن جاهلیت از دنیا رفته است».(4)

ب - حفظ نظام امور مسلمین

برخی از علمای اهل سنت برای عدم جواز خروج علیه امام جائز و فاسق، به این قاعده استدلال کرده اند که حفظ نظام مسلمین در رأس امور است و خروج بر او سبب وجود فتنه و هرج و مرج و خون ریزی در میان مسلمین می شود، لذا جایز نبوده بلکه حرام است.

ص: 303

1- 743. صحیح مسلم، کتاب الاماره، باب الامر بلزوم الجماعة، باب 13، ح 52.

2- 744. همان، حدیث 55؛ صحیح بخاری، کتاب الفتن، ح 6530.

3- 745. همان، حدیث 56.

4- 746. همان، حدیث 58.

دکتر محمد فاروق نهبان می گوید: «... اکثر اهل سنت بر این عقیده اند که خروج بر امام اگرچه جائز باشد جایز نیست، زیرا منجر به فتنه و خون ریزی خواهد شد ...» (1)

اشکال

الف - جواب روایات

این نظریه که اطاعت از خلیفه و سلطان واجب است هر چند فاسق و ظالم باشد و خروج بر او نیز حرام است، از جهاتی اشکال دارد که به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

1 - مخالف با صریح آیات

از آیات استفاده می شود که امامت و خلافت، حقّ انسان فاسق و جائز نیست و نباید از او اطاعت کرد:

الف - { وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ } (2) «به یاد آر هنگامی که خداوند ابراهیم را به اموری چند امتحان فرمود و او همه را به جای آورد، خدا بدو گفت: من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم. ابراهیم عرض کرد: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی نمود؟ خداوند فرمود: عهد من هرگز به ستمکاران نخواهد رسید.»

ب - { ... أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ } (3) «آیا آن که خلق را به راه حقّ رهبری می کند سزاوارتر به پیروی است یا آن که هدایت نمی کند مگر آن که خود هدایت شود؟ پس شما مشرکان را چه شده و چگونه چنین قضاوت باطل برای بت ها می کنید؟».

از این آیه استفاده می شود کسی که هدایت به حقّ نمی کند سزاوار اطاعت و متابعت نیست.

ص: 304

1- 747. نظام الحكم في الاسلام، ص 527.

2- 748. سوره بقره، آیه 124.

3- 749. سوره يونس، آیه 35.

ج - برخی از آیات، عقوبت خضوع و میل به ستمگران را آتش جهنم قرار داده، می فرماید: { وَلَا تَزْكُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمْ النَّارُ }؛ (1) «و شما مؤمنان هرگز نباید با ظالمان هم دست و دوست شوید وگرنه آتش کیفر آنان شما را خواهد گرفت.»

د - قرآن حاکمی را که حکم به ما أنزل الله نکند کافر دانسته، می فرماید: { ... وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ }؛ (2) «و هر کس به خلاف آن چه خدا فرستاده حکم کند چنین کس از کافران خواهد بود.» و می دانیم که اطاعت از کافر جایز نیست.

2 - مخالف با ادله حرمت اطاعت اهل معصیت

آیات بسیاری در قرآن به طور مطلق و عموم - به نحوی که مانع از تخصیص و تقیید است - از اطاعت اهل معصیت و گناه نهی می کند هر چند خلیفه و سلطان و امام باشد.

1 - خداوند متعال می فرماید: { فَلَا تُطِيعِ الْمُكْذِبِينَ (3) } «پیروی مکن دروغ گویان را.»

2 - { وَلَا تُطِيعْ كُلَّ حَلَّافٍ مَهِينٍ (4) } «و تو هرگز اطاعت مکن احدی از منافقان پست را که دائم سوگند می خورند.»

3 - { وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ }؛ (5) «و تو هرگز اطاعت مکن کافران و منافقان را.»

4 - { وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ }؛ (6) «و از رفتار رؤسای مسرف و ستمگر که در زمین فساد می کنند و به اصلاح حال مردم نمی پردازند، پیروی نکنید.»

5 - { فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِيعْ مِنْهُمْ آيْمًا أَوْ كَفُورًا }؛ (7) «بر طاعت حکم پروردگار

ص: 305

1- 750. سوره هود، آیه 113.

2- 751. سوره مائده، آیه 44.

3- 752. سوره قلم، آیه 8.

4- 753. سوره قلم، آیه 10.

5- 754. سوره احزاب، آیه 48.

6- 755. سوره شعراء، آیه 151.

7- 756. سوره جاثیه، آیه 24.

شکیبا باش و از مردم بدکار کفر پیشه اطاعت مکن.»

6 - { وَلَا تَطْعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا }؛ (1) «و هرگز آنان که ما دل هایشان را از یاد خود غافل کرده ایم و تابع هوای نفس خود شدند و به تبه کاری پرداختند، متابعت مکن.»

7 - { يَوْمَ تَقْلُبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ } * وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَاءَنَا فَأَصْحَبْنَا السَّيْلَ * رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا }؛ (2) «در آن روز صورت هایشان در آتش دگرگون می شود و می گویند: ای کاش خدا و رسول را اطاعت می کردیم. و گویند: ای خدا! ما از بزرگان و پیشوایان خود اطاعت کردیم و ما را به گمراهی کشیدند. ای خدا! عذاب آنان را سخت و مضاعف ساز و به لعن و غضب شدید گرفتارشان ساز.»

8 - { وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ }؛ (3) «و شما مؤمنان هرگز نباید با ظالمان همدست و دوست شوید و گرنه آتش کیفر آنان شما را خواهد گرفت.»

3 - مخالفت با ادله امر به معروف و نهی از منکر

خداوند متعال در قرآن کریم به طور عموم یا اطلاق دستور داده تا مردم را به معروف دعوت کرده و از منکر پرهیز دهند، این عمومات تمام افراد آمرین و مأمورین را شامل شده و انحای مختلف از آن را نیز شامل می گردد:

خداوند متعال می فرماید: { وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ }؛ (4) «باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آنان همان رستگارانند.»

و نیز می فرماید: { كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ }؛ (5) «شما بهترین امتی هستید که برای انسان ها آفریده شده اید [چه این که] امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید.»

ص: 306

1- 757. سوره کهف، آیه 28.

2- 758. سوره احزاب، آیات 66-68.

3- 759. سوره هود، آیه 113.

4- 760. سوره آل عمران، آیه 104.

5- 761. همان، آیه 110.

و نیز می فرماید: { لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَٰئِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ: (1) } «کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی بن مریم لعن [و نفرین] شدند این به خاطر آن بود که گناه کردند و تجاوز می نمودند. آنان از اعمال زشتی که انجام می دادند یکدیگر را نهی نمی کردند، چه بد کاری انجام می دادند.»

4 - مخالفت با روایات اهل سنت

این نظریه مخالف با روایات دیگری است که در مصادر حدیثی اهل سنت وارد شده است که مردم را از اطاعت خلیفه جائر و فاسق نهی می کند. و ما می دانیم که:

اولاً: هر روایتی را باید به کتاب خدا عرضه کرد؛ اگر با آن مخالف بود باید بر دیوار زد. و می دانیم که روایات وجوب اطاعت از جائر با آیات قرآن مخالف است، لذا مورد قبول نیست.

ثانیاً: روایات وجوب اطاعت از جائر، با روایات حرمت اطاعت از جائر تعارض دارد و طبق قانون باب تعارض، مرجع، کتاب خداست و به آن دسته روایاتی عمل می شود که موافق با کتاب خداوند است؛ یعنی روایاتی که نهی از اطاعت جائر دارد.

ثالثاً: بر فرض استقرار تعارض و عدم رجوع به قرآن، حد اقل باید حکم به تساقط شود و با تساقط، به عمومات قرآنی رجوع می کنیم که نهی از اطاعت جائر دارد.

اینک به برخی از روایاتی که در مصادر حدیثی اهل سنت آمده و از اطاعت حاکم جائر و فاسق نهی نموده، اشاره می کنیم:

الف - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چرخ آسیاب اسلام زود است به زودی به حرکت در می آید که به حرکت در آید. هر جا که قرآن دور می زند شما نیز به دور او بگردید. روزی خواهد آمد که سلطان و قرآن به جنگ یکدیگر آیند و از یکدیگر جدا شوند. به طور قطع زود است که بر شما پادشاهانی حکمرانی کنند، که بر خود به نوعی حکم می کنند و بر دیگران به نوعی دیگر. اگر از آنان اطاعت کنید، شما را گمراه می کنند.

ص: 307

و اگر نافرمانی کنید شما را به قتل می رسانند. گفتند: ای رسول خدا! اگر آن زمان را درک کردیم چه کنیم؟ فرمود: همانند اصحاب عیسی باشید که با قیچی، بدن آنان تکه تکه می شد و بر دار می رفتند، ولی اطاعت از جائر نمی کردند. مردن در راه اطاعت بهتر است از زندگانی در معصیت». (1)

ب - عبد الله بن عمر می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «بر مرد مسلمان است که به حرف خلیفه خود گوش فرا داده و اطاعت او را کند در آنچه دوست داشته یا کراهت دارد، مگر آن که امر به معصیت شود که در این صورت اطاعت جایز نیست». (2)

ج - عبدالله بن مسعود می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «زود است که بعد از من مردانی متوّلی امور شما گردند، که سنت را خاموش و عمل به بدعت کنند و نماز را از اوقاتش تأخیر اندازند. عرض کردم: ای رسول خدا! اگر آن زمان را درک کردم چه کنم؟ فرمود: از من سؤال می کنی که چه کنم ای فرزند ام عبد؟ کسی که خدا را معصیت می کند، اطاعت ندارد». (3)

5 - مخالف با احادیث اهل بیت علیهم السلام

الف - سیوطی در تفسیر آیه شریفه: { لَا يَتَّالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ } از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند که فرمود: «اطاعت تنها در معروف و کارهای نیک است».

ب - طبری و دیگران از امام حسین صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که آن حضرت علیه السلام در راه خود به طرف کوفه در منزل «بیضه» فرمود: «ای مردم! رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کس سلطان ظالمی را ببیند که حلال خدا را حرام کرده، عهد خدا را شکسته، با سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله مخالفت کرده، در بین بندگان خدا به گناه و ظلم رفتار می کند؛ آن گاه به فعل و قول بر او اعتراض نکند و در صدد تغییر وضع موجود نباشد، بر خداوند است که او را در آن جایگاهی که باید برود، ببرد یعنی وارد جهنم کند». (4)

ج - طبری و دیگران نقل کرده اند که حسین بن علی علیه السلام در جواب نامه اهل کوفه

ص: 308

1- 763. در المنثور، ج 3، ص 125 و به این مضمون کنز العمال، حدیث 1081.

2- 764. صحیح بخاری، کتاب الأحکام، باب السمع والطاعة، ج 3.

3- 765. سنن ابن ماجه، ج 2، ص 956؛ مسند احمد، ج 1، ص 400.

4- 766. تاریخ طبری، ج 7، ص 300؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 280؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 171.

چنین مرقوم داشت: «به جان خودم سوگند! نیست امام مگر کسی که به کتاب خدا عمل کرده و به قسط و عدل متمسک باشد. حق را ادا کرده و نفس خود را برای خداوند حبس نماید».(1)

د - باز طبری و دیگران نقل کرده اند که حسین بن علی علیه السلام خطاب به ولید فرمود: «ای امیر! ما اهل بیت نبوت و جایگاه رسالت و محل آمد و شد ملائکه و محل نزول وحی ایم. تنها به وسیله ما خداوند فتح و ختم می نماید. یزید مردی است شارب الخمر، کشنده جان محترم، به طور علنی فسق و فجور انجام می دهد و کسی همانند من با او بیعت نمی کند».(2)

امام حسین علیه السلام کیست؟

امام حسین علیه السلام کسی است که به نصّ آیه تطهیر معصوم است. رسول خدا صلی الله علیه وآله در حق او می فرماید: «الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة»؛(3) «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت اند.»

و نیز فرمود: «حسین منّی و أنا من حسین»؛(4) «حسین از من است و من از حسین.»

و در جایی دیگر فرمود: «خیر رجالکم علی بن ابی طالب، و خیر شبابکم الحسن و الحسین، و خیر نساءکم فاطمة بنت محمد»؛(5) «بهترین مردان شما علی بن ابی طالب و بهترین جوانان شما حسن و حسین و بهترین زنان شما فاطمه، دختر محمد است.»

ابن عباس می گوید: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «شبی که به معراج رفتم بر در بهشت دیدم نوشته بود: «لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی حبّ «حبيب» الله، الحسن والحسين صفوة الله، فاطمة أمة الله «خيرة الله»، علی باغضهم لعنة الله»؛(6) «خدایی به جز او نیست. محمد فرستاده اوست. علی محبوب اوست. حسن و حسین برگزیده خدایند، فاطمه کنیز خداست. لعنت خدا بر هر کسی باد که بغض آنان را در دل داشته باشد.»

ص: 309

1- 767. تاریخ طبری، ج 7، ص 235؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 267.

2- 768. تاریخ طبری، ج 7، ص 216-218؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 263.

3- 769. ترجمه ابن عساکر، قسمت امام حسین علیه السلام؛ ص 41.

4- 770. همان، ص 80.

5- 771. همان، ص 122.

6- 772. همان، ص 130.

با وجود این همه روایات در کتب شیعه و سنی، که دلالت بر حرمت اطاعت از حاکم جائز و فاسق دارد، پی می بریم روایاتی که امر به اطاعت از حاکم جائز و فاسق دارد و خروج بر او را جائز نمی داند، از جعلیات حاکمان بنی امیه و بنی عباس است، تا بتوانند با وجود فسق و فجور و ظلمی که دارند، اطاعت مردم را از دست ندهند و مردم را به اطاعت از دستورهایشان ترغیب کرده، جلوی خروج علیه خودشان را بگیرند. و متأسفانه بدون هیچ گونه تأملی در این روایات و مقایسه آن ها با آیات و روایات دیگر، محدثان اهل سنت آن ها را در کتب حدیثی خود آورده و فقهای اهل سنت نیز به آن، فتوا داده اند. غیر از آن که این روایات با آیات و روایات دیگر متعارض است، باید به این نکته نیز توجه داشت که دشمن اگر در صدد جعل حدیث است، گاهی سندهای صحیح نیز جعل می کند.

ب - جواب حفظ نظام

از مجموعه ادله مخالفین خروج بر علیه حاکم جائز استفاده می شود که حفظ نظام واجب است، ولی باید توجه داشت که حفظ هر نظامی واجب نیست و تنها نظامی باید حفظ شود که حاکمش عادل و عمل کننده به دستورهای الهی باشد و حکومت نیز، اسلامی باشد. این نوع حکومت و حاکم را باید حفظ کرد و نباید با آن مخالفت ورزید. ولی اگر نظامی به اسم اسلام بوده، حاکم و حکومت آن اهل ظلم و فسق است، حفظ آن واجب نیست و باید برای برپایی نظام اسلامی قیام کرد و نظام طاغوتی و فسق را از میان برداشت، همان کاری که امام حسین علیه السلام با نظام طاغوتی و فسق و فجور یزید بن معاویه انجام داد.

چرا امام حسن علیه السلام صلح کرد ولی امام حسین علیه السلام قیام

چرا امام حسن علیه السلام صلح کرد ولی امام حسین علیه السلام قیام

موضوع صلح امام حسن مجتبی علیه السلام از جمله موضوعاتی است که مورد اختلاف اهل نظر و تاریخ است. برخی حضرت را متهم به بی کفایتی برای مقام و منصب خلافت و امامت کرده، معتقدند که آن حضرت قدرت تحمّل مسؤولیت های حکومت را نداشته است.

ولی برخی دیگر می گویند: ایشان همانند پدر خود قابلیت و کفایت این پست و مقام را داشته، ولی شرایط و موقعیت حسّاس در عصر حضرت اقتضا می کرد تا تن به مصالحه دهند. و به عبارت دیگر حضرت را مجبور به صلح و متارکه جنگ کردند.

در این مبحث درصدد شرح تبیین وقایعی خواهیم شد که منجر به مصالحه حضرت با اهل شام گردید.

سخنان امام علی علیه السلام در مذمت اهل کوفه

برای روشن شدن وضعیّت مردم کوفه - همان کسانی که با امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت کردند - به کلمات امام علی علیه السلام رجوع می کنیم که مدتی را با همین مردم سپری کرده و امیر آنان بوده است.

1 - حضرت علی علیه السلام در جایی خطاب به اهل کوفه می فرماید: «الحمد لله علی ما قضی من امر، وقدّر من فعل، و علی ابتلائی بکم أيتها الفرقة التي اذا امرت لم تطع، و

اذا دعوت لم تُجب ...»؛⁽¹⁾ «خدا را بر آن چه که خواسته و هر کار که مقدر فرمود ستایش می کنم. و او را بر این گرفتار شدنم به شما [کوفیان] میستایم. ای مردمی که هر بار فرمان دادم اطاعت نکردید، و هر زمان که شمارا دعوت کردم پاسخ ندادید.»

2 - حضرت در جای دیگر می فرماید: «... لقد كنت أمس أميراً فأصبحتُ اليوم مأموراً، و كنت أمس ناهياً فأصبحت اليوم منهياً، و قد أحببتكم البقاء و ليس لي أن أحملكُم على ماتكرهون ...»؛⁽²⁾ «من دیروز فرمانده و امیر بودم ولی امروز فرمانم می دهند. دیروز بازدارنده بودم اما امروز مرا باز می دارند. شما زنده ماندن را دوست دارید، من نمی توانم شما را به راهی که دوست ندارید اجبار کنم.»

3 - حضرت علی علیه السلام بعد از آن که بر او خبر آوردند بسر بن ارطاة از طرف معاویه بر یمن غالب شده و نماینده و مأمور او از آن دیار بازگشته اند، بالای منبر رفت و در حالی که از کوتاهی اصحاب خود در جهاد و مخالفت آنان با خود شکایت می کرد فرمود: «... انبئت بسراً قد اطلع الیمن و انی واللّه لأظنّ انّ هولاء القوم سیدالون منکم باجتماعهم علی باطلهم و تفرّقکم عن حقّکم و بمعصیتکم امامکم فی الحقّ و طاعتهم امامهم فی الباطل، و بأدائهم الی صاحبهم و خیانتکم، و بصلاحهم فی بلادهم و فسادکم، فلو ائتمنت احدکم علی قعب لخشیت ان یذهب بعلاقته، اللّهم انّی قد مللتهم و ملّونی و سئمتهم و سئمونی، فابدلنی بهم خیراً منهم، و ابدلهم بی شراً منّی ...»؛⁽³⁾ «به من خبر رسید که بسر بن ارطاة بر یمن تسلط یافته است، سوگند به خدا! می دانستم که مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد، زیرا آن ها در یاری کردن باطل خود، وحدت دارند، و شما در دفاع از حق متفرّقید، شما امام خود را در حق نافرمانی کرده، آنان امام خود را در باطل فرمان بر دارند. آن ها نسبت به رهبر خود امانت دار و شما خیانت کارید، آن ها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی [آن قدر فرومایه اید] که اگر من کاسه چوبی آب را، به یکی از شما به امانت دهم می ترسم که بند آن را بدزدید. خدایا! من این مردم را با پند و تذکرات مداوم خسته کرده ام و آن ها نیز مرا خسته نموده اند، آن ها از من به ستوه آمده، و من نیز از آن ها به ستوه آمده و دل شکسته ام، به

ص:312

1-773. شرح ابن ابی الحدید، ج 10، ص 67.

2-774. همان، ج 11، ص 29.

3-775. همان، ج 1، ص 332.

جای آنان افرادی بهتر به من مرحمت فرما و به جای من بدتر از من بر آن ها مسلط کن.» 4 - و هنگام دعوت مردم برای حرکت به سوی شام فرمود: «افَّ لَكُمْ لَقَدْ سَنِمْتُ عَتَابَكُمْ، أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عَوْضًا، وَبِالذَّلِّ مِنَ الْعِزِّ خَلْفًا، إِذَا دَعَوْتُكُمْ إِلَى جِهَادٍ عَدُوَّكُمْ دَارَتْ أَعْيُنُكُمْ كَأَنَّكُمْ مِنَ الْمَوْتِ فِي غَمْرَةٍ وَمِنَ الذُّهُولِ فِي سَكْرَةٍ ...» (1) «نفرین بر شما کوفیان که از فراوانی سرزنش شما خسته شده ام. آیا به جای زندگی جاویدان قیامت، به زندگی زودگذر دنیا رضایت داده اید؟ و به جای عزّت و سربلندی، بدبختی و ذلّت را انتخاب کرده اید؟ شما را به جهاد با دشمنان دعوت می کنم، چشمتان از ترس در کاسه می گردد، گویا ترس از مرگ عقل شما را ربوده و چون انسان های مست از خود بیگانه شده، حیران و سرگردانید.»

از این کلمات به دست می آید که حضرت علی علیه السلام به جهات مختلف از لشکریان خود ناراضی بوده است، لشکریانی که در آینده ای نه چندان دور با امام حسن علیه السلام بیعت کرده و او را امیر و سرپرست خود انتخاب کردند. اینک به برخی از این جهات و حالات اشاره می کنیم:

الف - روح استبداد و سرکشی و استقلال طلبی در رأی و نظر.

ب - خسته شدن هر دو یعنی امام علی علیه السلام و لشکریان آن حضرت از یکدیگر.

ج - تمایل برخی از لشکریان حضرت به حکومت شام به جهت حقد و کینه ای که نسبت به آن حضرت داشتند.

د - وجود طایفه ای از خوارج با آن حالات خشک و تحجّر نفسانی، که در بر هم زدن وضعیّت موجود نقش به سزایی داشته اند.

امام حسن مجتبی علیه السلام با چنین لشکری مواجه است که با پدرش چنان کردند، حال وظیفه حضرت در آن وضعیت حسّاس چه بود؟ با آنان و با دشمن مقابل که از اهل شام به سرکردگی معاویه است چگونه باید برخورد کند؟ در چنین وضعیتی اگر قرار بر صلح و متارکه گذاشته اند آیا کوتاهی از جانب ایشان بوده یا یاران گوش به فرمان نداشته است؟ واضح است که حضرت بر این کار مجبور شده اند.

ص: 313

بعد از به حکومت رسیدن امام حسن مجتبی علیه السلام در کوفه، معاویه در صدد تدارک جنگ با حضرت برآمد تا عراق را فتح کند.

معاویه در برخی از نامه های خود به والیان و دست نشاندهانش می نویسد: «برخی از اشراف کوفه و رهبران قبایل آن دیار به من نامه نوشته اند و در آن از من برای خود و عشیره هایشان امان خواسته اند»⁽¹⁾.

در عین حال امام حسن علیه السلام نیز مردم کوفه را برای جهاد و مقابله با سپاه شام دعوت کرد، لکن لشکریان و سپاه حضرت از دسته جات و افرادی با عقاید گوناگون تشکیل شده بود، که می توان آنان را به چند دسته تقسیم بندی کرد:

1 - خوارج

همان کسانی که از اطاعت حضرت علی علیه السلام بیرون آمده و به جنگ با ایشان پرداختند.

2 - متمایلین به دولت بنی امیه

این گروه که در بین لشکریان امام حسن علیه السلام وجود داشتند، به دو دسته تقسیم می شدند:

الف - کسانی که در حکومت کوفه به مطامع دنیوی خود نمی رسیدند، و لذا چشم طمع آن ها را واداشت تا میل به حکومت شام به سرکردگی معاویه داشته باشند.

ب - کسانی که با حضرت علی علیه السلام مخالف بوده و در دل کینه او را می پروراندند.

3 - متعصبان

این دسته، تعصب قبیله ای داشتند و به همین جهت در لشکر حضرت شرکت کرده بودند.

ص: 314

عده ای دیگر بدون هیچ هدف و انگیزه ای در لشکر حضرت شرکت کرده بودند. و یا به تعبیر دیگر همین که مشاهده کردند مردم به جنگ می روند آنان نیز به دنبال دیگران راه افتادند و در لشکر حضرت شرکت جستند.

5 - گروه مخلص

در میان لشکر امام حسن علیه السلام تنها یک گروه مخلص بود که مقام و منزلت حضرت را می دانستند و از او بدون هیچ اعتراضی پیروی می کردند. آنان همان افراد شیعه عقیدتی واقعی و فدوی بودند که جانشان را برای خدا و اهداف امام حسن مجتبی علیه السلام در طبق اخلاص گذاشتند، گر چه تعداد این دسته بسیار اندک بودند.

آگاهی از موقعیت

امام حسن علیه السلام از این موقعیت حساس لشکر خود و انبوه لشکر شام و فداکاری آنان به نفع معاویه آگاهی داشت. از طرف دیگر معاویه نیز از نقاط ضعف و ضربه پذیر لشکر امام علیه السلام آگاهی داشت. و لذا در ابتدا طرح صلح را به حضرت پیشنهاد نمود، تا لشکر او را از درون سست و بی انگیزه کند.

امام حسن مجتبی علیه السلام از آن جا که از کید و مکر معاویه آگاهی داشت در ابتدا لشکری در حدود دوازده هزار نفر به فرماندهی عبیدالله بن عباس برای مقابله با معاویه فرستاد. لشکر حضرت در منطقه «مسکن» با لشکر معاویه برخورد نمود. حضرت از نشانه های فتنه و دسیسه های معاویه با خبر بود که چگونه با فرستادن جاسوسانی در میان لشکریانش در صدد جلب توجه آنها برآمده است.

عده ای نیز به جهت سست کردن انگیزه لشکر حضرت، این شایعه را در میان آنان پخش نمودند که امام حسن علیه السلام با معاویه مکاتبه کرده و پیشنهاد صلح را پذیرفته است، پس چرا ما باید با معاویه بجنگیم؟! (1)

در بین لشکریان حضرت همه ای افتاد. برخی موضوع صلح را تصدیق و برخی آن را تکذیب می کردند.

ص: 315

معاویه در نامه ای به عبیدالله بن عباس چنین نوشت: «حسن با من درباره صلح نامه نگاری کرده و امر خلافت را به من واگذار کرده است. اگر در طاعت من داخل شوی تو را امیر خواهم کرد وگرنه یک فرد معمولی خواهی بود». او این نامه را به همراه یک میلیون درهم برای عبیدالله فرستاد. (1)

معاویه در جنگ های خود با دشمنان نقاط ضعف آنان را خوب می شناخت و از آن راه وارد می شد.

عبیدالله با مشاهده این وضع دعوت معاویه را پذیرفت و شبانه به لشکر او پیوست. صبح که شد لشکر حضرت، خود را بدون امیر دیدند. امام حسن علیه السلام امیر دیگری از قبیله کنده با چهار هزار لشکر برای مقابله با لشکر معاویه فرستاد. به منطقه «الانبار» که رسید، معاویه پانصد هزار درهم نیز برای او فرستاد و وعده ولایت برخی از شهرها را به او داد. آن امیر نیز با دویست نفر از خواصش به معاویه پیوست. آن گاه حضرت، امیری دیگر از قبیله مراد برای مقابله با لشکر معاویه فرستاد. او نیز همانند امیر قبلی خیانت کرده و به لشکر معاویه پیوست. و این عمل بعد از قسم هایی بود که نزد امام حسن علیه السلام خورد که همانند امیر قبلی گول حرف های معاویه را نخورد، ولی همه قسم ها را زیر پا گذاشت و به حضرت بی وفایی کرد. (2)

حضرت بر نظر و عقیده خود برای مقابله با معاویه پافشاری می کرد. ولی از طرفی هم می دانست که ادامه این وضعیت به صلاح اسلام و مسلمین نخواهد بود، و در حقیقت ادامه آن انتحار و خودکشی خود و بنی هاشم و عده ای از خواص شیعیان را در پی خواهد داشت.

امام حسن علیه السلام برای امتحان و اثبات ضعف و سستی لشکریان خود و در ضمن خطبه ای فرمود: «آگاه باشید! همانا معاویه ما را به چیزی دعوت کرده که در آن عزّت و انصاف نیست، اگر مرگ را اراده کرده اید با او به مقابله می پردازیم و با شمشیر، حکم خدا را بر او اجرا می کنیم، و اگر حیات و زندگی را ترجیح داده اید ما قبول می کنیم و برای شما رضایت و صلح می طلبیم ... مردم از هر طرف فریاد زدند که ما زندگی و بقا را می خواهیم!! لذا صلح نامه را امضاء کن. (3)

ص: 316

1- 779. همان.

2- 780. اعیان الشیعة، ج 4، ص 22.

3- 781. کامل ابن اثیر، ج 3، ص 204.

در این موقع بود که امام حسن علیه السلام نیت لشکریان خود را بیرون ریخت و آنان ضعیف و سستی خود را ابراز نمودند و همگی یا بیشتر آنان سلامتی و صلح را بر جنگ با معاویه ترجیح دادند!!

بندهای صلح نامه

معاویه از این موقعیت استفاده کرد، و لذا نامه ای مهر زده را به سوی حضرت فرستاد تا هر شرطی را که برای خود و اهل بیت و شیعیانش می خواهد در آن بگنجاند.

حضرت علیه السلام در آن نامه شروطی را درج نمود و از معاویه عهد و میثاق گرفت که به آن شروط ملتزم باشد و عمل کند. معاویه در ظاهر شرطها را پذیرفت، گر چه در باطن به هیچ کدام از آن ها اعتقاد نداشت و درصدد بود که در موقعیتی مناسب همه آن شروط را زیر پا گذارد. شرایط حضرت عبارت بود از:

- 1 - واگذاری امر خلافت به معاویه به شرط این که به کتاب خدا و سنت رسولش عمل کند.
- 2 - امر خلافت بعد از معاویه به امام حسن علیه السلام واگذار شود، و در صورتی که پیشامد یا حادثه ای آن را به برادرش امام حسین علیه السلام تفویض کند. و هرگز حق واگذاری خلافت به دیگری را نداشته باشد.
- 3 - سب و دشنام به حضرت علی علیه السلام را رها کرده، در قنوت های نماز، حضرت را دشنام ندهند. او را به جز خیر یاد نکنند.
- 4 - از بیت المال کوفه که پنج میلیون است چشم پوشی کرده و نیز هر سال یک میلیون درهم برای [امام] حسین بفرستد. و بنی هاشم را در عطا ها و صله ها بر بنی عبد شمس برتری دهد. و در بین اولاد کسانی که با امیرالمؤمنین علیه السلام در جمل شهید شدند و نیز در بین اولاد کسانی که با حضرت در جنگ صفین شهید شدند یک میلیون درهم تقسیم نماید.
- 5 - مسلمانان هر کجا که هستند چه در شام و چه در عراق، حجاز و یمن همگی در امن و امان باشند. سیاه و قرمز همه در امان بوده و کسی به جهت گذشته خود توبیخ و دنبال نشود.

اصحاب علی علیه السلام نیز در هر کجا که هستند در امان بوده و به شیعیان او هیچ مصیبتی وارد نگردد. جان ها و اموال و اولاد و زنان اصحاب و شیعیان علی علیه السلام در امان باشند و هیچ کس از آنان تحت تعقیب نباشند و به کسی از آنان تعرض نشود و حق هر صاحب حقی پرداخت شود ... و هرگز به حسن بن علی و برادرش حسین و تمام اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله مخفیانه و آشکار تعرضی صورت نگیرد، و هیچ یک از آنان را در هیچ منطقه ای نترساند.

این بود برخی از شروط امام حسن مجتبی علیه السلام که حضرت در صلح نامه به آن اشاره فرمود. (1) با ملاحظه این شروط به دست می آید که حضرت هرگز درصدد تثبیت خلافت معاویه نبوده و تنها به جهت مصالح وقت چنین تدبیری اندیشیده است.

دو موقعیت مخالف

برخی از کسانی که معرفت چندانی به مقام و منزلت امام ندارند، درصدد برتری دادن امام حسین علیه السلام بر امام حسن علیه السلام برآمده اند، به جهت این که امام حسین علیه السلام با دشمنان خدا با کمی لشکر و نیرو جنگ کرد و به شهادت رسید ولی امام حسن علیه السلام موقف دیگری را اتخاذ نمود!! ولی این عقیده و بینش بسیار سطحی و از بی معرفتی به امام و عصمت او سرچشمه می گیرد. زیرا:

اولاً: ما معتقدیم که وظیفه هر یک از امامان از قبل برای آنان تهیه و تنظیم شده و توسط پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ گردیده است. و آنان نیز تمام دستورات را که عین مصلحت اسلام و مسلمین است بدون کم و زیاد اجرا نموده اند.

ثانیاً: با ملاحظه وضعیت یاران این دو امام معصوم، چنین تصمیم گیری از هر کدام عین واقعیت و صواب به نظر می رسد. خیانت کوفی ها نسبت به امام حسین علیه السلام به نحوی بود که زمینه را در نهایت برای پیروزی حضرت فراهم ساخت، خصوصاً آن که حضرت با اهل و عیال خود به طرف عراق حرکت کرد و آنان او را به سوی خود دعوت کرده بودند، در حالی که برای امام حسن علیه السلام چنین موقعیتی فراهم نبود.

ص: 318

1-782. ر.ک: النصایح الکافیة، ص 156 و 157؛ تاریخ طبری، ج 6، ص 92-97؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 166؛ مقاتل الطالبیین، ص 26؛ شرح ابن ابی الحدید، ج 4، ص 8 و 15؛ اعیان الشیعة، ج 4، ص 43؛ تاریخ الخلفاء، ص 194؛ تاریخ ابن کثیر، ج 8، ص 41؛ الاصابة، ج 2، ص 12؛ عمدة الطالب، ص 52.

ثالثاً: از طرفی دیگر، لشکریان امام حسن علیه السلام بعد از بیعت با حضرت و حرکت برای جنگ نقض بیعت کردند، ولی مردم کوفه در عصر امام حسین علیه السلام گرچه برای بیعت با او دعوت کردند ولی قبل از بیعت و حرکت به جنگ با دشمنان حضرت با او به مخالفت پرداختند. لذا بدین جهت لشکریان امام حسن علیه السلام خبیث تر به نظر می رسند تا مردم کوفه در عصر امام حسین علیه السلام، آنانی که به حضرت نامه نوشتند تا به یاری اش پردازند.

امام حسن علیه السلام در میان لشکریان خود افرادی مخلص و فداکار به اندازه اصحاب باوفای امام حسین علیه السلام نداشت تا با دشمن بجنگند.

رابعاً: با مراجعه به سیره و حالات دشمنان این دو امام از طرفی و خلیفه به ناحق در عصر آن دو پی خواهیم برد که در این دو عصر دو نوع تصمیم گیری متفاوت لازم بود، همان کاری که این دو امام انجام دادند؛ یکی صلح و دیگری جنگ و شهادت.

دشمن مقابل امام حسن علیه السلام معاویه است و دشمن امام حسین علیه السلام یزید، فرزند معاویه است. این دو خلیفه به ناحق دو سیره مختلف داشتند. معاویه گرچه مردی حیلہ گر و فاسق بود و در جهت محو آثار اسلامی از هیچ کاری فروگذاری نمی کرد ولی در ظاهر، احکام اسلامی را تا حدودی مراعات می نمود. اما یزید بن معاویه نه تنها در باطن با اسلام دشمن بود، بلکه آشکارا نیز دشمنی و خصومت خود را با اسلام و پیامبر خداصلی الله علیه وآله ابراز می داشت و به هیچ یک از مقدسات اسلامی پایبند نبود. معاویه گرچه در ظاهر حرمتی برای بنی هاشم قائل بود ولی یزید هیچ گونه احترام و حرمتی برای آنان نمی شناخت.

به همین جهت است که پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «الحسن و الحسین امامان قاماً أو قعداً»؛⁽¹⁾ «حسن و حسین هر دو امامند چه این که قیام کنند یا صلح نمایند.»

ص: 319

لذا ما معتقدیم که اگر امام حسین علیه السلام در عصر امامت امام حسن علیه السلام بود همان کاری را می کرد که برادرش امام حسن علیه السلام انجام داد و نیز اگر امام حسن علیه السلام در عصر امامت امام حسین علیه السلام قرار داشت همان کاری را می کرد که برادرش امام حسین علیه السلام انجام داد، زیرا آنان همگی زمان شناس بوده و هر کاری را که انجام می دادند و هر تصمیمی را که می گرفتند با در نظر گرفتن مصلحت واقعی اسلام و مسلمین بوده است.

حکم روزه عاشورا چیست؟

حکم روزه عاشورا چیست؟

درباره حکم روزه عاشورا نزد فقها اختلاف شدید وجود دارد، برخی آن را مستحب و برخی حرام و برخی مکروه می دانند. اقوال دیگری نیز در این مسأله وجود دارد. آیا تشریع این روزه به جهت موافقت با یهود بوده است؟ آیا بعد از تشریع روزه ماه مبارک رمضان این روزه ترک شده است؟ آیا پیامبر و اهل بیت علیهم السلام چنین روزه ای می گرفتند؟ آیا بنی امیه بر این روزه به جهت شادی و سرور تأکید داشته اند؟ این ها سؤالاتی است که در این بحث به آن می پردازیم.

روزه عاشورا قبل از تشریع روزه رمضان

فقها در حکم روزه عاشورا قبل از نزول آیه روزه ماه رمضان اختلاف نموده اند که آیا واجب بوده است یا خیر؟

مطابق رأی برخی از علمای امامیه و نیز مفاد برخی از روایات، احتمال اول یعنی وجوب است. و اما عامه، از جمله از ابوحنیفه نقل شده که قائل به وجوب است. و ظاهر مذهب شافعی این است که این روزه واجب نبوده است. برای شافعی دو قول و از احمد دو نوع روایت نقل شده است. اینک به آرای برخی از فقهای فریقین اشاره می کنیم:

آرای فقهای امامیه

1 - محقق قمی رحمه الله می فرماید: «ظاهر از اخبار آن است که روزه عاشورا قبل از

نزول روزه ماه رمضان واجب بوده و سپس ترک شده است»⁽¹⁾.

2 - سید عاملی می نویسد: «در روزه عاشورا اختلاف است که واجب بوده یا خیر. آن چه در روایات ما آمده این است که این روزه قبل از نزول روزه ماه رمضان واجب بوده است. و از جمله کسانی که روایت آن را نقل کرده اند، زراره و محمد بن مسلم است»⁽²⁾.

3 - مجلسی رحمه الله از کتاب «المنتقى» نقل می کند که در سال اول هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله عاشورا را روزه گرفت و دیگران را نیز به آن امر کرد»⁽³⁾.

از ظاهر کلمات فقهای امامیه استفاده می شود که آنان رأی معینی را در این باره انتخاب نکرده اند و تنها به نقل اختلافات و مفاد روایات اکتفا کرده اند، به جز محقق قمی که استناد به ظاهر روایاتی کرده که از آنها استفاده وجوب می شود.

آرای فقهای اهل سنت

1 - قاضی عینی می گوید: «در حکم روزه عاشورا در اول اسلام اختلاف کرده اند، ابوحنیفه گفته: قبلاً واجب بوده است. اصحاب شافعی نیز دو رأی داده اند: مشهور آن دو این است که از زمان شرع اسلام مستحب بوده و هرگز در این امت واجب نشده است، ولی مستحب مؤکد بوده است، و بعد از نزول روزه ماه رمضان بر اصل استحباب بدون تأکید باقی مانده است. رأی دوم اصحاب شافعی همانند ابوحنیفه است. عیاض گفته: برخی از سلف، قائل بودند که این روزه واجب بوده و بر وجوب آن باقی است و نسخ نشده است، ولی قائلین به این رأی منقرض شده اند و اجماع بر عدم وجوب، و ثبوت استحباب حاصل است»⁽⁴⁾.

2 - ابن قدامه می گوید: «در روزه عاشورا اختلاف است که آیا واجب بوده یا خیر؟ قاضی می گوید: واجب بوده است و این قیاس مذهب است. و او به دو دلیل

ص: 322

1- 784. غنائم الايام، ج 6، ص 78.

2- 785. مدارک الاحکام، ج 6، ص 268.

3- 786. بحار الأنوار، ج 19، ص 130.

4- 787. عمدة القاری، ج 11، ص 118.

استدلال کرده است. و از احمد روایت شده که واجب بوده است».(1)

3 - کاسانی می نویسد: «روزه عاشورا در آن روز واجب بوده است».(2)

4 - عسقلانی می گوید: «از مجموع احادیث استفاده می شود که واجب بوده است».(3) آن گاه برای اثبات ادعای خود شش دلیل ذکر می کند».

نقد کلام عسقلانی

ابن حجر می نویسد: «پیامبر صلی الله علیه وآله در موضوعاتی که امری برای آن ها از جانب خداوند نرسیده بود، موافقت با یهود را دوست داشت، خصوصاً در مواردی که رأی یهود مخالف بت پرستان بود».(4)

اشکال

این ادعا مخالف با روایات نبوی است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله در جهت مخالفت با یهود فرمود: «صوموا عاشوراء و خالفوا فیه الیهود»؛(5) «عاشورا را روزه بگیرید و در آن با یهود مخالفت کنید.»

و نیز یعلی بن شدّاد از پدرش روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «صَلُّوا فِی نَعَالِکُمْ وَ خَالِفُوا الْیَهُودَ»؛(6) «در نعلین خود نماز گزارید و با یهود مخالفت کنید.»

و در روایتی دیگر از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود: «لَا تُشَبِّهُوا بِالْیَهُودِ»؛(7) «خود را به یهود شباهت ندهید.»

حال با وجود چنین روایاتی آیا می توان ادعا کرد که روزه عاشورا به جهت تشبّه به یهود تشریع شده است و پیامبر صلی الله علیه وآله تشبه به آنان را دوست داشته است؟!

ص: 323

1- 788. المغنی، ج 3، ص 174.

2- 789. بدائع الصنائع، ج 2، ص 262.

3- 790. فتح الباری، ج 4، ص 290.

4- 791. فتح الباری، ج 4، ص 288.

5- 792. السنن الکبری، ج 4، ص 475.

6- 793. المعجم الکبیر، ج 7، ص 290، ح 7165؛ المستدرک علی الصحیحین، ج 1، ص 260.

7- 794. المعجم الکبیر، ج 7، ص 290، ح 7164.

با مراجعه به تاریخ پی می بریم که مدار سنت نزد یهود ماه شمسی بوده است نه قمری، و لذا روزه آنان در روز عاشورا و محرم نبوده است، همان گونه که روز غرق شدن فرعون روز عاشورا نبوده، بلکه روز دهم از ماه آنان یعنی تشرین که کپور (کافره) می نامند بوده است. و بر فرض این که آن روز با ورود پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه در روز دهم محرم همراه بوده، این محض اتفاق است. و لذا این که گفته شده روزه عاشورا منشأ یهودی داشته و از آنان به اسلام منتقل شده است، اصل و اساسی ندارد.

ابوریحان می گوید: «تشرین سی روز است ... و در روز دهم از آن روزه کپور وارد است که به آن عاشورا می گویند. و این در بین روزه های دیگر امتیازی خاص دارد و لذا واجب شده است ...» (1).

حسن بن علی سقاف شافعی می گوید: «الآن ما مشاهده نمی کنیم که شخصی یهودی روز دهم محرم را روزه گرفته یا آن را عید بداند، و در هیچ نوشته تاریخی به آن اشاره نشده است، بلکه آنان روز دهم از ماه تشرین را روزه می گرفتند ...» (2).

او همچنین می گوید: «یهود تقویم خاصی برای خود دارد که با تقویم عرب اسلامی اختلاف آشکاری دارد. و این تقویم از ماه (تشرین) و سپس (حشران) شروع می شود و به ماه (ایلول) ختم می شود که ماه دوازدهم است. و در هر سالی کیسه ای دارد که به آن یک ماه اضافه می شود، تا سال کیسه سیزده ماه شود که همان آذر دوم است و آن بین آذر ماه هفتم و نisan ماه هشتم فاصله می گردد، و لذا آذر دوم ماه هفتم است. و عدد روزهای سال در سال های عادی 353 یا 354 یا 355 روز است، ولی در سال کیسه 383 یا 384 یا 385 روز به حساب می آید. و لذا تقویم یهودی که الآن رایج است ماه های آن قمری و سال های آن شمسی است.» (3).

محمود پاشا فلکی درباره تقویم عرب قبل از اسلام می نویسد: «از تاریخ به دست می آید که یهودیان عرب نیز عاشورا داشتند. و عاشورا همان روز دهم از ماه

ص: 324

1- 795. الآثار الباقیه، ص 277.

2- 796. مجله الهادی، شماره 2، ص 37.

3- 797. همان، ص 36.

تشرین است که اول ماه های سال مدنی آنان به حساب آمده و هفتمین ماه سال دینی شان است. و سال نزد یهود شمسی است نه قمری، لذا روز عاشورا که در آن روز فرعون غرق شد، مقید به دهم محرم نیست، بلکه به صورت اتفاق با زمان و روز ورود پیامبر صلی الله علیه وآله به مدینه موافق شده است» (1).

حکم روزه عاشورا

روایاتی که درباره روزه عاشورا وارد شده مختلف است:

با مراجعه به مصادر روایی شیعه پی می بریم که در برخی از آن ها اشاره شده که کفار یک سال به حساب می آید، و این که روز عاشورا روز برکت و نجات است و پیامبر صلی الله علیه وآله حتی کودکان را به امساک و روزه داری آن روز سفارش می کرده است (2).

و در برخی دیگر خلاف آن رسیده است؛ یعنی مفاد آن چنین است که روزه عاشورا را باید ترک نموده و منهی عنه است. و در برخی دیگر به بدعت بودن آن اشاره شده و نیز گفته شده که آن روز امساک ندارد، و یا اینکه بهره روزه دار در آن روز آتش است. و نیز در برخی دیگر اشاره شده که پیامبر صلی الله علیه وآله آن روز را امساک نمی کرده است.

نسبت به سیره عملی امامان معصوم قابل ذکر است که بدانیم از آنان یا اصحابشان هرگز نرسیده که آن روز را روزه می گرفتند. و اگر امساک در آن روز مستحب بود، معصوم در ترک آن استمرار نمی نمود (3).

در کتب اهل سنت نیز روایات در این موضوع مختلف است؛ زیرا مفاد بسیاری از آن روایات استحباب و تأکید بر روزه آن روز است، ولی برخی دیگر از روایات مغایر با آن ها است، به اینکه پیامبر صلی الله علیه وآله روز عاشورا را روزه نمی گرفته و یا امر به روزه آن روز بعد از نزول روزه ماه رمضان نمی کرده است (4).

ص: 325

1- 798. دائرة المعارف بستانی، ج 11، ص 446.

2- 799. ر.ک: تهذیب الاحکام، ج 4، ص 299-300، ح 906 و 907 و 908، ح 895، وسائل الشیعه، ج 10، باب 20.

3- 800. ر.ک: وسائل الشیعه، ج 10، باب 21؛ کافی ج 4، ص 146، ح 4 و 6 و 7 و 5.

4- 801. ر.ک: صحیح بخاری، ج 1، ص 341.

1 - شیخ صدوق رحمه الله به سند خود از امام باقر علیه السلام نقل کرده که حضرت درباره روزه عاشورا فرمود: «کان صومه قبل شهر رمضان، فلما نزل شهر رمضان ترک»؛ (1) «روزه عاشورا قبل از ماه رمضان بود، ولی چون روزه ماه رمضان نازل شد، آن روزه ترک شد.»

2 - کلینی رحمه الله به سندش از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل کرده که فرمود: «لاتصم فی عاشوراء و لاعرفة بمكة و لا فی المدینة و لا فی وطنک و لا فی مصر من الامصار»؛ (2) «در روز عاشورا و عرفه در مکه و مدینه و در وطنت و در شهری از شهرها روزه نگیر.»

3 - و نیز به سندش از امام باقر علیه السلام نقل کرده که در جواب سؤال از روزه روز عاشورا فرمود: «صوم متروک بنزول شهر رمضان، و المتروک بدعة»؛ «این روزه ای است که با نزول روزه ماه رمضان متروک شده است، و متروک بدعت است.»

راوی می گوید: همین سؤال را از امام صادق علیه السلام بعد از پدرش کردم؟ همین جواب را داده و سپس فرمود: «أما الله صوم يوم ما نزل به کتاب، و لاجرت به سنة، الا سنة آل زیاد بقتل الحسين بن علی»؛ (3) «آگاه باش! این، روزه روزی است که قرآن بر آن نازل نشده و سنت بر آن جاری نشده است، جز آنکه سنت آل زیاد با کشتن حسین بن علی بوده است.»

4 - همچنین کلینی به سند خود از عبدالملک نقل کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام درباره روزه عاشورا و تاسوعا از ماه محرم سؤال کردم؟ حضرت فرمود: روز نهم روزی است که در آن روز حسین و اصحابش در کربلا محاصره شدند. و اسب سواران اهل شام جمع شدند و آنان را در کربلا پیاده نمودند. و ابن مرجانه و عمر بن سعد به جهت کثرت اسب سواران خشنود شدند، و حسین و اصحابش را در آن روز ضعیف شمردند، و یقین کردند که برای حسین یاوری نمی رسد، و اهل عراق او را کمک نخواهند کرد. پدرم به فدای مستضعف غریب! آن گاه فرمود: و اما روز عاشورا

ص: 326

1- 802. من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 51، ح 224؛ وسائل الشیعه، ج 10، ص 452، ح 1.

2- 803. کافی، ج 4، ص 146، ح 3؛ وسائل الشیعه، ج 10، ص 462، باب 41، ح 6.

3- 804. کافی، ج 4، ص 146، ح 4؛ وسائل الشیعه، ج 10، ص 461، باب 21، ح 5.

پس روزی است که در آن روز حسین علیه السلام در بین اصحابش بر زمین افتاد و اصحابش نیز در کنار حضرت بر زمین افتادند. آیا در چنین روزی باید روزه گرفت؟ هرگز! قسم به پروردگار بیت الحرام. آن وقت، روز روزه داری نیست، آن وقت تنها روز حزن و مصیبت است که بر اهل آسمان و اهل زمین و جمیع مؤمنین وارد شده است. و روز شادی و سرور برای فرزندان مرجانه و آل زیاد و اهل شام است. غضب خدا بر آنان و بر ذریّه آنان باد! و آن روزی است که تمام بقعه های زمین به جز بقعه شام بر او گریست. پس هر کس آن روز را روزه بدارد یا به آن تبرک جوید خداوند او را با آل زیاد محشور خواهد کرد در حالی که قلبش مسخ شده و مورد سخط قرار گرفته است ...» (1).

5 - و نیز از جعفر بن عیسی نقل کرده که از امام رضا علیه السلام درباره روزه روز عاشورا و آن چه مردم درباره آن می گویند سؤال کردم؟ حضرت فرمود: «عن صوم ابن مرجانة تسألنی»؛ (2) «از روزه فرزند مرجانه از من سؤال می کنی؟ ...».

6 - و نیز به سند خود از زید نرسی نقل کرده که گفت: از عبیدالله بن زراره شنیدم که از امام صادق علیه السلام درباره روزه عاشورا سؤال می کند؟ حضرت فرمود: «من صامه کان حظّه من صیام ذلک الیوم حظّ ابن مرجانة و آل زیاد»؛ (3) «هر کس آن روز را روزه بگیرد بهره اش از آن روزه، بهره فرزند مرجانه و آل زیاد است.»

زید می گوید: عرض کردم: بهره آنان از آن روزه چیست؟ حضرت فرمود: «النار، اعادنا الله من النار، و من عمل یقرّب من النار»؛ (4) «آتش، خداوند ما را از آتش نجات دهد. هر کس این چنین کند خود را به آتش نزدیک کرده است.»

ترجیح روایات مانعه

روایاتی که دلالت بر نهی از روزه گرفتن در روز عاشورا دارد گر چه نزد برخی از فقها مورد مناقشه سندی قرار گرفته است، ولی می توان آن ها را با وجوه و اعتباراتی تصحیح و ضعف آن ها را جبران نمود؛

ص: 327

1- 805. کافی، ج 4، ص 147، ح 7؛ وسائل الشیعه، ج 10، ص 459، باب 21، ح 2.

2- 806. کافی، ج 4، ص 146، ح 5؛ وسائل الشیعه، ج 10، ص 460، باب 21، ح 3.

3- 807. کافی، ج 4، ص 147، ح 6؛ وسائل الشیعه، ج 10، ص 461، باب 21، ح 4.

4- 808. همان.

- 1 - این روایات در کتب معتبره وارد شده است. همان گونه که از نراقی رسیده که می گوید: «ضعف سند برخی از این روایات مضرّ به استدلال به آنها نیست؛ زیرا این روایات در کتب معتبر وارد شده، خصوصاً آن که در میان آن ها روایت صحیح نیز وجود دارد».(1)
- 2 - این روایات، مستفیض بلکه قریب به تواتر است. سید علی طباطبایی رحمه الله می نویسد: «نصوصی که ترغیب به روزه عاشورا می کند، با قصور سندهای آن و عدم ظهور عمل کننده به اطلاق آن به طور کلی، با روایات بیشتری که در مقابل قرار دارند معارض می باشد. روایات متعارضی که نزدیک به تواتر است، و به همین جهت است که ممکن نیست به آنها عمل کنیم ولو از باب مسامحه ...».(2)
- 3 - روایات مانعه از اعتبار سندی برخوردار است؛ زیرا شیخ طوسی رحمه الله بین این دسته روایات و روایات ترغیب کننده، تعارض قرار داده و این دلالت بر اعتبار روایات مانعه دارد؛ زیرا تعارض فرع اعتبار سند و حجّیت آن است.
- 4 - روایات مانعه به جهت موافقتش با عمل معصومین علیهم السلام و اصحاب آنان و نیز سیره متشرّعه، از اعتبار ویژه ای برخوردار است. نتیجه این که: رجحان ترک روزه در روز عاشورا است.

کراهت روزه عاشورا

متأخّرین از فقهای شیعه فتوا به کراهت روزه در روز عاشورا داده اند، و حتی برخی، از قبیل بحرانی و مجلسی آن را تحریم نموده اند. اینک به ادله کراهت اشاره می کنیم:

- 1 - روزه عاشورا سنتی برای دشمنان دین و اهل بیت علیهم السلام بوده است، که مسلمین نباید این سنت را احیا کرده، خود را به آن شبیه کنند.
- 2 - روایاتی که دلالت بر جواز یا امر بر روزه عاشورا دارد را می توان حمل بر امساک به جهت حزن نمود، نه به جهت روزه داری، و یا این که می توان حمل بر تقیه کرد.

ص: 328

1- 809. مستند الشیعه، ج 10، ص 492.

2- 810. ریاض المسائل، ج 5، ص 467.

3- روزه چنین روزی نزد اهل بیت علیهم السلام و اصحاب آنان معهود نبوده و سیره آنان نبوده است.

4- روایاتی که ظهور در منع تحریمی دارند را به جهت قرینه وحدت سیاق بین آن ها و روایات نهی از روزه عرفه حمل بر کراهت می کنیم، خصوصاً آن که برخی از روایات ناحیه ظهور در کراهت دارد.

آری جماعت بسیاری از فقهای امامیه به استحباب امساک تا وقت عصر، نه به قصد روزه فتوا داده اند، همچون شهید ثانی(1)، محقق کرکی(2)، علامه حلی(3)، محقق اردبیلی(4)، شهید اول(5)، شیخ بهایی(6)، سبزواری(7)، فیض کاشانی(8)، حرّ عاملی(9)، مجلسی(10)، کاشف الغطاء(11)، نراقی(12)، محقق قمی(13) و ...

عاشورا، عید بنی امیه

بنی امیه نه تنها با برپایی عزاداری در سوگ سالار شهیدان مخالف بودند بلکه به جهت مقابله عملی با آن، روز عاشورا را به عنوان روز جشن و سرور معرفی نمودند.

ابوریحان بیرونی می نویسد: «مسلمانان روز عاشورا را به خاطر کشته شدن فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله، آتش زدن خیام حرم، بر نیزه کردن سرها، و اسب دوانیدن بر

ص:329

1-811. مسالک الافهام، ج 2، ص 78.

2-812. جامع المقاصد، ج 3، ص 86.

3-813. تذکرة الفقهاء، ج 6، ص 192؛ تحریر الاحکام، ج 1، ص 84.

4-814. مجمع الفائدة و البرهان، ج 5، ص 188.

5-815. الدروس الشرعیة، ج 1، ص 382؛ غایة المراد، ج 1، ص 329.

6-816. جامع عباسی، ص 106.

7-817. کفایة الاحکام، ص 520.

8-818. الوافی، ج 11، ص 76؛ مفاتیح الشرایع، ج 1، ص 284.

9-819. بدایة الهدایة، ج 1، ص 238.

10-820. مرآة العقول، ج 16، ص 361.

11-821. کشف الغطاء، ص 323.

12-822. مستند الشیعة، ج 10، ص 487.

13-823. غنائم الاّیام، ج 6، ص 78 و 79.

اجساد - که هیچ امتی حتّی با اشرار خلق چنین نکرده است - شوم دانستند، ولی بنی امیّه در ایّام محرمّ زینت کرده و عید گرفتند، و میهمانی برگزار نمودند. این رسم در ایّام حکومت آن ها رواج یافت، و حتی پس از انقراض آنان هم این رسم باقی ماند ولی شیعیان، سوگواری و نوحه سرایی کرده و تربت امام حسین علیه السلام را در کربلا، روز عاشورا زیارت می کنند» (1).

مقریزی می نویسد: «علوی ها در مصر، روز عاشورا را روز حزن و اندوه قرار دادند، و پس از سقوط فاطمی ها و دولت آنان، ایوبی ها روز عاشورا را روز شادمانی و جشن نمودند، چنان که شامیان نیز رسم شان این بوده است. این عادت زشت را حجاج بن یوسف در دوران حکومت عبدالملک مروان به خاطر مخالفت با شیعیان علی - کرم الله وجهه - که روز عاشورا را سوگواری و اندوهناک بودند بنیان گذارد. آن گاه می گوید: من جشن و شادمانی ایوبیان را در روز عاشورا درک کرده ام» (2).

ابن حجر هیتمی می گوید: «نخستین کسی که روز عاشورا در حضور عبدالملک بن مروان و گروهی از صحابه و تابعین جشن گرفت حجاج بن یوسف ثقفی بود. آن گاه اعلام شد که یادآوری قتل حسین علیه السلام و مصائب او بر خطبا حرام است» (3).

حسن بن علی سقّاف شافعی می گوید: «ماکیا فیلی در کتابی به نام «الامیر» نوشته و مطالب آن را از واقعیّت حیات سیاسی اقتباس نموده است. و از جمله مطالبی که از واقعیّت حیات سیاسی آنان اقتباس نموده این منطق است که هدف وسیله را توجیه می کند. بر اساس این قاعده برای حاکم سیاسی جایز می دانند که حادثه عاشورا را دفن نمایند تا وسیله ای برای اهداف آنان باشد، گر چه این هدف منافی با دین و اخلاق است ولی در راه خاموش کردن شعله عاشورا و دفن قضیه کربلا به کار گرفتند. به همین جهت آنان به جعل اخبار پناه برده و آنها را به جدّ حسین علیه السلام نسبت دادند. و از آنجا که وسائل اعلام دستگاه حاکم از یک نواختی برخوردار نبود لذا سر از تعارض در آورد. آنان اخبار بسیاری را به امید دفن واقعه کربلا جعل کردند ولی همگی از هم

ص: 330

1- 824. الآثار الباقیه، بیرونی، ص 524.

2- 825. الخطط، مقریزی، ج 2، ص 385.

3- 826. صواعق المحرقة، ص 221.

پاشیدند و تنها قضیه کربلا بود که بر حال خود باقی ماند. قضیه جدّاً عظیم، مسأله حلال شمردن خون حسین علیه السلام است ...» (1).

توجیه روایات مخالف

روایات جواز روزه عاشورا یا روایاتی که امر به آن کرده را می توان به جهت موافقت آن ها با فتاوا و حدیث اهل سنت، حمل بر تقیه نمود، و لذا نوبت به تعارض نمی رسد. بر فرض ثبوت تعارض نیز آن دسته روایاتی را اخذ می کنیم که مخالف با نظر عامه است که همان روایات مانعه باشد. و روایاتی که دلالت بر روزه گرفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز عاشورا دارد را حمل بر قبل از نزول روزه ماه رمضان می کنیم.

و اما این که برخی روایات مجوّزه را حمل بر استحباب به عنوان حزن و جزع نموده اند صحیح به نظر نمی رسد؛ زیرا روایت حسن بن ابی غندر ظهور در روزه نگرفتن برای مصیبت دارد بلکه روزه را باید برای شکرگزاری و سلامت گرفت.

و مقتضای جمع بین روایات این است که تا عصر روز عاشورا از خوردن و آشامیدن بدون قصد روزه امساک کند. و قبل از مغرب افطار کند و مفاد روایت ابن سنان نیز همین است.

روایات اهل سنت را نیز می توان چنین توجیه کرد:

اولاً: اخیراً کتابی از سوی وهابیان سعودی درباره احادیث ضعیفه و موضوعه به صورت موسوعه ای بزرگ از سوی جماعتی از اساتید علی حسن علی حلبی، دکتر ابراهیم طه قیسی، دکتر حمدی محمد مراد، در پانزده جلد تألیف شده، که دوازده جلد آن به ذکر احادیث ضعیفه پرداخته است و سه جلد دیگر آن فهرست احادیث است. از جمله احادیثی که در این موسوعه آورده و آن ها را تضعیف کرده احادیث مربوط به عاشورا با عناوین و موضوعات مختلف است، از قبیل: خلقت آسمان ها و زمین در روز عاشورا، عاشورا روز نهم بودن، روزه روز عاشورا کفاره یک سال است، کسی که در روز عاشورا بر عیالاتش توسعه دهد خداوند بر او در یک سال توسعه خواهد داد و این که روز عاشورا روزی است که خداوند برای بنی اسرائیل دریا را شکافت.

ص: 331

ثانیاً: مضمون روایات عامه درباره صوم روز عاشورا مختلف است:

- برخی دلالت بر امر پیامبرصلی الله علیه وآله به آن دارد، ولی زمان امر را مشخص نکرده است.

- برخی دلالت بر امر پیامبرصلی الله علیه وآله در مدینه دارد.

- برخی دلالت بر روزه گرفتن پیامبرصلی الله علیه وآله قبل از اسلام و نسخ آن به رمضان دارد.

- برخی دلالت دارد بر این که شروع آن، هنگام ورود پیامبرصلی الله علیه وآله به مدینه بوده و به جهت موافقت با یهود امر به آن شده است.

- برخی از روایات نیز دلالت دارد بر این که روزه عاشورا به جهت مخالفت با یهود بوده است.

- برخی نیز دلالت بر عدم امر پیامبرصلی الله علیه وآله به روزه عاشورا بعد از نزول روزه رمضان دارد و اینکه پیامبرصلی الله علیه وآله در روز عاشورا روزه گرفت و بعد از تشریع روزه رمضان آن را ترک کرد.

- برخی نیز بر استمرار آن تا زمان رحلت حضرت دلالت دارد. و می دانیم که اختلاف در نقل موجب وهن روایت می شود.

ثالثاً: تعداد بسیاری از این روایات، مشکل سندی دارد گر چه در مصادر دست اول اهل سنت وارد شده است.

رابعاً: تعدادی از روایات نیز مشکل دلالی دارند که در جای خود به آن ها پرداخته شده است.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهل بیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگویم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

